مجموعه اندیشه‌های حقوق بشری:
امیدها، تأملات، و چالش‌ها

جلد ششم

موضوعات حقوق بشری و ایران در حقوق بین‌الملل

دکتر محمود مسائلی



نشر آفتاب

info@aftab.pub

aftab.publication@gmail.com

www.aftab.pub

نشر آفتاب

ناشر سانسور شده‌ها، نشر بی سانسور

شناسنامه کتاب

نام کتاب: **موضوعات حقـوق بشـری و ایـران در حقـوق بین‌الملل (جلد ششم)**
نویسنده: **دکتر محمود مسائلی**
نوع ادبی: **حقوق بشر**
نوبت چاپ: **چاپ اول / ۱۴۰۲**
صفحه‌آرایی: **مهتاب محمدی**
طرح روی جلد: **نادیا ویشنوسکا**
ناشر: **نشر آفتاب**
شابک:


AFTAB
PUBLICATION

تقدیم به نوگلان وطن که ناشکفته پرپر شدند، به همه کودکانی که دستان پلید جزم‌اندیشان مجال یک زندگی عادی را از آنان ربود، همه آنهایی که جاودانه شدند.

امواج جدید حقوق بشر نیاز به عشق و مهربانی، شفقت و مهرورزی، و ضرورت حفظ حیات اندام‌وار، و با هم بودن در پیکره واحد خانواده بشری را به عنوان مهمترین مایه ادامه زندگی صلح‌آمیز و عادلانه می‌دانند. در حقیقت این دیدگاه‌های نوین می‌آموزند که حقوق بشر یعنی عشق ناب به بشریت، یعنی با هم بودن، و با همدیگر زیبایی‌های جهان را تجربه کردن. مهرورزی و زیبا پرستی تنها راه نجات بشریت از معضلات جهانی و از جدایی‌ها و کینه توزی‌هاست. هویت ایرانی همواره رهایی از خودپرستی را پیام داده، و مهرورزی و شفقت به خانواده بشری را به عنوان تنها سرود زیبای هستی فراخوانده است. آیا حقوق بشر چیزی بجز همین زیباپرستی و مهرورزی است؟

استادان، دانشجویان، و خوانندگان گرامی:

این مجموعه کتاب‌های (درسی) با اهداف انسان‌دوستانه و غیرانتفاعی تهیه شده‌اند.

به‌عنوان حق مالکیت معنوی، تنها انتظار نویسنده این است که خوانندگان به اندازه توانایی خویش، و به هرطریقی که مصلحت می‌دانند، به کودکان نیازمند یاری رسانند.

استفاده از این کتاب نیز نیز با ذکر منبع آزاد است.

مقدمه

حقوق بشر بین‌المللی به عنـوان یـک زیرشـاخه حقـوق بین‌الملـل عمومی عهده‌دار تنظیم رابطه‌ای عادلانه و انسانی میـان مـردم و حکومت‌های خود و همچنین نظارت بر رفتار دولت‌هـای حـاکم بـر کشورها در قبال مردم می‌باشد. آغاز رابطه میان دو حوزه علمی به شکل‌گیری سازمان ملل متحد باز می‌گردد. منشور ملـل متحـد به عنوان قانون اساسی جهـانی کـه در آن روابـط میـان کشـورها می‌بایست بر مبانی انسانی شـکل گـیرد، احـترام بـه حقـوق ذاتی مردم و آزادی‌های اساسی آنان را لازمه همزیستی مسـالمت‌آمیز بین‌المللی عادلانـه همـراه بـا آزادی‌هـا بیشـتر بـرای همـه تعریـف می‌کند. فرضیه بنیادین واضعان منشـور ملـل این بـوده اسـت کـه طریق تعاملات متقابلاً پیش‌برنده میان ضرورت احترام بـه حقـوق ذاتی آحاد افراد جامعه انسـانی و حقـوق ملـل اسـت کـه نـه تنهـا می‌توان نوید جهانی را داد که در آن هنجارهای انسانی حـاکم می باشند، بلکه در این جهان هر نوع نگرش به مفهوم رفاه و سعادت انسان‌ها نیز بـا احـترام بـه حقـوق آنـان و تلاش بـرای پیشـبرد آن پیوند پیدا می‌کند. در این اولین مرحله از شکل‌گیری رابطـه میـان حقوق بشر و حقوق بین‌الملل، جنبش بین‌المللی حقوق بشر پا به عرصه ظهـور گذاشـته و در بسـتر معیارهـا و ارزش‌هـای حقـوقی بین‌الملل به تدریج توسـعه و تکامـل پیـدا کـرده اسـت. بـا صـدور اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر سال ۱۹۴۸، کـه بازتـاب دهنده آرزوهای دیرپای همه انسـان‌ها بـرای رهـا شـدن از اشـکال گوناگون استبداد سیاسی و تصلب فکری، و درنتیجـه آن سـرکوب آنـان بـوده اسـت، رابطـه میـان حقـوق بشـر به‌عنـوان معیـار برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی خویش، و حقوق بین‌الملل که تنظیم کننده روابط میان کشورهاست، وارد مرحلـه جدیـدتری شد. شایان ذکر است که هرچند منشـور ملـل متحـد حقـوق ذاتی مردم را جوهره اصلی دستیابی بـه جهـانی بـا هنجارهـای انسـانی معرفی کرده است، اما رابطه میان حقـوق مـردم، به‌عنـوان فـرد انسـانی، و دولت‌هـای حـاکم بـر سرنوشـت مـردم در کشـورها

همچنان ابهام آلود و تعریف نشده باقی مانده بود. صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر گامی در جهت تعریف رابطه میان این دو حوزه حقوقی بود، هرچند که این رابطه هنوز نتوانسته بود ابعاد نهادین الزام‌آور بخود گیرد.

اعلامیه جهانی معیار مشترکی را برای موفقیت در پیشبرد رابطه عادلانه و انسانی میان مردم و حکومت‌های آنان در نظر گرفته و به عنوان نظریه حقوقی جهان‌شمولی اعلام نموده است. در این سند حقوقی تاریخ ساز، نه تنها حقوق اساسی مدنی و سیاسی فردگرایانه همه اعضای خانواده بشری، بلکه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنان نیز به‌عنوان گروه‌های انسانی تعریف و تحت ضابطه‌های خاصی مشخص شده است. افزون براین، اعلامیه جهانی حق مردم برای مشارکت در سرنوشت سیاسی خویش، یعنی شیوه مدیریت مطلوب و یا دمکراسی را نیز مورد تصدیق و تاکید قرار داده است. این تصدیق در طول زمان به طور گسترده‌ای به عنوان هنجار اساسی حقوق بشر پذیرفته شده است که همه باید به آن احترام بگذارند و از آن محافظت کنند. اینگونه تعهدات حقوق بشری بیشتر به عهده دولت‌های حاکم بر کشورهاست که می‌بایست در قبال مردم خود رعایت کنند. آنان می‌بایست نه تنها به حقوق مردم خود احترام بگذارند، باید در حفظ و حراست آن حقوق بکوشند، و در ترویج و توسعه آن همه تلاش‌های خود را بکار گیرند. این سه وظیفه احترام، حفاظت، و ترویج بر عهده کشورها گذاشته شده است. الزام به احترام به این معناست که کشورها باید از مداخله یا محدود کردن برخورداری مردم از حقوق بشر ذاتی خود پرهیز کنند. الزام به حفاظت و حمایت به این معنی است که کشورها از افراد و گروه های مختلف در برابر نقض حقوق بشر حمایت کنند. تعهد به ترویج و توسعه حقوق بشر به این معنی است که کشورها باید اقدامات مثبتی را در قانونگذاری ملی و داخلی برای تسهیل در برخورداری مردم از حقوق اولیه بشر انجام دهند.

به دنبال صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر، از آنجاییکه اعلامیه مذکور سند حقوقی غیرقراردادی بود، و طبیعتاً از الزام حقوقی الزام‌آوری برای کشورها نمی‌توانست برخوردار باشد، دیپلماسی ملل متحد با گذشت نزدیک به دو دهه همان مفاد اعلامیه جهانی را در دو سندی قراردادی بین‌المللی الزام‌آور انتشار داده و از کشورهای جهان خواست آن اسناد را در قانونگذاری داخلی خود

همگـرا سـازند. میثـاق بین‌المللی حقـوق مـدنی و سیاسـی سـال ۱۹۶۶ و دو پروتکـــل اختیـــاری آن، و میثـــاق بین‌المللی حقـــوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همان سـال، و پروتکـل الحـاقی به آن، به همراه اعلامیـه جهـانی، زیربنـای منشـور بین‌المللی حقـوق بشر را بنیاد نهادند. براساس این منشور، حقـوق بشـر بین‌المللی تعهداتی را به‌عنوان قواعد و استانداردهای رفتاری تعـیین می‌کنـد که کشورها موظف به رعایت آنها هستند. این تعهـدات بین‌المللی سپس با ظهور چند سند معاهداتی بین‌المللی دیگر تکمیـل شـدند. بـا عضـویت در این معاهـدات بین‌المللی حقـوق بشـری، کشـورها تعهـدات و وظـایفی را براسـاس قـوانین حقـوق بین‌المللـل بـرای احترام، حمایت و اجرای حقوق بشـر بـر عهـده می‌گیرنـد. بـه این ترتیب کشورها متعهد می‌شوند تا در سیسـتم داخلی قـوانین خـود اقداماتی را بکار گیرند تـا اینگونـه قـوانین داخلی را بـا تعهـدات و وظایف معاهـداتی بین‌المللی آنهـا همـراه و سـازگار سـازد. نکتـه بدیل و بسیار مهمی کـه در این ارتبـاط قابـل توجـه می‌باشـد این است که هرگاه ساز و کارهای داخلی نتوانند، یا مایـل نباشـند، در جهت استیفای حقوق مردم موثر و کارآمد باشند، مردم می‌تواننـد از طریـق مجـاری بین‌المللی شـکایاتی را علیـه کشـورهای خـود تسلیم و آنها را پاسخگو و مسئول نگه دارند.

هرچند که تعامل میان حقوق بشـر بین‌المللی و حقـوق بین‌المللـل عمومی افق‌های نوین امیدوار کننده‌ای را برای حمـایت از حقـوق مردمی که در تحت حکومت‌های خودکامه زندگی می کنند، فراهم آورده اسـت، این تعامـل بـا چالش‌هـایی نـیز همـراه می‌باشـد. اصـــلی‌ترین چـــالش پیش رو را بایـــد در ســـنجش و مقایســـه تفاوت‌های ماهیت الـزام‌آور بـودن این دو حـوزه حقـوقی جسـتجو کـــرد. حقـــوق بشـــر بین‌المللی از زاویـــه دیـــد نظـــری شـــاید پیشـرفته‌ترین و مـترقی‌ترین همـه حوزه‌هـای حقـوقی بین‌المللی باشد به گونه‌ای که امروزه حقـوق بشـر بین‌المللی را می‌بایسـت به عنوان نگرشی جهان‌شمول در نظر گـرفت کـه بـه عنـوان تنهـا بدیل ممکن برای حمایت از حقوق انسان‌ها در هر کجای جهان که باشـند، مـورد تصـدیق و پـذیرش قـرار گرفتـه اسـت. بـه جـرات می‌توان گفت که گفتمان حقـوق بشـر را تنهـا نظـام باورمنـدی و اعتقـادی مـردم در سراسـر جهـان بـه حسـاب آورد. امـا چـنین توسعه‌یافتگی نظری حقوق بشـر در مقـام اجـرا بـه دلیـل مواجـه شـدن بـا سـد سـدید حـاکمیت کشـورها، کمـتر توانسـته اسـت بشارت‌های رهایی‌بخش خود را به نمایش بگذارد. بـه همین دلیـل

می‌بایست اذعان داشت که حقوق بشر از نوع حقوق غیر الزام‌آور است. یعنی اینکه احترام، اجرا، و ترویج حقوق بشر به اراده سیاسی کشورها قرار دارد. در حالی که حقوق بین‌الملل به دلیل تکیه بر اصل برابری حاکمیتی کشورها، الزام‌آور ترین قواعد ممکن را برای تنظیم و نظارت بر رفتارهای بازیگران بین‌المللی را به وجود آورده است. مشاهده می‌شود که یک فاصله عمیق مفهومی و هنجاری میان این دو حوزه حقوقی وجود دارد. حقوق بشر به شکل ضعیفی ماهیت الزام‌آور حقوقی دارد، در حالی که حقوق بین‌الملل عمومی بگونه‌ای اقتدارآمیز برای همه اعضای جامعه بین‌المللی الزام‌آور است. در نتیجه، حقوق بشر با همه توسعه‌یافتگی نظری و هنجاری خود، و علی‌رغم پذیرش جهانی آن به‌عنوان تنها گزینه ممکن برای مردم علیه حکومت‌های خودکامه، تنها از حیث اخلاقی می‌تواند اهداف و پیامدهای خود را تحقق بخشد. حال اگر قرار باشد حقوق بشر در جایگاه واقعی اجتماعی خود به وظیفه دفاع از حقوق مردم عمل کند، به اراده سیاسی دولت‌های حاکم بر سرنوشت مردم برای پذیرش آن حقوق، آن هم بدون هر نوع سوء استفاده سیاسی برای پیشبرد اهداف خود، منوط و نیازمند می‌باشد. دراین شرایط است که تعامل میان دو حوزه حقوقی از حالت توازن و سازگاری متقابل خارج شده و در فضایی نابرابر و غیرعادلانه، سرنوشت مردم برای برخورداری از حقوق ذاتی و آزادی‌های اساسی برخاسته از آنرا به اراده دولت (قدرت حاکمه) وابسته می‌سازد. به همین دلیل، حقوق بشر بین‌المللی هنگامی می‌تواند بگونه‌ای موفقیت‌آمیز نقش رهایی‌بخش خود را ایفا کند که رضایت کشور را برای پذیرش آن با خود همراه داشته باشد.

موضوع رضایت کشورها بر اجرای سازوکارهای موفقیت‌آمیز تاثیری غیرقابل انکار دارد. منظور این است که علی‌رغم پیش‌بینی ترتیبات بین‌المللی برای نظارت بر رفتار کشورها در قبال احترام به حقوق بشر و تلاش برای اجرا و پیشبرد آن، و با در نظر داشتن تعهدات حقوقی که نسبت به آن به عهده گرفته‌اند، هیچ ترتیبات بین‌الملل موثری که همانند دادگاهی ناقضان حقوق بشر را مورد پیگرد قانونی قرار داده و آنها را مجازات کند، وجود ندارد. سازوکارهای پیش‌بینی شده توسط سازمان ملل متحد، اعم از ارگان‌های نظارت کننده منشور-محور و یا نهادهایی که براساس معاهدات بین‌المللی حقوق بشری ایجاد شدند، هیچ کدام نمی‌توانند نقش بسزایی برای نظارت بر

رفتارهای نقض حقوق بشر کشورها داشته باشند. درحقیقت، همه این سازوکارها برآمده از اصل رضایت کشورها بـوده، و در نتیجـه نهادهـایی هسـتند کـه اعضـای آن را نماینـدگان کشـورهای حـاکم تشیکل می‌دهند. حال چگونه می‌توان انتظار داشت کـه هـر کـدام از این سازوکارها مانند شورای حقوق بشر، کمیته حقوق بشـر، و یا کمیته ممنوعیت شکنجه و امثالهم بتوانند کشورها به دلیل نقض حقوق بشـری کـه خـود را بـه آن متعهـد سـاخته‌اند، مسـئول نگـه داشته و یـا مجـازات کننـد. در حقیقت اصـلی‌ترین وجـوه ضـمانت اجرایی حقوق بشر در سطح بین‌المللی در رژیم‌های تحریم (مـواد ۳۹ تا ۴۲ منشور ملل متحد) قرار دارند کـه آنهـا هم بـدون همـراه داشتن رضایت کشـورها، بـه ویـژه آنهـایی کـه دارای حـق وتـو در شورای امنیت می‌باشند، عملاً امکان پذیر نیست. در منشور ملـل متحد هم هیچ ارجاع مستقیمی به تحریم به عنـوان مجـازات علیـه ناقضان حقوق بشر دیده نمی‌شود. اما می‌توان به تاثیرات ضمنی تحریم‌ها در صورتیکه توافقی اجماعی بـرای آن در شـوری امـنیت بوجود آید، اشاره کرد. البته منظور این نیست کـه فضـای یـاس و ناامیـدی ایجـاد شـود. در حـال حاضـر، حقـوق بشـر تنهـا ابـزار و گزینه‌ای است که مردم ستمدیده در قبال حکومت‌های اسـتبدادی و خودکامه در دست دارند و بایـد بـر اجـرای آن بکوشـند. افـزون بـراین، از طریـق ارگان‌هـای نظـارت کننـده سـازمان ملـل متحـد می‌توان فشـارهای بین‌المللی بـر کشـورهای نـاقض حقـوق بشـر وارد آورد تا نـاگزیر بـه تسـلیم در برابـر خواسـته‌های مـردم خـود باشند. اما آنچه در اینجا بـر آن تاکیـد می‌شـود این اسـت کـه یـک گفتمان حقوق بشـری بین‌المللی در مقایسـه بـا مـاهیت الـزام‌آور حقوق بین‌الملل عمومی که بر مبنای منافع کشورها شکل گرفتـه است، بسیار ضعیف و ناکارآمد می‌باشد.

چالش دیگـری کـه می‌توانـد بـر ادراک رابطـه میـان حقـوق بشـر بین‌المللی و حقوق بین‌الملل تاثیر گـذار باشـد، چگـونگی و شـدت زیان و آسیبی است که در نتیجه نقض حقوق بشر بـه مـردم وارد می‌شود. پرسش اصلی نهفته در این ابهام این است که منظور از مسـئولیت و تعهـدات کشـورها در قبـال احـترام بـه حقـوق بشـر چیست؟ آیا فقط دولت‌های حاکم بر کشورها مسـئول هسـتند، یـا اینکـه مـردم، شـرکت‌ها و نهادهـای جامعـه مـدنی نـیز بـه عنـوان سهامداران گفتمان حقوق بشـر می‌بایسـت نقشـی را ایفـا کننـد؟ اگر پاسخ به این پرسش اخیر مثبت باشد، موضوع دیگری نـیز بـر پیچیـدگی‌ها افـزوده می‌شـود. منظـور این اسـت کـه بـازیگران

اجتماعی غیردولتی، شامل مردم، نهادهای اجتماعی، و شرکت‌ها، نـه تنهـا صـاحب حـق می باشـند، بلکـه این اسـتحقاق بـرای برخورداری از حقوق بشر با مسئولیت آنهـا در قبـال حقـوق بشـر عجین و آمیختـه می‌شـود. آنچـه کـه بـرای روشـنگری موضـوع مسئولیت در اینجا باید توضیح داده شود، به سادگی این است کـه مفهوم تعهد و مسئولیت به حوزه نظریه سیاسی کشیده می‌شود. همانگونه که اغلب دانشجویان علوم سیاسی و یا حقوق بین‌الملل بخوبی می‌دانند، و در جلدهای پیشین این مجموعه نیز بـه تفصـیل در باره آن توضیح داده شد، مسئولیت گاهی بـه معـنی اجتنـاب از رفتارهـایی اسـت کـه مـانع برخـورداری مـردم از حقـوق ذاتی و آزادی‌های سیاسی خـود می‌شـود. به‌عنـوان مثـال، نـه تنهـا دولت بلکه بازیگران غیر دولتی نیز نبایـد بـه واسـطه اقـدامات خـود راه برخورداری مردم از حقوق خود را مسـدود سـازند. مفـاد مـاده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر از روشنترین نمونه‌هـایی اسـت کـه در کشورهایی مانند ایران امروز می‌توان به آن اشاره کرد. براساس این ماده همه انسـان‌ها صـرف نظـر از هرنـوع تمـایزی براسـاس مـذهب، نـژاد، رنـگ، جنسـیت، عقایـد سیاسـی، و یـا هـر عقیـده دیگری، خاستگاه اجتماعی و ملی، میزان دارایی‌ها، یا محل تولـد، و یا در هر جایگاه اجتماعی که باشند، می‌بایستی از تمام حقوق و آزادی‌های تصریح شده در اعلامیه جهـانی حقـوق بشـر برخـوردار باشند. مسئولیت احترام به این برابـری حقـوق بـر عهـده نـه تنهـا دولت بلکه خـود مـردم نـیز می‌باشـد. دولت مسـئولیت دارد تـا از تحمیـل مـذهبی رسـمی و یـا ایـدئولوژی سیاسـی خاصـی بـا هـر عنوانی که باشد، به مردم خودداری کند. در واقـع هـر فـردی حـق دارد تا بدون هرنوع محدودیتی، به‌عنوان مثال، مذهب مورد علاقه و یـا آئین مـورد نظـر خـود را داشـته و براسـاس آن رفتـار کنـد، مشروط بر این که این آزادی موجبات اذیت و آزار بـرای دیگـران را فـراهم نیـاورد. در این موضـوع پـای مـردم نـیز در احـترام بـه برابری دیگران در انتخاب مذهب و یا آئین و یـا عقایـد مـورد نظـر خود باز می‌شود. درواقع، نه تنها دولت، بلکه مردم نیز حق ندارند بر پایه باورهـای خاصـی کـه بـرای خـود حفـظ کـرده و یـا محـترم می‌شـمارند، دیگـران را از برخـورداری از عقایـد و باورهـای خـود محروم ساخته و یا موجبات طـرد اجتمـاعی آنهـا را بـاعث شـوند. این مسئولیت، هم برای دولت و هم بـرای مـردم، مـاهیتی سـلبی دارد. یعـنی اینکـه نمی‌بایسـت در امـور دیگـران مداخلـه کننـد. درحقیقت، براساس مـاده ۲ مـذکور، مسـئولیت عـدم مداخلـه در باورها و عقاید دیگران را بر عهده همگان می‌گـذارد خـواه شـامل

دولت باشد، و خواه به مردم و نهادهای اجتماعی مربوط شود. در اندیشه سیاسی این مسئولیت به وظیفه و یا "تعهد منفی" اشتهار دارد. یعنی اینکه همگـان مسـئولیت دارنـد در راسـتای احـترام بـه حقوق بشر هر نوع مداخله‌ای در امور دیگـران را نفی نماینـد. بـه عبارت روشنتر، همه بایـد بتواننـد از آزادی‌هـای اساسـی و حقـوق بشر برخوردار باشند، دولت و حـاکمیت نـیز بایـد آنـرا در سیسـتم قانونگذاری داخلی تضمین کند، مشروط براینکـه این برخـورداری موجبات تضییع حقوق دیگران را فراهم نیاورد.

تا اینجا موضوع همراهی حـق و مسـئولیت بـه وظیفـه احـترام بـه حقوق بشر مربوط بوده است. حال، در مـورد اجـرا و پیشـبرد آن چه باید کرد؟ همچنـان کـه توضـیح داده شـد، مسـئولیت در قبـال حقوق بشر شامل سه نوع تعهد احترام، اجرا، و پیشبرد می‌باشد. "تعهد سلبی" ضمانت احترام به حقوق بشر را برعهـده می‌گـیرد. برای عملیاتی ساختن دو مسـئولیت دیگـر، یعـنی اجـرا و پیشـبرد، مفهـوم مسـئولیت و تعهـد مـاهیتی ایجـابی و یـا اثبـاتی بـه خـود می‌گیرد. "تعهد ایجابی" به سادگی به این معنی است کـه نـه تنهـا باید از مداخله در امور داخلی و شخصی دیگـران خـودداری کـرد، بلکه باید از طریق برنامه‌ریزی و اقـدامات عملی مـوثر و کارآمـد، دیگران را برای دستیابی به حقوق و آزادی‌های خود یاری بخشـید. بنابراین، در حالی که "تعهد سلبی" ویـژگی عـدم مداخلـه و انکـار هرنوع مانع تراشی بر سر راه مردم بـرای برخـورداری از حقـوق بشـر ذاتی خـود را بخـود می‌گـیرد، "تعهـد ایجـابی" در برگیرنـده اقدامات مثبتی است که چه بسا دامنه آزادی‌های تضمین شده در پرتو "تعهد سلبی" را محدود می‌سازد. فرضاً دولت باید از طریـق قانونگذاری و ایجاد سازوکارهای لازم در حفاظت از حقوق مـردم کوشیده و با برنامه ریزی‌های آموزشی و آگاهی دهنده عمومی در تـرویج و پیشـبرد اهمیت حقـوق بشـر و ضـرورت احـترام بـه آن بکوشد. مردم نیز نمی‌توانند این مسـئولیت را نادیـده انگارنـد. در همه امور و زمینه‌های اجتماعی و سیاسـی، مـردم نـیز بـه عنـوان سهامداران واقعی حقوق بشر، باید در ابعاد اجرایی و نیز توســعه و تـرویج حقـوق بشـر مسـئولیت را برعهـده گیرنـد. امـا دامنـه و ماهیت یک چنین "تعهد ایجابی" توسط دولت متصدی امور کشــور و مــردم بــه لحــاظ حقــوقی تفاوت‌هــای عمــده‌ای دارنــد. دولت موضوع حقوق بین‌الملـل اسـت. درنتیجـه کوتـاهی در وظـایف در قبال حقوق بشر برای دولت مسئولیت بین‌المللی بــه دنبـال دارد. در حالیکه مردم و یا شرکت‌ها ونهادهای اجتماعی موضوع حقــوق

بین‌الملل نیستند، و از اینروی در قبال قصور نسبت به "تعهد ایجابی" به لحاظ حقوقی مسئول به حساب نمی‌آیند، هرچند که به لحاظ اخلاقی نمی‌توانند کوتاهی خود نسبت به "تعهد ایجابی" را نادیده انگارند. اما در جهان واقعی، موضوع مسئولیت با تضمین‌های حقوقی، و نه اخلاقی، همراه است. این دولت است که می‌بایست عهده دار"تعهد ایجابی" باشد.

چالش سوم در ارتباطی تنگاتنگ با چالش‌های پیشین مطرح می‌شود، از اینروی را باید در رابطه با نقش دولت و حاکمیت متصدی امور کشورها در احترام به حقوق بشر و یا نادیده گرفتن آن، اما از زاویه دید دیگری توضیح داد. همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، حقوق بشر بین‌المللی کشورها را در قبال احترام، حفاظت، پیشبرد حقوق بشر متعهد و مسئول نگه می‌دارد. اما دامنه و میزان این تعهد همواره با ابهاماتی فراتر از ابعاد حقوقی همراه است، که بویژه در اثر ناآگاهی‌های عمومی، اغلب به روشنی نمایان نمی‌شود. موضوع این است که هرگاه نقض حقوق بشر آنچنان مهیب و شنیع باشد که وجدان جامعه بشری را به درد آورد، این نقض به جنایاتی منجر می‌شود که در ذات و ماهیت خود به حیات جامعه انسانی ارتباط داشته، و مسئولیتی بین‌المللی با خود به همراه می‌آورد. در شرایطی مانند شکنجه و آپارتهاید، به‌عنوان مثال، هرچند که انجام اینگونه تخلفات حقوق بشری اغلب توسط افراد دولتی صورت می‌گیرد، اما این فرد انسانی است که مسئول انجام آن جنایت‌های شنیع می‌باشد. بنابراین، مسئولیت انجام جنایت از مفهوم دولت که امری انتزاعی است، به فرد انتقال یافته، و ماهیت آن جنایات نیز از اینکه موضوع حقوق بشر باشد، به حقوق کیفری بین‌المللی کشیده می‌شود. حقوق کیفری بین‌المللی بی‌تردید بر موضوعات حقوق بشری متمرکز است، اما مسئولیت حاصل از این نوع موارد نقض فاحش حقوق بشر آنچنان عمیق است که ماهیتی جنایی بخود گرفته و جامعه جهانی را بر می‌انگیزد تا نسبت به وقوع آن جنایات اقداماتی عاجل انجام دهد. حقوق کیفری بین‌المللی با ضرورت تحت پیگرد قانونی قراردادن اینگونه جنایت‌کاران ناقض حقوق بشر، این توان بالقوه را پیدا می‌کند تا از مرزهای غیرقابل گسست حاکمیت کشورها عبور کرده و حتی سران کشورها را که بطور سنتی از مصونیت‌هایی برخوردار بودند، را مجازات کند. در اینگونه شرایط، حقوق بشر بین‌المللی دیگر به عنوان تابعی از اصل حاکمیت کشورها نبوده، بلکه به

عنوان حوزه حقوقی مستقلی صلاحیت رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر را برعهده می‌گیرد.

حقوق کیفری بین‌الملل توضیح کوتاهی نیاز دارد. این حوزه بخشی از حقوق بین‌الملل عمومی است که انجام برخی اقدامات و رفتارها را به عنوان جنایاتی جدی بطور مطلق ممنوع می‌سازد، در عین حال که مسئولان وقوع اینگونه جنایات را به لحاظ کیفری در قبال ارتکاب خود پاسخگو می‌سازد. جنایات اصلی طبق قوانین بین‌المللی عبارتند از نسل کشی، جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت و جنایت تجاوز، و هر کدام از اینها زیرشاخه‌ها و عناصر تشکیل دهنده خود و مسئولیت‌های حاصل از آنرا تعریف می‌کنند. دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو برای محاکمه و مجازات سران کشورهای متحد که مسئولیت کشتارهای مهیب جنگی و همچنین جنگ تجاوزکارانه، آغازی بر شکل گیری این رشته تخصصی در حوزه حقوق بین‌الملل عمومی بودند. اما در سال‌های بعد از جنگ سرد و با وقوع نسل‌کشی‌های تکان دهنده در روآندا و یوگسلاوی سابق، حقوق کیفری بین‌المللی وارد مرحله تازه‌تری شد. این رشته حقوقی بین‌الملل نه تنها جنایات جنگی و یا جنایت جنگ تجاوزکارانه را در بر می‌گیرد، بلکه جنایاتی مانند تجاوز سازمان یافته به زنان، جنایت شکنجه، جنایت آپارتهاید، و جنایت کشتار جمعی را نیز در بر می‌گیرد. اینگونه جنایت‌های اخیر با عنوان جنایت علیه بشریت از آنها یاد می‌شوند. کسانی که مرتکب این نوع جنایت‌ها شده‌اند، خواه آمران و عاملان مستقیم آن باشند، خواه کسانی که در وقوع این نوع جنایت‌ها مشارکت داشته و یا به آن یاری رسانده باشند، و یا آنها را توجیه کرده باشند، همگی در برابر جامعه بین‌المللی مسئول بوده و از هیچ نوع مسئولیتی نمی‌توانند برخوردار باشند. شکل‌گیری دادگاه‌های موقت کیفری بین‌المللی برای جنایت‌کاران مسئول در روآندا و یوگسلاوی سابق، دادگاه‌های ویژه برای رسیدگی به جنایات ارتکابی در جریان درگیری‌های داخلی سیرالئون، جنایات خمرهای سرخ در کامبوج، و دادگاه ویژه برای رسیدگی به قتل رفیق حریری در لبنان همه از نهادهای حقوقی هستند که به موضوعات کیفری حاصل از نقض فاحش حقوق بشر رسیدگی کردند.

با توضیح چالش‌های یاد شده مشخص می‌شود که امروزه حقوق بشر طیف گسترده‌ای از موضوعات را در بر می‌گیرد که نه تنها شامل ارگان‌ها و رژیم‌های حقوقی ناظر بر آنها می‌باشد، بلکه در

برگیرنده مباحث کیفری شامل لغو مصونیت‌های مسئولان کشورها نیز می‌باشد. بنابراین، علاوه برگوناگونی پیچیده موضوعات حقوق بشری و نحوه نظارت بر آنها، حقوق بشر از مرزها و محدودیت‌های رشته‌ای عبور کرده و با مباحث مربوط به شیوه مدیریت جوامع سیاسی، تعامل با جهانیان، و حقوق کیفری بین‌المللی هم کشیده شده است. این کتاب بخش‌های کوچکی از این موضوعات نوین حقوق بشری را با توجه به شرایط ایران امروز توضیح میدهد. مباحث به دو دسته تقسیم شده‌اند. بخش اول به بررسی لایه‌های همپوش میان حقوق بشر بین‌الملل و حقوق کیفری بین‌الملل اختصاص داده شده است. بخش دوم مجموعه‌ای از گفتارهایی است که در پاسخ به پرسش‌های هموطنان تهیه و تحریر شده و سپس انتشار یافته‌اند.

امید که سودمند باشند
محمود مسائلی

بخش اول

تعامل میان حقوق بشر و حقوق بین‌الملل عمومی

فصل اول

مفهوم تعهدات جهانی در حقوق بین‌الملل

باید بین تعهدات یک کشور در قبال جامعـه بین‌المللی بـه عنـوان یک کل، و تعهداتی که در قبال دیگر کشورها در زمینـه دیپلماتیـک دارد، تمایزی اساسی قائل شـد. طبـق مـاهیت خـود، مـوارد اول (تعهدات ارگا امنس) مورد توجه همه کشورهاسـت. بـا توجـه بـه اهمیت حقوق مربوطـه، می‌تـوان همـه کشـورها را دارای منـافع قانونی در حمایت از آنها دانست. آنها تعهدات جهانی هستند.

دادگاه بین‌المللی دادگستری، قضیه شرکت برق بارسلونا

چکیده

در حقوق بین‌الملـل، و بـویژه در حقـوق بشـر بین‌المللی، مفهـوم "تعهدات جهانی"،[1] و یا به زبان بهتر و روشنتر "تعهداتی نسبت به همه جهانیان"، بـه منزلـه یـک وظیفـه اجتناب‌ناپـذیری بـرای همـه کشورها نسبت به حفاظت از منـافع جامعـه بین‌المللی می‌باشـد. این تعهدات دارای آنچنان اهمیتی بـرای جامعـه بین‌المللی هسـتند که نمی‌توان از آنها عدول کـرد. مفهـوم "تعهـدات جهـانی" کـه از ریشه لاتینی سرچشمه می‌گیرد و به معنای وظایف "در قبال همه جهانیان است، ایجاب می‌کنـد کـه کشـورهای جهـان از هنجارهـا و اصولی پیروی کنند که برای جامعه بین‌المللی ارزشـمند و گـرامی می‌باشند. افزون براین نوع تعهدات، کشورها موظـف هسـتند بـه تعهـدات ناشـی از عهـدنامه‌ها و موافقت‌نامه‌هـایی کـه در سـطح بین‌المللی منعقـد کرده‌انـد، نـیز احـترام گذاشـته و همـه سـعی و تلاش خود را برای اجرای آنهـا بکـار گیرنـد. این دسـته از وظـایف کشورها به عنوان تعهداتی که "هر کشور عضو معاهده نسبت بــه اعضای دیگر معاهـده دارد"، شـناخته می‌شـود.[2] از جملـه اینگونـه تعهدات قراردادی می‌توان، به عنوان مثال، منشور ملل متحــد را نام برد. براساس منشـور، اعضـای سـازمان ملـل متحـد موظـف می‌باشند "ایمـان خـود را بـه حقـوق اساسـی بشـر، بـه حیـثیت و ارزش انسـان، بـه حقـوق برابـر زن و مـرد مـورد بـاز تاییـد قـرار دهند". همچنین اعضای سـازمان ملـل متحـد همچـنین بـه "تـرویج پیشرفت اجتماعی و استانداردهای بهتر زنـدگی در آزادی بیشـتر" متعهد می‌باشند. اینها تعهـداتی هسـتند کـه هیچ گونـه انحـرافی از آنها جایز نیست.[3] اهمیت اینگونه تعهدات جهان و تعهداتی که "هـر کشور عضو معاهده نسبت به اعضای دیگر معاهده دارد"، در نیـاز جامعـه بین‌المللی بـه همزیسـتی مسـالمت‌آمیز و توسـعه روابـط دوستانه بین کشورها براساس احترام بـه هنجارهـا و اصـول ذاتی حقوق بشر، قرار دارد.

علیرغم روشنی و وضوح اهمیت تعهدات جهانی کشـورها در قبـال منافع جامعه بین‌المللی، جمهـوری اسـلامی ایـران همـواره چـنین تعهداتی را نادیده گرفته است. در زمینه حقـوق بشـر، این قصـور

[1] *Erga omnes* obligations.
[2] *Erga omnes* partes.
[3] Non-derogable obligations.

(عالمانه و یا نادانسته) در انجام تعهـدات جهـانی بیش از هـر نـوع دیگر بی‌اعتنایی به قوانین بین‌المللی مشهود است.

این فصـل سـه پرسـش را بـه بحث می‌گـذارد: تعهـدات جهـانی چیست؟ چرا جمهوری اسـلامی ایـران آنهـا را نادیـده می‌گـیرد؟ و پیامـدهای این قصـور در قبـال حقـوق بشـر چیسـت؟ بـا طـرح پرسـش‌ها، کوشـش می‌شـود بـا ارائـه تحلیـل کـاملی از مفهـوم تعهدات جهانی، اهمیت آنرا با توجه به آرای تـرافعی و نظریه‌هـای مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگسـتری و همچـنین اسـناد حقـوقی بین‌المللی، توضـیح داده شـود. درعین حـال، این موضـوع نـیز بـه بحث گذاشته می‌شود که به دلیـل عـدم ایمـان بـه حقـوق بشـر و دموکراسـی، جمهـوری اسـلامی نمی‌توانـد بـه پـیروی از تعهـدات جهانی و هنجارها و اصول حقوق بشر ملتزم و وفادار باشد.

واژه‌هـای کلیـدی: تعهـدات جهـانی، منـافع جامعـه بین‌المللی، تعهدات قراردادی، حقوق بشر، مسئولیت بین‌المللی کشورها

طرح موضوع

"ارگا" واژه‌ای کلاسـیک از زبـان لاتیـنی بـه معنـای "بـه سـوی"، “برای”، "با توجه به"، "احـترام به"، و "امنس" بـه معنـای "همه" است. این دو واژه عناصر تشکیل دهنده مفهوم "تعهدات جهانی"، یعنی "تعهداتی نسبت به همـه جهانیـان"، را تشـکیل می‌دهنـد. در حقوق بین‌الملل مفهوم تعهدات جهانی دربرگیرنده وظایفی است که کشورها نسبت به ارزش‌ها و منافع اساسی جامعــه بین‌المللی می‌بایست به عهده گرفتـه و در انجـام آن تعهـدات همـه مسـاعی لازم را بکار گیرند. از آنجاییکه "تعهدات جهانی" در ماهیت خود بر وظیفه اسـتوار و انکارناپـذیری قـرار دارد کـه از نـوعی ضـرورت "بایسـتن" سرچشـمه می‌گـیرد، مسـئولیت حاصـل از قصـور و کوتاهی در انجام آن تعهدات، نه تنها بر عهده کشور خاطی است، بلکه جامعه بین‌المللی نیز، به دلیـل خسـاراتی کـه اینگونـه قصـور برای همه اعضای خانواده بشری به وجود می‌آورد، باید نسبت بــه آن واکنش نشان دهد. این بدان معناست که همه کشورها بایـد در حفظ ارزش‌های مورد احـترام جامعـه بین‌المللی مسـئول بـوده و می‌بایست وظایفی را در جهت اجرای آنها بکار گیرند. در مـواردی شامل ممنوعیت جنایت علیه بشریت و یا شـکنجه کشـتار جمعی، هر کشوری ممکن است علیه کشور متخلّف، بدون اینکـه خـودش

از آن قصور و کوتاهی آسیب دیده باشد، اقدامات قانونی را انجام دهد. اینگونه است که تعهدات جهانی به یک هنجار اساسی رفتار در حقوق بین‌الملل معاصر و به ویژه حقوق بین‌الملل حقوق بشر تبدیل شده است. با الهام از این هنجار حقوقی اساساً جهان‌شمول، قواعد مرسوم عمومی حاکم بر رفتار کشورها از اصل رضایت مبتنی بر حاکمیت کشورها فراتر رفته و راه خود را به سوی افق نوینی برای برقراری نظمی عادلانه‌تر در جامعه بین‌المللی باز می‌کند. به عبارت دیگر، حقوق بین‌الملل معاصر، چه در تحقیقات دانشگاهی و چه در رویه‌های دادگاه بین‌المللی دادگستری، مشتاق است مفهوم تعهدات جهانی را در بالاترین درجه اعتبار سلسله مراتب وظایف کشورها در عرصه بین‌المللی قرار دهد. اینها تعهداتی هستند که بر "بایستنی" هنجاری دلالت دارند، یعنی وظایفی که باید مستقل از اراده قانون‌گذاران بین‌المللی و رضایت کشورها توسط آنان به عهده گرفته شود.

این موضوع به توضیح بیشتری نیاز دارد. تعهدات جهانی برای همه اعضای جامعه بین‌المللی الزام‌آور می‌باشند. این درحالی است که در حالی که تعهدات قراردادی فقط برای کشورهایی که با رضایت خود قراردادی دوجانبه یا چند جانبه را منعقد کرده‌اند الزام‌آور است. این ادعا توسط ماده ۱۱ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات سال ۱۹۶۹، موسوم به مقاوله‌نامه وین، تأیید شده است: "رضایت یک کشور برای التزام به یک معاهده ممکن است با امضا، مبادله اسناد تشکیل دهنده یک معاهده، تصویب، پذیرش، تصویب یا الحاق یا هر وسیله دیگری در صورت توافق بیان شود". با این حال، نوعی همپوشی میان تعهدات ارگا امنس و وظایف حقوقی حاصل از قراردادها وجود دارد. منظور این است که اگر قواعد حقوق بین‌الملل به ارزش‌ها و منافع بنیادین جامعه بین‌المللی مربوط باشد، تعهدات قراردادی به وظایف کاملاً الزام‌آوری که "ارگا امنس" تبدیل شده و از این رو در مورد کشورهایی هم که عضو معاهداتی نیستند، اعمال می‌شوند.

برای ارائه شاهدی بر این مدعا می‌توانیم به قضیه‌ای که توسط دادگاه بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۷۱ مورد بررسی قرار گرفت، ارجاعی داشته باشیم. موضوع از این قرار است که به دنبال ادامه اشغال غیرقانونی آفریقای جنوب غربی (نامیبیا امروز) توسط آفریقای جنوبی، در ۲۹ ژوئیه ۱۹۷۰، شورای امنیت قطعنامه ۲۷۶ را صادر کرد و از دادگاه خواست تا نظر مشورتی

در مورد وضعیت حقوقی اشغال آن سرزمین توسط افریقای جنوبی ارائه دهد.[4] شورای امنیت در این قطعنامه خاطر نشان ساخته بود که با پایان یافتن سیستم قیمومت، حضور افریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است. دادگاه در نظر مشورتی خود در ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ اعلام کرد که ادامه حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است و می‌بایست به سرعت از آن خارج شود. نظر مشورتی بیان می‌کند که افریقای جنوبی "موظف است که قیمومیت ادعایی خود بر سرزمین افریقای جنب غربی را پایان دهد. آفریقای جنوبی با اشغال غیرقانونی آن سرزمین، مسئولیت بین‌المللی خود که ناشی از نقض مداوم تعهدات بین‌المللی صورت گرفته است را نقض کرده است".)42(دادگاه همچنین دریافت که کشورهای عضو سازمان ملل متحد موظفند غیرقانونی بودن حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا و بی‌اعتباری اقدامات آن را از طرف یا در رابطه با نامیبیا به رسمیت بشناسند و از هر گونه اقدامی که متضمن به رسمیت شناختن قانونی بودن آن باشد خودداری کرده و یا هر نوع حمایت یا کمک به چنین اشغال سرزمینی را متوقف سازند. دادگاه نظر مشورتی برجسته‌ای صادر کرد که تعهدات کشورها را فراتر از اصل رضایت در حقوق قراردادی تأیید می‌کرد:

- ادامه حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است. آفریقای جنوبی موظف است فورا حکومت خود را از نامیبیا خارج کند و به اشغال این سرزمین پایان دهد.
- اعضای سازمان ملل متحد موظفند غیرقانونی بودن حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا و بی‌اعتباری آن را به رسمیت بشناسند و از هرگونه اقدام و به ویژه هرگونه معامله با کشور افریقای جنوبی خودداری کنند.
- کشورهایی که عضو سازمان ملل نیستند موظف می‌باشند در چارچوب بند ۲ فوق در اقداماتی که توسط سازمان ملل در رابطه با نامیبیا انجام شده است همیاری نمایند. (۴۶)

این حکم در حقیقت به منزله انقلابی در سابقه عملکرد دادگاه بود زیرا اینگونه تعهدات جهانی (ارگا امنس) را حتی مشمول کشورهایی می دانست که عضو سازمان ملل متحد نیستند. به

---

[4] The Situation in Namibia, Security Council Res. 270 (1970).

نظر دادگاه برخی تعهدات بین‌المللی برای همه کشورها الــزام‌آور اســت، زیــرا این تعهــدات بــا ارزش‌هــا و منــافع جامعــه بین‌المللی هم‌پیوند می‌باشد.

ریشه‌های تاریخی تعهدات جهانی

در حالی کـه بـه عنـوان یـک هنجـار نوظهـور در حقـوق بین‌الملـل معاصــر، تعهــدات جهــانی مــورد اســتقبال قــرار گرفتــه اســت، ریشه‌های آن واژه را باید در حقوق همگانی[5] حقـوق رومی، یعـنی مفهـوم حقـوق ملت‌هـا و یـا حقـوق مـردم جسـتجو کـرد. در این دیـدگاه، اساسـا قـانون از رضـایت قراردادهـای کشـورها نشـأت نمی‌گیرد، بلکه ریشه و وجود قانون در آگاهی انسان قـرار داشـته و توسعه و تکامـل پیـدا می‌کنـد. بـراین اسـاس، اینگونـه تصـور از مفهوم قانون برای هـر انسـان خردمنـدی بـه بهـترین وجـه ممکن قابل ادراک است. اینگونه قـوانین ویـژگی جهان‌شـمولی بـه خـود می‌گیرنـد، بـا قـرار گـرفتن در مرکـز جامعـه، کشـورها، نهادهـای اجتماعی، و مردم را به رعایت آنها ملزم می‌سازد. به این ترتیب، مفهوم قانون ملت‌هـا مفهـومی عادلانـه و قـانونی مشـترک بـرای همه انسان‌هاست. این قانون بـا خصـلت عقلانی مـردم آنهـا درک می‌شود، و به همین دلیـل در کـانون مرکـزی بسـیاری از مسـائل سیاسی و اجتماعی جهان معاصر قرار دارد.

> قوانین همگانی بحث فلسفی آن چیزهایی است که باید با عقل و تجربه آموختـه شـود. بنـابراین، قوانیــنی صــرفاً منحصــر بــه سیاســت‌گذاری واحدهای سیاسی نیسـت. این قـانون اصـل اول عقـل عملی را بـه عنـوان پیش فـرض انتخـاب می‌کند که همه مردم مشـترک هسـتند، و بـراین اساس می‌توانند بـه درسـتی در موضـوع مبـانی مشـترک اخلاق و حقـوق بـا یکـدیگر مشـارکت داشته باشند. این قوانین بـه موضـوعات حیـاتی زنـدگی عمـومی و نظم اجتمـاعی شـفافیت می پردازنـد، درعین حـال توضـیح می‌دهنـد کـه هیچ سیاسـتگذاری خـاص و یـا فـردی از این قلمـرو مشترک خارج نیست. (شال، ۱۹۹۲: ۱۰۰۴)

[5] Jus gentium.

متفکران یونان باستان و حقوق‌دانان رومی، قوانین همگـانی و یـا همان حقوق ملـل، را بـه عنـوان مفهـومی از قـانون کـه بـر همـه اعضـای جامعـه بشـری حـاکم اسـت، توسـعه دادنـد. در میـان حقوق‌دانان رومی، گایوس[6] مفهومی فراگـیر از قـوانین نـاظر بـر جوامع را تعریف کرد که از حقوق طبیعی سرچشـمه می گـرفت. به نظر او قانون با عقلانیت طـبیعی بـرای همـه شـکل می‌گـیرد و همه بطور یکسان آنـرا درک می‌کننـد. (پوسـت، ۱۹۰۴) این همـان قـانون همگـانی و یـا حقـوق ملت‌هاسـت می نامنـد و بـه از نظـر مفهـومی کـه ادا می‌کنـد، بـه همـه جهـان مربـوط می‌باشـد. در حقیقت، مفهوم قانون از گروه مردمـان، یعـنی جهـان سرچشـمه می‌گیرد. یک چنین قـانونی در زمـان روم بـرای زنـدگی اجتمـاعی سازنده بود زیرا نه تنها بر روابط بین شهروندان حاکم بـود، بلکـه شهروندان و بیگانگان را نیز قادر می‌ساخت تا از مـوهبت زنـدگی اجتماعی برخوردار باشند. درحقیقت، بـرای شـهروندان یـک تعهـد عادلانه قابل اجرا بود که بر بیگانگـان نـیز نظـارت داشـت. دامنـه تعهدات ناشی از قانون همگانی چنان فراگیر اسـت کـه تعامـل بـا بیگانگان را نیز بدون محدودیتی تعریف و تعیین می‌نماید. به دلیـل روابط مشترک اجتماعی، این تعهـداتی را نـیز بـرای همـه توضـیح می‌دهد:

> حقوق ملت‌ها شامل قـوانین و آداب و رسـومی است که تا قوانین خاص خود را ایجاد کرده و تـا حدودی قوانین مشترک برای همـه نـوع بشـر را به وجود می‌آورد. قانونی که یک گروه برای خود وضع می‌کند تـا نـاظر بـر روابـط درون گـروهی باشد، قانون مدنی نام دارد، اما کـه قـانونی کـه عقل طبیعی برای تمام بشریت وضـع می‌کنـد و می‌بایست توسط همـه مـردم بـه طـور یکسـان رعایت شود، قانون ملت‌ها نامیده می‌شـود. این قانونی است که همه بشـریت بایـد آنـرا رعـایت کند. (۱۳۹)

این تفاوت‌ها میان قانون فراگیر، یعـنی حقـوق ملت‌هـا یـا حقـوق همگانی، و قانون توافقی وضع شده، یعـنی حقـوق مـدنی، نشـان می‌دهد که قواعد و قوانیـنی بایـد وجـود داشـته باشـد تـا در همـه زمان‌ها و شرایط جاودانه بر رفتارهـای مـردم و اعضـای خـانواده

[6] Roman jurists, Gaius (130-180 AD).

بشری نظارت داشته باشد. این روایت از قانون، کـه بـرای حفـظ ارزش‌های مورد توجه جامعه بشری حیـاتی اسـت، همـه را ملـزم می‌سازد تا تعهدات جهانی را به رسـمیت شـناخته و براسـاس آن عمل کنند.

این مفهوم حقوق الزام‌آور بودن تعهدات جهان‌شمول را می‌تـوان در نظریات سیسرون نـیز جسـتجو کـرد. بـه نظـر سیسـرون این مفهوم حقوق همگانی بدون نیاز به اجازه یا تصویب مردم بـوده و به عنوان قانون عادلانـه نانوشـته‌ای بـر جامعـه نظـارت دارد. این حقوقی است که "بدون اینکه نوشته شود، چه توسـط ملت‌هـا بـه وجود آیـد، و چـه براسـاس عـرف و رویه‌هـای آنـان شـکل گرفتـه باشد، همواره در نزد جوامع حفظ شـده است". (شـرمن، ۱۹۱۸: ۵۸) با توجه به مـاهیت نانوشـته این حقـوق، و اجـرای آن توسـط ملت‌ها، این اعتقاد به وجود آمده است که قدرت الزام‌آور حقـوق ملت‌ها فراتر از اراده آزاد کشورها دارد. بنابراین، تعهـدات ناشـی از این حقـوق کـه غیرقابـل مـذاکره اسـت، در جایگـاه بـالاتری از حقوق قراردادی می‌باشد.

در ریشه شناسی حقوق ملت‌هـا، نمونه‌هـای روشـنتری از مفهـوم حقوق ملت‌ها که پیشتر گایوس معانی آنرا توضیح داده بود، آورده شده است. (بارنی، ۲۰۱۰) اینکه، به عنوان مثـال، گفتـه می‌شـود که تعهدات قراردادی را باید گرامی داشت، به این دلیل است کـه اصولاً معاهداتی که براسـاس قـانون و عـرف بـه وجـود می آینـد آنهایی هستند که با نیات صلح‌آمیز[7] طرفین را بـه نـوعی توافقـات متقابل می رسانند. به دلیل همان نیات صلح‌آمیز، طـرفین توافـق می‌کنند تا نسبت به عهـد خـود در قـراردادی کـه منعقـد می‌کننـد، وفادار بوده و براساس آن عمل کنند. حال اگر این تعهد قراردادی در متن آنچه حقوق ملت‌ها نامیده می‌شود قرار گیرد، دامنه تعهـد قراردادی از محدودیت‌های عبور کرده و به دلیل ماهیت عادلانه‌ای که دارد بر ورای زمان و مکان برای همـه جوامـع می‌توانـد جـاری باشد. این قانونی است که شفافیت و ابهام دور بوده و از هر نوع فریب‌کـاری مبراسـت. این حقـوق "نـه بـرای تـامین خواسـت‌های فردگرایانـه، بلکـه بـرای منـافع مشـترک همـه شـهروندان نوشـته می‌شود". (۱۱۹) یک مثال دیگر از حقوق ملت‌ها شایسـته توضـیح است. آزادی را در نظر بگیرید که از آغـاز تولـد بـا انسـان همـراه است. برخورداری از این آزادی یک موقعیت قانونی نیست کـه بـه

[7] Ex pace factum.

مردم اعطا شود یـا از آنهـا گرفتـه شـود. اگـر آزادی انکـار شـود، شرارت و تبه‌کاری جای آنرا می‌گیرد، و زنجیرهـای بـرده داری بـر جوامع مستولی می‌شوند. بـه همین تـرتیب سـلب توانـایی مـردم برای زندگی در وطن خود، یعنی تبعید ساختن آنان، نیز مانند برده داری است زیرا بهره‌مندی از آزادی را به سرقت می‌برد. "این به تنهایی شدیدترین شرارت‌هاست. برای آزادگان این شرایط از هـر نوع مجازاتی بدتر می‌باشد، زیرا در هر کجـا آزادی از دسـت رود، همــه چــیز بــا آن از بین می‌رود". (۱۲۵) از همین روی، حقــوق ملت‌هـا همـه اعضـای جامعـه بشـری را موظـف می‌سـازد تـا بـه تعهدات جهانی خود برای احترام و ترویج آزادی همنوعـان خـویش عمـل کننـد. بـه همین دلیـل اسـت کـه حقـوق بین‌المللـل تبعیض، نابرابری، شکنجه و رفتار غیرانسانی، نسل کشی و جنایـات علیـه بشریت را محکوم می‌کنـد. این شـرارت‌ها ذاتی مـردم را غـارت می‌کنند، و بنابراین نقض فاحش تعهدات جهانی هستند.

ادبیات حقوقی اواخر قرون وسطی، حقوق ملت‌هـا را مطـابق بـا الهیات مسیحی تنظیم کرد. توماس آکویناس[8]، متکلم متأخر قرون وسطی، تصوری مبتنی برایمـان مسـیحی از حقـوق ملت‌هـا را بـا منشاء تعهدات جهانی بشارت داد.[9] دراین منظر، هر نـوع قـانونی باید با قوانین ابدی و مطلـق طـبیعی کـه از جـانب خداونـد تعـیین شـده‌اند، تناسـب داشـته باشـد. آکوینـاس بـا اسـتعانت از مفهـوم ارسـطویی خـیرعمومی اسـتدلال می‌کنـد کـه جهـان آفـرینش از اهداف خوب پیروی می‌کند و قوانین ناشی از عقـل الهی[10] بـر آن حاکم است. این عقل الهی را می‌توان در حقوق جاودانه طبیعت جستجو کـرد. وی بـرای تبـیین حقـوق طـبیعی، جهـان آفـرینش را واقعیتی موجود و عینی می دانست که اجزا و عناصر اساسـی آن براساس قوانین علّی با یکدیگر تعامـل دارنـد. انسـان بـا ظـرفیت عقلانی خـود می‌توانـد آن قـوانین علی را بازشـناخته و بـه اهمیت اهداف خیر عمومی دست یابد. (آکوئیناس، ۲۰۱۵: ۱۴۳) به عقیده آکویناس، انسـان‌ها می‌تواننـد از طریـق مشـاهده جهـان پدیـداری محسوس به حقایق ناملموس نهفته در آن وقوف پیدا کنند. (۲۴۴) به همین ترتیب خداوند نیز از طریق عالم خلقت و نشانه‌های خود

[8] Thomas Aquinas (1225-1274).

[9] این نویسنده فرصتی داشت تا مجموعه دو جلدی الهیات کاتولیک سنت توماس آکوئیناس را در کلاس‌های درس کشیش برجسته شادروان لورنس دووان در فاصله سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ در کالج دانشگاهی الهیات و فلسفه مطالعه کند.

[10] *Lex aeterna.*

در عالم طبیعی بـر انسـان تجلی می‌کنـد. این دیـدگاه از آیه ۱:۲۰ کتاب رومیان در انجیل گرفته شده است که می‌گویـد: "انسـان از ابتدا، آسمان و زمین و چیزهایی را که خدا آفریـده، دیـده اسـت و با دیدن آنها می‌تواند به وجود خـدا و قـدرت ابـدی او کـه نادیـدنی هستند پی ببرد". عقل انسـان از طریـق حقـوق طـبیعی می‌توانـد حقیقت عقـل الهی را درک کنـد. این ظـرفیت عقـل انسـان دلیـل روشنی بر وجود خداوند است. خداوند به عنوان منبع حیات، جهان را با برنـامه‌ای هماهنـگ آفریـده اسـت. پس در این آفـرینش زیبـا اهداف والایی نهفته است که با ظرفیت فکری انسـان قابـل درک است. مهمترین پیام طراحی هماهنگ خلقت، خیر و صلاح عمومی است. اما از آنجایی که خیر امری انتزاعی اسـت، انسـان بایـد بـا رفتارهـای اجتمـاعی خـوب خـود آنهـا را بـه مرحلـه اجـرا درآورد. مشارکت انسـان در زنـدگی خـوب مسـتلزم قـانون ابـدی حقـوق ملت‌هاست.

طبق تعریف، قانون اساساً شامل ارزیابی عملی انسـان اسـت، و عمل انسان حاصل عقـل اسـت کـه اولین فعـل انسـان اسـت. از آنجـایی کـه قـانون قواعـد رفتـاری را تعریـف کـرده، و سـپس معیارهای عمل صحیح را تعیین می‌کنـد، قـانون فقـط در عقلانیت انسانی متبلور می‌شود. از آنجایی که عقل بیانگر قدرت انسان در اجـرای اراده اسـت، عقلانیت خـود ظرفیـتی هدفمنـد در انسـان اسـت. و چـون عـالم خلقت شـکل گرفتـه و تکامـل یافتـه اسـت، عقلانیت، یعنی همان قانون، باید معطوف به هـدف متعـالی شـود که خیرعمومی است. در واقـع قـانون چـیزی جـز دسـتوری بـرای تامین منافع عمومی نیست. این امر بـه این معناسـت کـه قـانون باید مورد احترام کسانی باشد که مسئولیت مراقبت از جامعـه را بر عهده می‌گیرند. (۲۶۷)

با همه این صفاتی که به حقوق طبیعی منسـوب می‌شـود، دسـته بندی‌هایی از قـوانین وجـود دارد. مهمـترین قـانون آنی اسـت کـه فناناپذیر است. یعنی توسط خداونـد بـه عنـوان قانونگـذار اصـلی وضع شده است. عقلانیت الهی که منبع الهام و پشـتوانه عقلانیت انسان است، برکـل عـالم خلقت حـاکم اسـت. بـه عبـارت دیگـر، اعتقاد براین است که حاکمیت خلقت در دست خداست و خداوند حاکم واقعی همه هستی است و قانون الهی بر قلمرو او که ابدی و جاودانه است ناظر می‌باشد. از آنجایی که مخلوقات نمی‌تواننـد حقیقت قانون الهی را بدانند، برای تبـیین قـانون ابـدی بـه قـانون

دیگری به نام قانون طبیعت نیاز می‌باشد. مخلوق خداوند قوانین طبیعی را با عقل خویش می‌شناسد و در خیر و صلاح جهان خلقت شرکت می‌کند. در واقع این مشارکت با خدا در اداره جهان را قانون طبیعی تعیین می‌کند. این یعنی مشارکت انسان با خداوند در مراقبت از خود و جهان هستی از طریق فیض الهی.

این استدلال کلامی برای حقوق ملت‌ها، و استنتاج تعهدات جهانی از آن توسط آکوئیناس با روشنی بیشتری توضیح داده شده است. از آنجایی که خداوند خالق و حاکم بر کل هستی است، آنچه را که طبق قانون ابدی بیان کرده است باید برای تعریف و تعیین خیر عمومی مورد استفاده قرار گیرد. در واقع، این خیری و موهبتی از جانب خداست که جهان را آفریده است. آن خوبی که مخلوق می‌تواند درک می‌کند باید معیار رفتار انسانی او باشد، و در این راه کل عالم هستی باید منبع الهام برای خیرعمومی‌باشد. بنابراین، فردی که اراده خود را با عقلانیت الهی منطبق می‌کند، آنچه را که خداوند از او خواسته است، انجام می‌دهد و این چیزی بجز توجه به هدف نهایی عالم خلقت که همانا خیر و نیکی است، نمی‌باشد. (۲۶۹) توجه به این خیر به عنوان زیربنای خیرعمومی، فضیلتی است که در روح انسان وجود دارد و امر خیر و پاکی را از بدی و شرارت به او نشان می‌دهد. (۵۳۳) به عبارت دیگر، خیرعمومی فضیلتی است که همواره هدف جهان خلقت را براساس زندگی اجتماعی هماهنگ می‌کند، و درنتیجه از اهداف فردی انسان پیشی می‌گیرد. خیرعمومی به معنای حفاظت از جهان طبیعی است که شامل همه گیاهان، جانوران، و گونه‌های انسانی و جامدات می‌شود. (۲۷۸) با توجه به این مشاهدات، اگر رفتاری مطابق با نظم عمومی نباشد، نمی‌توان آن رفتار را انسانی تلقی کرد. این حکمی است که توسط قانون ازلی و جاودانه خداوند برای تأمین مصالح عمومی وضع شده است. قوانین بشری تا زمانی که با قوانین ابدی مطابقت داشته باشند می‌توانند راه را برای خیر عمومی هموار کنند. (۳۱۹)

کشیش، فیلسوف و الهیات تبشیری اسپانیایی، و یکی از چهره‌های برجسته مکتب الهیاتی سالامانکا،[11] فرانسیسکو سوارز،[12] حقوق ملت‌ها را از دیدگاه الهیات محدود کننده‌ای که آکویناس برای آن تعریف کرده بود، بیرون آورده و آن را در لایه

[11] Salamanca School.
[12] Francisco Suárez (1548-1617).

همپوشـی میـان حقـوق طـبیعی و حقـوق برآمـده از اراده آزاد انسـانی قـرار داد. این تلاشـی بـرای پاسـخگویی بـه نیازهـای انسان‌گرایی نوظهور قرن شـانزدهم بـود. در عصـر انسـان‌گرایی نوظهور، و همچنین در زمانـه کشـف دنیـای جدیـد، سـوارز سـعی می‌کـرد از روایت‌هـای باسـتانی در حقـوق ملت‌هـا برای توضـیح ضرورت تعهدات جهانی استفاده کند. اما این حقوق را مطـابق بـا نیازهای جامعه بین‌المللی تازه در حال ظهـور هماهنـگ کـرده و از طریق روابط تجاری، حوزه دیپلماتیک، و وقوع جنگ‌ها آنرا توضـیح داده و تنظیم کـرد. تصـور او از قـانون این بـود کـه می‌توانـد در دوران دگرگونی‌هـای بنیـادین در روابـط بین‌المللی آسـتانه عصـر مدرن، و فقدان هرگونه قانون مورد توافق ملت‌ها، فراتر آنچه بـر مبانی الهیاتی فرض می‌شد، به نیازها پاسخ گویـد. حقـوق ملت‌هـا ویـژگی حقـوق موضـوعه را دارد و از رضـایت مشـترک ملت‌هـا ناشـی می‌شـود. این توصـیف قـانون شـامل اسـتنتاج ضـروری از قـانون طـبیعی نیسـت، امـا توسـط آن توضـیح داده شـده و تاییـد می‌شود. این قانونی است که توسط ملت‌ها به اجرا در می‌آید، از این روی هماننـد صـنعتی دسـت سـاز اسـت کـه نیازهـای جامعـه انسانی را در شـرایط تحـولات اساسـی تـامین می‌کنـد. (اوکانـل، ۱۹۵۶: ۲۶۱) در این دیدگاه، قانون طبیعی اسـتوار بـودن اسـتدلال خود را از منابع الهیاتی خارج ساخته و بر ملاحظـات اخلاقی تکیـه می‌کنـد. بـه نظـر سـوارز، در شـرایط زمـانی او، بـه مفهـومی از قـانون نیـاز بـود کـه بتوانـد عملاً بـه تحـولات جـاری در سیاسـت، تجـارت، دیپلماسـی و جنـگ پاسـخ دهـد. این دیـدگاه عادلانـه، کـه برخاسته از نیازهای ملت‌هاسـت، بـه بهـترین وجـه بـا آن نیازهـای آنان نیز مطابقت پیدا می‌کند. بنابراین، "حقوق ملت‌ها تغییر پــذیر نیست. و لزوماً مانند قانون طـبیعی بـرای همـه مشـترک نیسـت. بلکــه “بطــور منظم همــه را در بــر می‌گــیرد". (۲۶۲) این بــدان معناسـت کـه در شـرایط عـدم توافـق و پراکنـدگی آراء در میـان ملت‌ها و مردم، معقـول بـودن حقـوق ملت‌هـا آن را مـورد قبـول همگان قرار می‌دهد.

امر ضروری در تعریف سوارز از حقوق ملت‌ها، تمایزی است کــه او میان جامعه انسـان‌ها و جـامعه ملـل براسـاس مفهـوم انسـان برقرار می‌سازد. در این تفاوت، کشور شکل کامل جامعه اســت، زیرا در آن حاکمیت کشور جاری است، و به وسـیله آن "تـا جـایی که در زندگی جامعـه انسـانی بزرگـتر می‌توانـد مشـارکت داشـته باشد، فعالیت‌های حاصل از اراده حاکمیتی خود را تعیین می‌کند".

(۲۵۴) این دیدگاه از زندگی مشترک بین‌المللی نشانه درکی واقع گرایانه از منابع و ماهیت قوانین حاکم بر همکاری میان کشورهاست. در واقع، این کلیسا و شرح الهیاتی آن از قوانین نیست که باید در موضوعات میان جامعه کشورها لحاظ شود. کشورها برآیند اراده افرادی هستند که کشور را تشکیل می‌دهند، و برای وجود آن ویژگی مشخصی، یعنی حاکمیت را تعیین می‌کنند. بنابراین، در عصر ظهور و گسترش امپراتوری‌ها، هیچ منطق آرمان‌گرایانه و یا الهیاتی برای رفتار و اقدامات کشورهای مستقل نمی‌تواند اعمال شود. نتیجه چنین استدلالی این است که جامعه بین‌المللی به عنوان مجموعه‌ای از کشورهای مستقل از نظر مفهومی به مراتب فراتر و گسترده‌تر از مفهوم جهان مسیحیت است. (۲۲۵)

"تعهدات جهانی" در رویه‌های قضایی

حقوق بین‌الملل همواره اصل رضایت کشورها را در حکم زیربنای حقوق حاکم بر روابط بین‌الملل دانسته است. این هنجار سخت مبتنی بر اراده آزاد کشورها در حقوق بین‌الملل از زمان صلح وستفالیا (۱۶۴۸) تا اواسط دوران جنگ سرد بر روابط بین‌الملل بگونه‌ای انحصاری حاکم بود. یک مثال می‌تواند این گزاره را توضیح دهد. در قضیه کارلیای شرقی[13] در سال ۱۹۲۳ توسط دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری، مفهوم رضایت کشور را به عنوان مبنای حقوق بین‌الملل مورد تایید قرار گرفت. در این رابطه شورای جامعه ملل از دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی درخواست کرده بود تا در خصوص مواد ۱۰ و ۱۱ معاهده صلح بین فنلاند و روسیه که در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۰ امضا شده است،[14] و مایه‌های اختلافاتی میان این دو کشور را به وجود آورده است، نظر مشورتی ارائه دهد. شورا پرسیده بود که آیا مواد مذکور "می‌تواند شامل تعهدات بین‌المللی باشد که روسیه را در قبال فنلاند نسبت به اجرای مقررات مندرج در آن متعهد سازد"؟ نظر مشورتی دادگاه منفی بود زیرا اصل رضایت کشورها را به عنوان مبنای رفتارها و تعهدات آنان در نظر گرفت.

---

[13] The Status of the Eastern Karelia, Advisory Opinion, 1923، P.C.I.J. (ser. B) No. 5 (July 23).

[14] Treaty of Peace between Finland and Russia, signed at Dorpat on October 14th, 1920.

اختلاف بین دو کشور برای حل و فصل موضـوع طبق روش‌های پیش بینی شده در میثاق، تنها با رضـایت آنهـا امکـان پـذیر اسـت. بـا این حـال، روسـیه هرگـز رضـایت نـداده اسـت. بـرعکس، روسیه در چندین نوبت به صـراحت اعلام کـرده است که هیچ مداخله‌ای از سوی جامعه ملـل در مناقشه با فنلاند را نمی‌پذیرد. (لوتوس، ۲۰)

به طور مشابه، دادگاه در قضیه سـانحه کشـتی لوتـوس در سـال ۱۹۲۷، حـاکمیت و رضـایت کشـورها را بـه عنـوان مبنـای حقـوق بین‌الملل تعیین کرد. این پرونده در مورد اختلاف ناشی از برخورد ۲ آگوست ۱۹۲۶ میـان یـک کشـتی بخـار فرانسـوی و یـک کشـتی ترکیه‌ای بود. ماموریت دادگاه این بود کـه بـرای "تعـیین اینکـه آیـا یک قاعده حقوق بین‌الملل وجود دارد که آزادی کشـورها را بـرای گسترش صلاحیت کیفری دادگاه‌های خود به وضعیتی که در قضیه دیده می‌شود، را تعریف کند یا خیر". دادگاه صلاحیت هر کشـوری را بر قلمرو خود و براساس همان اصل اراده کشورها بـه عنـوان منبع تعهدات بین‌المللی تایید کرد.

حقـوق بین‌الملـل بـر روابـط بین کشـورهای مسـتقل حـاکم اسـت. بنـابراین قواعـد حقـوقی الـزام‌آور بـرای کشـورها از اراده آزاد آنهـا سرچشـمه می‌گـیرد، همـانطور کـه در مقاوله‌نامه‌ها یا بـا اسـتفاده‌هایی کـه عمومـاً بـه عنوان بیان کننده اصول حقـوقی پذیرفتـه شـده می‌باشند، و به منظـور تنظیم روابـط میـان این جوامع مسـتقل بـا هـدف دسـتیابی بـه مـوفقیت وضع شـده اسـت. از اهـداف مشـترک بنـابراین نمی‌توان محدودیت‌هایی را بر استقلال کشـورها فرض کرد. (۲۱)

موارد فوق منعکس کننده ماهیت واقع گرایانه حقوق بین‌الملل در حمـایت از اصـل رضـایت کشـورها بـه عنـوان مبنـای تعهـدات بین‌المللی آنان است. به همین طریق، شوارتزنگر، مـدافع بـزرگ سیاست قدرت در حقوق بین‌الملل، همواره تاکید کرده اسـت کـه حقـوق بین‌الملـل از اراده کشـورها حاصـل می‌شـود، بنـابراین همیشـه موضـوع تـابعی از سیاسـت قـدرت اسـت. "کشـورها در

روابط خود با یکدیگر، نوع افراطی از جامعه را به وجود می‌آورند که در آن پیوندی که آنها را در کنار یکدیگر نگه می‌دارد، هدف منافع مشترک یا ارزش‌های معنوی نیست، بلکه همانا قدرت می‌باشد". (تالین، ۱۹۶۵: ۱۱۲) داشتن قدرت هدف اصلی هر کشوری برای حفظ خود است. حقوق بین‌الملل تضمین کننده این واقعیت حفاظت از خود برای کشورها می‌باشد. با این حال، از آنجایی که همه کشورها خواهان یک هدف هستند، حقوق بین‌الملل مرزهای خود را در راستای قوانین مبتنی بر عمل متقابل گسترش می‌دهد. پس آیا می‌توان کشورها را به هر قانونی بدون رضایت آنها متعهد ساخت؟ پاسخ این پرسش بدیهی منفی است. اراده و رضایت کشورها تنها منبع الزام‌آور بودن تعهدات آنهاست.

برخلاف موارد بالا و علی رغم پذیرش اصل رضایت کشورها به عنوان منابع تعهداتی آنها، دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در پرونده رودخانه دانوب نظر مشورتی مهمی را طی کرد و طی آن اصل رضایت کشورها را به عنوان مبنای تعهدات بین‌المللی به چالش کشید. در پاسخ به درخواست کشورهای فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و رومانی، شورای جامعه ملل در ۹ دسامبر ۱۹۲۶ از دادگاه درخواست کرد تا نظر مشورتی خود را در مورد اختلاف ایجاد شده در باره کمیسیون رودخانه دانوب اعلام کند. دادگاه در نظر مشورتی خود، صلاحیت تنظیم مقررات بندری را به مقامات سرزمینی واگذار کرد. اما اعلام کرد که "حق نظارت بر تضمین آزادی دریانوردی و رفتار برابر با همه کشورهای صاحب پرچم را نمی‌توان در اختیار آن مقامات ملی قرار داد. این صلاحیت در اختیار کمیسیون می‌باشد". (قضیه دانوب، ۱۴) این تغییر نشان دهنده تمایل جامعه بین‌المللی برای تعدیل اصل آزادی اراده و حاکمیت کشورها بود.

درحقیقت، حقوق بین‌الملل همواره در مورد دست‌یابی به اصول همزيستي مسالمت‌آمیزی که در جهت منافع همه اعضای جامعه بین‌المللی باشد، تلاش کرده است. به همین دلیل است که با وجود تمایل به در نظر گرفتن اصل رضایت کشورها به عنوان مبانی تعهدات بین‌المللی، حقوق بین‌الملل به تدریج به سمت موضعی فراتر از رضایت کشورها حرکت کرده است.

این دیـــدگاه جـــایگزین بـــه وضـــوح توســـط دادگـــاه بین‌المللی دادگستری در قضـیه شـرکت بـرق بارسـلونا در سـال ۱۹۷۰ بیـان شده است. در این قضیه دادگاه توضیح می‌دهد که

> به ویـژه، بایـد بین تعهـدات یـک کشـور در قبـال جامعه بین‌المللی به عنوان یـک کـل، و تعهـداتی کــه در قبــال کشــور دیگــر در زمینــه حمــایت دیپلماتیک دارد، تمایز اساسی در نظر شـود. بـه دلیــل مــاهیت خــود، اولی دغدغــه خــاطر همــه کشورهاسـت. بـا توجـه بـه اهمیت حقـوقی آن تعهدات، همـه کشـورها می‌تواننـد در حمـایت از آنها منـافع قـانونی داشـته باشـند. آنهـا تعهـدات جهانی هستند. (قضیه بارسلونا، ۳۳)

دادگـاه در نظریـه خـود بـه نمونه‌هـایی از تعهـدات جهـانی شـامل وظیفـه کشـورها بـرای خـودداری از جنـگ تهـاجمی علیـه کشـور مسـتقل دیگـر تاکیـد کـرده اسـت. علاوه بـراین، دادگـاه بـر تعهـد کشورها برای خـودداری از نقض اصـول عـدم تبعیض و الـزام بـه محکوم کردن اقدامات نسل کشی اشاره می‌کند. برخی از حقوق مربوط به حمایت در مجموعه حقوق بین‌الملل عمومی وارد شده است، (قضیه حـق شـرط، ۲۳) درحـالی کـه بـرخی دیگـر توسـط اسناد بین‌المللی با ویژگی جهان‌شمول یا شبه جهان‌شمول بوجود آمده‌اند.

به همین ترتیب، در قضیه تیمور شرقی، دادگاه تعهدات جهــانی را اصل اساسی در حقوق بین‌الملـل معاصـر دانسـت کـه بـا قاعـده رضایت کشورها متفاوت می‌باشد. موضوع در این قضیه مناقشــه بین اسـترالیا و پرتغـال در مـورد تعـیین سرنوشـت مـردم تیمـور شرقی بود. از نظر پرتغال، حقوق تعیین سرنوشت دارای خصـلت تعهـدات جهـانی بـود زیـرا نـیروی الـزام‌آور آنهـا توسـط منشـور سازمان ملل و رویه قضایی دادگاه بین‌المللی دادگسـتری دربـاره پیامـدهای قـانونی مربـوط بـه وضـعیت حضـور مسـتمر آفریقـای جنوبی در نامیبیا به رسمیت شناخته شده بود. دادگـاه تفاوت‌هـای اساسی میان ویژگی تعهدات جهانی یـک هنجـار و قاعـده رضـایت کشورها به عنوان مبنای تعهدات آنهـا قائـل شـد. بـه نظـر دادگـاه اینها دو مقوله متفاوت تعهدات بین‌المللی بـرای کشـورها هسـتند. “مـاهیت تعهـدات مـورد اسـتناد هـر چـه باشـد، دادگـاه نمی‌توانـد

درباره قانونی بودن رفتار یک کشور تصمیم بگیرد، در صورتی کـه حکم آن متضمن ارزیابی قانونی بودن رفتار کشـور دیگـری باشـد که طرف پرونده نیست". دادگاه تاکیـد کـرد "در جـایی کـه چـنین شرایطی برقرار است، دادگاه نمی‌تواند هیچ اقدام به عمـل آورد، حتی اگر حق مورد بحث مربوط به تعهدات جهانی باشد". (قضـیه تیمـور شـرقی، ۲۲۹) اهمیت این قضـیه در این اسـت کـه دادگـاه یکبار دیگر در نظریه خود به ماهیت اساسی "تعهـدات جهـانی" را در حقوق بین‌الملل معاصر تأیید کرده است.

همان تمایلات در جهت شناسایی تعهدات جهانی توسط دادگاه در نظر مشورتی خود در مـورد پیامـدهای حقـوقی سـاخت دیـوار در سرزمین اشغالی فلسطین تکرار شد. مجمع عمومی در قطعنامه ۲۶۲۵(۲۵) خود خواستار نظـر مشـورتی دادگـاه در مـورد شـهرک سازی‌های ایجاد شده توسـط اسـرائیل در سـرزمین‌های اشـغالی فلسطین شد. بحث این بـود کـه سـاخت دیـوار مـانع اعمـال حـق تعیین سرنوشـت مـردم فلسـطین می‌شـود. این اقـدام اسـرائیل حقوق بشر فلسطینی‌ها را نقض می‌کند، و بنابراین همه کشـورها موظفند وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار را بـه رسـمیت بشناسند. دادگـاه تشـخیص داد کـه تعهـداتی کـه توسـط اسـرائیل نقض شـده اسـت همـان مـاهیت تعهـدات جهـانی را دارد. (۲۲۹) دادگاه ادامـه می‌دهـد کـه همـانطور کـه در قضـیه بـرق بارسـلونا اشاره شده است، "چنین تعهداتی به دلیل ماهیت خود مورد توجه و علاقه همه کشورهاست و "با توجه به اهمیت حقـوقی آن، همـه کشورها می‌توانند در حمایت از آنها منافع قانونی داشـته باشـند". براین اساس، به نظر دادگاه، "تعهدات جهانی که توسط اسـرائیل نقض می‌شـود، تعهـد بـه احـترام بـه حـق تعـیین سرنوشـت ملت فلســطین و بــرخی تعهــدات آن براســاس حقــوق بین‌الملــل بشردوستانه است". دادگـاه همچـنین قطعنامـه (۲۵)۲۶۲۵ مجمـع عمومی را یادآور می‌شود که:

> هــر کشــوری موظــف اســت از طریــق اقــدام مشترک و جداگانه، تحقق اصـل حقـوق برابـر و تعـیین سرنوشـت مردمـان را مطـابق بـا مفـاد منشور ارتقا دهـد و بـه سـازمان ملـل در انجـام مسئولیت‌ها کمک کند.

بدیهی است که با پایان جنگ جهانی دوم و گشودن افق هنجاری جدید برای ترغیب کشورها در پذیرش نظم هنجاری جدید بین‌المللی، موضوع تعیین تعهدات جهانی برای نظارت بر رفتار کشورها می‌توانست گامی موثر در جهت منافع جامعه بین‌المللی باشد. به عنوان مثال، پذیرش این قاعده عرفی بین‌المللی که هیچ کشوری نباید به هیچ وجه سیاست‌ها و اقداماتی در نسل کشی را انجام دهد، از اقدامات مهمی بین‌المللی در جهت تثبیت قاعده مهم تعهدات جهانی نسبت به تمام جامعه بشری است. این دسته از تعهدات در قضیه جمهوری دموکراتیک کنگو علیه روآندا بود بار دیگر در تصمیم دادگاه بین‌المللی دادگستری نمودار شد. دادگاه چنین تعهدی را به عنوان عالی‌ترین هنجار حقوق بین‌الملل که در اسناد حقوقی بین‌المللی منعکس شده است، به رسمیت شناخت. مقاوله‌نامه نسل کشی نیز در ماده ۱ چنین وظیفه‌ای را برای کشورها به رسمیت می‌شناسد. به موجب این مقاوله‌نامه، طرفین متعاهدین تأیید می‌کنند که نسل‌کشی، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، جنایتی براساس قوانین بین‌المللی می‌باشد، و آنها به پیشگیری و مجازات آن متعهد می‌باشند. (مقاوله‌نامه علیه ژنوساید) از نظر دادگاه، مقاوله‌نامه شامل تعهداتی جهانی است که هیچگونه انحرافی از آنها مجاز نیست. دادگاه بار دیگر تأیید کرد که "اصول زیربنایی مقاوله‌نامه [نسل کشی] اصولی هستند که توسط کشورهای متمدن به عنوان تعهدی الزام‌آور برای کشورها، حتی بدون هیچگونه وظیفه قراردادی و معاهداتی، به رسمیت شناخته شده‌اند". (قضیه کنگو، ۱۲) این تأیید مجدد بر اهمیت و اعتبار تعهدات جهانی را می‌توان در امتداد نظریه مشورتی دادگاه در قضیه نامیبیا نیز یکبار دیگر مورد توجه قرار داد. اما تفاوت نظر دادگاه در مورد قضیه جمهوری دموکراتیک کنگو علیه روآندا در مقایسه با قضیه نامیبیا این است که در مورد اخیر، دیوان آن اصول الزام‌آور را به حقوق ملت‌ها در ادبیات کلاسیک حقوقی پیوند می‌زند تا خصلت جهان‌شمولی تعهدات جهانی را اثبات کند. در این نظریه دادگاه، تعهدات جهانی هم به عنوان قاعده عالی حقوق بین‌الملل و هم به عنوان اصلی جهانی که هیچ گونه انحرافی از آن مجاز نیست، مورد تأیید قرار گرفته است.

در راستای همین تحولات مربوط به شناسایی و تثبیت صلاحیت جهان‌شمول، دادگاه رای مهی را در ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۲ در قضیه بلژیک علیه سنگال صادر کرد. این قضیه بر این سؤال متمرکز

بود که آیا کشورها موظفند عاملان جنایات علیه بشـریت، جنایـات جنگی و شکنجه را تحت تعقیب قـرار داده یـا آنهـا را بـرای پیگـرد قانونی به کشور دیگری تحویل دهند. نقطـه مرجـع پیگـرد قـانونی مورد نظر مربوط به هیسن هـابره بـود کـه بین سـال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۰ رئیس جمهور کشور چـاد بـود. در این دوره، نقض گسـترده حقوق بشر از جمله شکنجه و ناپدید شدن اجباری صورت گرفت. پس از سـرنگونی در سـال ۱۹۹۰، هـابره توسـط کشـور سـنگال پناهندگی سیاسی دریافت کرد و پس از آن زنـدگی عـادی خـود را در داکار را آغـاز کـرد. پس از برکنـاری وی از ریاسـت جمهـوری، چندین شکایت در دادگاه‌های بلژیک و سنگال علیه هابره به اتهـام نقض قـوانین بین‌المللی بشردوسـتانه مطـرح شـد. در نتیجـه، در سـال ۲۰۰۶، بلژیـک حکم بازداشـت وی را صـادر و درخواسـت استرداد هابره از سنگال را نمود. دادگاه سنگال این درخواست را رد کـرد. متعاقبـاً، قضـیه مـورد اختلاف بـه دادگـاه بین‌المللی دادگستری ارجاع شد. دادگاه در رأی خود به این نتیجـه رسـید کـه کشورها به رعایت تعهدات جهانی ملزم می‌باشـند. دادگـاه اعلام کرد که سنگال موظف است که آقای هـابره را تحت تعقیب قـرار دهد یا وی را به کشـوری کـه قـادر و مایـل بـه محاکمـه او باشـد، تحویل دهد. دادگاه همچنین در ادامه تاکید کرد کـه همـه کشـورها موظـف بـه انجـام تعهـدات جهـانی هسـتند. (قضـیه بلژیـک علیـه سنگال)

نکته جالب در این حکم این است که دادگاه بـر تعهـداتی کـه "هـر کشور عضو معاهده نسبت به اعضای دیگـر معاهـده دارد"، تاکیـد کرده و یادآوری می‌کند کـه الـزام‌آور بـودن این تعهـدات غیرقابـل تردید است. این به معنی اسـت کـه در مـورد مـذکور، کشـورهای عضـو مقاوله‌نامـه منـع شـکنجه، موظـف بـه اعـدام یـا اسـترداد مجرمـانی هسـتند کـه مفـاد آن مقاوله‌نامـه را نادیـده گرفته‌انـد. درعین حال، تعهدات جهانی کشورهای عضـو مقاوله‌نامـه شـکنجه یک تعهدی در قبال "جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل" می‌باشـد که می‌بایست بدون هر تردیدی انجام شود. الـزام بـه اسـترداد یـا پیگرد قانونی جنایتکار یک اصل کلی پذیرفته شده حقوق بین‌الملل بوده می‌باشد. تعهداتی که "هـر کشـور عضـو معاهـده نسـبت بـه اعضای دیگـر معاهـده دارد"، آنگونـه اسـت کـه هـر کشـور عضـو مقاوله‌نامه نسل کشی را بدان ملزم می‌سازد. در اینجـا الـزام‌آور بودن تعهدات جهانی مطـابق بـا ملاحظـات قـراردادی نـیز تثـبیت شده است. این حکمی بدیع از سـوی دادگـاه بـود، زیـرا الـزام‌آور

بودن تعهـد بـه اسـترداد و یـا محاکمـه جنایتکـار را در پیونـد میـان تعهـدات قـراردادی و تعهـدات جهـانی نسـبت بـه کلیت جامعـه بین‌المللی قــرار داد. بــا این حــال، تعهــدات جهــانی خــواه از مفروضـات قـراردادی حاصـل شـود، و خـواه بـه منـافع جامعـه بین‌المللی مربــوط باشــد، هم اکنــون یکی از افق‌هــای نــوین انسانگرایانه در حقوق بین‌الملل معاصر است که اصـل رضـایت و حاکمیت کشورها را بـه نفـع منـافع مشـترک همـه افـراد خـانواده بشری محدود می‌سازد.

در یکی از جدیدترین تصمیمات خـود، در ۲۳ ژانویـه ۲۰۲۰، دادگـاه بار دیگر ماهیت الزام‌آور تعهدات جهـانی بـرای کشـورها را مـورد تأیید قرار داد. این تصمیم دادگاه در رابطه بـا قضـیه‌ای اسـت کـه توسـط کشـور گامبیـا در رابطـه بـا اقـداماتی کـه توسـط کشـور میانمار علیه اعضای گـروه روهینگـا، اتخـاذ کـرده بـود، بـه دیـوان بین‌المللی دادگستری ارجاع داده شد. (قضیه گامبیا علیه میانمار) اقدامات میانمار در نقض آشکار مقاوله‌نامه سال ۱۹۴۸ در مـورد جلوگـیری و مجـازات جنـایت نسـل کشـی می‌باشـد. در تعـیین صلاحیت خود، دادگـاه بـه این نتیجـه رسـید کـه در ابتـدا براسـاس ماده ۹ مقاوله‌نامه علیه نسل کشی صلاحیت رسیدگی به موضـوع را دارد. در رسیدگی به قضیه در این مرحله، دادگاه اعلام می‌کنـد که "در پرتو آرمان‌های عالی که الهام‌بخش مقاوله‌نامه بوده‌انـد، و بـا توجـه بـه ارزش‌هـای مشـترک آنهـا، همـه کشـورهای عضـو مقاوله‌نامـه نسل‌کشـی دارای منـافع مشـترک هسـتند. بـرای اطمینـان از اینکـه از نسـل کشـی جلوگـیری شـود، و در صـورتی اتفـاق افتـد، عـاملان آنهـا از مجـازات مصـون نخواهنـد بـود" .هـر کشور عضو مقاوله‌نامه نسل‌کشی، و نه فقـط کشـوری کـه تحت تأثیر اینگونه جنایت قرار گرفته است، می‌توانـد مسـئولیت کشـور دیگر عضو مقاوله‌نامه را به منظـور اطمینـان از عـدم پایبنـدی بـه تعهـدات خـود مـورد اسـتناد قـرار دهـد. براسـاس این فرضـیات حقوقی، دادگاه صلاحیت خـود بـرای رسـیدگی بـه قضـیه را اعلام نمود.

این آخرین نظریه دادگاه در مورد تعهـدات جهـانی، موضـع جامعـه بین‌المللی برای پایان دادن به قاعده رضـایت کشـورها بـه عنـوان مبنــای تعهــدات آنهــا را تأییــد می‌کنــد. هیچ کشــوری نمی‌توانــد "بایستن‌ها" یـا تعهـدات در قبـال جامعـه بین‌المللی را تحت لـوای حاکمیت ملی خود نادیده بگیرد، حتی اگر رضایتی بـرای این تعهـد

وجود نداشته باشد. هرگاه کشورها اقدامات نادرستی علیه منافع جامعه بین‌المللی آغاز کنند، در قبال اقدامات خلاف خود مسئول می‌باشند. در قضیه نسل کشی توسط میانمار، دادگاه تأیید کرد که علی رغم عدم وجود روابطه‌ای میان دو کشور گامبیا و میانمار، با توجه به ارزش‌های مشترک بشریت، همه کشورهای عضو مقاوله‌نامه نسل‌کشی باید اطمینان حاصل کنند که از اینگونه اقدامات جنایت‌کارانه جلوگیری می‌شود.

در پرتو این رویه‌های قضایی می‌توان به درستی یادآوری کرد که هرچند "تعهدات جهانی" هنوز به عنوان هنجاری قاطع در حقوق بین‌الملل تثبیت نشده‌اند، با این حال اینگونه تعهدات هنجارهای نوظهوری هستند که کشورها را ملزم می‌کنند تا در قبال منافع و ارزش‌های جامعه بین‌المللی مسئول اقدامات خود باشند.

> هر کشوری موظف است از طریق اقدامات مشترک و یا جداگانه، تحقق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردمان خود را مطابق با مفاد منشور ارتقا بخشیده و به سازمان ملل متحد در انجام مسئولیت‌هایی که منشور به آن سپرده شده است، یاری رساند. (قضیه گامبیا علیه میانمار، ۱۵۶)

امروزه تعهدات جهانی در حال تبدیل شدن به هنجاری نوین و در حال ظهور در حقوق بین‌الملل هستند. در واقع اینگونه تعهدات برآمده از عقلانیتی مشترک است که همه کشورها را در قبال اقدامات خود مسئول نگه می‌دارد. به عبارت دیگر، گسترش روابط و همکاری‌های بین‌المللی میان کشورها، همراه با قراردادن بازیگران غیردولتی و جامعه مدنی را در خط صحنه بین‌المللی، این ضرورت را ایجاب می‌کند تا هنجارهای الزام‌آوری بر رفتار کشورها نظارت داشته باشند. ویژگی‌های جامعه بین‌المللی امروزین ایجاب می‌کند که سلسله مراتب حقوقی با درجات متفاوتی از تعهدات برای کشورها در نظر گرفته شود که در بالاترین جایگاه آن "تعهدات جهانی" قرار گرفته و کشورها را در قبال اقدامات خود مسئول نگه دارد.

ظهور هنجار نوین تعهدات جهانی، نه تنها در رویه دادگاه بین‌المللی دادگستری، بلکه توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل

سازمان ملل متحد نیز پذیرفته شده است. کمیسیون در طرح مسئولیت بین‌المللی کشورها در قبال اقدامات خلاف خود، بیان می‌کند که چنین اقدامات خلافی مسئولیت بین‌المللی به دنبال دارد. کمیسیون مذکور مسئولیت‌های ناشی از تعهدات قراردادی را از تعهداتی که کشورها باید در قبال جامعه بین‌المللی به عهده گیرند، متمایز می‌سازد. "هر کشوری به واسطه عضویت خود در جامعه بین‌المللی، در حمایت از برخی حقوق اساسی و اجرای برخی تعهدات اساسی، منافع قانونی دارد". (مسئولیت بین‌المللی کشورها، ۲۰۰۱: ۳۳)

اینها شامل حقوق اساسی مردم برای زندگی مسالمت‌آمیز و عدم تبعیض نژادی، شکنجه، بردگی یا تحت سیاست‌های نسل کشی قرار نگرفتن، و یا رنج بردن از پیامدهای مرگبار و ویرانگر جنگ‌های تهاجمی می‌باشند.

با توجه به این تحولات نوین در حقوق بین‌الملل، دیدگاه‌ها و همچنین رویه‌های قضایی، و نیز تفسیرهای کمیسیون حقوق بین‌الملل، امروزه تعهدات جهانی به یک هنجار اساسی رفتاری تبدیل شده‌اند که هیچ گونه انحرافی از آنها مجاز شمرده نمی‌شود. در حکم دادگاه در باره تیمور شرقی، این قاعده نوظهور تعهد جهانی به صراحت مورد تایید قرار گرفته راست: غیرقانونی کردن اعمال تجاوزکارانه، و نسل‌کشی، و همچنین ... اصول و قواعد مربوط به حقوق ذاتی افراد بشر، شامل حمایت آنها در مقابل بردگی و تبعیض نژادی، همه باید به عنوان نمونه‌هایی از "تعهدات جهانی" درنظر گرفته شوند. تعهدات جهانی در قبال همه، نشان دهنده تمایل جامعه بین‌المللی برای تحمل نکردن اقدامات نادرستی است که باعث آسیب به ارزش‌ها و منافع جامعه بین‌المللی می‌شود.

طرحی فریب‌کارانه

علیرغم به رسمیت شناختن شدن بین‌المللی تعهدات جهانی برای کشورها، چنین تعهداتی اغلب با اشکال قابل توجهی از توسط کشورها نادیده گرفته می‌شود. نظام سیاسی حاکم بر ایران امروز مصداق آشکار نادیده گرفتن این تعهد مهم برای جامعه جهانی است، هرچند که نظام چهره خود را در زیر نقاب پذیرش تعهدات جهانی پنهان ساخته است. در سال ۱۹۷۹، نظام پادشاهی

پهلوی با یک حکومت دینی به اصطلاح جمهوری اسلامی جـایگزین شد. آیت الله خمینی نظریـه ولایت فقیـه را کـه بـه عنـوان نظـام حکومـتی مستضـعفین نـیز معـرفی می‌شـد، پایـه گـذاری کـرد. حکـومت مستضـعفان در ابتـدا بـرای عمـوم مـردم هیجـان‌انگیز و امیدوارکننده بود، درحالی کـه عناصـر اساسـی آن یـادآور دیـدگاه مارکسیسـتی بـود. وعـده حکـومت مستضـعفان کـه در واقـع یـک توطئه فریب‌کارانه بود، بازتاب‌های مهمی را هم در عرصـه داخلی و هم در عرصـه بین‌المللی بـه همـراه داشـت. نگـاهی دقیـق بـه شعارهای قبل، در جریان شکل گری آنچه انقلاب اسـلامی نامیـده شد، و بعد از انقلاب در سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی، عناصر این طرح را آشکار می‌سازد:

- آزادی، استقلال، و جمهوری اسلامی به عنـوان اصـول بنیـادین حکومت اسلامی
- اعلام وفاداری بـه اصـل عـدم تعهـد در سیاسـت خـارجی: نـه شرقی و نه غربی
- عدالت اجتمـاعی و رفـاه عمـومی: داعیـه پایـان بخشـیدن بـه فساد و ایجاد یک نظام برابری طلب
- نوسازی و توسعه کشور و رهایی از وابستگی به غرب
- پیشـرفت اخلاقی (مـذهبی) تحت رهنمودهـای شـناخته شـده تعالیم اسلامی

این پنج رکن جمهـوری اسـلامی، بـه عنـوان حکومـتی بـه ظـاهر پیشرو که مـردم رویـای آنـرا در سـر داشـتند، مشخصـه حکـومت مستضعفانی است که نوید آن داده شده بود. آیت‌الله خمیـنی این نظام حکمرانی آرمانی را به عنوان الگوی مطلوب الهام گرفته از ایدئولوژی اسـلامی معـرفی کـرد. در مرکـز این الگـوی حکومـتی آرمان‌گرایانه توده‌ای، مدل حکومتی پیش‌بیـنی می‌شـد کـه راه را برای ظهور منجی موعود آمـاده می‌کـرد. درعین حـال، شـعارهای انقلابی که در جدول بالا به آن اشـاره شـدند، شـیوه‌های مـدیریت مطلوب جوامع را که براساس منافع ملی و با همکاری بین‌المللی توضیح داده می‌شد، را به یکباره کنار گذاشت. در دیـدگاه اسـلام، حیطه ملی و بین‌المللی دو روی یک سـکه هسـتند، و هیچ تفـاوتی بین این دو وجود ندارد، زیـرا هـر دو فقـط بـا الهـام از ایـدئولوژی اسـلامی بـرای برپـایی حکومـتی براسـاس مفهـوم امت شـکل می‌گیرند. در واقـع، در الگـوی آرمـانی حکـومت اسـلامی، هـر دو حوزه داخلی و خارجی کاملاً در یک هویت واحد مذهبی کـه همـان

امت اسلامی است، جـذب می‌شـوند. بنـابراین، حکـومت آرمـانی جهان‌شمول اسلامی در راسـتای اصـول پنج گانـه انقلاب اسـلامی تعریف شدند.

- آزادی و استقلال تا زمانی قابل دستیابی است که مدل کنونی حکمرانی جهانی کنار گذاشته شـود. روابـط بین‌الملـل کنـونی بازتاب استعمار، امپریالیسم، و توسـعه سـرزمینی و همچـنین سلطه کشورهای قدرتمنـد اسـت. بـرای دسـتیابی بـه آزادی و استقلال، باید سیستم حاکمیت بین‌المللی کنونی را نفی کـرد. این رسالت مقدسی اسـت کـه بـر عهـده امت اسـلامی قـرار دارد.
- عـدم تعهـد کـه واژه دیگـری بـرای شناسـایی اسـتقلال اسـت، از طریق بیداری مستضعفان جهـان و حمـایت از همـه مسـلمانان برای تشکیل امت اسلامی صورت می‌گیرد. می‌توان فرضــیات موازی بسط داده شده در این الگو حکمرانی را بـا ایـدئولوژی مارکسیستی حاکمیت کارگران علیه امپریالیسم سـرمایه داری تصور کرد.
- عدم تعهد که واژه دیگری برای شناسـایی اسـتقلال اسـت، از طریق بیداری مستضعفان جهان و حمـایت از همـه مسـلمانان برای تشکیل امت اسلامی صورت می‌گیرد. می‌توان فرضیات مــوازی بســط داده شــده در این مــدل را بــا ایــدئولوژی مارکسیستی حاکمیت کارگران علیه امپریالیسم سرمایه داری تصور کرد.
- نظام‌های حاکم فعلی، چه ملی و چه بین‌المللی، همگی فاسـد هستند زیـرا براسـاس قـوانین آرمـانی بنـا نشـده‌اند. بـا پایـان بخشیدن به فساد، عـدالت اجتمـاعی تحقـق می‌یابـد، نیازهـای دنیوی و معنـوی مـردم تـامین می‌شـود، و یـک الگـوی رفـاهی برابری‌خواهانه همه جنبه‌های زندگی را پوشش می‌دهد.
- اگر مؤمنان به خدا توکل کنند، می‌تواننـد از حکم الهی کـه بـه آنهـا قـدرت می‌بخشـد تـا زنجـیر وابسـتگی را بشـکنند، الهـام گیرند. برای رسیدن به این جهان آرمانی، همـه کسـانی کـه از کرامت مخلوق خدا در سراسر جهان سوء اسـتفاده می‌کننـد، می‌بایست مجازات شـوند. وقـتی شـیطان بـا انقلاب اسـلامی نابود شد و فرشتگان بر جامعه مسلط شدند، نه تنهـا نیازهـای مادی مـردم بـرآورده می‌شـود، بلکـه مهمـتر از آن، پیشـرفت اخلاقی مـردم راه خـود را پیـدا می‌کنـد. خداونـد این را وعـده داده است.

به باور هواداران انقلاب اسلامی این حکومت آرمانی دینی پیشتر از سوی خداوند وعده داده شده است، و در مراحل تکوینی خود قرار دارد. قرآن کریم در سوره ۲۸، آیه ۵، این حکومت آرمانی را نوید می‌دهد: "ما مخواهیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! آیت‌الله خمینی صراحتاً این موضع توده‌گرایانه را اتخاذ کرده و به مردم وعده بهشتی زمینی را می داد که با تاسی از تعالیم اسلامی، راه را برای نجات اخروی هم هموار می‌کرد.

> در سیاست خارجی خود بارها اعلام کرده‌ایم که درصدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطهٔ جهانخواران بوده و هستیم، حال اگر نوکران امریکا نام این سیاست را توسعه طلبی و تفکر تشکیل امپراتوری بزرگ می‌گذارند از آن باک نداریم و استقبال می‌کنیم. ما درصدد خشکاندن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه داری و کمونیسم در جهان هستیم و نظام‌های مبتنی بر این سه پایه را نابود کنیم. (مصلح زاده، ۱۳۹۷: ۷۵-۷۴)

اندک دقتی در این اقاریر این واقعیت را آشکار می‌سازد که بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران هرگز اعتنایی به تعهدات جهانی نداشته است. به نظر او "قیام برای خدا تنها راه اصلاح در جهان است، همانگونه که ابراهیم و موسی و خاتم النبیین انجام دادند". اگر اینچنین است، که حکومت اسلامی می‌تواند ابرقدرت‌ها را به خاک مذلت نشاند و موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد، (همان منبع) چگونه این حکومت به اصطلاح اسلامی می‌تواند به ارزش‌های جهانی مورد اعتماد جامعه بین‌المللی وفادار باشد؟ در حالیکه جمهوری اسلامی همهٔ چارچوب‌هایی که در سیستم بین‌المللی وجود دارد را ظالمانه می‌داند که بایستی زیر پا گذاشته شوند، آیا حکومت اسلامی می‌تواند نسبت به اصل تعهدات جهانی وفادار باشد؟

یک نتیجه گیری کوتاه

گرچه این حکـومت آرمـانی اسـلامی مـاهیت خـود را بـا عبـاراتی جذاب مانند آزادی، استقلال، پیشـرفت، عـدالت اجتمـاعی و نـبرد علیـه اسـتعمار و امپریالیسـم پوشـانده بـود، امـا از همـان ابتـدا نتوانست دشمنی خود را با شـیوه‌های زنـدگی مـدرن و برقـراری ارتباطـات بین‌المللی مسـالمت‌آمیز بـا جهـان، بپوشـاند. افـزون بـراین، تجربـه ۴۴ سـال حکـومت دیـنی نشـان می‌دهـد هرگـز نمی‌تواند به گفتمان حقوق بشر و دموکراسی خود را ملزم سازد. هم اکنون برای ناظران انتقادی ماهیت ضد مدرن و انسـان سـتیز نظام سیاسی اسلامی حاکم بر کشور، آشکار شـده اسـت. نظـام اسلامی حاکم در ماهیت و ذات خود مایل نیست به موازین حقوق بین‌الملل از جمله تعهدات جهانی احـترام گذاشـته و براسـاس آن رفتـار کنـد. در حقیقت، هرچنـد رژیم اسـلامی خـود را بـه طـرز فریبنـده‌ای در تعامـل و همکـاری بـا جهـان معـرفی می‌کنـد، این حقیقت را نمی‌تـوان انکـار کـرد کـه ایـدئولوژی مـذهبی اساسـاً نمی‌تواند به تعهدات جهانی پایبند باشد.

فصل دوم

اصل "اهتمام لازم" در تعهدات بین‌المللی

تعهدات مثبت کشورهای عضو برای اطمینان از حقوق میثاق (بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی) تنها در صورتی به طور کامل انجام خواهد شد که مردم نه فقط در برابر موارد نقض حقوق میثاق توسط عوامل آن، بلکه همچنین در برابر اعمالی که توسط افراد یا نهادهای خصوصی که ممکن است به این حقوق آسیب برسانند، محافظت شوند... ممکن است شرایطی ایجاد شود که منجر به نقض این حقوق توسط کشورهای عضو باشد. این امر کوتاهی کشورهای عضو در اتخاذ تدابیر مناسب یا اعمال اهتمام لازم برای جلوگیری، مجازات و تحقیق، جبران خسارت ناشی از چنین اقداماتی توسط اشخاص یا نهادهای خصوصی، باشد.

کمیته حقوق بشر: نظریه عمومی شماره ۱/۳۱ . *ماهیت تعهدات عمومی که به کشورهای عضو میثاق اعمال می‌شود.* (کمیته حقوق بشر، ۲۰۰۴: پاراگراف ۸)

چکیده

اصل "مساعی یا اهتمام لازم"[15] در انجام تعهدات بین‌المللی کشورها برای جامعه دانشگاهی و بویژه جامعه مدنی ایران موضوعی ناشناخته بوده، و در نتیجه اهمیت آن برای احترام و پیشبرد موثر حقوق بشر به وضوح توضیح داده نشده است. اصل بحث این است که دقت و اهتمام لازم یک کشور برای انجام تعهدات بین‌المللی می‌بایست معیار قضاوت پیرامون رفتار آن کشور در جامعه بین‌المللی قرار گیرد. بنابراین کوتاهی در انجام "مساعی لازم" و دقت کافی برای انجام تعهدات بین‌المللی موجبات مسئولیت بین‌المللی را برای آن کشور فراهم می‌آورد. این اصل در مرکز تعهدات کشورهای عضو به موجب منشور ملل متحد قرار دارد. بخش اول مقدمه منشور اعضای ملل متحد را به اعلام ایمان خویش به احترام و پیشبرد حقوق ذاتی همه انسان‌ها و نیز برابری آنها فراخوانده، و از کشورهای عضو ملل متحد می خواهد تا برای توسعه اجتماعی و نیز ارتقای شرایط زندگی مردمان خود همراه با آزادی‌های بیشتر، پیوند یافته است. منظور از تاکید بر این تعهد کشورهای عضو این است که بدون داشتن حیسان نیت[16] در انجام تعهدات بین‌المللی، اساسا اصل "مساعی لازم" امکان تحقق ندارد. در این ارتباط، بند دوم از ماده ۲ منشور بیان می‌دارد که همه کشورهای عضو باید تعهداتی را که طبق این منشور بر عهده گرفته‌اند با حیسان نیت انجام دهند. طبق ماده یک منشور ملل متحد، در مرکز آن تعهدات تلاش برای ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و اساسی برای همه بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب قرار گرفته است. این تعهدات که می‌بایست با "اهتمام لازم" کشورها برای حفاظت و پیشبرد حقوق بشر همراه باشد تا امکان تحقق پیدا کنند، ابعاد اخلاقی و هنجاری شایان اهمیتی نیز به منشور ملل متحد اعطا می‌کند که به موجب آن نظم بین‌المللی از ویژگی‌های حقوقی فراتر رفته و با اخلاق انسانی و ارزش‌های مورد احترام جامعه بین‌المللی نیز ارتباط پیدا می‌کند. ماده ۴ منشور ملل متحد این وظیفه مهم کشورها در انجام "اهتمام لازم" برای تعهدات بین‌المللی خویش را با دقت بیشتری توضیح داده است. به موجب این ماده کشورهایی می‌توانند به عضویت سازمان ملل متحد درآیند که نه تنها مایل به انجام آن تعهدات باشند، بلکه توانایی

[15] Due Diligence
[16] Bona fide - Good faith

لازم را نیز برای انجام تعهدات مذکور دارا باشند. در اینجـا، اصـل "مساعی لازم" و همچنین "حسن نیت" با تمایل به انجام تعهـدات بین‌المللی و توانایی یک کشور پیوند یافته، و در واقع چهار سـتون و پایـه نگهدارنـده بنـای حقـوق بین‌الملـل، و بـویژه حقـوق بشـر بین‌المللی را بنیان می‌گذارند.

منشـور حقـوق بشـر بین‌المللی، بـویژه میثـاق حقـوق مـدنی و سیاسی[17] در ماده ۲ اصل "مسـاعی لازم" را از معنـای این اصـل در منشور حقوق بشر بین‌المللی، بـویژه میثـاق بین‌المللی حقـوق مدنی و سیاسی اخلاقی محدود مندرج در منشور ملل متحد فراتر برده و کشورها را بـه تعهـداتی حقـوقی و قـراردادی بـرای انجـام تمهیدات ضروری برای احترام، اجرا، و پیشبرد، حقوق بشر متعهد می‌سازد. درعین حال، طبق مـاده ۲۸ همـان میثـاق کـه نـاظر بـر تشـکیل کمیتـه حقـوق بشـر می‌باشـد، کشـورهای طـرف میثـاق می‌پذیرند که به نظرات و توصیه‌های کمیته مذکور احترام گذاشته و همه کوشش‌های لازم را برای پیشبرد حقوق بشر مردمان خـود انجـام دهنـد. در نتیجـه این الزامـات حقـوقی هرگـاه کشـوری در انجـام مسـاعی لازم بـرای تعهـدات بین‌المللی کوتـاهی کنـد، آن کشـور متخلـف قواعـد پذیرفتـه شـده بین‌المللی حقـوق بشـر محسوب شده و باید مسئولیت حاصل از کوتاهی خود را به عهـده گیرد.

این نوشتار با قرار دادن اصل "مسـاعی لازم" در کـانون مرکـزی حقوق بشر بین‌المللی، این پرسش توضیح داده نشده را بـه بحث می‌گذارد که چرا جمهوری اسلامی ایران از انجام "مساعی لازم" برای تعهدات بین‌المللی خویش همواره طفره می‌رود؟ بـرای این منظـور، هـدف نوشـتار توضـیح این فرضـیه اسـت کـه از آغـاز شکل‌گیری خود، جمهوری اسلامی ایران هرگـز تمـایلی بـه انجـام این اصل مهم نداشته است. بنابراین، نمی‌تواند تعهدات خود را به موجب منشور ملل متحد و نیز اسناد حقوق بشری بـا حسـن نیت انجام دهد. این قصور ذاتی نظام سیاسی حاکم بر ایران امروز نه تنهـا می‌بایسـت بـرای جامعـه دانشـگاهی و مـدنی روشـن شـود، همچنین می‌بایست در مرکز توجهات بین‌المللی نیز قرار گیرد.

[17] The International Covenant on Civil and Political Rights. General Assembly Resolution 2200A (XXI), 16 December 1966.

واژه‌هـای کلیـدی: اصـل اهتمـام لازم، حسـن نیت، تعهـدات بین‌المللی، نقض حقـوق بشـر، ارزش‌هـای جامعـه بین‌المللی، تعهدات جهان‌شمول

مقدمه

"اهتمام لازم" اصلی حقوقی همراه بـا فرآینـدی اجـرایی تعریـف حقـوقی اهتمـام لازم در نگـاه اول، بـا خـود مشـکلاتی را در پیش روی قرار می‌دهـد. اگـر اهتمـام لازم بـه معـنی سـعی و مـراقبت ضروری برای اجرای تعهدات، خـواه ملی و خـواه بین‌المللی، و در همه حوزه‌های حقوقی باشد، این واژه را می‌تـوان بـه عنـوان یـک قاعده حقـوقی ، یـک اصـل حقـوقی بین‌الملـل، فرآینـدی اجـرایی برای یک قاعده و یا یک اصل، و یا شرط، تضـمین کننـده تعهـدات بکار برده و برای آن تعاریفی متناسب با کاربرد واژه فراهم آورد. یک مثال می‌تواند این نکته مقدماتی را بهتر روشن سازد. مـاده ۳ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب سـال ۱۹۶۹ تصـریح می‌دارد که "کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که تساوی حقوق زنان و مردان را در استفاده از حقوق مـدنی و سیاسـی پیشـبینی شده در این میثاق تأمین کنند". این تعهد کشورهای عضو بی‌تردید بر پایه یک قاعده حقوق بین‌الملل قرار گرفته است که به قاعـده جهان‌شمول "وفای به عهد"[18] مشهور است. به دلیـل این ویـژگی جهان‌شـمول قاعـده مـذکور، طـرفین متعاهـدین میثـاق مـذکور براساس تعهدی که وفای به عهد به موجب ماده ۳ مذکور پذیرفته و خود را به اجرای آن موظف ساخته‌اند، بایـد صـرف نظـر از هـر نوع نظام سیاسی که بر کشـور آنـان حـاکم اسـت، برابـری زن و مـرد را محـترم بشـمارند. قصـور در اطـاعت از این قاعـده نقض تعهدات بین‌المللی به موجب ماده ۲۶ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات مصـوب سـال ۱۹۶۹ می‌باشـد. "هـر معاهـده لازم الاجـرا بـرای طرفین متعاهدین تعهدآور بوده و بایـد توسـط آنهـا بـا حسـن نیت اجرا گردد." بنابراین، همه کشورهای متعاهدین میثاق مذکور، باید به موجب مقاوله‌نامه حقوق معاهدات همه سـعی و مسـاعی لازم را برای آن تعهدی که پذیرفته‌اند، بکار گیرند. آنها باید بـا هشـیاری و حسن نیت مراقبت لازم و ضـروری را بـه عمـل آورنـد تـا مفـاد

[18] Pacta Sunt Servanda: “Every treaty in force is binding upon the parties to it and must be performed by them in good faith.” Article 26, Vienna Convention of the Law of Treaties, 1969.

ماده ۳ میثاق، به عنوان یک قاعده حقوقی جهان‌شمول، به بهترین شکل ممکن اجرا شود.

"اهتمام لازم" ممکن است به عنوان یک اصل حقوقی بین‌الملل تعریف و توضیح داده شود. برای روشن شدن این موضوع نیز یک مثال از حقوق بشر بین‌المللی ضروری به نظر می‌رسد. احترام به اصل عدم تبعیض و تعهد به پیشبرد آن در حقوق بشر بین‌المللی جایگاه بالایی دارد. این اصل در منشور ملل متحد در بند ۳ از بخش دوم از بند ۱ از ماده ۱۳، بخش سوم از ماده ۵۵، و ماده ۷۶ مورد تاکید قرار گرفته است. بنابراین کشورهای عضو سازمان ملل متحد موظف هستند اصل عدم تبعیض و تعهد به پیشبرد آن را با حسن نیت به عهده گیرند. همین اصل در اعلامیه جهانی حقوق بشر ماده ۲ و ماده ۷ مورد تاکید قرار گرفته است. به همین سان، میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ در بند اول از ماده ۲ و همچنین ماده ۲۶، و یا در ماده ۲، تعهد به عدم تبعیض را به عنوان یک اصل حقوقی بین‌الملل در مقاوله‌نامه حقوق کودک[19] مصوب سال ۱۹۸۹ مورد تاکید قرار داده است. افزون براین، اسناد حقوقی الزام‌آور دیگر حقوق بشر بین‌المللی مانند مقاوله‌نامه بین‌المللی رفع تمامی اشکال تبعیض نژادی،[20] و مقاوله‌نامه بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان،[21] و یا مقاوله‌نامه یونسکو در مورد عدم تبعیض در آموزش،[22] آن اصل حقوقی غیرقابل تردید و نقض را تایید کرده‌اند. این اسناد الزام‌آور بین‌المللی کشورهای متعهد را ملزم می‌سازند تا عدم تبعیض را به عنوان یک اصل حقوقی بین‌الملل مورد توجه قرار داده و همه "اهتمام لازم" و مراقبت کافی و ضروری را برای اجرای آن را بکار گیرند. عدم تبعیض به عنوان یک اصل شامل خودداری از هرگونه تمایز، محرومیت، و یا برقراری ترجیح و

---

[19] Convention on the Rights of the Child, adopted by General Assembly Resolution 44/25, 20 November 1989.
[20] International Convention on the Elimination of all Forms of Racial Discrimination, adopted by general Assembly Resolution 2106 (XX), 21 December 1965.
[21] Convention on the Elimination of all Forms of Discrimination against Women, adopted by General Assembly on December 18, 1979.
[22] UNESCO Convention against Discrimination in Education, 14 December 1960.

امتیازات ویژه در قانون یا در اقدامات اداری، یا میان افراد و گروه های نژادی، مذهبی، عقیدتی، سیاسی و غیرو می‌باشد.

همچنین دادگاه اروپایی حقوق بشر اصل بودن عدم تبعیض را اینگونه توضیح می‌دهد: "طبق رویه قضایی تثبیت شده دادگاه، اقدامات در برگیرنده تمایز در صورتی تبعیض آمیز تلقی می‌شود که توجیه عینی و معقول نداشته باشد، یعنی اینکه براساس هدف مشروع انجام نشود، و یا رابطه معقول متناسبی میان ابزار به کار گرفته شده و هدف مورد نظر وجود نداشته باشد". حال در نظر بگیریم که کشوری نتواند تعریف مذکور را برای اقدامات خود ارائه و تثبیت نماید، و همچنین قادر نبوده، و یا مایل نباشد که دقت و مراقبت کافی "اهتمام لازم" را برای رعایت این اصل حقوقی بین‌الملل به عمل آورد، آن کشور در قبال قصور خود در این تعهد بین‌المللی مسئول می‌باشد.

"اهتمام لازم" ممکن است به عنوان فرآیندی اجرایی برای اجرای یک قاعده و یا یک اصل، و یا شرط تضمین کننده تعهدات، نیز تعریف شود. در اینجا، "اهتمام لازم" بیشتر در حقوق اقتصاد بین‌الملل و یا تعهدات تجاری بین‌المللی کاربرد و مصداق دارد. اما می‌توان آنرا برای حقوق بین‌الملل و بویژه حقوق بشر بین‌المللی نیز توصیف کرده و به اجرا گذاشت. این تعریف و کارکرد فرآیندی و حتی اداری "اهتمام لازم" نیاز به توصیف بیشتری دارد. در حوزه حقوق به طور اعم، و در حیطه حقوق بشر بین‌المللی به طور اخص، این شکل فرآیندی اهتمام لازم در برگیرنده بررسی‌های دقیق و سنجیده، تحقیق و مطالعه، و ارزیابی برای تشخیص نقاط قوت و ضعف اجرایی قواعد و اصول و یا تعهدات می‌باشد. در اینجا، اهتمام لازم ابزاری کمکی و تکمیلی، و یا احتیاطی و همچنین انجام بررسی های محتاطانه برای انجام صحیح تعهدات می‌باشد. باز نگاهی داشته باشیم به همان میثاق حقوق مدنی و سیاسی که در جمله پنجم و پایانی مقدمه این فراخوان را به نمایش می‌گذارد: "هر فرد نسبت به افراد دیگر و نیز نسبت به اجتماعی که بدان تعلق دارد عهده دار وظایفی است و مکلف است به این که در ترویج و رعایت حقوق شناخته شده به موجب این میثاق اهتمام نماید". در این بیانیه، انجام اهتمام لازم ماهیتی تکمیلی برای تقویت فرآیندهایی دارد که به موجب آن تعهدات کشورها نسبت به احترام و پیشبرد حقوق مدنی و سیاسی به خوبی انجام گیرد. اما روشنترین تعریف این

معنای اهتمـام لازم در بنـد ۲ از مـاده ۲ همـان میثـاق ارائـه شـده است: "هر کشور طـرف این میثـاق متعهـد میشـود کـه بـر طبـق اصـول قـانون اساسـی خـود و مقـررات این میثـاق اقـداماتی در زمینه اتخاذ تدابیر قانونگذاری و به موجب قوانین موجود یا تـدابیر دیگر هنوز اجرایی نشده غیر آن به منظـور تنفیـذ حقـوق شـناخته شده در این میثاق که پیشتر به مـوجب قـوانین موجـود یـا تـدابیر دیگر هنوز اجرایی نشده‌اند، به عمل آورد". در حقیقت، کشـورها نه تنها موظف هستند اهتمـام لازم بـرای انجـام تعهـدات خـود بـه عنوان یک قاعده حقوقی)مانند وفای به عهد)، و یا به عنـوان یـک اصل مانند عدم تبعیض بکار برند، آنها همچنین متعهد هستند تـا از نقطه نظر فرآیندی و اجرای اداری نیز اقداماتی را انجام دهند کـه آن قواعد و اصول به بهترین شکل ممکن به اجرا درآیند.

این موارد نشان می‌دهد که "اهتمام و یا مساعی لازم" بـه منزلـه دقت و مراقبتی است که همه اعضای جامعه بین‌المللی باید برای اجـرای تعهـدات خـویش بکـار گیرنـد، و از این بـابت چـنین دقت نظری بخش جدایی ناپذیری از حقوق بین‌الملل به حساب می‌آید. اهمیت مساعی و کوشش لازم در اجرای تعهدات می‌توانـد معیـار سـنجش خـوبی بـرای قضـاوت پـیرامون رفتـار کشـورها (یـا کشـورهای) بـرای احـترام بـه ارزش‌هـای مـورد توافـق خـانواده بین‌المللی می‌باشد. بنابراین، باید یکبار دیگر خاطر نشان سـاخت که قصور کشـور در انجـام مـراقبت و مسـاعی لازم بـرای انجـام تعهدات، بویژه تعهدات قراردادی، نشـان از بی‌اعتنـایی آن کشـور به جامعه بین‌المللی برای همزیستی صلح‌آمیز در خانواده بشـری، و به نوعی قانون شکنی، دارد.

اصل "اهتمام لازم" و مسئولیت بین‌المللی کشورها

قـرون ۱۷ و ۱۸ بـه دلیـل تحـولات بی سـابقه‌ای کـه در نظـام بین‌المللی و نوظهـور آن زمـان پدیـدار شـدند، ضـرورت تـرغیب کشورها برای توجه به همکاری‌های لازم برای حیات مسالمت‌آمیز را ضروری ساخت. پیشگامان اندیشه‌های حقوقی بین‌الملل، مانند هوگو گروسیوس، اولین گام را در نه تنها در ارائه تعـاریف دقیقی از موضـوعات و اصـول حقـوق بین‌الملـل برداشـتند، بلکـه بـرای ترغیب کشورها برای اجرای موثر تعهدات خویش نیز راه کارهایی را توضیح دادند. این اقدامات بطور عمده در برگیرنـده مسـئولیت بین‌المللی کشـورها در قبـال قصـور آنهـا بـرای اجـرای تعهـدات

بین‌المللی بود. در *جنگ و صلح*، به عنـوان مثـال، گروسـیوس این بحث را بـه مرکـز اندیشـه‌های حقـوق بین‌الملـل می‌کشـاند کـه کشورها نه تنها برای قصـور در تعهـدات خـود مسـئول می‌باشـند، نسبت به عدم تمایل و یا ناتوانی در پیگرد قـانونی افـراد خلافکـار نیز باید حساب پس دهند. (گروسیوس، ۲۰۰۱: پـاراگراف ۳۰) هـر دو بعـد این مسـئولیت و حسـاب پس دهی،[23] در تعهـد کشـور بـه عنوان یـک عضـو دارای حـق حـاکمیت در نظـام بین‌المللی ریشـه دارد. البته این مسئولیت بـه اقـدامات غـیر قـانونی فـرد خلافکـار مربوط نیست، بلکه به دلیل قصور کشور در انجـام مـراقبت لازم در انجام تعهدات خود معنی پیدا می‌کند. این وظیفـه کشـور بـرای اتخاذ مراقبت و اهتمام لازم در تعهدات بین‌المللی، بنابراین هم در برگیرنده تعهدی حقوقی است و هم نوعی محدودیت به اقــدامات حاکمیتی کشورها بـرای احـترام گذاشـتن بـه قواعـد و هنجارهـای مـورد قبـول رفتـار بین‌المللی، بـویژه آن قواعـدی کـه در حقـوق بین‌الملل قراردادی ماننـد منشـور ملـل متحـد بـر عهـده کشـورها گذاشته شده است، می‌باشد. بنابراین، هرچند که کشورها از حـق حاکمیت برابر به مـوجب حقـوق بین‌الملـل برخـوردار هسـتند، بـه همان میزان متعهد به برقراری سـعی و مـراقبت لازم هم نسـبت به تعهدات خود و هم احترام بـه قواعـد بین‌المللی می‌باشـند. این دو بعـد تعهـد حقـوقی و محـدودیت بـه حـاکمیت دو رکن اصـلی مفهوم اهتمام لازم را شکل می‌بخشند.

بطـور طـبیعی پیچیـده‌تر شـدن روابـط بین‌الملـل و تعامـل میـان کشـورها ابعـاد دقیق‌تـری بـر مفهـوم اهتمـام لازم افـزود. در این رابطه هرچه که مفهوم حاکمیت کشور در جامعه بین‌المللی جـای پای محکمتری پیدا کرد، الزام بـه انجـام سـازوکارهای ضـروری و دقت نظر به انجام تعهدات بین‌المللی به عنوان ضابطه رفتـار هم بیشتر جایگاه خود را در حقوق بین‌الملـل هرچـه بیشـتر بـاز کـرد. این جایگـاه تـا بـه آنجـا ارتقـاء یافتـه اسـت کـه بـه عنـوان بخش غیرقابل تفکیک حقـوق بین‌المللی عمـومی، سـعی و اهتمـام لازم برای تعهدات بر همـه قواعـد و قـوانین ملی پیشـی می‌گـیرد. یـک مثال می‌تواند این موضوع را بهتر توضیح دهد. به فرض یک کشور با داعیه اسلامی بودن قوانین و سیسـتم حقـوقی و سیاسـی خـود نمی‌تواند کوتاهی در انجـام سـعی و مـراقبت لازم بـرای تعهـدات بین‌المللی خـود را توجیـه نمایـد. شـایان ذکـر اسـت کـه توسـعه یـافتگی مفهـوم اهتمـام لازم نـه تنهـا بـا بسـط قواعـد حقـوق

[23] Responsibility and accountability.

بین‌المللی ملازمه داشته است، ریشه‌های فلسفی عمیق و قابل توجهی نیز می‌توان برای آن توضیح داد. به موجب اندیشه فلسفی لیبرال، حیطه های برخورداری از آزادی در به رسمیت شناختن و احترام به دیگران و خودداری از ایجاد اذیت و آسیب برای یکدیگر تعریف می‌شود. این جنبه اهتمام لازم در مواردی توسط دادگاه‌های بین‌المللی تصدیق شده است. مثال در قضیه شرکت محصولات کشاورزی آسیا علیه سری لانکا، مرکز بین‌المللی حل اختلافات ناشی از سرمایه گذاری اعلام داشت که تعهدات مربوط به حمایت از سرمایه گذاری‌های داخلی به این دلیل مهم است که مانع از ایجاد آسیب برای دیگران می‌شود. مزایای این مفاهیم لیبرال به ساده‌ترین شکل ممکن در این تفکر خلاصه شود که با انجام دقت و مراقبت ضروری و لازم برای تعهدات فی مابین، می‌توان میزان بهره گرفتن از همکاری با یکدیگر را افزایش داده، از هزینه‌های تعاملات کاسته، و تصویری از زندگی صلح‌آمیز را ترسیم نمود که با پایداری هماهنگ می‌باشد. بنابراین، اهتمام لازم، همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، هم نوعی تعهد است و هم محدودیت به رفتارها برای حفاظت از خیر عمومی، و همچنین لازمه حیات صلح‌آمیز و عاری از مرافعه و درگیری‌ها می‌باشد. در نظریه دیوان حل اختلاف در قضیه مذکور، اهمیت مفهوم مساعی لازم از مرزهای حقوق قراردادی فراتر رفته و آنرا در مرکز حقوق بین‌المللی عرفی قرار داده است: "تعهد کشور در چنین شرایطی براساس قوانین بین‌الملل عرفی این است که برای محافظت از افراد یا شرکت‌های بیگانه از ضررهای سرمایه گذاری تلاش لازم را انجام دهد".[24] بنابراین، باید دقت کافی را در فهم دقیق مفهوم اهتمام لازم با منافع جامعه بین‌المللی در همه موضوعات رفتاری در نظر داشته باشیم.

اما می‌توان مهمترین کاربرد مفهوم اهتمام لازم را در حقوق بشر توضیح داد. براساس سه عنصر احترام، اجرا، و پیشبرد[25] حقوق بشر، کشورها باید به حقوق ذاتی مردمان خود احترام گذاشته، در مسیر اجرای حقوق بشر نیز همه کوشش ها و مساعی خویش را برای جلوگیری از پایمال شدن حقوق شهروندان توسط دیگران را به عمل آورند، و پیشبرد حقوق بشر را در همه زمینه‌ها

[24] Asian Agricultural Products Ltd. (AAPL) v. Republic of Sri Lanka, ICSID Case No. ARB/87/3.
[25] Respect, implement, and promote.

به عهده گیرند. در این ارتباط می‌توان به قطعنامه مجمع عمومی در سال ۱۹۹۸ با عنوان "اعلامیه حقوق و مسئولیت افراد، گروه‌ها و ارگان‌های جامعه برای ترویج و حمایت از حقوق بشر و اساسی به رسمیت شناخته شده جهانی" اشاره کرد که در بند دو از ماده ۲ این وظایف را هم برای مردم و هم کشورها بر می‌شمارد:

> هر کشوری مسئولیت و وظیفه اصلی برای حفاظت، ترویج و اجرای کلیه حقوق بشر و اساسی را به عهده دارد، از جمله با اتخاذ اقداماتی که ممکن است برای ایجاد همه شرایط لازم در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سایر زمینه‌ها ضروری باشد. به عنوان ضمانت‌های قانونی مورد نیاز برای اطمینان از اینکه همه افراد تحت صلاحیت آن، به صورت فردی و همراه با دیگران، می‌توانند از تمام آن حقوق و آزادی ها در عمل برخوردار شوند (بند یک)، هر کشور اقدامات قانونی، اداری و سایر اقدامات لازم را اتخاذ خواهد کرد تا اطمینان حاصل شود که حقوق و آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه به طور مؤثر تضمین شده است.[26]

براساس این الزامات روشن و صریح، مفهوم اهتمام لازم می‌بایستی در همه ابعاد حقوق بشر بین‌المللی جریان یابد و از آنجایی که کشورها امکانات و توان اجرای آنرا دارند، باید مهمترین وظیفه دقت داشتن و مساعی ضروری را به عهده گیرند. کمیسیون حقوق بین‌المللی در گزارش سال ۲۰۱۴ اهمیت مفهوم اهتمام لازم را به روشنی توضیح داده است. نظر به جایگاه معتبر جهانی این کمیسیون، بخش‌هایی از این گزارش را به بدون دخل و تصرف در اینجا نقل می‌شود.

> مفهوم اهتمام لازم با همه معاهدات حقوق بشری سازمان ملل متحد به میزان های متفاوتی مرتبط است. با حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مرتبط است، و کشورهای

[26] Declaration on the Right and Responsibility of Individuals, Groups and Organs of Society to Promote and Protect Universally Recognized Human Rights and Fundamental Freedoms. General Assembly, Res. 53/144, 9 December 1998.

عضــو بایــد "همــه اقــدامات مناســب" را بــرای "دستیابی تدریجی" به این حقوق انجـام دهنـد.[27] با این حال، کشورها همچنین در رابطه با حقــوق مدنی و سیاسی تعهداتی دارنـد کـه دقت لازم را انجام دهند.[28] به عنـوان مثـال، در انجـام وظیفـه جلوگـیری از اقـدامات ظالمانـه، غیرانسـانی یـا تحقیرآمیز، وظیفه بررسـی ناپدیـد شـدن توسـط بازیگران غیردولتی و وظیفـه احـترام گذاشـتن و اطمینان از برخورداری افـراد از حقـوق مـدنی و سیاســـی بـــه طـــور کلی و در صـــورت نقض، دسترســی بــه یــک راه حــل مــؤثر بــه عهــده کشورهاسـت.[29] وظیفـه اهتمـام لازم نسـبت بـه تعهدات معاهداتی حقـوق دسترسـی بـه یـک راه حل مؤثر به عهده کشورهاست. وظیفــه اهتمــام لازم نسبت به تعهدات معاهداتی حقوق بشر، بـه طـور صـریح و ضـمنی توسـط نهادهـای نظـارتی حقوق بشری مربوطه مـورد توجـه قـرار گرفتـه است.[30] نهادهای منطقه‌ای همچـنین بـه تعهـدات مربوط به بررسی دقیـق کشـورها پرداخته‌انـد.[31]

---

[27] International Law Commission has quoted this source. For copy rights considerations, this quote is copied here: See, e.g., International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights 1966, 993 UNTS.

[28] The same as above quote: Convention against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment 1984, 1465 UNTS 85 (CAT), article 16.

[29] The same as above: International Convention for the Protection of All Persons from Enforced Disappearance 2006, 2715 UNTS (CED), article 3.

[30] The same: International Covenant on Civil and Political Rights 1966, 999 UNTS 171 (ICCPR), articles 2(1) and (3).

[31] Again, the same as above reference: E.g., Inter-American Court on Human Rights, Vélasquez Rodriguez v Honduras, 29 July 1998, InterAm.Ct.H.R. (Ser. C) No. 4 (1988); European Court of Human Rights, Osman v UK [1988] EHRR 101; African Commission on Human Rights; African Commission on Human Rights, Case 245/02: Zimbabwe Human Rights NGO Forum v Zimbabwe; European Committee on Social Rights, European Roma Rights Center v Greece, Communication no. 15/2003, 8 December 2004.

وظایف کشورها برای اعمال حـاکمیت بـر رفتـار شرکت ها موضوع اصول راهنمای سازمان ملـل در زمینه تجارت و حقوق بشر ۲۰۱۱ است.[32]

کمیته حقوق بشر در گزارش شماره ۸۰/۳۱ مفهوم اهتمام لازم را نقطه محوری و متمرکز حقوق بشر معـرفی کـرده اسـت. در این گزارش با عنوان ماهیت تعهدات حقوقی عمومی تحمیل شـده بـر کشورهای طرف میثـاق حقـوق مـدنی و سیاسـی، بطـور مفصـل اهمیت اهتمام لازم را توضیح داده و تاکید می‌کند که هیچ کشوری نمی‌تواند به بهانه قوانین داخلی خود مفهوم اهتمام لازم را نادیده انگـارد. علت برتـری مفهـوم اهتمـام لازم بـر قـوانین داخلی نـیز، براساس همان گزارش، مبتنی بر متن ماده ۲۷ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات سال ۱۹۶۹ می‌باشد که به مـوجب آن یـک کشـور عضـو معاهده نمی‌تواند به مفاد قـوانین داخلی خـود بـه عنـوان تـوجیهی برای عدم اجرای یک معاهده استناد کند. کمیته مـذکور در تفسـیر ماده ۲ ناظر بر تعهـد کشـورها بـرای تضـمین حقـوق برابـر بـرای همه، توضیح می‌دهد کـه "کشـورهای عضـو بـرای انجـام تعهـدات قانونی خود اقدامات مقتضی قانونی، قضایی، اداری، آموزشـی و سـایر مـوارد را اتخـاذ می‌کننـد".[33] این اقـدامات مصـادیق همـان مفهوم ضروری مصادیق اهتمام لازم در اجرای تعهدات بین‌المللی کشورها می‌باشد. کمیته بیشتر توضیح می‌دهد که تکالیف قـانونی منـدرج بنـد یـک از مـاده ۲ میثـاق دارای ابعـادی منفی و مثبت می‌باشـد. کشـورهای عضـو بایـد از نقض حقـوق شـناخته شـده توسط میثاق خودداری کنند. هرگونه محـدودیت در هـر یـک از این حقوق فقط باید طبـق مقـررات مربوطـه میثـاق مجـاز باشـد. در صورت ایجاد چنین محدودیت‌هایی، کشـورها بایـد این ضـرورت را نشان دهند که اقداماتی را که انجام می‌دهند متناسـب بـا اهـداف مشروع باشد تا از حمایت مستمر و مؤثر حقـوق میثـاق اطمینـان

[32] The same, quote by ILC: Report of the Special Representative of the Secretary-General on the issue of human rights and transnational corporations and other business enterprises, John Ruggie: Guiding Principles on Business and Human Rights: Implementing the United Nations ‘Protect, Respect and Remedy’ Framework, UN Doc A/HRC/17/31 (March 21, 2011) (UNGP 2011).

[33] General Comment No. 31 [80]. The Nature of the General Legal Obligation Imposed on States Parties to the Covenant Adopted on 29 March 2004. Human Rights Committee, 2187th meeting.

حاصل شود. این تصریحات روشن توسط کمیته حقوق بشر نشان می‌دهد که کشورها به موجب تعهدات خود نسبت به اجرا و پیشبرد مفاد میثاق می‌بایست دقت کافی و اهتمام لازم را به عمل آورند.

رویه‌های قضایی نیز اهمیت اصل اهتمام لازم توسط کشورها در تعهدات بین‌المللی خویش را تایید کرده‌اند. به عنوان مثال، پیشتر دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه لوتوس در سال ۱۹۲۷ بیان داشته بود که اهتمام لازم به عهده کشورهاست و در صورت کوتاهی در انجام آن، کشورها مسئول می‌باشند. قضیه از این قرار بود که یک کشتی فرانسوی به نام لوتوس و یک کشتی ترکیه ای به نام بوز کورت در دریای آزاد با یکدیگر تصادف کردند. کشتی بوزکورت غرق شد و هشت شهروند ترکیه کشته شدند. در ترکیه، افسر نگهبان لوتوس و ناخدای کشتی ترکیه به قتل عمد متهم شدند. کشور فرانسه اعتراض کرد و خواستار آزادی ناخدای کشتی و یا انتقال پرونده وی به دادگاه فرانسه شد. در نهایت دو کشور موافقت کردند که این اختلاف را به دادگاه بین‌المللی دائمی دادگستری ارجاع دهند. یکی از قضات دادگاه در نظریه خود مفهوم اهتمام لازم را برجسته ساخته و توضیح داد که "به خوبی ثابت شده است که یک کشور موظف است از احتیاط لازم برای جلوگیری از ارتکاب اعمال جنایت‌کارانه علیه ملت دیگر یا مردمش در قلمرو خود را برقرار سازد". (قضیه لوتوس، ۱۹۲۷)

دادگاه بین‌المللی دادگستری نیز که بعد از جنگ جهانی دوم جانشین دادگاه بین‌المللی دائمی دادگستری گردید، در قضیه "شرایط پذیرش یک کشور برای عضویت در سازمان ملل متحد (به موجب ماده ۴ منشور)" به این تعهد با نگاهی دقیق‌تر پرداخته است. قاضی ژوزه آلوارز در نظریه مشورتی خود اهمیت اصل اهتمام لازم با به روشنی بیان داشت: "چنین مفهومی در چندین معاهده و همچنین توسط گروه‌های بین‌المللی مختلف، مانند گروه مالکیت صنعتی، بیان شده است که هر کشوری آزاد است به آن پایبند باشد، و این تبعیت برای شروع به بهره‌مندی کشور از حقوق خود و انجام تعهدات کافی است". (قضیه شرایط عضویت، ۱۹۴۸: ۵۷) در حقیقت قاضی آلوارز اصل اهتمام لازم را شرط ضروری مشارکت در جامعه بین‌المللی دانسته و آنرا در مرکز تعهدات کشورها قرار داده است. پیشتر نیز در قضیه کانال کورفو که در سال ۱۹۴۹ به دادگاه بین‌المللی دادگستری ارجاع

شـد، بـر اهمیت مفهـوم اهتمـام لازم تاکیـد شـده بـود. این اولین پرونـده حقـوق بین‌المللی عمـومی بـود کـه در دادگـاه بین‌المللی دادگستری در مورد مسئولیت کشور در قبـال خسـارات وارده در دریـای آزاد و همچـنین دکـترین عبـور و مـرور بی ضـرر[34] مـورد رسیدگی قرار گرفت. اختلاف نظر حقوقی میان بریتانیا و آلبـانی، براساس قطعنامه صادره از سوی شورای امـنیت ملـل متحـد بـه دادگاه ارجاع شد. دادگاه تعهد کشورها و اصل اهتمـام لازم بـرای پیشبرد آنرا توضیح داد: "تعهد هر کشـور مبـنی بـر عـدم اسـتفاده آگاهانه از قلمرو خود برای اعمال خلاف حقوق سایر کشورها". و سپس این رای را صـادر کـرد کـه "کشـور آلبـانی در قبـال کشـور بریتانیـا موظـف اسـت بـه دلیـل نقض تعهـدات بین‌المللی خـود غرامت بپردازد". (قضیه کورفو، ۱۹۴۹)

یکی از واضح ترین مثال های مربوط به اهتمام لازم بـه اقـدامات مجمع عمومی سازمان ملل متحد باز می‌گردد کـه در سـال ۲۰۰۰ طی قطعنامـه شـماره ۶۳ /۵۵ در ارتبـاط بـا سـوء اسـتفاده از تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی صادر شد. این قطعنامه با یادآوری فضایی که تکنولوژی اطلاعاتی برای فعالیت های مجرمانه فـراهم آورده‌است، کشورها را فرا می‌خواند تـا اقـدامات ضـروری بـرای جلوگیری از اینگونه سوء استفاده‌ها را انجام دهند.

> بـا ابـراز نگـرانی از اینکـه پیشـرفت‌های تکنولوژیکی امکانات جدیدی را برای فعالیت‌های مجرمانـه، بـه ویـژه سـوء اسـتفاده مجرمانـه از فناوری اطلاعات ایجاد کرده است. بـا تاکیـد بـر ضرورت پیش گیری از سـوء اسـتفاده مجرمانـه از فنـاوری اطلاعـاتی... کشـورها بایـد اطمینـان حاصـل کننـد کـه قـوانین و رویه‌هـای آنهـا پناهگاه‌هـای امن را بـرای کسـانی کـه بـه طـور مجرمانه از فناوری های اطلاعاتی سوء استفاده می‌کننـد، از بین می‌بـرد... همکاری‌هـایی میـان مجریـان قـانون در تحقیـق و تعقیب پرونـده‌های بین‌المللی سـوء اسـتفاده جنـایی از فنـاوری اطلاعـات بایـد بین همـه کشـورهای زیربـط هماهنگ شود...[35]

[34] Innocent passage.

هرچنـد کـه اینگونـه قطعنامه‌ها ضـرورتا قـابلیت اجـرایی مـوثر حقوقی و پشتوانه های ضروری و الزام‌آور اجرایی ندارند، اما بـاز هم تاکیدی می‌باشند بر سعی و کوشش برای انجام اقـداماتی کـه با حیـات و مقتضـیات جامعـه بین‌المللی همـراه می‌باشـد. در این حوزه مشخص تکنولوژی ارتبـاطی، بـه دلیـل اهمیت و حساسـیت بالایی که این تکنولوژی‌هـا بـرای جامعـه بین‌المللی و مـردم دارد، باید قواعدی وضع شود که منافع عمومی را با مخـاطراتی مواجـه نسـازد. و در این ارتبـاط، کشـورها کـه بـازیگران اصـلی جامعـه بین‌المللی می‌باشند، می‌بایست اهتمـام لازم را بـرای حفـاظت از اینگونه تکنولوژی‌ها در برابر سوء استفاده بکـار گیرنـد. همـراه بـا این اهمیت از حفاظت از منـافع عمـومی، کشـورها نبایـد آگاهانـه اجازه چنین سوء استفاده‌هایی را داده، و یـا بـا اهمـال زمینه‌هـای آنرا فراهم آورند. منطق نهفته در این باید و نبایـدها نشـان از این واقعیت دارد که کشورها در انجام اهتمام لازم تعهداتی دارنـد کـه اگـر از آنهـا قصـور ورزنـد، هم در قبـال کوتـاهی خـود مسـئول می‌باشند، و هم به دلیل زیان‌هایی که آن قصور برای جامعه ایجاد می‌کند، بایـد پاسـخگو بـوده و حسـاب پس دهنـد. در این شـرایط است که حوزه مسـئولیت بین‌المللی کشـورها بـه مـوجب حقـوق بین‌المللی بی‌واسطه با اصـل مسـاعی لازم ارتبـاط پیـدا می‌کنـد. حـال، از آنجایی‌کـه سـوء اسـتفاده از تکنولوژی‌هـای ارتبـاطی و اطلاعاتی آسیب‌های جدی به جامعه وارد می‌سازند، درعمل، و در حقیقت، حقـوق بنیـادین مـردم را در مخـاطره قرارمی‌دهـد. در نتیجه، کشـورها بـه مـوجب تعهـدات بین‌المللی بـرای حفـاظت از حقـوق شـهروندان خـود، و اساسـا اعضـای خـانواده بشـری، می‌بایست اهتمام لازم برای جلوگیری از سوء استفاده‌ها را انجام دهند. کوتاهی در این وظیفه موجب مسئولیت می‌باشد.

دستورالعمل اجـرایی اسـترالیا بـرای مـدیریت اسـتراتژیک فضـای مجـازی، این ابعـاد حقـوق بشـری مربـوط بـه سـوء اسـتفاده از ابزارهـای اطلاعـاتی را برجسـته سـاخته و در بخش ششـم آن دستورالعمل به خطرات سوء استفاده اشـاره می‌کنـد: "افـزایش دسترسی به اینترنت می‌تواند مزایای بسیاری را به همراه داشـته باشـد. بـا این حـال، افـزایش دسترسـی همچـنین امکـان سـوء اسـتفاده از اینـترنت را بـرای محـدود کـردن حقـوق بشـر و فرصت‌های مشارکت دموکراتیـک افـزایش می‌دهـد". از این روی

[35] Combating the Criminal Misuse of Information Technologies, Resolution 55/63 adopted by the General Assembly.

کشور و نهادهای غیر دولتی می‌بایست وظیفه مـراقبت از حقـوق مـردم را فـراهم آورنـد. اسـترالیا "کشـورها و سـازمان‌های غـیر کشـوری را تشـویق خواهـد کـرد تـا اطمینـان حاصـل کننـد کـه از فناوری و فضای سایبری مطابق با تعهدات حقـوق بشـر اسـتفاده می‌شـود".[36] اسـتراتژی امـنیت فضـای مجـازی کانـادا کـه توسـط کشور این کشور تهیه شده است نیز تعهدات مشابه آنچـه کشـور استرالیا انجام داده است، اما محکم‌تر و قانونی‌تر به عهده کشور می‌گذارد. "استراتژی امنیت سایبری کانادا سنگ بنای تعهد کشور ما برای ایمن، امن و مرفـه نگـه داشـتن کانـادا - از جملـه فضـای سایبری ماست".[37]

اصل "اهتمام لازم" و حقوق بشر

مفهوم اهتمام لازم سنگ بنای فعالیت‌های مربوط به قانون‌گذاری و اجرای آنها در مجموعه ملل متحد در حیطه حقوق بشر را بنیـاد گذاشته است. این اهتمام نه تنها در ابعاد سیاسی و وظیفه‌ای کـه کشورها در قبال حفاظت از حقوق بشر دارند، بلکه دارای ابعـادی اسـت کـه بـه ضـرورت حفـاظت از حقـوق مـردم در دیگـر ابعـاد زنـدگی ماننـد تضـمین‌هایی بـرای آنـان در برابـر فعالیت‌هـای شرکت‌های تجار و خدماتی نیز می‌باشد. عمـده این مسـاعی لازم برای حقوق بشر مردم شامل اقداماتی است که باید توسـط یـک شـرکت انجـام می‌شـود تـا نـه تنهـا از بـروز خسـارتها و خطـرات احتمالی نسبت به کارکنان، بلکه مشتریان و کسانی که از خدمات این شرکتها استفاده می‌کنند، نیز باشد.

اصلی‌ترین ابعاد حقوقی اصل اهتمام لازم در زبان سیاسی مندرج در منشور ملل متحد بکار رفته است که در واقـع ترجمـان اصـلی نقش حقـوق بین‌المللی در تنظیم و کنـترل رفتـار کشـورها دارد. منشور ملل متحد در مقدمه خود این وظیفـه غیرقابـل اجتنـاب را بر عهده کشورهای عضو می‌گذارد تـا بـرای پیشـبرد اهـداف ملـل

[36] Australia’s International Cyber Management Strategy, p. 69. See: https://www.dfat.gov.au/sites/default/files/DFAT%20AICES_AccPDF.pdf
[37] Canada’s Cyber Security Strategy for a Stronger and more Prosperous Canada. Government of Canada, p. 14. See: https://publications.gc.ca/collections/collection_2010/sp-ps/PS4-102-2010-eng.pdf.

متحد، آنگونه که توافق کرده‌اند، اقدام کنند. این اهداف بسیار گسترده را می‌توان در یک جمله از بند دوم منشور خلاصه کرد:

> رفق و مدارا کردن و زیستن در حال صلح با یکدیگر با روحیه حسن هم‌جواری و متحد ساختن قوای خود برای نگاهداری صلح و امنیت بین‌المللی ، و قبول اصول و ایجاد روش‌هایی که عدم استفاده از نیروهای مسلح را جز در راه منافع مشترک تضمین نماید، و توسل به وسایل و مجاری بین‌المللی برای پیشبرد ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل.

هرچند که این اهداف گسترده بوده و توضیح آنها موضوع مقالات و کتاب‌هایی می‌باشد، اما از نقطه نظر اهداف این نوشتار می‌توان بخش کوچکی از آنها را در بند سوم از ماده ۱ منشور خواند. مهمترین هدف سازمان ملل متحد "حصول همکاری بین‌المللی در حل موضوعات بین‌المللی که دارای جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستی است، و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد – جنس – زبان یا مذهب" می‌باشد. در این بند با تکیه بر موضوعاتی که در امتداد حقوق بنیادین و ذاتی انسان‌ها گسترش یافته‌اند، کشورها را به موجب توافقی که برای پذیرش اهداف ملل متحد پذیرفته‌اند، فرا می‌خوانند تا اقدامات لازم را برای حصول به این اهداف به عمل آورند. در ماده ۵۵ منشور نیز یک چنین اهدافی که ضرورت اقدامات کشورها را اقتضا می‌کند، مورد باز تاکید قرار گرفته است. "ارتقای سطح زندگی، فراهم ساختن کار برای حصول شرایط ترقی و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی... حل مسائل بین‌المللی اقتصادی – اجتماعی – بهداشتی و مسائل مربوط به آنها و همکاری‌های بین‌المللی فرهنگی و آموزش... احترام جهانی و موثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد – جنس و زبان یا مذهب". ماده ۵۶ منشور نیز کلیه اعضای ملل متحد را متعهد می‌سازد تا برای نیل به این اهداف بطور فردی و یا دسته جمعی با سازمان ملل متحد همکاری نمایند. این تعهدات کشورها برای دست یابی به اهداف ملل متحد همه فعالیت‌های ملل متحد از جمله موضوعات حقوق بشر را در بر می‌گیرد. یک نکته هم دیگر در این ارتباط این است که به موجب ماده ۱۰۳ منشور "در

صـورت تعـارض بین تعهـدات اعضـاء ملـل متحـد بـه مـوجب این منشور و تعهدات آنهـا بـر طبـق هـر موافقتنامـه بین‌المللی دیگـر، تعهدات مندرج در منشور مقدم خواهد بود". بنابراین هیچ کشوری نمی‌تواند این داعیـه را در قصـور خـود نسـبت بـه انجـام تعهـدات بین‌المللی مطرح سازد که فرضـاً آن کشـور عضـو سـازمان ملـل متحد نیست و یا اینکه به موجب معاهدات دیگری، نمی‌توانـد خـود را به تعهدات مندرج در منشور متعهد نگه دارد.

اینگونه تعهدات منـدرج در منشـور، همچـنین کشـورها را موظـف می‌سازد به این دلیل که با رضـایت خـود بـه سـازمان ملـل متحـد پیوسته‌اند، همه سعی و تلاش خود را با حسن نیت برای انجام آن تعهدات بکار گیرند. به موجب بند دوم از ۲ منشور کلیه اعضاء بــه منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضـویت تعهـداتی را کـه بـه مـوجب این منشـور بـر عهـده گرفته‌انـد بـا حسـن نیت انجـام دهند". حال از آنجاییکه حفاظت از حقوق بشر ذاتی همه مردم در جهان در مرکز اهداف ملل متحد (بند اول مقدمه، مواد ۱ ،۱۳، ۵۵، ۶۱، ۶۸) قرار گرفته است، همه کشـورهای عضـو می‌بایسـت بـا حسن نیت کافی هر نوع اقدام شایسته و ضروری، یعنی اهتمام و سعی لازم، را برای اجرا و پیشبرد اهداف ملل متحد بکـار گیرنـد. به موجب منشور ملل متحد، اهتمام لازم نسبت به احترام، اجــرا، و پیشبرد حقوق بشر، نه تنها ماهیت یک اصل حقوق بین‌المللی را به خود می‌گیرد، در عین حـال از نقطـه نظـر فرآینـد اجـرایی، بـه منزله تضمینی برای اجرای آن اصـل حقـوق بین‌المللی می‌باشـد. این تضمین‌ها در معاهدات اصلی ۹ گانـه حقـوق بشـر بین‌المللی ، نهادهای نظارتی، و سازوکارهای پیگیری قصور کشـورها در انجـام تعهدات خود، مورد تایید قرار گرفته و شیوه‌های اجـرایی آنهـا نـیز توصیف شده است.

با درنظر داشـتن اهمیت موضـوع اهتمـام لازم بـه عنـوان تعهـدی برای کشورها به موجب حقوق بین‌الملل، حتی در صورتی هم کــه هنوز شک و شبه‌هایی در باره اهمیت این اصل وجود داشته باشد، می‌تــوان بــه مــوجب مــاده ۳۸ اساســنامه دادگــاه دادگســتری بین‌المللی ، آنرا در زمره یک اصل حقوقی در حال ظهور توصـیف کرده، و آنرا در ردیف منابع حقوق بین‌الملل قرار داد. بـه مـوجب ماده مذکور، بند سوم، اهتمام لازم به عنوان "اصول کلی حقوقی که توسط کشـورهای متمـدن بـه رسـمیت شـناخته شـده اسـت" می‌تواند برای ترغیب کشورها به متعهد ساختن خـود بـه آن، بکـار

رود. رویه‌های قضایی از یک سـو و رفتـار دمکراسـی هـا از دیگـر سـو، نشـان می‌دهـد کـه آنهـا اغلب خـود را بـه این اصـل متعهـد نگه‌داشته‌اند. یک چنین تعهدی به موجب بند سوم از مـاده مـذکور منبع حقوق بین‌المللی عمـومی بـه حسـاب آمـده، و در نتیجـه این ضـرورت را اقتضـا می‌سـازد کـه دیگـر کشـورها هم بـه آن پایبنـد باشـند. یعـنی اینکـه دیگـر کشـورها نـیز می‌بایسـت خـود را اصـل اهتمام لازم برای اجرا و پیشبرد حقوق بشر متعهد سازند.

این فرضـیه در دفـاع از ضـرورت انجـام تعهـد کشـورها بـه اصـل اهتمـام لازم بـرای اجـرا و پیشـبرد حقـوق بشـر، شـواهدی از پشتیبانی توسط دادگاه بین‌المللی دادگستری را هم بـا خـود دارد. در دعوی میان سازمان بهداشت جهانی و مصـر کـه بـرای رفـع و رجوع به دادگاه ارجاع داده شد تا با رای مشـورتی خـود قضـیه را بطور مسالمت‌آمیز حل نماید، دادگاه تعهدات کشورها را نه فقـط از ناحیه رضایت کشورها و ماهیت قراردادی معاهدات دانست، از همـه مهمـتر اعلام کـرد کـه یـک چـنین تعهـداتی در همـان اصـول عمـومی حقـوق بین‌المللی ریشـه دارنـد. علاوه بـراین، کشـورها می‌بایسـت براسـاس حسـن نیت، و بـا حـداقل ممکن تعصـب و جانبداری، تعهدات خود را به عهده گیرند. اختلاف از این بابت بـود که سازمان بهداشت جهـانی دفـتر منطقه‌ای خـود را بـدون اطلاع مصـر از این کشـور بـه محلی دیگـر خـارج از مصـر منتقـل کـرد. دادگاه در نظریه مشورتی خود ضمن تاکید بر ضـرورت مـذاکرات متقابل میان طرفین براساس حسن نیت، اعلام نمود که یک چنین حسـن نیـتی بـرای مـذاکرات متقابـل، برخاسـته از اصـول حقـوق بین‌المللی است. "تعهدات متقابل آنهـا براسـاس اصـول و قواعـد حقوقی بین‌المللی ، هم بر عهـده سـازمان و هم بـر مصـر بـراین وظیفه است که با حسن نیت با هم در مورد این موضوع که تحت چه شرایطی و با چه روش‌هایی انتقـال دفـتر منطقه‌ای بـه مصـر می‌تواند انجام شود، را به مشورت بگذارند".[38] دادگاه در نظریـه مشورتی خود اصل تعهد به مـذاکره متقابـل را بـه عنـوان اهتمـام لازم در جهت اصول حقوقی بین‌المللی تاکید کرده اسـت. منظـور این است که علاوه بر اسناد معاهـداتی بین‌المللی، و یـا رویه‌هـای رفتاری ثـابت شـده کشـورها، رویه‌هـای قضـایی هم بـر ضـرورت انجام اهتمام لازم برای تحقق تعهدات کشورها تاکید داشته است.

[38] International Interpretation of the Agreement of 25 March 1951 Between the WHO and Egypt. Advisory Opinion of 28 December 1980. See: https://www.icj-cij.org/public/files/case-related/65/6305.pdf.

اینگونـه اسـتدلال‌های حقـوقی، علاوه بـر معاهـدات و رویه‌هـای قضایی بین‌المللی، و بـویژه در مـوارد متعـدد و روشـنی در حـوزه حقـوق بشـر بین‌المللی ، در ارکـان و ارگان‌هـای ملـل متحـد، در خصوص نظارت بر رفتار شرکت‌ها و امور تجاری و اقتصـادی نـیز مورد توجه شایانی قرار گرفته است.

اصول راهنمـای تجـارت و حقـوق بشـر توسـط دفـتر کمیسـاریای عالی حقوق بشر، در صدر همـه این اصـول بـه "تعهـدات موجـود کشورها برای احترام، حمایت و اجـرای حقـوق بشـر و اساسـی" در عرصه تجارت و خـدمات پرداختـه اسـت. در ادامـه این تاکیـد، اصـول راهنمـای مـذکور اعلام می‌دارد کـه "بنگاه‌هـای تجـاری بـه عنوان ارگان های تخصصی جامعه که وظـایف تخصصـی را انجـام می‌دهند، ملزم به رعایت کلیه قوانین قابل اجـرا و رعـایت حقـوق بشر هسـتند”.[39] این ملـزم بـودن بـه رعـایت قـوانین بـا بـه اجـرا گذاشـتن اصـل اهتمـام لازم همـراه و عجین می‌باشـد. "تعهـدات حقوق بشر بین‌المللی کشورها ایجاب میکند که حقوق بشر افـراد در قلمـرو و یـا حـوزه قضـایی خـود را محـترم بشـمارند، از آنهـا حمایت نموده و اجرا نمایند. این تعهدات شامل وظیفه محـافظت در برابـر نقض حقـوق بشـر توسـط اشـخاص ثـالث، از جملـه شرکت‌های تجـاری اسـت". البتـه در کـانون مرکـزی این تعهـدات کشورها اصل عدم زیان و آسیب قرار دارد. بـه مـوجب این اصـل هیچ فرد حقیقی و یا حقوقی نباید شرایطی را باعث شـود کـه بـه موجب آن به دیگران خسارت‌هایی وارد شود؛ یعـنی اینکـه حقـوق بشـر ذاتی آنهـا و بـویژه اصـل برابـری خدشـه‌دار شـود. دقت و مراقبت کافی در انجام تجارت و کسب و کار و یـا انجـام خـدمات وظیفه‌ای است که به موجب حقـوق بشـر بـر عهـده شـرکت‌ها و بنگاه‌هـای تجـاری و خـدماتی گذاشـته شـده اسـت. این الـزام بـه حمـایت از حقـوق بشـر مسـتلزم اتخـاذ تـدابیر ضـروری بـرای جلوگیری از نقض تمامیت، آزادی عمل، یـا حقـوق بشـر افـراد یـا گروه‌ها می‌باشـد. بطـور طـبیعی این تعهـدات را نمی‌تـوان بـدون مراقبت و دقت و اهتمام لازم به عمل آورد. در این رابطه اهتمـام لازم از ابعـاد اصـولی خـود بـه عنـوان قواعـد بنیـادین حقـوق بین‌المللی عبور نموده و ابعـاد فرآینـدی اجـرایی خـود را بـه اجـرا

[39] Guiding Principles on Business and Human Rights. See: https://www.ohchr.org/sites/default/files/Documents/Publications/GuidingPrinciplesBusinessHR_EN.pdf

می‌گذارد. اما برای اینکه اهتمام لازم توسط شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری به اجرا گذاشته شود، در اصل کشورها باید اهتمـام لازم را برای وضع قوانین ناظر بر فعالیت‌های آن بنگاه ها به عمل آورنـد. در اینجاسـت کـه اهتمـام لازم ابعـاد کـارکردی خـود را در امتـداد روابط سازمان یافته ای میان کشورها و شـرکت‌ها از یـک سـو، و کشورها و سازمان‌های بین‌المللی ناظر بـر تعـاملات بین‌المللی از دیگر سـو، توسـعه می‌بخشـد. همین توسـعه یـافتگی روابـط، پلی ارتباطی میان اهتمام لازم به عنوان یک اصل و یا قاعده حقـوقی، و اهتمـام لازم بـه عنـوان فرآینـدی اجـرایی و کـارکردی، بوجـود می‌آورد. به همین سان کشورها باید اهتمام لازم را به عنـوان یـک اصل حقوقی بین‌المللی به اجرا گذاشـته، و در عین حـال آنـرا بـه عنوان فرآینـدی کـارکردی بـرای اجـرای قـانون بـرای نظـارت بـر شـرکتها جـاری سـازند. راهنمـای مـذکور این وظیفـه کشـورها را وضوح توضیح داده است.

وظیفه کشور برای حفاظت، یک معیـار رفتـاری اسـت. بنـابراین، کشـورها فی نفسـه مسـئول نقض حقـوق بشـر توسـط بـازیگران خصوصـی نیسـتند. بـا این حـال، کشـورها ممکن اسـت در مـوردی کـه چـنین سـوء اسـتفاده‌هایی بـه آنهـا نسـبت داده شـود، یـا در مـوردی کـه اقـدامات مناسـب بـرای جلوگـیری، تحقیـق، مجـازات و جبران سوء استفاده بـازیگران خصوصـی انجـام ندهنـد، ممکن اسـت تعهـدات حقـوق بشـر بین‌المللی خـود را نقض کننـد. در حـالی کـه کشـورها عمومـاً در تصـمیم گـیری دربـاره این مراحـل اختیـار دارنـد، بایـد طیـف کـاملی از اقدامات پیشـگیرانه و اصـلاحی مجـاز، از جملـه سیاسـت‌ها، قـوانین، مقـررات و قضـاوت را در نظر بگیرند. کشـورها همچـنین وظیفـه دارنـد از حاکمیت قانون حمایت نموده و آنرا ترویج کننـد، از جمله این اقدامات شامل اتخاذ تدابیری بـرای تضـمین برابـری در برابـر قـانون، انصـاف در اجـرای آن، از طریـق ایجـاد پاسـخگویی کـافی،

اطمینـان قـانونی، و شـفافیت رویه‌ای و قـانونی می‌باشد.[40]

دفـتر کمیسـاریای عـالی حقـوق بشـر اجـرای اهتمـام لازم بـرای رعایت حقوق بشر را شامل اقـداماتی توسـط شـرکت‌ها می‌دانـد که به موجب آن به طور فعالانه تأثیرات نـامطلوب حقـوق بشـری بالقوه و بالفعل را که بـا آن درگـیر هسـتند را مـدیریت کننـد. این اقدامات چهار پایه اصلی دارد:

- شناسـایی و ارزیـابی اثـرات نـامطلوب واقعی یـا بـالقوه حقـوق بشـری کـه شـرکت ممکن اسـت از طریـق توسـط روابط تجاری با عملیات، فعالیت های خود ایجـاد کنـد یـا در آن نقش داشته باشد، یا ممکن است مستقیماً محصولات یا خدمات آن مرتبط باشد.
- ادغـام یافته‌هـای حاصـل از ارزیابی‌هـا و تـأثیرات آن در فرآینـدهای شـرکت مربوطـه و انجـام اقـدامات مناسـب بـا توجه به تأثیرات آنها .
- ردیابی اثربخشی اقدامات و فرآینـدها بـرای رسـیدگی بـه تأثیرات نامطلوب حقـوق بشـر بـه منظـور اطلاع از کارآمـد بودن آنها.
- ارتباط در مورد چگونگی پرداختن به تأثیرات و نشان دادن آنهایی که ذینفـع می‌باشـند - بـه ویـژه ذینفعـان متـاثر - کـه سیاست‌ها و فرآیندهای کافی وجود دارد.[41]

بطور خلاصه، اهتمام لازم خواه به عنوان یک اصل و قاعده حقوق بین‌المللی، و خـواه بـه عنـوان یـک فرآینـد اجـرایی و اداری بـرای انجام تعهدات کشورها، امروزه در موضوعات حقـوق بشـری بایـد جایگاه بالایی داشته باشد. هرچند که در ادبیات حقوقی بین‌المللی ، این اصل مورد توجه قرار گرفته اسـت، در کشـورهایی کـه بایـد گذار از استبداد به آزادی و دمکراسی را تجربه کنند، اصل مـذکور

[40] Guiding Principles on Business and Human Rights. See: https://www.ohchr.org/sites/default/files/Documents/Publications/GuidingPrinciplesBusinessHR_EN.pdf.

[41] Corporate Human Rights Due Diligence Identifying and Leveraging Emerging Practice. Working Group on Business and Human Rights. https://www.ohchr.org/en/special-procedures/wg-business/corporate-human-rights-duediligence-identifying-and-leveraging-emerging-practices.

همچنان ناشناخته باقی مانده است. لذا باید تلاش کـرد تـا اهمیت این اصل را برای فعالان حقوق بشر توضیح داد تا بتواننـد مواضـع خود را با تحولات جهانی برای پیشبرد حقوق بشر به گونه‌ای موثر هماهنگ سازند.

یک نتیجه گیری کوتاه

فرضیه‌ای که در آغاز این فصل به بحث گذاشـته شـد این بـود کـه جمهوری اسلامی ایران نـه تنهـا بـه عنـوان یـک الگـوی حکومـتی دیـنی، بلکـه اساسـا هـر نـوع حکـومت مـذهبی دیگـری، بـه دلیـل محدودیت‌های ذاتی که تفکر مذهبی وجود دارد، نمی‌توانند خـود را بـا اندیشـه‌های حقـوق بشـری و یـا دمکراتیـک همگـام سـازند. در گفتمـان سیاسـی مـذهب، رابطـه میـان مـردم و حکـومت از نـوع رابطـه میـان خـالق و مخلـوق اسـت کـه توسـط حکـومت دیـنی نماینـدگی می‌شـود. در این گفتمـان مفـاهیم مـدرن مربـوط بـه حکومت مانند نهادهـای اداری و سیاسـی، مفهـوم کشـور و ملت، حقوق و وظایف، و امثالهم بـه دلیـل داعیـه الهی بـودن اسـاس و جوهره مـذهب، نمی‌توانـد جایگـاهی در حـوزه اندیشـه سیاسـی و اداری کشور داشته باشد، زیـرا کشـور و حـاکمیت فقـط کـارگزار خداوند تلقی شده و پیش او مسئول می‌باشند. بنابراین، حکـومت از مفهوم نمایندگی به معنی متعارف کلمه فاصله ذاتی و جـوهری گرفته و خود را فقط نماینده خداونـدی می‌دانـد کـه دسـتورات او فقط توسط گروهی کـه خـود را نخبگـان مـذهب فـرض می‌کننـد، قابل درک می‌باشد. علاوه براین، چنین رابطه‌ای از نـوع دسـتوری بـوده و بـر مبنـای یـک میثـاق اولیـه میـان خداونـد و مخلوقـات او تعریف می‌شود. یک چنین میثاق از قبل تهیـه شـده و دسـتوری از بالا به پایین، در ذات خود نمی‌تواند با مفهـوم قـراردادی سیسـتم نمایندگی در دنیای مدرن در جوامع آزادی سازگاری داشته باشد.

جمهوری اسـلامی از این نـاتوانی ذاتی حکـومت مـذهبی منفـک و جدا نبوده و نمی‌باشـد. بنـابراین، هرگـز نمی‌توانـد بـه احـترام بـه قواعد و اصول حقوق بشر بین‌المللی پایبند باشـد. بطـور طـبیعی به دلیل همین تضاد ذاتی میـان گفتمـان مـذهب و گفتمـان جامعـه مدرن، بویژه حقوق بشر، جمهوری اسلامی و بـه اصـطلاح کشـور مردان آن نمی‌توانسته‌اند، و نمی‌توانند تمایلی به انجـام این اصـل مهم "اهتمـام لازم" در انجـام تعهـدات بین‌المللی بـا حسـن نیت داشته باشند. به همین دلیل، جمهوری اسلامی نمی‌توانـد تعهـدات

خود را به موجب منشور ملل متحد و نیز اسناد حقـوق بشـری بـا حسن نیت انجام دهـد. این قصـور ذاتی نظـام سیاسـی حـاکم بـر ایران امروز نه تنها می‌بایسـت بـرای جامعـه دانشـگاهی و مـدنی روشـن شـود، همچـنین می‌بایسـت در مرکـز توجهـات بین‌المللی قرار گیرد. از طریق توجه به این موانع ساختار و ماهوی همراه با مذهب، جامعه بین‌المللی ، بویژه نهادهای جامعه مدنی، خود را از فریب‌هـای حکـومت و داعیـه احـترام بـه قـوانین بین‌المللی رهـا ساخته، و از این طریـق می‌تواننـد نگـرش متفـاوتی را نسـبت بـه رفتار حکومت مذهبی اتخاذ نمایند.[42]

[42] نگاه کنید به نوشتاری از این نویسنده با عنوان "تضاد ماهوی حکومت دینی با گفتمان حقوق بشر" که در تارنمای اندیشکده بین‌المللی نظریه‌های بدیل و همچنین تارنمای آگورا – ایران آکادمیا انتشار یافته است.

فصل سوم

اصل صلاحیت جهان‌شمول

هوگو گروسیوس در کتاب جنگ و صلح توضیح می‌دهد که کشورها برای رسیدگی به جنایت‌های عادی که توسط کسانی انجام شده باشد، صلاحیت کامل دارند. اما جنایت‌هایی که قوانین طبیعت را نقض کرده و وجدان انسانی را به درد می‌آورد، در حیطه صلاحیت جهان‌شمول قرار می‌گیرد. بنابراین، این نوع صلاحیت می‌تواند در مورد کشورهایی اعمال شود که حقوق ذاتی انسان‌ها را بگونه‌ای فاحش و دردآور نقض می‌کنند.

چکیده

پاییز سال ۲۰۲۱ برای ایرانیـان بـا دو رخـداد شـگرف و بی‌سـابقه همراه بود. در ابتدا دادگاهی در استکهلم سوئد برای پیگرد کیفری اعدام‌های سال‌های دهه ۶۰ تشکیل شد تا به عاملیت و مشـارکت حمید عباسی (نوری) در این اعدام‌ها رسیدگی کند. هرچند که این دادگـاه در سـوئد تشـکیل شـده و در اصـل می‌بایسـت براسـاس قوانین این کشور برای جرم و جنایاتی که توسط اتباع این کشـور صورت گرفته است، و یا جرائمی که در این کشـور اتفـاق افتـاده است، رسیدگی کند، این بار متهمی را محاکمه کرد که نه تـابعیت سوئد را داشت و نه جنایت در این کشور اتفاق افتـاده بـود، و نـه قربانیان جنایات انجام شده سوئدی بودنـد. بنـابراین، این پرسـش حقوقی مطرح می‌شود کـه مبنـای صـلاحیت این دادگـاه چیسـت؟ کـدامین اسـتدلال حقـوقی یـک چـنین صـلاحیتی را بـه این دادگـاه واگذار کرده است؟ و اساسا آیا این دادگاه بر مبنـای قـوانین ملی سـوئد ایفـای صـلاحیت خـود را اعمـال می‌کنـد، یـا اینکـه چـنین صلاحیتی توسط حقوق بین‌الملل به آن تفویض شـده اسـت؟ اگـر دومی مبنای کـار دادگـاه باشـد، کـدامین حقـوق بین‌الملـل اجـازه می‌دهد یک دادگاه داخلی صلاحیت خود را برای محاکمه فردی که تبعه آن کشـور نیسـت، و جنـایت هم در آن کشـور اتفـاق نیفتـاده است، اعمال کند؟ آیا این صـلاحیت در حـوزه حقـوق بشـر اتفـاق می افتـد، یـا بـا حقـوق بشـر دوسـتانه ارتبـاط دارد، و یـا اینکـه صلاحیت دادگاه در رابطه با حقـوق بین‌الملـل بطـور عـام تعریـف می‌شود؟ این پرسش‌ها باید مورد مطالعـه قـرار گـیرد تـا مـاهیت دادگاه و اهداف نهفتـه در آن و نـیز پیام‌هـایی کـه بـه جهـان ارائـه می‌دهد، روشن شود.

در مقایسه با دادگاه سـوئدی مـذکور، دیـوان مـردمی یـک حـرکت نمادین بود که نمی‌توانست ابعاد قضایی و حقـوق رسـمی همـراه باشد، بلکـه می‌کوشـید فضـایی روشـنتر را بـرای جنایت‌هـایی کـه اتفاق افتاده است باز کن،د تا اذهان جهانیان به ماهیت و ابعـاد آن جنایت‌ها معطـوف نمایـد. بـه همین دلیـل، دیـوان عنـوان مـردمی بخود گرفت. این‌گونه دیوان‌هـای مـردمی دارای سـابقه‌ای هسـتند که ریشه‌های آن به جریانات روشـنفکری دهـه شصـت میلادی بـاز می‌گردد. هدف اینگونه دیوان‌ها این بود که جنایت‌هایی که توسـط کشـورها انجـام گرفتـه ولی بـه دلیـل مـاهیت کشـور/دولت-مـدار حقوق بین‌الملل نمی‌توانستند مورد بررسی قضایی – کیفری قرار

گیرند، برای مـردم توضـیح داده شـده و فشـارهایی را بـا خـود در برابر آن کشورها ایجاد کنند. پیشتر نیز در مورد موضوعات ایران، در سال ۲۰۰۷ دیوانی با عنوان دیوان ایران در لاهه بوجود آمد کـه بعد از بررسـی اعـدام‌ها و سـرکوب‌های بعـد از انقلاب در ایـران، سرانجام اعلام کرد کـه حکـومت اسـلامی ایـران مـرتکب جنـایت علیه بشریت شده است.

هرگاه این دو نوع نهاد کیفری رسمی و نمادین با یکدیگر مقایسـه شوند، تفاوت‌های بارزی میان آنان آشکار می‌گردد کـه نـه تنهـا از جهت حقوقی برای روشنگری در افکـار عمـومی سـودمند اسـت، بلکه از نقطه نظر سیاست‌گذاری‌های جامعه مـدنی نـیز می‌توانـد سازنده باشد. از طرف دیگر، هر دو نوع دادگاه و دیوان از نقطه نظر حقوق بشر کارکردهای متفـاوتی دارنـد کـه می‌بایسـت بـرای علاقه‌منـدان تشـریح شـوند. این فصـل بـه توضـیح این تفاوت‌هـا می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: صلاحیت جهان‌شمول، دادگاه کیفـری، حقـوق کیفری، دیوان‌های مردمی نمادین، جنایت علیه بشریت،

اصل صلاحیت جهان‌شمول

تنبیه جنایت‌کارانی کـه آشـکارا حقـوق بنیـادین مـردم خـود را بـه شکلی نظام‌مند نقض کرده و مـرتکب جنـایت جنـگ تجاوزکارانـه، نسل کشی، و یا جنایت علیه بشریت شده‌اند، از آرزوهـای دیـرین قربانیان این جنایات در جوامع انسـانی بوده‌اسـت. ظهـور دادگـاه کیفـری بین‌المللی در اول ژوئیـه سـال ۲۰۰۲ این امیـد را فـراهم ساخت تا از یکسو اینگونه جنایت‌کاران مورد محاکمه کیفری قرار گرفته و به سزای اعمال خود برسند، و از دیگر سـو جنایت‌کـاران مشابه از این محاکمات درس عبرتی بگـیرد. امـا دادگـاه کیفـری بین‌المللی به دلیـل عـدم حمـایت سیاسـی کـافی، انتظـارات غـیر معقول در نظام بین‌المللی کشور/دولت-محور، و همچنین فقدان منابع لازم برای انجام ماموریت خود، نتوانسته است نقش خود را آن گونه که از یک نهاد جهان‌شمول انتظـار می رود، ایفـا کنـد. بـه همین دلیل تنها بدیل ممکن برای مقابله با جنایت‌کـاران جنگ‌هـای تجاوزکارانه، جنایت علیه بشریت، و جنایت نسل کشـی این اسـت که دادگاه‌های ملی کشورها مبنـایی محکم و اسـتوار پیـدا کننـد تـا بتوانند آن جنایت‌کاران را صرف نظر از اینکه تابعیت چه کشـوری

را دارند و یا جنایت در کدامین جامعه اتفـاق افتـاده اسـت، مـورد پیگرد کیفری قرار دهند. این حق برای دادگاه‌هـای ملی "صـلاحیت جهان‌شمول"[43] نام دارد. یعنی اینکه آنها می‌توانند حیطه اختیارات قضایی و کیفری خود را بـه مـوارد نقض حقـوق بنیـادین انسـان‌ها زیر عنوان جنایت‌هایی که علیه انسان‌های بیگناه مرتکب شـده‌اند، توسعه بخشند. درحقیقت، براسـاس اصـل صـلاحیت جهان‌شـمول کشورها می‌توانند بدون توجه به محـل ارتکـاب جنـایت ادعـایی، و صرفنظر از ملیت متهم، کشـور محـل اقـامت وی، یـا هـر رابطـه دیگری با نهاد قانونی تعقیب‌کننده، ادعای صلاحیت کیفری بـر یـک متهم را داشـته و اعمـال نماینـد. علت فرامـرزی بـودن صـلاحیت دادگاه‌های ملی برای پیگرد کیفری کسانی کـه آنـانی کـه مـرتکب این جنایت‌های وحشتناک شده‌اند، این اسـت کـه این‌گونه جنایـات علیه یک فرد و یا گروهی از افراد نیست، بلکه جنـایت علیـه همـه انسان‌ها و منافع جهانی تلقی می‌شود. اصل "قواعد آمر"[44] و نـیز "تعهد نسبت به همه جهان" بنیادهای اصـل صـلاحیت جهان‌شـمول را شکل می‌بخشند.

هر یک از این موضوعات به تنهایی بحث برانگیز هسـتند، و هرگـاه هر سه در کنار یکدیگر و در ارتباط متقابل قرار گیرند، موضوع به مراتب بیشتر محل منازعه خواهد شد. اما بطـور روشـنتر مفهـوم صلاحیت جهان‌شمول عبارت از اصلی قانونی که بـه هـر کشـوری این اجازه را می‌دهد، و یا آن کشـور را بـر می‌انگـیزد تـا در مـورد جنایت‌هـای خاصـی بـدون در نظـر گـرفتن محـل وقـوع و تـابعیت مرتکب و همچنین قربانی، دادرسـی کیفـری را آغـاز کنـد. منطـق پشت این صلاحیت فرامرزی نیز این اسـت کـه بعضـی از جنایـات آنچنان سهمگین و غیر انسانی هستند کـه منـافع جامعـه را مـورد صدمات جبران ناپذیری ساخته و وجـدان جهانیـان را آزرده خـاطر می‌سازد. بنابراین، اعضای جامعه جهانی شامل کشـورها موظـف هستند بـدون توجـه بـه محـل وقـوع جنـایت و تـابعیت مـرتکب یـا قربانی، کسانی که مرتکب جنایت شده‌اند را مورد پیگـرد قـانونی قرار دهند.

اگرچه این اصل در حقوق بین‌الملل به طـور گسـترده مـورد بحث قرار گرفته‌اند، اما در عمل هنوز اشکال مختلف جنایـات صـورت می‌گیرد که با وجود تعهـد بـرای تعقیب کسـانی کـه مـرتکب آنهـا

[43] Universal Jurisdiction
[44] *Jus cogens*.

شده‌اند، این‌گونه جنایت‌ها بدون تنبیه برای عاملان آنها باقی می‌مانند. در نتیجه اصل "یا آنها را استرداد کنید و یا محاکمه نمایید"[45]، بدون وجود پشتوانه اجرایی و یا عدم وجود اراده سیاسی برای انجام آن، جامه عمل نمی‌پوشد. اصل مذکور که به موجب حقوق بین‌الملل تعهداتی را بر عهده کشورها می‌گذارد، بنا بر دلایلی که در بالا ذکر شد، همچنان کمتر با قوت اجرایی همراه بوده است. با این وصف تعدادی از کشورها با اراده‌ای انسان‌دوستانه سعی کرده‌اند که اصل صلاحیت جهان‌شمول را با شیوه‌ای ملموس و منظم از طریق قوانین خود اجرا نمایند که دادگاه اخیر سوئد یکی از نمونه‌های آن است. شایان ذکر است که موفقیت این موارد را باید در این واقعیت جستجو کرد که انجام تعهد جهان‌شمول برای محاکمه جنایت‌کاران بر دیپلماسی پیشی گرفته است. این موفقیت هنگامی اتفاق می‌افتد که کشوری تمایل داشته باشد با تکیه بر اصل حسن نیت که از دیگر اصول قاطع حقوق بین‌الملل می‌باشد، تعهدات خود را انجام دهد.

با این توضیحات مقدماتی هنوز به تعریفی دقیق از اصل صلاحیت نیاز می‌باشد. یعنی باید دید اصول و فرضیات حقوقی تشکیل دهنده این اصل چگونه تعریف می‌شوند که مسئولیتی سترگ را بر عهده کشورها قرار می‌دهند. برای این منظور، ونیز سهولت در ارائه تعریفی دقیق، بخشی از یک پروژه که توسط دانشگاه پرینستون در سال ۲۰۰۱ انجام گرفته و مری رابینسون، کمیساریای عالی سابق حقوق بشر نیز مقدمه‌ای بر آن نوشته است، با شرح و تصرفاتی چند، و نیز اضافه کردن مواردی بر آن، به اختصار توضیح داده می‌شود.[46]

---

[45] The *aut dedere aut judicare*, or "extradite or prosecute" clause is shorthand for a range of clauses that are almost compulsory in international treaties criminalizing conduct, obliging a State to either extradite or prosecute one accused of the crime the subject of the treaty. The obligation has become increasingly central in the emerging legal regime against impunity and has a role in States' armoury of international criminal enforcement mechanisms. See: **Clair Mitchell A***ut dedere aut judicare: The Extradite or Prosecute Clause in International Law,* Graduate Institute Publications, 2009.

[46] The Princeton Principles on Universal Jurisdiction: https://lapa.princeton.edu/hosteddocs/unive_jur.pdf.

- براساس قوانین حقوق بین‌الملـل، جنایـاتی کـه اعمـال صلاحیت جهان‌شمول را ایجاب می‌کند عبارتنـد از دزدی دریایی،[47] بـرده داری،[48] جنایـات جنگی،[49] جنایـات علیـه صـلح و امـنیت بین‌الملـل،[50] جنایـات علیـه بشـریت،[51] جنـایت نسـل کشـی،[52] و جنـایت شـکنجه می‌باشـد.[53] جنایت آپارتهاید، جنایت تروریسم، و جنایات مواد مخـدر نیز در فهرست جرایم سنگین قـرار دارنـد کـه در آینـده ممکن است مشمول اعمال صلاحیت شوند.
- صلاحیت جهان‌شمول، صلاحیت کیفری است که صـرفاً براساس ماهیت جنایت، بـدون توجـه بـه محـل ارتکـاب آن، تابعیت مرتکب ادعا یا متهم، تابعیت قربانی، یـا هـر ارتباط دیگـری کـه جنـایت انجـام شـده اسـت. جنایـات آنهـایی هسـتند کـه منـافع کـل جامعـه و ارزش‌هـای مشترک بین همه اعضای آن جامعه را نقض کرده‌اند.
- این صلاحیت براساس حقـوق بین‌الملـل عـرفی اعمـال می‌شود. اما در معاهدات ، قوانین ملی و رویـه قضـایی در مورد جرایم براساس حقوق بین‌الملل، جنایات تحت قوانین ملی مربوط بـه نگـرانی و جنایـات عـادی تحت قوانین ملی، نیز تبلور یافته‌اند.[54]

---

[47] دزدی دریایی جنایتی است که توسط هر ملتی براساس اصول جهانی بودن قابل پیگرد است. به موجب حقوق بین‌الملل عرفی، دزدی دریایی عمل خلاف حقوق بین‌الملل است و جزو اولین هایی است که در حیطه صلاحیت دادگاه قرار می‌گیرد.

[48] برده داری تا حدی به این دلیل گنجانده شد که پیوندهای تاریخی آن با دزدی دریایی به اعلامیه کنگره وین در سال ۱۸۱۵ برمی‌گردد. با این حال، فقط تعدادی محدود مقررات متعارف وجود دارد که اعمال صلاحیت جهانی را برای برده داری و اعمال مربوط به برده مجاز می‌داند.

[49] جنایات جنگی در برگیرنده نقض شدید مقاوله‌نامه های سال ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل شماره یک الحاقی به آن.

[50] جنایت علیه صلح یادآوری عبارت بند الف ماده ۶ منشور نورنبرگ.

[51] ماده ۷ اساسنامه دادگاه کیفری.

[52] ماده ۶ مقاوله‌نامه علیه نسل کشی.

[53] منظور از شکنجه شامل سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز است که در مقاوله‌نامه منع شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز تعریف شده است.

[54] دامنه تعریفی جنایت‌هایی که به موجب قوانین داخلی می‌توانند مشمول صلاحیت واقع شوند بسیار گسترده شده است. برخی از مثال ها شامل دزدی دریایی؛ جعل؛ قاچاق مواد مخدر؛ خشونت علیه مسافران یا خدمه هواپیمای خارجی در خارج از کشور؛ ربودن هواپیمای خارجی در خارج از کشور؛ فروش مواد روانگردان؛ حملات خاص به هوانوردی؛ حملات تروریستی علیه افراد مهم ؛ حملات به افراد تحت حمایت، از جمله دیپلمات ها؛ پناه دادن، حمایت یا

- صلاحیت جهان‌شمول می‌تواند توسط یک نهـاد قضـایی صالح و عادی هر کشوری به منظـور محاکمـه شخصـی که به طور مقتضی متهم به ارتکاب جنایات جدی طبــق قوانین شده است، اعمال شود، مشروط بر اینکـه این شخص در برابر آن نهاد قضایی حضور داشته باشد.
- در اعمال صلاحیت مذکور، کشورها و ارگان‌های قضایی آن بایــد هنجارهــای دادرســی شــامل، حقــوق متهم و قربانیــان می‌شــود، عادلانــه بــودن رونــد دادرســی و استقلال و بی‌طرفی قوه قضائیه، را رعایت کنند. علاوه بر این، کشورها باید صلاحیت یاد شده را با حســن نیت و مطابق با حقوق و تعهدات خود تحت قــوانین اعمــال کنند.
- صلاحیت جهان‌شمول برای قربانیان جنایات دسترســی به عدالت را فراهم می‌سازد. در حقیقت، از آنجایی که دادگاه‌های ملی در جائیکه جنایت‌کاران مردم را قربـانی می‌کنند، تابع نظام سرکوبگر هستند، عـاملان جنـایت از مصـونیت‌های داخلی یـا عفـو خودخواسـته، و در نتیجـه مصــونیت از مجــازات برخــوردار می‌شــوند. بنــابراین صلاحیت جهان‌شمول سازو کاری بدیل برای دادخـواهی قربانیان جنایت و خانواده‌های آنان می‌باشد.
- ارگان‌هایی مانند دادگاه کیفری و یا دیوان‌های کیفــری مـوقت بـرای جنایـات یوگسـلاوی سـابق و نـیز روآنـدا، معمـولا جنایت‌هـایی کـه در مکان‌هـای مشخصـی، دوره زمانی معلوم، و یا در نزاع‌های خاصی اتفـاق افتاده‌انـد، را رسیدگی می‌کنند. در نتیجه نوعی شـرایط امن بـرای جنایت‌کاران ایجاد می‌شود تـا بتواننـد از بـار مسـئولیت جنایی خود فرار کنند. صلاحیت جهان‌شمول این فرصت را از جنایت‌کاران می‌گیرد. به همین دلیـل، دادگاه‌هـایی کـه اصـل صـلاحیت را بـه دفـاع از قربانیـان و منـافع جامعـه اعمـال می‌کننـد، بـه عنـوان "آخـرین راه حـل قضایی"[55] نامیده می‌شوند.

عضویت در گروه‌های مزدور؛ گروگان گیری؛ سرقت مواد هسته‌ای؛ حملات به کشتی‌ها و ناوبری در دریا؛ استفاده، تامین مالی و آموزش مزدوران؛ قاچاق خردسالان؛ حملات به سازمان ملل و کارکنان مرتبط؛ بمب گذاری تروریستی؛ تروریسم؛ تامین مالی تروریسم؛ جرایم فراملی مانند قاچاق انسان و ساخت و قاچاق غیرقانونی سلاح گرم، فساد اداری و تروریسم هسته‌ای.

[55] Courts of the last resort.

- حتی اگر قوانین ملی کشورها به طور خاص پیش بیــنی نکــرده باشــد، ارگان‌هــای قضــایی آن کشــور می‌تواننــد صلاحیت جهان‌شمول را اعمال کنند.
- با توجه به خطیر بودن این‌گونه جنایات، مقام فرد متهم به ارتکاب جنایت نمی‌تواند باعث رفع مسئولیت کیفری و یا تخفیف مجازات شود.
- با توجه به تعهد کشورها به پاسخگویی در قبال جنایــات جــدی براســاس قــوانین ، این اصــل بــا عفــو و بخشــش ناسازگار است.
- در مواردی کــه بیش از یــک کشــور بــر فــردی صــلاحیت قضایی داشته باشــند، کشــوری کــه حضــانت شــخص را برعهده دارد، مبنایی برای صلاحیت قضــایی دیگــری بــه جز اصل جهانی بودن ندارد.
- در اعمال صلاحیت ، یک کشور یا ارگان‌های قضــایی آن بایــد اطمینــان حاصــل کننــد کــه فــردی کــه تحت تعقیب کیفری قرار می‌گیرد، به خاطر همان رفتار مجرمانه در معــرض تعقیب یــا مجازات‌هــای متعــدد قــرار نگــیرد. در عین حال، تعقیب کیفری باید با حسن نیت و مطــابق بــا هنجارها و استانداردهای انجام گیرد.
- محــاکم ملی کــه اصــل صــلاحیت را اعمــال می‌کننــد، درحقیقت وظیفـــه خـــود را بـــه عنـــوان ارگان‌هـــای صلاحیت‌دار جامعه جهانی به عهــده می‌گیرنــد زیــرا کــه آنها به جنایاتی رسیدگی می‌کنند که کل خانواده بشــری را دچار آسیب‌های جدی ســاخته اســت. بــه همین دلیــل صلاحیت اعمال شده دارای ابعاد ماهیتی حمایت کننــده برای جامعه بشری را دارد.
- هر شخصی که به مــوجب اصــل صــلاحیت محاکمــه یــا محکــوم می‌شــود، حــق دارد کــه در برابــر هــر یــک از نهادهای قضایی ملی یا ادعــای "هیچ کس را نمی‌تــوان مجدّداً در جریان دادرسی کیفری به دلیل جرمی که قبلاً بــه مــوجب آن در اتحادیــه بــه مــوجب قــانون تبرئــه یــا محکوم شده است مجدّداً محاکمه یا مجــازات کــرد"،[56] را داشته باشد.

[56] *Ne Bis in Idem*: The Rome Statute of the International Criminal Court (ICC), and the Statutes of the three ad hoc tribunals, for the former Yugoslavia, for Rwanda and for Sierra Leone, all contain similar *ne bis in idem* provisions.

- یک کشور یا ارگان‌های قضـایی آن از درخواسـت اسـترداد براساس صـلاحیت جهـانی، در صـورتی کـه شـخص مـورد نظر احتمالاً با مجازات اعدام یا شکنجه یا هر نوع مجازات یا رفتار ظالمانـه، تحقیرآمـیز یـا غیرانسـانی دیگـر مواجـه شود، یا اگـر این احتمـال وجـود داشـته باشـد کـه شـخص مورد نظر تحت یک دادرسی ساختگی قرار گیرد که در آن هنجارهای دادرسی نقض می‌شود، و هیچ تضمین رضـایت بخشی برای خلاف آن ارائه نمی‌شود، خودداری می‌کنند.
- در صورت لزوم، یک کشور باید قوانین ملی را وضع کند تا اعمـال صـلاحیت و اجـرای آنـرا فـراهم آورد. نهادهـای قضایی ملی باید قوانین ملی را به گونه‌ای تفسیر کنند کـه با اصل صلاحیت سازگار باشد.
- در معاهـدات آینـده و در پروتکل‌هـای معاهـدات موجـود، کشورها باید مقرراتی را برای صلاحیت جهانی لحاظ کنند.
- کشورها باید اختلافات خود را که ناشی از اعمال صلاحیت آنهاست، مطابق با حقوق بین‌الملل و منشور ملـل متحـد، بگونه‌ای مسالمت آمیز، و بویژه از طریـق ارسـال اختلاف به دادگاه دادگستری حل و فصل کنند.

این اصول صرفا توضیح دهنده ماهیت اصل صلاحیت جهان‌شـمول براسـاس قـوانین موجـود و قوانیـنی کـه بایـد وضـع شـود تعریـف شـده‌اند. در حقیقت، تعـاریف موجـود از اصـل صـلاحیت مـذکور بیشتر دارای ابعاد توصیفی هستند چرا که بـه حـق کشـورها، و یـا وظیفـه آنـان، بـرای رسـیدگی بـه جنایـات می‌پردازنـد. این ابعـاد ممکن است مجاری فرار از محاکمه و تنبیه را بـرای جنایت‌کـاران باز بگذارند. بنابراین، نیاز است تا ابعاد هنجاری و دستوری نیز بـه تعاریف اضافه شود تا حتی در صورت لزوم مداخله بشر دوسـتانه را نیز توجیه کند. بـه همین دلیـل، توسـط دانشـگاه پرینسـتون در توصیف ویژگی‌های اصل صلاحیت جهان‌شمول چند هدف مشخص را تعریف کرده است:

اول، کمک به راهنمـایی نهادهـای قانونگـذاری ملی کـه بـه دنبال تصویب قوانین اجرایی هستند.
دوم، کمک بـه قضـاتی کـه ممکن اسـت ملـزم بـه تفسـیر صـلاحیت جهان‌شـمول در اجـرای قـوانین داخلی یـا اتخـاذ تصمیمات استرداد شوند.

سوم، فـراهم آوردن راهنمـایی بـرای کشـورهایی کـه بایـد تصمیم بگیرند که آیا محاکمه یا استرداد کنند، و یا اینکه بـه ارتقای مسئولیت کیفری کمک کنند.
چهارم، همه کسانی که در جامعه مـدنی خواهـان محاکمـه کردن عاملان جنایات جدی هستند.[57]

برای تحقیق در باره منابع پیـدایی اصـل صـلاحیت را بایـد در آثـار پیشـــگامان کلاســیک حقــوق بین‌المللــل جســتجو کــرد. هوگـــو گروسیوس از مهمـترین متفکـران حقـوق بین‌المللـل اسـت کـه بـا طرح "یا تنبیه کنید و یـا مسـترد نمایید[58] راه را بـرای طـرح اصـل صلاحیت باز کرد. در کتاب *جنگ و صلح* (۲۰۱۸/۱۵۹۸) گروسیوس ریشــه‌های این اصــل را در عــدالت موجــود و مســتتر در قــانون طبیعی جسـتجو می‌کنـد کـه بـا فهم صـحیح قابـل درک می‌باشـد. هرگاه قانون عدالت نادیده انگاشته شـود، و بـویژه بـا بی‌عـدالتی کیفری همراه باشد، یعنی هنگامی کـه جـان انسـان بی‌گنـاهی بـه خطر افتد، تنبیه جنایتکار غیر قابل اجتناب است. "، (گروســیوس، ۲۰۰۱: ۲۰) ضرورت تنبیه متجاوز از این بابت مهم است که هـدف آن به نظم طـبیعی بـاز می‌گـردد. در حقیقت، کسـی کـه مـرتکب عمل خلاف می‌شود، باید در قبال آنچه انجام داده اسـت پاسـخگو باشد. عقل سلیم این حقیقت را بخوبی درک می‌کند، یعـنی اینکـه حتی بدون مراجعه بـه مضـامین مـذهبی و الهی براسـاس اصـول عدالت نهفته در قانون طبیعت می‌تـوان آنـرا بخـوبی درک کـرد. (۴۳)

به همین دلیل، عـدالت بـالاترین ارزش در نظم حقـوقی اسـت و تنها از طریق پاسخگویی و مسئولیت پذیری افاده معـنی می‌کنـد. این قاعـده هرگـز محـدودیت و حـد و مـرز نمی‌شناسـد زیـرا کـه عدالت بخشی از طبیعت اجتمـاعی انسـان اسـت و بـدون آن هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند وجود داشـته باشـد. در ذکـر گفتـاری از سـوی سیسرون، گروسـیوس اذعـان می‌دارد کـه "این بـرخلاف عـدالت طبیعی است که یک نفر منافع خود را به ضـرر دیگـری بـه دسـت آورد. قانون طبیعت اجازه نمی‌دهد کـه منـابع، ثـروت و قـدرت از طریق زیـان بـه دیگـران حاصـل شـود". (۱۱۷) قـوانین اجتمـاعی دقیقا از این نظریه قـانون طـبیعی سرچشـمه می‌گیرنـد. انطبـاق قـوانین اجتمـاعی بـا قـانون طـبیعی هیچ فرصـت و مجـالی بـرای

[57] The Princeton Principles on Universal Jurisdiction: https://lapa.princeton.edu/hosteddocs/unive_jur.pdf
[58] Extradite or punish.

بی‌عدالتی فراهم نمی‌آورد. به همین دلیل است که ارسطو معتقد بود که اصلا بی‌عدالتی وجود ندارد. بی‌عدالتی ناشی از بی نظمی و عدم انطباق با قوانین طبیعی است. هرگاه قانون با الزامات قانون طبیعت از در انطباق درآید، نه فقط برای کشورها مفید است، بلکه منافع آن عاید کل جامعه بشری خواهد بود.

این‌گونه استدلال بی‌نظیر چشم اندازی نوین بر روی جوامع انسانی می‌گشاید تا بتوانند تعهد کشورها را برای حفاظت از عدالت براساس نظم طبیعی بر عهده گیرند. نظم اجتماعی به گفته گروسیوس، کشورها مایل به دفاع از ارزش‌های اجتماعی و اجتماعی هستند. توسل به مجازات نه تنها علیه کشورهایی که به کشورهای دیگر صدمه وارد می‌کنند، "بلکه به دلیل صدماتی که مستقیماً بر آنها تأثیر نمی‌گذارد اما قوانین طبیعت یا ملت‌ها را در مورد هر شخصی بگونه‌ای فاحش نقض می‌کند، در دسترس است". این کشورها هستند که باید در جهت حفاظت از عدالت، هرگاه قوانین طبیعت مورد نقض فاحش قرار گیرند، اقدام نمایند. دزدی دریایی بارزترین این تخلفات است که نه فقط منافع فرد و یا جوامعی خاص را تهدید کی کند، به دلیل بی‌عدالتی نهفته در ماهیت خود، به زیان کل جامعه بشری است. از اینروی، "شاهزادگان و کشورهای مقتدر اگر از تمام ابزارهای مناسب در توان خود برای سرکوب دزدی دریایی و دزدی استفاده نکنند، می‌بایست پاسخگوی بی‌توجهی خود باشند". (۱۶۲)
 این وظیفه برای حراست از منافع کل جامعه بشری به کشورها صلاحیتی را اعطا می‌کند تا بر ورای مرزهای خود با دزدی دریایی مقابله کنند. این تعهد کشورها برای مقابله با جنایت دزدی دریایی همانند وظیفه‌ای عام است که بر عهده هر کشوری گذاشته می‌شود، مانند اینکه قانون عامی است که در همه حل و در همه شرایط باید بدون اغماض اجرا شود. یعنی تعهدی نسبت به کل جامعه جهانی است.

گروسیوس با مراجعه به متون کهن مسیحی تنبیه متجاوز را به بحث‌های حقوق می‌کشاند: "هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که این امر خوبی است که مجرم مجازات شود" زیرا که این مجازات در قبال بی‌عدالتی است. این موضوع باید مقداری بیشتر توضیح داده شود. گروسیوس معتقد است که هرگاه فردی مرتکب خطایی شود به طور طبیعی باید مسئولیت این خطا را پذیرا باشد. حال اگر آن فرد تبعه کشور دیگری باشد، مسئولیت

مهمتری بر عهده کشور استوار می‌شود که به مـوجب آن مـانع از بروز زیانی توسط آن فرد برای جامعـه بشـود. بنـابراین، کشـوری که فرد مجرم در آن حضور دارد یـا بـرای فـرار از مجـازات در آن پناه گرفته است، می‌بایست در صورت تقاضای استرداد، آن فــرد را مسـتر نمایـد. کوتـاهی در این امـر بـه منزلـه تاییـد بی‌عـدالتی نسبت به منافع خانواده بشـری اسـت. دوم اینکـه خـود آن کشـور باید آن فرد را مورد پیگرد قضایی قرار دهد. بر این اسـاس اسـت کـه گروسـیوس "تنبیـه تجاوزکـار و یـا محاکمه" او را بـه عنـوان فرضیه‌ای برای اجرای عدالت در صدر توجهات حقوقی قرار داد. "هنگامی که از کشور درخواست تجدید نظر می‌شود، یا باید فــرد مجرم را آن گونه که شایسته است مجازات کند، یـا بایـد او را بـه صلاحدید طرف درخواست کننده محول کند". (۱۱۹)

گزارش نهایی کمیسیون حقوق بین‌الملـل در سـال ۲۰۱۴ توضـیح می‌دهد کـه موضـوع مجـازات یـا تنبیـه شـدن، در ادبیـات معاصـر حقوق کیفری با واژه "محاکمه" جایگزین شده اسـت تـا در ابتـدا ثـابت شـود کـه متهم گناهکـار اسـت یـا خـیر.[59] بـه هرحـال این گروسـیوس بـود کـه موضـوع الـتزام کشـورها بـه محاکمـه و یـا استرداد را به عنـوان موضـوع صـلاحیت قضـایی در مـورد جـرایم ارتکابی خارج از کشور مورد توجه قرار داده و راه را برای ظهـور اصـل صـلاحیت جهان‌شـمول بـاز کـرد. گـزارش یادشـده توضـیح می‌دهد که التزام کشورها به محاکمه و یا استرداد یکی از چهارده موضوعی است که در اولین جلسـه کمیسـیون در سـال ۱۹۴۹ در دستور کار قرار گرفت. این موضوع همچنین در مـاده ۸ (تأسـیس صلاحیت قضایی) و ماده ۹ (التزام به استرداد یـا تعقیب قضـایی) در پیشنویس قانون جنـایت علیـه صـلح و امـنیت بشـری در سـال ۱۹۹۶ ملحـوظ شـده اسـت. بخصـوص مـاده ۹ پیشـنویس قـانون مذکور، تعهد به استرداد یا پیگرد قانونی برای نسل کشی، جنـایت علیه بشریت، جنایات علیه سازمان ملل متحد و کارکنان وابسـته، و جنایات جنگی را تصریح کرده است.[60]

در حوزه حقوق بین‌الملل این نظریه همچنان مطرح است که ژان بدن در حقیقت اولین کسی بـود کـه نظریـه مجـازات کـردن و یـا مسترد نمودن آنهایی که مرتکب جنایات سهمگین شـده بودنـد، را

[59] https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/reports/7_6_2014.pdf

[60] همان منبع.

مطرح ساخته است. در کتاب *وظیفه تحت پیگرد قرار دادن*،[61] بدن این فرضیه را مطرح می‌سازد که دو وسیله برای حفظ ثروت و عظمت کشورها وجود دارد: پاداش و مجازات. اولی برای کارهای خوب و نیکو، و دومی برای امور بد و شریرانه. هرگاه رابطه و توزیع میان این دو نامتوازن باشد، نتیجه دیگری بجز ویرانی اجتناب ناپذیر برای کشور، نمی‌تواند انتظار داشت. البته بدن نظریه خود را بر معیارهای مذهبی زمان خود بیان داشت و معتقد بود که اگر عمل جنایت مستقیما علیه عظمت خداوند باشد، حاکمان نمی‌توانند آنها را نادیده انگارند. در میان این جنایات آنهایی است که از سوی جادوگران انجام می‌شود. کسانی که به جادوگران اجازه فرار می‌دهند، یا آنها را با نهایت سخت گیری مجازات نمی‌کنند، مطمئن باشند که خداوند آنها را به زحمت انداخته، و کشور را نیز با بلاها، قحطی، و جنگ‌ها مواجه خواهد ساخت. اما کسانی که از جادوگران انتقام بگیرند، مورد برکت خداوند قرار گرفته و خشم او را از بین خواهند برد. بنابراین، مهم این است که متهم به جادوگری هرگز نباید تبرئه و آزاد شود. بهره‌ای که گروسیوس از این نظریه بدن گرفت این بود که بعدی دیگر براین فرضیه افزود. به نظر گروسیوس، کشور می‌بایست اینان را تحت پیگرد قرار داده و محاکمه کند، یا اینکه آنان را به کشور متقاضی مسترد دارد. موضوع این است که کشوری که در اثر جنایت آسیب دیده است، دارای حق تعیین مجازات می‌باشد و کشور بازداشت کننده نباید در این حق دخالتی داشته باشد. این امر مستلزم آن بود که کشور بازداشت کننده یا مجرم را به کشور درخواست کننده تحویل دهد یا در صورت عدم تصمیم گیری، خود مجرم را مجازات کند.

بعدها واتل، حقوقدان اهل سوئیس، از این نظریات گروسیوس بهره بیشتری گرفته و اصل "مجازات و یا استرداد" را مورد بازبینی قرار داد. در *کتاب قانون ملل: یا اصول قانون طبیعت که بر رفتار و امور ملل و حاکمان اعمال می‌شود*، واتل توضیح می‌دهد که "کشورها نباید اجازه دهند که اتباع آنها به اتباع کشور دیگر آسیب وارد سازند". (واتل، ۱۷۵۸: ۱۶۲)

این وظیفه‌ای است که از جانب عدالت بر می‌خیزد و لازمه امنیت کشور و جامعه انسانی است. باید در نظر داشت که اگر آسیبی از جانب یکی از اتباع یک کشور به مردم وارد شود، نباید

---

[61] Jean Bodin, *The Duty of Persecution*, 1580.

آنرا به حساب همه آن کشور گذاشت. اما اگر آن کشور عمل خلاف تبعه خود را مورد حمایت قرار دهد، موضوع مایه نگرانی عمومی واقع می‌شود زیرا که در این حالت فرد خاطی فقط ابزاری برای اهداف آن کشور متخلف می‌باشد. کشور پذیرنده فرد خارجی باید او را مورد محاکمه قرار داده و تنبیه کند، و یا اینکه او را به کشور خود مسترد نماید تا عدالت در باره او جاری شود. البته "این به طور کلی در مورد جنایات بزرگ است که با قوانین و ایمنی همه کشورها مغایرت دارند".(۱۶۳)

واتل در اینجا عمل خلاف را با جنایاتی پیوند می‌دهد که مخالف قوانین همه کشورهاست. منظور اینکه قوانین عمده‌ای وجود دارند که می‌بایستی تحت هر شرایطی محترم شمرده شوند. هرگاه این قوانین، شامل ممنوعیت قتل عمد، آتش زدن به اموال عمومی، و یا سرقت، نقض شوند، عمل جنایت‌کارانه شکل می‌گیرد. جرم‌های ساده به آسانی در محاکم قضایی مورد بررسی قرار می‌گیرند. اما جرائم سنگین که با ابعاد جنایی همراه هستند، متفاوت می‌باشند. به نظر او کشور متعهد است که مجرم را مسترد نماید تا به مجازات برسد. در حقیقت، یک کشور نباید اجازه دهد اتباع کشور او به اتباع کشوری دیگر آسیب برسانند، و از اینروی باید مجرمان را یا محاکمه کرده و یا برای محاکمه به کشور آسیب‌دیده، و یا به کشور دیگری که می‌تواند آنان را محاکمه کند، تحویل دهد.

موارد و مثال ها

در دوران معاصر، اجرای اصل صلاحیت جهان‌شمول بطور ضمنی در دادگاه‌های محاکمه کننده سران رژیم نازی دنبال شد. رابرت جکسون، دادستان ارشد دادگاه نورنبرگ، توضیح می‌دهد که تایید و پیگرد جنایت تجاوز، مهم‌ترین نتیجه محاکمه نورنبرگ است. اهمیت دادگاه در این است که طی هزاران سال در تاریخ بشریت، کسانی که مرتکب جنایات تجاوز، جنایات جنگی، یا جنایت علیه بشریت می‌شدند، همیشه در پناهگاه امنی باقی مانده و از مجازات می‌گریختند. دادگاه‌های نورنبرگ این پیام را با خود به همراه آورد که تمدن بشری نیاز دارد تا جنایت‌کاران محاکمه شده و در قبال آنچه انجام دادند مسئول شمرده شوند. همانطور که جکسون در سخنرانی افتتاحیه همیشه به یاد ماندنی خود یاد آوری ساخت، "طرف شکایت واقعی در این محاکمه

تمدن انسانی است". (کینگ، ۱۹۶۲: ۳۳۵) در حقیقت، دادگاه‌های نورنبرگ نشانگر محاکمه‌ای عادلانه و بی‌نظیر در تاریخ بشریت بود. و همانطور که جکسون به درستی بیان کرد، محاکمه سران رژیم نازی نشان دهنده مهم‌ترین ادای احترامی بود که به قربانیان فاجعه فاشیسم ادا شد. آنچه که در این دادگاه‌ها دنبال شد، محاکمه افراد به عنوان آمر و همدست در جنایات و تفهیم مسئولیت آنان بود. تأثیر مثبت رویکرد جکسون نسبت به جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت در نورنبرگ و قضاوت دادگاه، تأیید ضمنی اصل صلاحیت جهان‌شمول بود. جکسون در بیانیه آغازین خود به عنوان طرف واقعی شاکی بیان داشت و تاکید کرد که جام زهر آلودی که به لب این متهمان رسیده به لب ما نیز خواهد رسید. وی ادامه داد: هرگز نباید فراموش کنیم که سوابقی که براساس آن می‌توان این متهمان قضاوت می‌کنیم، در فردای تاریخ نیز در مورد ما قضاوت خواهد شد. (۳۴۱)

دادگاه‌های نورنبرگ بطور ضمنی اصل صلاحیت جهان‌شمول را تایید کردند. علت این امر این است که این دادگاه‌ها برای محاکمه جنایت‌کاران جنگ تجاوزکارانه تشکیل شد. اما ارجاعاتی به جنایات علیه بشریت در دادگاه، می‌توانند شاهدی بر تایید اصل صلاحیت جهان‌شمول باشد. در حقیقت، شواهد ثابت کرد که جنایت‌های ارتکابی توسط سران رژیم نازی آنقدر فجیع و وحشتناک بودند که نه تنها علیه قربانیان خاص جنگ جهانی دوم، بلکه تمام بشریت را نیز در برگرفت. به عبارت بهتر، جنایت جنگ تجاوزکارانه با خود جنایت علیه بشریت را نیز به همراه آورد. به همین دلیل می‌توان تشکیل دادگاه‌های نورنبرگ را سر آغازی برای تایید اصل صلاحیت جهان‌شمول دانست. در تایید این نظریه، کینگ به موضوع گروگان گیری پرداخته و توضیح می‌دهد که این نوع جنایت موجب مسئولیت جهان‌شمول است زیرا "جنایت ، عملی است که به‌عنوان مجرمانه شناخته شده و موضوع جدی نگرانی می‌باشد. بنابراین، به دلایلی معتبر نمی‌توان آن را در صلاحیت انحصاری کشوری که تحت شرایط عادی بر آن کنترل دارد، واگذار کرد". (۳۴۴)

همراه با این جنایات، موضوع شکنجه کردن زندانیان و متهمان و نیز رفتارهای غیرانسانی را نیز باید به ماهیت جنایات اضافه کرد. بنابراین، این‌گونه جنایت‌ها ماهیتی عام دارند و به منافع جامعه ارتباط پیدا می‌کنند. از اینروی، رسیدگی به آنها ضرورت تایید اصل صلاحیت را اجتناب ناپذیر می‌سازد. با توجه به تایید

صلاحیت جهان‌شمول کـه در مـورد جنایـات علیـه بشـریت اعمـال می‌شود، ریچـارد گلدسـتون، اولین دادسـتان ارشـد در محاکمـات مـوقت یوگسـلاوی سـابق و روآنـدا، در سـخنرانی خـود در مجمـع جنایات جنگی کالج بارد در اکتبر ۱۹۹۸ اظهار داشـت: "کـه بـرخی از جنایـات آنقـدر بـزرگ هسـتند، آنقـدر فـاحش هسـتند، آنقـدر وحشتناک هسـتند، آنقـدر فجیـع هسـتند کـه نـه تنهـا علیـه قربـانی مسـتقیم آن جنایـات می‌باشـند، بلکـه واقعـاً جنـایتی علیـه تمـام بشـریت بـه حسـاب می‌آیـد. بنـابراین (تعقیب) جنایتکـار تحت صلاحیت دادگاه‌هـای هـر کشـوری در جهـان قـرار می‌گـیرد، زیـرا بشریت در سراسر جهـان حـق دارد از خـود و اعضـای نـژاد خـود محافظت نماید". (گلدستون، ۱۹۹۸)

تایید اصل صلاحیت جهان‌شمول راه را برای محاکمه جنایت‌کـاران بـر ورای مرزهـای ملی و تـابعیتی جنایت‌کـاران بـاز کـرد. سـپس موارد متعددی از اعمـال اینگونـه صـلاحیت اتفـاق افتـاده اسـت. امـروزه عملا در قـوانین ملی بـرخی از کشـورها اصـل صـلاحیت جهان‌شمول تایید شده است. چنین قـوانین داخلی بـه دادگاه‌هـای ملی این اختیار را می‌دهد تا افراد مظنون به جنایاتی را که بالقوه نقض قوانین است، بدون توجـه بـه محـل ارتکـاب جـرم، تـابعیت مظنون یا تابعیت قربانی، مورد تحقیق و تعقیب قـرار دهنـد. عفـو بین‌الملل در گزارش سال ۲۰۱۲ توضـیح می‌دهـد کـه در مجمـوع، ۱۶۳کشور از ۱۹۳ کشور عضو سازمان ملـل "می‌تواننـد صـلاحیت یک یا چنـد جنـایت تحت قـوانین بین‌الملـل را اعمـال کننـد، خـواه براساس قوانین ملی شامل جنایات بسـیار جـدی و خـواه جنایـات عادی باشد".[62] برخی از این کشورها عبارتند از: آرژانتین، اتریش، بلژیک، کانادا، فنلانـد، فرانسـه، غنـا، مجارسـتان، ایتالیـا، لیتـوانی، سنگال، اسپانیا، سـوئد، سـوئیس، هلنـد، بریتانیـا و ایـالات متحـده آمریکا. در حقیقت، "در مجموع ۹۱ کشـور صـلاحیت جهان‌شـمول را برای جرایم عـادی فـراهم کرده‌اند". بنـابراین، در مجمـوع ۱۶۳ کشور (تقریباً ۸۴.۴۶٪) می‌توانند صلاحیت جهان‌شمول را در مورد یک یا چند جنایت تحت قوانین اعمال کنند، خواه به موجب قوانین ملی عنوان جنایت یا عنوان جرائم عادی را داشته باشند.

---

[62] به عنوان مثال، کانادا اعمال داخلی صلاحیت قضایی جهان‌شمول را در قانون جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی خود در سال ۲۰۰۰ به رسمیت شناخته است. دادرسی ممکن است در هر بخش سرزمینی در کانادا برای آن دسته از جنایاتی که ادعا می‌شود در خارج از کانادا ارتکاب یافته‌اند و به دلیل آنها ممکن است تحت این قانون تحت پیگرد قانونی قرار گیرد، خواه آن شخص در کانادا باشد یا نباشد، آغاز شود.

چند نمونه از اعمال اصل جهان‌شمول، می‌تواند توسعه رو به رشد اعمال این نوع صلاحیت را توضیح دهد:

- در اتریش پرونده دادستان عمومی علیه میلان اولین نمونه درخواست اعمال صلاحیت جهان‌شمول بود. متهم برای فرار از تعقیب قضایی به دلیل کلاهبرداری از یوگسلاوی کمونیستی گریخته و به اتریش رسیده بود. زمانی که در اتریش بود، مرتکب تخلفات دیگری هم شد. این یکی از نمونه‌های روشن اعمال اصل صلاحیت جهان‌شمول است.[63]
- در قضیه پولیوخوویچ علیه کشورهای مشترک المنافع در سال ۱۹۹۱ قضات استرالیایی تعهد به استرداد یا تعقیب قضایی را بر اساس حقوق عرفی بین‌الملل مورد توجه قرار دادند.[64]
- بررسی درخواست اسپانیا برای استرداد دیکتاتور سابق شیلی آگوستو پینوشه.[65]
- پیگرد قانونی پسر رئیس جمهور سابق لیبریا، چاکی تیلور در ایالات متحده.[66]
- پیگرد قانونی مقامات گواتمالایی توسط اسپانیا در پرونده نسل کشی گواتمالا.[67]
- پیگرد قانونی اسپانیایی مقامات السالوادور به دلیل قتل شش کشیش تبشیری.[68]

---

[63] Public Prosecutor v. Milan T. See: *Universal Jurisdiction: International and Municipal Legal Perspectives*, Oxford, Oxford University Press, 2003.

[64] 1991 case of *Polyukhovitch v. The Commonwealth. See: https://www.internationalcrimesdatabase.org/Case/1172*

[65] The case against Pinochet: https://nsarchive2.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB125/index2.htm

[66] The US prosecution against Chuckie Taylor. See: https://www.hrw.org/news/2008/10/30/us-first-verdict-overseas-torture.

[67] Spanish prosecution of Guatemalan officials. https://cja.org/what-we-do/litigation/the-guatemala-genocide-case/.

[68] Spanish prosecution of El Salvador officials for murdering of the six Jesuit priests. https://cja.org/what-we-do/litigation/the-jesuits-massacre-case/.

- پیگرد قانونی یک افسر نیروی دریایی آرژانتینی به دلیل جنایت علیه بشریت در طول جنگ کثیف.[69]
- پس از جنایات ژنوساید در روآندا، یکی از رهبران جنایت که به همراه خانواده خود به سوئیس گریخته بود، به دلیل جنایت محکوم شد.[70]
- محاکمه رئیس جمهور سابق کشور چاد که در دسامبر ۱۹۹۰ از قدرت برکنار شد، و در تبعید در سنگال زندگی می‌کرد به تقاضای تعدادی از اتباع چاد علیه، به دلیل انجام شکنجه محاکمه شد.[71]
- محاکمه آدولف آیشمن در سال ۱۹۶۱ به اتهام کشتار یهودیان، جنایت علیه بشریت، و جنایت جنگی که در نهایت به مرگ محکوم شد.[72]
- در سال ۲۰۱۲، دادگاه کیفری فدرال سوئیس اعلام کرد که وزیر دفاع سابق الجزایر، خالد نزار، از مصونیت سیاسی برای فرار مسئولیت شکنجه و جنایت علیه بشریت برخوردار نیست.[73]
- مواردی که باید ذکر شوند زیاد است، اما آخرین مورد دادگاه استکهلم است که صلاحیت جهان‌شمول را در مورد حمید عباسی (نوری) اعمال نمود.

نقش کمیسیون حقوق بین‌الملل در توسعه و تدوین اصل صلاحیت جهان‌شمول

کمیسیون حقوق بین‌الملل توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد تا براساس ماده ۱۳ (الف) منشور سازمان ملل متحد به منظور شروع مطالعات و ارائه توصیه‌هایی برای توسعه مترقی حقوق بین‌الملل و تدوین آن، مطالعاتی را انجام دهد.

---

[69] Argentine naval Officer case. https://www.asil.org/insights/volume/12/issue/1/spanish-supreme-court-affirms-conviction-argentine-former-naval-officer.

[70] Fulgence Niyonteze case in Switzerland, https://www.legal-tools.org/doc/bb9da0/pdf/

[71] *Trial of Hissène Habré*. See: https://trialinternational.org/latest-post/hissene-habre/

[72] Adolf Eichmann case. https://encyclopedia.ushmm.org/content/en/article/eichmann-trial

[73] https://trialinternational.org/latest-post/khaled-nezzar/

مهمترین موضوعی کـه بـه عملکـرد کمیسـیون مربـوط می‌شـود، نقشـی اسـت کـه در توسـعه و تـدوین حقـوق عـرفی بین‌الملـل، توسعه تدریجی یـک حـوزه حقـوقی از طریـق بررسـی دقیـق یـک موضوع، و بویژه در تثبیت اصل صلاحیت جهان‌شـمول ایفـا کـرده است. از آغاز شروع به کار خود در سال ۱۹۴۸، کمیسیون حقــوق بین‌الملل موضوع تعقیب جنایی و یا اسـترداد مرتکـبین جنـایت را به شکل برنامه‌ریزی شده‌ای در دستور کار خود قرار داده اسـت. این برنامه‌ریزی مربوط به جنایات علیه صلح و امنیت بشری بوده و کمیسیون کوشیده است رویکردی را معرفی کند که بـه مـوجب آن ترکیبی از صلاحیت دادگاه‌های ملی همراه با صلاحیت احتمالی یک دادگاه کیفری، تعریف و به اجرا گذاشته شـود. در پیشـنویس طـرحی کـه تهیـه شـد، اینچـنین پیش بیـنی می‌شـد کـه کشـورها موظف به استرداد یا محاکمه افرادی که متهم به ارتکاب جرم در چارچوب این قـانون هسـتند، می‌باشـند. طـرح مـذکور پیش بیـنی می‌کرد که دادگاه‌های ملی باید صلاحیت رسیدگی به این اقدامات را داشته باشند. اما مشکل این بـود کـه اگـر درخواسـت اسـترداد ارائه نمی‌شد، مجرم مورد ادعا می‌توانست از تعقیب بگریزد و در نهایت اصل محاکمـه و یـا اسـترداد را بـا شکسـت مواجـه سـازد. درحقیقت، از آنجایی که تعریف جنایت بطور مشخص به گـونه‌ای واحـد تعریـف نشـده بـود کـه تـوافقی عـام را بوجـود آورد، بـرای سهولت در دستیابی به تعریفی دقیق، و از همه مهم‌تر نقشی کــه کمیسیون می‌تواند در توسعه و تدوین این اصل صلاحیت، از آغــاز کمیسیون حقوق بین‌الملل این موضوع را در دستور کار خود قرار داد. در عین حال وجدان آسیب دیده جهانیـان از بـابت جنایت‌هـای غیر انسانی که توسـط کشـورهای محـور در جریـان جنـگ جهـانی دوم صورت گرفت، نیز این ضرورت را ایجاب می‌کرد تـا راه‌هـای گریز جنایت‌کاران از محاکمه مسدود شود.

تذکر این نکته ضروری اسـت کـه دادگاه‌هـای نورنـبرگ و همچـنین توکیــو راه را بــرای تعقیب کیفــری جنایت‌کــاران همــوار کردنــد. بنـابراین، فضـای مناسـبی فـراهم شـده بـود کـه اصـل صـلاحیت جهان‌شمول در خصوص محاکمه و یا استرداد جنایت‌کـاران جنبـه عملی به خود گیرد. البته این جنایت‌ها بطور عمده شامل جنایــات جنگی، جنایــات علیــه بشـریت، و جنـایت نسـل کشـی هسـتند و درحقیقت از جــدی‌ترین جنایـات نگـران کننـده جامعـه بین‌المللی می‌باشند. اما هنوز روش اجرایی اصل صلاحیت جهان‌شمول و نیز گسـتردگی دامنـه تعریـف انـواع جنایت‌هـا، مـانع از پیشـرفت‌های

عمده‌ای برای استناد به اصل مذکور می‌شد. البته نمونه هایی امیدوار کننده مانند محاکمه آدولف آیشمن در سال ۱۹۶۱ که توسط اسرائیل انجام گرفت، وجود داشت. با این حال، اصلی‌ترین مانع بر سر راه تحقق آرزوی دیرپای محاکمه جنایت‌کاران این بود که بدون وجود قوانین دقیق در مورد تعریف محدوده مجاز صلاحیت کیفری در سیستم‌های قضایی ملی، و نیز دستیابی به نوعی هم‌اندیشی در باره آن، این خطر وجود داشت که یک کشور یا حاکمیت یک کشور دیگر را نقض کرده و یا از اعمال صلاحیت جهان‌شمول خود امتناع ورزد. در اینصورت نظم جهانی هنجاری بعد از جنگ جهانی دوم می‌توانست با شکست همراه شود. بطور طبیعی نزاع‌های ایدئولوژیکی و نیز استراتژیک دوران جنگ سرد نیز می‌توانست این شرایط را پیچیده تر سازد.

هرچند که فضای بعد از جنگ جهانی دوم ترکیبی از امیدها و موانع را به نمایش می‌گذاشت، اما هنوز استدلال‌ها برای پیشبرد اصل صلاحیت جهان‌شمول بر نگرانی‌ها غلبه داشت. چندین دلیل برای این نگرش امیدوارانه به آینده وجود داشت. اول اینکه صلاحیت جهان‌شمول بازتاب تمایل جامعه جهانی برای مجازات جنایت‌کارانی است که خارج از صلاحیت هر کشوری جنایاتی مانند دزدی دریایی، که در حقیقت دزدیدن حقوق مردم می‌باشد، را مرتکب می‌شوند. مجازات برای اینگونه جنایات که علیه حقوق همه مردم می‌باشد، همانگونه که توسط پیشگامان کلاسیک حقوق مانند گروسیوس و یا واتل توضیح داده شده‌اند، در حقوق بین‌الملل عرفی ریشه‌های عمیقی دارد. هرگاه این جنایات بدون مجازات باقی بمانند، نظام با خسارات عمده‌ای مواجه خواهد شد، و در حقیقت، راه را برای ایجاد همبستگی جهانی برای یک زندگی صلح‌آمیز و همراه با عدالت مسدود می‌سازد. به همین دلیل هم بود که شورای امنیت سازمان ملل متحد طی قطعنامه شماره ۱۳۸ در سال ۱۹۶۱ با هدف حمایت از محاکمه آیشمن اعلام داشت که اینگونه جنایت‌ها نباید بی پاسخ بمانند و ربودن آیشمن از آرژانتین و آوردن او به اسرائیل برای محاکمه، به منزله نقش حاکمیت ملی آرژانتین نیست. شورا اعلام کرد که "تکرار چنین اقداماتی می‌تواند صلح و امنیت را به خطر بیندازد".[74] شورا از اسرائیل درخواست کرد که مطابق منشور سازمان ملل متحد و قواعد حقوق بین‌الملل غرامت مناسب را انجام دهد. اسرائیل معتقد بود که این موضوع خارج از صلاحیت شورا است

[74] Security Council Res. 138, 23 June 1960 [S/4349]

و در عوض باید از طریق مذاکرات مستقیم دوجانبه حـل و فصـل شود. اسرائیل و آرژانتین مـذاکرات بیشـتری را انجـام دادنـد و در سوم ماه اوت بیانیه مشترکی صادر کردند که در آن اذعان کردنـد که حاکمیت آرژانتین نقض شـده اسـت، امـا اختلاف طبـق توافـق طرفین بر طرف گردید.

دومین دلیل از درون همان بحث اولی سرچشمه می‌گیرد. اینگونه جنایـات در مـاهیت و ذات خـود نـاقض همـه ارزش‌هـای بشـر دوستانه‌ای هستند کـه براسـاس آنهـا یـک زنـدگی آرام و عـاری از خشونت بـرای خـانواده بشـری فـراهم می‌شـود. حـال هرگـاه بـه سنت‌های تاریخی و پیش زمینه‌های فرهنگی مردم مختلـف جهـان مراجعه شود این حقیقت آشکار می‌گـردد کـه اینگونـه ارزش‌هـای بنیـادین ریشـه‌های سیسـتم‌های کیفـری همـه کشـورها را شـکل بخشیده‌اند. به گفته چارلز جالو، عضو کمیسیون حقوق بین‌الملل، کمیسیون علاقمند به اعمال مجازات بـرای جنایـاتی می‌باشـد کـه توسط همه کشورها محکوم می‌شـوند. اهمیت موضـوع بـه ویـژه زمانی که در مقیاس بسیار وسیع انجام شده، و لزوماً بایـد فراتـر از مرزهای یـک کشـور واحـد باشـد، بیشـتر نمایـان می‌شـود.[75] از آنجـایی کـه برخـورد منفعلانـه بـا این جنایت‌هـا می‌توانـد بنیادهـای جامعه را به عنوان یک کل تضعیف کند، می‌بایسـتی رسـیدگی بـه آنها در حیطه صلاحیت قرار گیرد. به همین دلیل، اصـل صـلاحیت جهان‌شمول بر ملاحظات ملی پیشی می‌گیرد و باید به عنوان یـک هنجار رفتاری نوین توسـط همـه کشـورهای جهـان مـورد قبـول و اقدام قرار گیرد. در حقیقت، ماهیت شنیع و ضد انسانی جنایت‌هـا و آثار مخرب آنها برای حیات جهـانی این اختیـار را بـه کشـورهای صلح دوست و دمکراتیک می‌دهد تا به افرادی که اینگونه جنایت‌ها را مرتکب می‌شوند، پاسخی شایسته بدهند.

اینگونه جنایت‌کاران نباید هیچ جایگاه امنی در جهان داشته باشـند. بـه همین دلیـل، و علی‌رغم اختلاف نظرهـای حقـوقی، عمـده کشورهای جهان اتفاق نظر دارند که باید سـاز و کارهـای حقـوقی بـرای برخـورد بـا اینگونـه جنایـات و آمـران آنهـا بوجـود آیـد. مقاوله‌نامه‌های مربـوط بـه جنایـات جنگی موسـوم بـا مقاوله‌نامه های ژنـو در سـال ۱۹۴۹، مقاوله‌نامه منـع جنـایت نسـل کشـی در

[75] Charles Chernor Jalloh, Universal Criminal Jurisdiction, annex A/37/10. Final Report of the International Law Commission 2014.

سال ۱۹۴۸، و مقاوله‌نامه علیه شکنجه، همگی از نمونه‌های بارز و روشن توافق میان کشورها برای خاتمه بخشیدن به مصونیت آنهایی است که اینگونه جنایت را مرتکب شده‌اند. تشکیل دادگاه کیفری نقطه اوج این‌گونه تقاضاها و تلاش‌ها برای مقابه با جنایات می‌باشد.

در سال ۱۹۴۶ مجمع عمومی ملل متحد طی قطعنامه شماره ۹۵ اعلام کرد که اصول اتخاذ شده در دادگاه‌های رسیدگی به جنایت‌کاران دول محور مطابق با اصول عمومی حقوق بین‌الملل می‌باشد.[76] در همان قطعنامه، مجمع از کمیته تدوین قوانین خواست تا در چارچوب تدوین کلی جرایم علیه صلح و امنیت بشری اقداماتی را دنبال کند. در ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۷، موضوع به یک کمیته فرعی ارجاع داده شد تا این موضوع را مورد بررسی قرار دهد. سپس قرار شد که وظیفه تدوین اصول نورنبرگ به کمیسیون حقوق بین‌الملل ارجاع شود. بر این اساس، کمیسیون حقوق بین‌الملل در اولین جلسه خود، در سال ۱۹۴۹، براساس یادداشتی که توسط دبیرکل با عنوان "منشور و حکم دادگاه نورنبرگ: تاریخ و تحلیل" ارائه شده بود، به بررسی مقدماتی این موضوع پرداخت.[77] در همان جلسه، کمیسیون یک کمیته فرعی را منصوب کرد که گزارشی حاوی فرمول بندی اصول نورنبرگ را ارائه کرد. پس از بررسی دقیق این گزارش، کمیسیون به طور آزمایشی تعدادی از پیش‌نویس مواد را حفظ کرد و آنها را برای تدوین مجدد به کمیته فرعی ارجاع داد. پس از آن، کمیته فرعی پیش‌نویس دیگری را به کمیسیون ارائه کرد.

در عین حال مجمع عمومی طی قطعنامه شماره ۱۷۷ کمیسیون حقوق بین‌الملل را موظف ساخت تا وظیفه تدوین اصول نورنبرگ با تهیه پیشنویس آیین نامه جرایم علیه صلح و امنیت بشر را در دستور کار قرار دهد. بنابراین، برای کمیسیون ارائه یک فرمول نهایی برای این اصول مستلزم زمانی طولانی بود. یک گزارشگر ویژه برای این دو موضوع منصوب شد و پیشنویس تهیه شده توسط کمیته فرعی را به او ارجاع داده شد. از گزارشگر ویژه خواسته شد تا گزارش خود را در مورد این پیشنویس در

---

[76] The UNGA Res. A/RES/95, 11 December 1946.
[77] The UNGA Res. (95) 1 “Affirmation of Principles of International Law Recognized by the Charter of Nuremberg Tribunal”.

جلسه بعدی به کمیسـیون ارائـه نمایـد. در سـال ۱۹۹۶ کمیسـیون حقوق بین‌الملل اعلام داشت افرادی که بیشترین مسئولیت را در جنایات علیه صلح و امنیت بشریت بـه عهـده دارنـد، نبایـد اجـازه داده شود که خود را زیر عنوان حاکمیت ملی کشور پنهان نماینـد. این مصونیت با اصول حقوق بین‌الملل در تناقض کامل می‌باشـد. پنهان شدن در پشت مصونیتی که بـه مـوجب قـانون بـه افـرادی اعطا می‌شود، به ویژه در شرایطی که این جنایات شـنیع وجـدان بشریت را تکان می‌دهد، و برخی از اساسی تـرین قـوانین حقـوق بین‌الملل را نقض کرده، و صلح و امنیت را تهدید می‌کند، امکـان پـذیر نیسـت. این تلاش‌هـا بـرای بـه چـالش کشـیدن مصـونیت کشورها، همچنان ادامه یافته و از درون جریانات پیچیـده حقـوقی عبور کرده است.

در مقاوله‌نامه رم، اساسنامه دیـوان کیفـری بین‌المللی، صـلاحیت قضایی این دادگاه بعنوان مکملی برای صلاحیت دادگاه‌های داخلی در نظر گرفته شده است. اما هنوز تلاش‌هـا بـرای تعریـف واضـح مبنای صلاحیت داخلی به نتیجه روشـنی نرسـیده و معاهـداتی کـه کشورها را برای استرداد یـا تعقیب قضـایی متعهـد نمایـد، بوجـود نیامده است. بنابراین در غیبت تعهدات قراردادی، تنها راه موجـود قوانین حقوق بین‌الملل عرفی می‌باشد. به هرحال، و با توجـه بـه همه پیشـرفت‌ها در جهت اسـتقرار اصـل صـلاحیت جهان‌شـمول، نگرانی‌هـایی هم از سـوی پـاره‌ای از کشـورها درخصـوص سـوء اسـتفاده و کـاربرد انتخـابی، خودسـرانه، و سیاسـی ارگان‌هـای پیشبرنده آن اصـل وجـود دارد. از ایـنروی این ضـرورت احسـاس شده است کـه نـه تنهـا چگـونگی و کـاربرد این اصـل بـه صـورتی قانونی قابل قبول برای همـه اعضـای جامعـه درآیـد، بلکـه بـرای توسـعه و تـدوین آن نـیز اقـداماتی صـورت پـذیرد. این مـاموریتی است که کمیسیون حقوق بین‌الملل به عهده گرفته اسـت. در این راستا، و به پیشنهاد گـروه افریقـا، مجمـع عمـومی سـازمان ملـل متحـد، در سـال ۲۰۰۹ موضـوع را در دسـتور کـار کمیتـه ششـم (کمیتـه حقـوقی) قـرار داد. کمیتـه کارهـای را آغـاز کـرده ولی پیشرفت بسیار محدودی حاصل شده است. کمیته ششـم بـه این نتیجه رسید که "مشروعیت و اعتبار استفاده از صـلاحیت قضـایی جهان‌شـمول بـه بهـترین وجـه ممکن بـا اعمـال مسـئولانه آن براساس قـوانین تضـمین می‌شـود".[78] امـا این پرسـش همچنـان باقی مانده است که اقدامات مسئولانه شامل چه مواردی اسـت،

---

[78] همان منبع.

و سازگاری با حقـوق بین‌المللـل چـه اقـداماتی را در بـر می‌گـیرد. علاوه براین، کارشناسان ملل متحـد نـیز یـادآوری می‌کننـد کـه تـا زمانی که اینگونه نگرانی‌ها برطـرف نشـود، و در شـرایط فقـدان تعریفی مشخص از اینکه اصل صلاحیت چیست و چگونـه اعمـال می‌شود، یک چنین اصلی ممکن است محل سوء استفاده ها و یـا اسـتفاده نادرسـت باشـد. این نگـرانی را نماینـده کنیـا در جلسـه کمیته ششم بخوبی توضیح داد: "نباید اجازه داد کـه صـلاحیت بـه آتش سوزی مهیبی تبدیل شود، زیرا که گسترش کنترل نشــده آن فرآیندهای قانونی منظم را ویران می‌سازد".[79] بـا تشـخیص عـدم پیشرفت اساسی پس از سالها بحث و گفتگو، هنوز تلاش‌ها ادامه داشته است تا دامنه اختلافات را به حداقل ممکن برساند. با همه این موضوعاتی که در خصوص چالش میان حاکمیت ملی کشورها و ماهیت صلاحیت کیفـری تعقیب جنایـات جـدی وجـود دارد، این توافق همچنان پابرجا مانده است که جنایت‌کاران نبایـد مصـونیت داشته باشند.[80]

در پرتو این ملاحظات، و توافـق جهـانی در خصـوص این امـر کـه جنایت‌کاران نباید بدون مجازات بمانند، تقاضـا از سـوی نهادهـای جامعه مدنی نیز افزایش داشته است.علاوه براین، هنوز معاهدات معتبری وجود دارند که به موجب آنهـا می‌تـوان جنایت‌کـاران را از گوشه‌های امن بیرون کشید. مقاوله‌نامه منع شکنجه، مقاوله‌نامه هـای ژنـو در بـاره جنایـات جنگی، مقاوله‌نامه منـع جنـایت نسـل کشی، و سابق حاصل از محاکمـات نورنـبرگ، همگی راه‌هـایی را در پیش روی کشورها قرار می‌دهند تا متجاوزان به حقوق انسانی را مجازات کرده و یا آنان را بـرای محاکمـه بـه دادگاه‌هـای صـالح مسترد نمایند. اسناد دیگری نـیز هسـتند کـه این فرضـیه را تاییـد می‌کنند که حتی در شرایط عـدم اتفـاق نظـر در خصـوص اعمـال اصل صـلاحیت ، بـاز هم این اصـل بـا تکیـه بـر قـوانین قـراردادی حقوق بین‌الملل می‌تواند اعمال شود. مقاوله‌نامه مبارزه با جعل ارز، مقاوله‌نامه مبــارزه بــا قاچــاق غیرقــانونی مــواد مخــدر[81]، مقاوله‌نامـه ژنـو بـرای بهبـود وضـعیت مجروحـان و بیمـاران در

---

[79] General Assembly, 6th Committee, 73rd session, October 10, 2018.

[80] Concluding Debate on Universal Jurisdiction Principle, Sixth Committee Speakers Wrestle with Challenging Balance between State Sovereignty, Fighting Impunity. General Assembly, 6th Committee, 76th session, 15th meeting, 22 October 2021.

نیروهای مسلح در میدان نبرد،[82] مقاوله‌نامه ژنو در خصوص رفتار با زندانیان جنگی،[83] مقاوله‌نامه ژنـو در بـاره رفتـار بـا مـردم غـیر نظامی در زمان جنگ،[84] مقاوله‌نامه مربوط به حفاظت از مـیراث فرهنگی در زمان جنـگ،[85] و مقاوله‌نامه هـایی دیگـر از این دسـت، همـه بـر تعقیب جنایت‌کـاران تاکیـد دارنـد. پیشـتر دادگاه‌هـای نورنبرگ تایید کرده بودند کـه مصـونیت نماینـدگان یـک کشـور بـه موجب حقوق بین‌الملل، نمی‌بایست شامل افرادی که جنایت‌هـای مرتکب شده‌اند، باشد. حتی در همان سال‌های آغازین شکل‌گیری سـازمان ملـل متحـد، مجمـع عمـومی طی قطعنامـه از در سـال ۱۹۴۶، اعلام کرده بود که آنچه در دادگاه‌های نورنبرگ دنبـال شـد، در حقیقت، نـاظر بـر اصـول حقـوق بین‌المللـل بوده‌انـد. مجمـع عمومی اعلام کرد که "اصول حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شـده توسـط منشـور دادگـاه نورنـبرگ و رای دادگـاه را تاییـد می‌کند".[86] بـه همین سـان، اصـول حقـوق بین‌الملـل بـه رسـمیت شناخته شده در منشور دادگاه نورنـبرگ و پیشـنویس مقاوله‌نامـه جنایت علیه صلح و امنیت بشری، همگی تأیید می‌کنند که مقامات کشوری آمر در وقوع جنایات نباید مصونیت داشته و باید محاکمه شوند. افـزون بـراین، همـه این منـابع حقـوقی بین‌المللـل، شـامل تشکیل دیوان‌های موقت که بـرای محاکمـه جنایت‌کـارانی کـه در یوگسلاوی سابق و نیز روآندا که مـرتکب جنایـاتی بیرحمانـه علیـه بشریت شـده و یـا دسـت بـه جنـایت کشـتار جمعی زدنـد، نشـان

---

[81] Convention for the Suppression of the Illicit Traffic in Dangerous Drugs, Geneva, 26 June 1936, and lake Success, New York 11 December 1946, entered into force on 10 December 1947.

[82] Geneva Convention for the Amelioration of the Condition of the Wounded and Sick in Armed Forces in the Field, adopted by the Diplomatic Conference for the Establishment of International Conventions for the Protection of Victims of War, held at Geneva from 12 April to 12 August 1949, and entered into force on 21 October 1950.

[83] Geneva Convention Relative to the Treatment of Prisoners of War, first adopted in 1929, but significantly revised at the 1949 conference.

[84] Geneva Convention Relative to the Protection of Civilian Persons in Time of War, Geneva, 12 August 1949.

[85] The Hague Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict, on 14 May 1954 and entered into force on 7 August 1956.

[86] UNGA Res. A/RES/95, 11 December 1946.

می‌دهد که نباید بـرای این جنایت‌کـاران هیچ پناهگـاه امـنی وجـود داشته باشد.

قاعده مکمل بودن[87]

دادگاه‌هـایی کـه اصـل صـلاحیت جهان‌شـمول را دنبـال می‌کننـد، زمانی اجازه اعمال این اصل را دارند کـه دادگاه‌هـای ملی کشـور محل اقامت جنایتکار تمایل نداشته، و یا بـه دلیـل فـرار جنایتکـار، قادر نباشند، آنها را محاکمه و مجازات کند. این فرضیه حقوقی به ویژگی تکمیلی بودن صلاحیت جهان‌شمول موسوم اسـت. هرگـاه این قاعـده، کـه بطـور طـبیعی در برگیرنـده محـدودیت‌هایی بـر صلاحیت کیفری می‌باشد، با ویژگی صلاحیت جهان‌شمول در کنـار یکدیگر قرار داده شوند، تناقضاتی شکل می‌گیرند که باید توضـیح داده شوند. این تناقض ظاهری با فرضیه دیگری هم همراه اسـت که به مـوجب آن اصـل صـلاحیت بـه شـیوه‌ای انتخـابی از سـوی کشورهای غـربی انجـام می‌شـود. بنـابراین، این پرسـش مطـرح می‌شود کـه چـرا فقـط جنایت‌کـاران کشـورهای در حـال توسـعه موضوع اصل صلاحیت جهان‌شمول می باشـند. امـا جنایت‌کـارانی که در غرب مرتکب جنایات نسل کشی، جنایت علیه بشریت، و یا جنایات جنگی شده‌اند، در محل‌هـای امن خـود از مصـونیت کامـل برخوردارند. این استاندارد دوگانه برخلاف اصل عدالت و برابـری کشورها به موجب منشور ملل متحد است. این‌گونـه پرسـش‌ها و نگرانی‌ها ضرورت توضیح روشنتر قاعـده مکمـل بـودن را ایجـاب می‌کند.

در آغاز اصل مکمل بودن در مواد ۲۲۸ و ۲۲۹ معاهـده ورسـای در سال ۱۹۱۹ مطرح شد و اجازه داد کـه جنایت‌کـاران جنگی کـه در جنگ جهانی اول مشارکت داشتند، در لایپزیگ محاکمـه شـوند. در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲، مجموعاً دوازده محاکمـه جنـایت جنگی در دادگاه آلمانی، در لایپزیگ انجام گرفت. متهمان از اعضـای سـابق نیروهای مسـلح امـپراتوری آلمـان بودنـد کـه مظنـون بـه ارتکـاب جنایات جنگی بودند. قدرت های متفقین برنامه‌ریزی کـرده بودنـد کــه ۹۰۰ آلمــانی متهم بــه جنایــات جنگی مســترد شــده و در

[87] The principle of complementarity. “Emphasizing that the International Criminal Court established under this Statute shall be complementary to national criminal jurisdictions”, the ICJ Statute, preamble.

دادگاه‌های متحدین محاکمه شـوند.[88]این اصـل در مقاوله‌نامـه رم، اساسنامه دادگـاه کیفـری بین‌المللی، تبلـور یافته‌انـد. بنـد اول از ماده ۱۷ مقاوله‌نامه مذکور تصدیق می‌کند که "مـوردی غـیر قابـل پذیرش است که مورد توسط کشوری کـه صـلاحیت رسـیدگی بـه آن را دارد در حال بررسی یا تعقیب است، مگر اینکه کشور واقعاً مایل یا قـادر بـه انجـام تحقیقـات یـا تعقیب نباشد".[89] در حقیقت، مقاوله‌نامه رم موضوع قابـل پـذیرش بـودن یـک مـورد جنـایی در دادگاه کیفـری را بـا صـلاحیت دادگاه‌هـای داخلی پیونـد داده، و در بررسی و محاکمـه جنایت‌کـاران اولـویت را بـه دادگاه‌هـای داخلی می‌دهد. البته شرط روشنی در این مـاده دیـده می‌شـود: اولـویت وقتی مفهوم پیدا می‌کند که محاکم داخلی مایل بـوده، و قـادر بـه محاکمه جنایت‌کاران باشند. بنابراین، در این قاعــده این صــراحت دیده می‌شود که کشور ملی وظیفه دارد کـه جنایتکـار را محاکمـه نماید. حال هرگاه محاکم داخلی در انجام این تعهد کوتاهی ورزند، دادگاه کیفری بین‌المللی صلاحیت برای ورود بـه موضـوع را پیـدا می‌کند. این تعهد کشـورها نـه فقـط در حقـوق بین‌الملـل عـرفی، بلکه در اصـول حقـوقی بین‌الملـل و معاهـداتی کـه تـاکنون ایجـاد شـده‌اند، و همچـنین در اساسـنامه دادگـاه کیفـری بین‌المللی بـه روشـنی مـورد توافـق قـرار گرفته‌انـد. حـال حـتی اگـر کشـوری مقاوله‌نامه رم را تصویب نکرده باشد، بـه مـوجب همـان تعهـدات حقوق عرفی و نیز معاهداتی ، موظـف می‌باشـد تـا جنایت‌کـاران محاکمه و مجازات کرده و یـا آنهـا را بـه کشـوری کـه درخواسـت می‌کند، برای محاکمه مسترد نماید.

این نکته را نیز باید یادآوری کرد کـه مـاده ۱۷ مقاوله‌نامـه رم یـک رژیم حقـوق بسـیار دقیقی بوجـود می‌آورد کـه بـه مـوجب آن، در ابتدا باید معلوم شود که آیا قاعده مکمل بودن دربـاره نقض تعهـد برای عدم ارتکاب جنایت قابل اجـرا می‌باشـد یـا خـیر. بـه سـخن بهـتر، بایـد معلـوم شـود کـه دادگاه‌هـای ملی قـادر و یـا مایـل بـه رسیدگی به جنایت و مجـازات جنایت‌کـاران، نبوده‌انـد. در مرحلـه دیگری، می‌بایست بطور دقیق معلوم شود که آیـا جنایـات مـذکور

---

[88] Leipzig War Crimes Trial: https://encyclopedia.1914-1918-online.net/article/leipzig_war_crimes_trials.

[89] “The Court shall determine that a case is inadmissible where: “(a) The case is being investigated or prosecuted by a State which has jurisdiction over it, unless the State is unwilling or unable genuinely to carry out the investigation or prosecution”.

با مواد ۵ تا ۸ مقاوله‌نامه رم قابل انطباق می‌باشند یا نـه. در این ساز و کار حقوقی، اصل مکمل بودن به ابعـاد فرآینـدی رسـیدگی به جنایت مرتبط می‌شود، درحالی‌که ماهیت جنـایت این ضـرورت را اجتناب ناپذیر می‌سازد که جنایتکار به مجازات برسـد، خـواه از طریق محاکم داخلی باشد، خواه توسط دادگاه‌های کشور ثالث، و خواه توسط دادگاه‌های بین‌المللی.

اینگونـه تعهـدات، یعـنی محاکمـه و یـا اسـترداد جنایت‌کـاران، همانگونه کـه پیشـتر توضـیح داده شـد، مـاهیتی جهـانی دارنـد کـه هیچگونه تخلفی از آن امکان پذیر نیست. اینها تعهداتی نسـبت بـه همه جهانیان می‌باشد و می‌بایسـت حتمـا توسـط کشـورها انجـام شوند. اساسنامه دیوان کیفری موقت برای یوگسـلاوی سـابق در ماده ۹، و اساسنامه دادگاه کیفری موقت برای روآندا در ماده ۸، اصل مکمـل بـودن را اتخـاذ کرده‌انـد. در حقیقت دادگاه‌هـای ملی این فرصـت و امتیـاز حاصـل از حـق حـاکمیت ملی را دارنـد کـه جنایت‌کـاران را محاکمـه و مجـازات نماینـد، در غـیر اینصـورت صلاحیت تکمیلی به دیوان‌های موقت مذکور واگذار می‌شود.

در اینجاسـت کـه قاعـده تکمیلی بـودن صـلاحیت دادگاه‌هـایی کـه می‌خواهند اصل صلاحیت را اعمال کنند، مفهـوم پیـدا می‌کنـد. بـه سخن بهتر، حقی اجتناب ناپذیر برای کشور ثالث پیدا می‌شود کـه بتواند جنایت‌کاران را در محاکم خود مجـازات نمایـد، در عین‌حـال مسـئولیتی نـیز بـر عهـده کشـور بـرای محاکمـه و یـا اسـترداد، می‌گذارد. تفاوت در موضوع حق و تعهد با انجام مسئولیت در این است که حق کشـور ثـالث بـرای محاکمـه و یـا اسـترداد، مـاهیتی داوطلبانه دارد. در حالیکه مسئولیت مـذکور اجتناب‌ناپـذیر اسـت. قاعده تکمیلی بودن در به مجازات رسـاندن مرتکـبین جنـایت، در حقیقت، این پیـام را می‌دهـد کـه در حقـوق کیفـری بین‌الملـل نهادهای قضایی داخلی باید به شیوه‌ای هماهنگ عمل نمایند تا راه فرار آن جنایت‌کاران از مجـازات مسـدود شـود. درحقیقت نـوعی سازش و اجماع میان احترام به حاکمیت ملی، برای حفظ نظم، و ضـرورت مجـازات جنایت‌کـاران برقـرار می‌شـود. این همـاهنگی نظام قضایی داخلی را به سوی تعهـداتی بـر می‌انگـیزد تـا بتوانـد هرچه بیشتر هنجارهای رفتاری مبتنی بر حقوق ذاتی همه مردم را فراهم آورده و اجرا نماید.

بـه عنـوان جمـع بنـدی می‌بایسـت یـادآوری کـرد کـه علی رغم نگرانی‌ها و ابهامات در خصوص اصـل صـلاحیت جهان‌شـمول، این اصـل امـروزه تبـدیل بـه یکی از هنجارهـای مهم حقـوقی شـده اسـت. همانگونـه کـه پیشـتر توضـیح داده شـد، نـه تنهـا حقـوق بین‌الملل عرفی، بلکه حقوق بین‌الملل قراردادی نیز در معاهـدات و مقاوله‌نامه‌هـایی ضـرورت اسـتقرار و اقـدام براسـاس اصـل صلاحیت را تایید کرده‌اند. علاوه بر این رویه‌های دادگاه‌های ملی، و همچنین ملحوظ نمودن اصـل صـلاحیت جهان‌شـمول در قـوانین ملی پاره‌ای از کشورها، این رویای دیـرین را بـه واقعیت نزدیکـتر کرده است که جنایت‌کاران نباید از قبول بـار مسـئولیت آنچـه کـه انجام دادند فرار کند. اصل مهم تعهدات کشورها نسبت به منـافع جامعه و ارزش‌های بنیـادین خـانواده بشـری نـیز این ضـرورت را ایجاد کرده است تا جنایت‌کاران صرفنظر از هر مقامی که دارنـد، یا در هر کجایی که جنایت را مرتکب شده‌اند، و جـدایی از تـابعیت آنها، باید محاکمه شده و مجـازات شـوند. دادگـاه اسـتکهلم بـرای محاکمه حمید نوری برای آمـریت و مشـارکت در جنایت‌هـای دهـه شصت براساس این موازین صلاحیت جهان‌شـمول تشـکیل شـده است. بنابراین باید دقت داشته باشیم که موضوع دادگاه استکهلم ضرورتا در محدوده مباحث حقوق بشری قرار نمی‌گیرد، بلکه باید اسـاس و مـاهیت دادگـاه را در درون مبـاحث حقـوق کیفـری بین‌الملل و بویژه زیر عنوان حقوق بشر دوستانه مورد توجه قرار داد. منظور این است که اسناد حقوق بشری ارجاع مستقیمی بـه اینگونه محاکمات و مبانی حقوقی آنها ندارند، بلکه حقوق کیفـری سرشـار از اسـناد و فرضـیه‌های حقـوقی محکم و تثـبیت شـده‌ای است که توانایی دارد به موارد جنایت علیه بشریت، جنـایت نسـل کشی، و جنایات جنگی رسیدگی کنـد. دادگـاه حمیـد نـوری در این حیطه حقوق کیفری بین‌المللی قرار می‌گیرد.

پیش زمینه فکری دیوان‌های مردمی

دیوان‌هـای مـردمی مولـود شـرایط جنـگ سـرد و نزاع‌هـای روشنفکرانه در باره جنایات علیه مردم می‌باشند. درواقع، هرچنـد کـه دادگاه‌هـای نورنـبرگ و توکیـو مـیراث امیدوارکننـده‌ای بـرای مقابلـه بـا جنایت‌کـاران از خـود بـه یادگـار گذاشـتند، و علی رغم تمایل جامعه جهانی بـرای مجـازات جنایت‌کـاران، جنایـاتی کـه در جریان جنگ‌هـای کـره و سـپس ویتنـام صـورت گرفتنـد همـراه بـا مـیراث غیرانسـانی اسـتعمار، همگی بـدون پاسـخ بـاقی ماندنـد.

دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو هم ساختارهایی بودند که توسط دول پیروز به وجود آمدند، در حالیکه تبعات جنایت بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی بدون پاسخ باقی گذاشته شد. در این شرایط این فرضیه‌ها شکل گرفتند که اصول مجازات نه تنها یکسویه و انتخابی است، نظام قضایی را نیز به سمت و سویی کشانده است که در آن فضای مناسب برای دادخواهی قربانیان جنایت‌های انجام شده در ویتنام و دیگر نقاط جهان باقی نمی‌گذارد. از اینروی، برای آشکارسازی آنگونه جنایات می‌بایستی دیوان‌های نمادین مردمی شکل گیرند تا افکار عمومی را نسبت به حقایق جامعه جهانی و چالش‌های آن روشنگر سازند. برتراند راسل این تقاضای جهانی را در سخنان خود در جریان اولین دیوان مردمی که در استکهلم برگزار شد، اینگونه توضیح داد: "بمب‌های ناپالم و گلوله‌ها، و نابودی سیستماتیک مردمی که دلیرانه مقاومت می‌کنند، نمایشی وحشیانه است. گرسنه و رنجور دیگر نمی‌تواند در سکوت بمیرد. ما باید این داعیه استکبار را که آنها با رنج خود از حقوق ما محافظت می‌کنند، بی‌اعتبار سازیم".

پیشتر و از نقطه نظر تاریخی، یک چنین اتهاماتی مطرح شده بود. به عنوان مثال، محاکمه قرن در اواخر قرن نوزدهم فضای غافل نسبت به جنایاتی که توسط قدرت‌های برتر جهان به وقوع پیوسته بود، را به افکار عمومی کشاند. آلفرد دریفوس، افسر یهودی الاصل ارتش فرانسه که در نبرد در مقابل پروس هم مشارکت داشت، در سال ۱۸۹۵ متهم به جاسوسی برای آلمان شد. او از پست نظامی خود کنار گذاشته شده و به جزیره دور دستی تبعید شد. در پرتو این اتهامات، دریفوس توسط مردم خشمگین نیز مورد تحقیر قرار گرفت. مدال‌ها و نشان‌های لیاقت او را از او گرفتند و او را با لباس نادرستی به فضای عمومی بردند تا توسط مردم مورد تمسخر قرار گرفته و به صورت او تف انداخته شود. این درحالی بود که دریفوس بیگناه عشق خود نسبت به فرانسه را با صدای بلند فریاد می‌زد. ماجرای دریفوس اولین نشانه این بود که دوره جدیدی از پیشرفت و خوش بینی جهان‌وطنی با موجی از نفرت روبرو خواهد شد که نیم قرن آینده تاریخ اروپا را تغییر شکل می‌دهد. ماجرای دریفوس موضوع کتاب لوئیس بگلی با عنوان چرا ماجرای دریفوس مهم است، (بگلی، ۲۰۰۹) نشان می‌دهد که تا چه اندازه معیارهای رفتار متمدن عصر

نـو شـکننده اسـت و تـا چـه انـدازه بی‌گناهـان قربـانی نظام‌هـای مسلط بر جهان می‌شوند.

در سال ۱۹۲۱، دو شهروند ایتالیایی – امریکایی به اتهام سرقت و قتل محکوم شدند. اگرچه استدلال‌هایی که علیه آنهـا مطـرح شـد عمدتاً در دادگاه رد شد، اما این واقعیت که این دو مـرد بـه دلیـل تعصب خاصی که دادگاه نسبت به نفوذ کمونیسـم داشـت، هـر دو در ۹ آوریل ۱۹۲۷ به اعدام محکـوم شـدند. هرچنـد کـه مـوجی از همبســتگی بــا بی‌گنــاهی آنــان شــکل گــرفت و حــتی فلیکس فرانکفورتر، استاد دانشـکده حقـوق هـاروارد و از برجسـته‌ترین و قابـل احـترام‌ترین منتقـد این محاکمـه بـود، دادخـواهی بـه نتیجـه نرسـید. تنهـا در سـال ۱۹۷۳ معلـوم شـد کـه این دو فـرد بی‌گنـاه بوده‌اند.[90] در واقعه دیگری در اولین سال‌های بعد از جنـگ جهـانی دوم، زن و شوهر جوانی به نام روزنبرگ که شهروند آمریکا بودند به اتهام جاسوسی بـرای اتحـاد جمـاهیر شـوروی محکـوم شـده و اعدام شـدند، در حالیکـه هنـوز هم تردیـدهایی در مـورد جاسـوس بودن آنها وجود دارد.[91]

در یـک چـنین چشـم انـدازی اسـت کـه انگشـت اتهـام بـه سـوی نظام‌های حقـوقی داخلی بـه عنـوان نگهدارنـده حکمـرانی برتـری طلبانه غـرب بـر جهـان نشـانه می‌رود. از این زاویـه دیـد، حقـوق بین‌الملل، با همـه دلبسـتگی‌هایی کـه بـرای دفـاع از حقـوق سـتم دیدگان جهـان از خـود نشـان می‌دهـد، مایـه اسـتواری پروژه‌هـای برتری طلبانه و یـا امپریالیسـتی غـرب تلقی می‌شـود. درحقیقت، برای غـرب حکـومت قـانون یعـنی حکمـرانی بـر جهـان از طریـق قانون می‌باشـد. در این سیسـتم هنجارهـای رفتـاری بـه شـیوه‌ای قانونمند می‌شوند که در نهایت نظام سلسله مراتبی فرا-دستی و فرو-دستی را بدون ایجاد تغییراتی بنیادین، اما با ظـاهری فریبنـده پا برجا نگـه می‌دارد. در پرتـو این نگرش‌هـای انتقـادی نسـبت بـه مواضع پدرسالارانه و فرا-دستی غرب، دیوان‌های مردمی با اتخـاذ روشــی پســا-اســتعمار گرایانــه، و اغلب متــاثر از اندیشــه‌های چپ‌گـرای روشـنفکری اروپـای دهـه ۶۰ و ۷۰ توانسـتند ضـرورت حضور خود را به جامعه توضیح دهند. این فرصتی بـود کـه بـرای

---

[90] https://www.crf-usa.org/bill-of-rights-in-action/bria-23-2-a-sacco-and-vanzetti-were-two-innocent-men-executed

[91] The Guardian: https://www.theguardian.com/world/2021/jun/19/rosenbergs-executed-for-spying-1953-can-sons-reveal-truth.

بنیانگذاران دیوان‌های مردمی فراهم شد تا بتوانند همخـوانی خـود را با معیارهای حقوقی و اخلاقی غرب برای عدالت خواهی مــورد بازبینی قرار دهند. از آنجایی که این بنیانگذاران و پیشگامان خــود از جوامع غربی برخاسته بودنـد، می‌توانسـتند این پیـام را نـیز بـه جهانیان برسـانند کـه آنهـا می‌تواننـد اصـلاحات بنیـادینی در همـان معیارهای عدالت‌خواهانه غرب ایجاد کنند، و لذا دیوان‌های مردمی نشانه‌های این تلاش برای مفهـوم رهـایی بخشـی نهفتـه در مرکـز گفتمــان آزادی خــواهی می باشــند. اهمیت این اصــلاحات در این واقعیت قرار دارد که در حالیکـه غـرب دیگـران را بـه پایبنـدی بـه اصـول حقـوق بشـر و دمکراسـی فـرا می‌خوانـد، خـود بـا اتخـاذ استانداردهای دو گانه این مرزهای اخلاق، حق، و عدالت را نادیده می‌گیرند. با نگاهی به سـوابق مـداخلات ایـالات متحـده امریکـا و متحـدان آن کشـور در گوشـه و کنـار جهـان، مـدافعان دیوان‌هـای مــردمی اسـتدلال می‌کردنــد کــه این کشـورها مـرتکب جنایـات شده‌اند و از آنجایی که نظام حقوقی عدالت در اختیار آنان است، آنهـا بـه راحـتی مـداخلات جنایت‌کارانـه خـود را توجیـه کـرده و از محاکمه و مجازات می‌گریزند.

از دیگــر ســو، نــه تنهـا نظریه‌هــای انتقــادی، بلکــه نظریه‌هــای واقع‌گرایانه روابـط بین‌الملـل نـیز نگـاهی عمیقـا سـرزنش کننـده نسـبت بـه نظـام مسـلط حقـوق بین‌الملـل و معیارهـای اخلاقی تشــکیل دهنــده آن داشــته و توضــیح می‌دهنــد کــه این نظام‌هــا نمی‌توانند مدافع حقوق ستم دیـدگان باشـند. غـرب بـا توسـل بـه همین نظام‌هـای حقـوقی و ضـوابط اخلاقی نـاظر بـر آنهـا، نظـام سلطه و برتری طلبی را سرپا نگه می‌دارد. ساز و کارهای مدافع حقــوق بشــر، و یــا معیارهــا و ضــوابط مربــوط بــه جنایــات، در جارچوبه‌هــای ســنتی عمــل می‌کننــد کــه در بهــترین شــرایط خوش‌بینانـه نمی‌تواننـد عـدالت را برقـرار نماینـد. همچـنین رویـه قضـایی و دادگاه‌هـا نـیز براسـاس سـابقه اقـدام می‌کننـد کـه بـه طریقی نظام‌مند، و بویژه از طریـق سـلطه‌ای کـه بـر رسـانه‌ها و افکار عمومی دارند، اقدامات بازیگران اصلی نظام سـلطه را بــه شـکلی هدفمنـد مشـروع جلـوه‌گر می‌سـازند. البتـه این انتقـادات ریشه‌های عمیقـتری در قـرن نـوزدهم و نظریـه مـارکس دارد کـه نظـام حقـوقی و اخلاقی غـرب سـرمایه‌داری را ابزارهـایی بـرای کنترل افکار عمومی، و به عبـارتی عـادی سـازی شـرایط سـلطه می‌داند. بنابراین، این سلطه در شـکل روابـط اجتمـاعی نفـوذ بـر اندیشههای مردم انجام می‌شود. موضوع بی‌طرفی ادعـایی غـرب

نیز در حقیقت نوعی موضع طرفدارانه از نظام سلطه است که در زیر لوای همدردی با جهان تحت ستم و با توسل به ضوابط حقوقی و قانونی توجیه می‌شود. این امر حتی غرب را در مقام اخلاقی برتری قرار می‌دهد تا نشان دهد که نظام سرمایه داری با دلسوزی و مباشرت خود را به تعهد برای قانون و اخلاق برای پیشبرد عدالت متعهد ساخته است. مارکس در اثر ارزشمند خود با عنوان "در باره موضوع یهود" این مواضع را با دقت و شیوه‌ای جذاب توضیح داده است.[92]

این نگرش شالوده‌شکن چپ‌گرا در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مورد استقبال طیف گسترده ای از متفکران، بویژه برتراند راسل[93]، فیلسوف انگلیسی و برنده جایزه نوبل در ادبیات در سال ۱۹۵۰ بود. راسل نفوذ فوق العاده‌ای بر اندیشه‌های بنیادشکن در حوزه های پدیدارشناسی، هستی شناسی، تئوری اجتماعی انتقادی، و مطالعات پسا-استعماری داشت و توانست همین جایگاه برجسته را به سوی شکل‌گیری دادگاه‌های مردمی بکشاند. راسل از سابقه طولانی در فعالیت های ضد جنگ برخوردار بود. وی بخصوص از اوایل دهه ۱۹۶۰، بیشتر به دلیل اقدامات آمریکا در قبال کوبا و ویتنام، به طور فزاینده‌ای به انتقاد از سیاست خارجی آمریکا پرداخته بود. به نظر او سیاست‌های امپریالیستی امریکا موجب جنایت‌هایی علیه مردم بیگناه شده بود که می‌بایست در محاکم مورد بررسی قرار گیرند. اما نظر به اینکه ارگان‌های با اهداف جانب‌دارانه همراه می‌باشند، می‌بایستی دیوان‌های مردمی ایجاد کرده و این جنایت‌ها را بررسی و محکوم کرد. این دیوان‌ها فرصت مناسب و موثری را ایجاد می‌کنند تا ماهیت برتری طلبی خود-ساخته نظام سرمایه داری سلطه گر را که در لباس منجی و رهایی بخش در آمده است، را به جهانیان نشان داد. نیکلاس گریفین که نامه های راسل به سارتر را جمع آوری و تدوین کرده است، پیش زمینه‌های فکری این دیوان‌ها را این‌گونه تشریح می‌کند:

> راسل برخی از زهرآگین‌ترین ارزیابی‌های را که در خصوص رفتار غرب تا به حال بیان شده است، را در سخنان خود نشان می داد. او در

[92] نگاه کنید به جلسه سوم از مجموعه کتاب‌های حقوق بشری از این نویسنده با عنوان *نظریه‌های بنیاد شکن حقوق بشر.*

[93] Bertrand Arthur William Russell, 3rd Earl Russell (1872 – 1970).

سال ۱۹۶۱ بـرای جمعی از معترضـان سـخنرانی کرده و به دنیا اعلام نـود کـه “احتمـالاً در عـرض یک هفتـه همـه شـما جـان خـود را از دسـت می دهید تا دیوانه آمریکایی را خشنود کنید”. سیدنی هوک که زمانی بـا راسـل دوسـت شـده بـود، بـا تأسف در مـورد تـأثیر چـنین اظهـاراتی تأمـل بـر انگـیز دارد: "جایگـاه برترانـد راسـل در تـاریخ فلسفه به اندازه جایگاه ریچـارد واگـنر در تـاریخ موسـیقی غیرقابـل انکـار است". امـا در عمـل، سیاست‌های فریبنده سال‌های آخر راسـل لکه‌ای پاک نشدنی بر شهرت او بر جای گذاشته اسـت. (فین برگ و کاسریلز، ۱۹۸۳: ۱۷۶)

همفکـر و همـراه راسـل در ایجـاد دادگاه‌هـای مـردمی، ژان پـل سارتر،[94] فیلسوف پدیدارشناسی، مارکسیسـت شـناس برجسـته، جامعــه شــناس، و چهــره برجســته مطالعــات انتقــادی و پســا-استعماری بود که به اتفاق راسل دادگاه‌های مردمی را بنیانگذاری کردند. راسل و سارتر این ماموریت به عهده گرفتنـد و از موضـع روشنفکری بسیار جذاب و قدرتمندی به نقد ساختارهای فرهنگی وابسته به سرمایه داری پرداختند تـا بتواننـد روش صـحیح زنـدگی کردن را در متن شرایط اجتماعی معرفی نمایند. این دو فیلسوف و متفکر برجسته بـه اتفـاق دیوان‌هـای مـردمی را در سـال ۱۹۶۶ پایه گذاری کردند تا ایالات متحده امریکا را در قبـال مـداخلات در جهـان و بـویژه جنایـاتی کـه در ویتنـام مـرتکب شـد، مسـئول و پاسخگو نگه دارند. سیمون دوبوار[95] نیز با همـراهی بخش بـزرگی از متفکـران چپگـرا،ماننـد لیلیـو باسـو،[96] متفکـر سوسیالیسـت ایتالیایی، ولادیمیر دیدیار،[97] پارتیزان صرب در جریان جنگ جهـانی دوم و سپس متفکر و فعـال حقـوق بشـر، نـیز بـه آنـان پیوسـتند. اولین دیوان مردمی با الگوبرداری از دادگاه‌های نورنبرگ و توکیـو با هدف به چالش کشیدن نظام‌هـای سـلطه در جهـان بـه رهـبری ایالات متحده آمریکا، در ابتدا قرار شد در فرانسـه برگـزار شـود. امـا بـه دلیـل مخـالفت کشـور فرانسـه قـرار شـد کـه دیـوان در

---

[94] Jean-Paul Charles Aymard Sartre (1905 – 15).
[95] Simone Lucie Ernestine Marie Bertrand de Beauvoir (1908 1986).
[96] Lelio Basso (1903 –1978).
[97] Vladimir Dedijer (1914 –1990).

دانمارک تشکیل شود. فلسفه وجودی دیوان در این شعار خلاصه می‌شد که می‌بایستی از "جنایت سکوت کردن" در قبال جنایت‌های امریکا و متحدانش جلوگیری کرده و توجه جهانیان را به آنچه که توسط نظام سلطه برجهان روا شده است آگاه ساخت. در همین ارتباط بود که دیوان‌های مردمی تشکیل شدند تا بتواند شواهد و مدارک ارائه شده به این دیوان‌های مردمی را مورد مطالعه قرار دهند و آنها را به اطلاع جهانیان برسانند. بنابراین، دیوانهای مردمی از چهار ویژگی برجسته برخوردار بودند:

- اساس و جوهره دیوان‌ها توسط فلاسفه و متفکران برجسته شکل گرفت. آنها حتی همه مراحل اجرایی دیوان و نیز منابع مالی آنرا خود مدیریت کردند. لذا اولین نسل این دیوان‌ها مولود تلاش‌های فلاسفه‌ای بود که به قول مارکس فقط در صدد فهم و تفسیر جهان نبودند، بلکه می‌خواستند با به چالش کشیدن ساختارهای سلطه جهان را به‌گونه‌ای دیگر سازماندهی کنند و در این ارتباط به حمایت مردم و رشد آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی در آنان، متکی بودند.
- حقوق‌دانان به دلیلی مهارت‌هایی که نسبت به رویه‌های قضایی داشتند به این گروه از فلاسفه پیوستند.
- فعالان مردمی و نهادهای جامعه مدنی در فضایی عمیقا متلاطم دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰بیشترین روح همبستگی را به صحنه این دیوان‌ها آوردند.
- درنهایت، تاریخ دانان به دلیل سلطه‌ای که بر فهم عصاره‌های شکل‌گیری رخدادها داشتند، سه گروه اول را یاری بخشیدند.

این‌گونه بود که دادگاه‌های مردمی پا به عرصه ظهور گذاشته و جبهه نوین ضد امپریالیستی را هم در حوزه روشنفکری و هم در ساختارهای قضایی بوجود آوردند. به همین دلیل، صاحب‌نظران واقع گرای روابط بین‌الملل دیوان مردمی را نمایش نامیده و آنرا به سخره گرفتند. اینها استدلال می‌کردند که جریانات چپ با استفاده از روحیات مردم ضعیف بجای اینکه بتوانند آنها را در مسیر صحیح دادخواهی قرار دهند، به جریانات نمایشی پیوند می‌دهند. این اتهام نیز متوجه دیوان سارتر-راسل بود که آنرا اساسا با تعصب و جانبداری سیاسی عجین می دانستند. اما علیرغم همه این مخالفت‌ها، دیوان مردمی راسل-سارتر به راه خود ادامه داد. در نقطه مقابل، هواداران دیوان آنرا بعنوان

جایگاهی اخلاقی و انسانی می ستودند. سارتر علت شکل‌گیری دیوان مردمی را در پاسخ به نامه ژنرال دوگل اینگونه شرح داد:

> چرا خودمان را منصوب کرده ایم؟ دقیقاً به این دلیل که هیچ کس دیگری این کار را انجام نمی‌دهد. فقط کشورها یا مردم می‌توانستند این کار را انجام دهند. اما کشورها می‌خواهند امکان ارتکاب جنایت را بدون ایجاد هر نوع خطری قضاوت حفظ کنند. بنابراین، آنها یک نهادهای ایجاد خواهند کرد که یک چنین اختیاراتی داشته باشند. (موتیا، ۲۰۱۵: ۳۶)

میراث دیوان‌های نمادین مردمی

در یک چنین فضـای شـالوده شـکنی بـود کـه دیوان‌هـای مـردمی، موسوم به دادگاه‌های افکار عمومی،[98] یـا دادگاه‌هـای موسـوم بـه راسل-سارتر شکل گرفتند. دو جلسه از اولین نوع این دیوان‌ها در سال ۱۹۶۷ برگزار شد، اولی در استکهلم و دومی در دانمارک. در اصل قرار بود که این دیوان در نوامبر سال ۱۹۶۶ پـاریس تشـکیل شود تا لیندون جانسون، رئیس جمهور و دیگر رهـبران سیاسـی و نظامی آمریکا به دلیل رفتار جنایت‌کارانه آنهـا در ویتنـام محاکمـه کند. اما به دلیل مخالفت کشور فرانسـه آنهـا تصـمیم گرفتنـد کـه دیـوان را در لنـدن برگـزار کننـد. این هـدف هم محقـق نشـد. در نهایت آنها دیوان را به استکهلم منتقل ساختند. علاوه براین، نظـر به اینکه طبق قوانین سوئد امکان این‌گونه اقدامات را نسـبت بـه شخصیت‌های خارجی اجازه نمی داد، آنها تصمیم گرفتنـد بـه جـای تمرکز بر افراد، ارزیابی مسئولیت کل کشور ایـالات متحـده را در دیوان‌های خود دنبال کنند. بنابراین، هدف این دیوان‌ها بر این امـر قرار گرفت تا با تکیه بر وجدان مردم و بیداری سازی می کوشید تا علیه جنایت سکوت با به افکار عمومی بکشاند. در آغـاز دیـوان بر دو نکته محوری تکیه می‌کرد. اول اینکـه امریکـا بـا مداخلـه در ویتنام مرتکب جنایت جنگ تجاوزاکارانه شـده اسـت.[99] دوم اینکـه همان جنایت جنگ مداخله جویانه با خود جنایات جنگی[100] را نیز به همراه آورده‌است. راسل به عنـوان حـامی اصـلی این رویـداد، از جملـه تنظیم بودجـه آن، نقش اصـلی ایفـا کـرد. راسـل، رئیس افتخاری و ژان پل سارتر نیز ریاست هیئت منصفه متشـکل از ۲۵ نفر شخصیت‌های برجسته جهانی را بر عهده داشتند.[101] این افراد به دلیل مشارکت فکری و فرهنگی و ارتبـاط بـا اهـداف سیاسـی مـترقی شـهرت داشـتند. دیـوان همچـنین وکلای سوسیالیسـت، رهبران جنبش دانشجویی، فیلسوفان چپگرا، کارشناسان پزشکی، افسران سابق ارتش ایالات متحده، و قربانیان جنایت از ویتنام را بـرای ادای شـهادت فراخوانـد. دیـوان همچـنین بـا اسـتعانت از معیارهای حقوق بین‌الملل، از استانداردهای دقیق و سابقه قانونی

---

[98] Opinion tribunals.
[99] *Jus in bello*.
[100] *Jus ad bellum*.
[101] Some of these thinkers and activists, include Yugoslav historian Vladimir Dedijer, Isaac Deutscher, Mahmud Ali Kasuri, Peter Weiss, Lázaro Cárdenas, Lelio Basso, and Jewish philosopher Gunther Anders.

برای ارائه شواهد و شهادت شهود اسـتفاده کـرد. رای نهـایی این دیوان به اتفاق آرا، ایالات متحده (و متحدانش) را در مجمـوعه‌ای از جنایت‌های متهم مجرم شناخت.

در حقیقت، دیوان با الگو برداری از دادگاه‌های نورنـبرگ و توکیـو، کوشید ایالات متحده امریکا را محاکمه کند، هرچند که از ابتدا می دانست که یک چنین حکمی قابلیت اجـرایی نـدارد. امریکـا نـیز از طریق فشارهای دیپلماتیک بر فرانسه و انگلستان کوشید مـانع از برگزاری این ارگان قضـایی در آن کشـورها شـود و از ایـنروی بـه دلیل عدم صدور ویزا برای بسـیاری از شـرکت‌کنندگان، دیـوان در سوئد و سپس در دانمارک برگزار شد. علاوه براین، برای کـاهش فشارهای امریکا و متحدان او، تعدادی از افراد بـا نفـوذ از جامعـه مدنی امریکا و جامعه مدنی آن کشـور را در هـیئت منصـفه قـرار دادند.[102] وقـتی کـه بـه این پیش زمینه‌هـا دقت شـود، این حقیقت آشکار می‌گردد که دیوان‌هـای مـردمی بیش از اینکـه نهـادی شـبه قضایی باشند، ماهیتی سیاسـی داشـته و نقش مهمی در گفتمـان ضـد جنـگ ایفـا کردنـد. راسـل در نـامه‌ای کـه در نیویـورک تـایمز منتشر شد، جنایات امریکا را بـه گـونه‌ای توضـیح می‌دهـد کـه این اهداف سیاسی در آن کاملا مشهود است:

> ایالات متحده امریکا یک جنگ نـابود سـازی را در ویتنام آغاز کرده است. اولین هدف این جنگ این است که رژیم بی رحم حاکم بر جنـوب را حفـظ کرده همـه آنهـایی کـه در مقابـل این دیکتـاتوری مقاومت می‌کنند را نابود سازد. هـدف دیگـر این است که مانع از شکل‌گیری رژیم کمونیسـتی در شمال بشود.... نگرانی اصـلی کـه امریکـا را بـه ویتنام می‌کشاند، این است که سیاست‌های غـیر انسـانی پیشـین فرانسـه در هنـدو چین را دنبـال کنـد....منـافع اقتصـادی را حفـظ کـرده و از

[102] اینان همه از مخالفان جنگ ویتنام بودند. استوکلی کارمایکل، رئیس کمیته هماهنگی غیر خشونت آمیز دانشجویی، دیو دلینگر رهبر صلح طلب رادیکال، کارل اوگلزبی رهبر دانشجویان برای جامعه دموکراتیک، و کارل اوگلزبی و نویسنده آفریقایی-آمریکایی جیمز بالدوین در میان این افراد بودند. سایر افراد برجسته مانند کنت تینان منتقد تئاتر بریتانیایی، لوئیس مامفورد مورخ آمریکایی و آرتور میلر نمایشنامه نویس آمریکایی دعوت به شرکت در دادگاه را رد کردند. آنها معتقد بودند که تعصب سیاسی آن نمی‌تواند به ارزیابی معنی داری از آنچه واقعاً در ویتنام اتفاق می‌افتد کمک کند.

> نهضـــت‌های اصـــلاح‌طلب سوسیالیســـتی در این بخش از دنیا جلوگیری نماید... من صدای خودِ را بلند می کنم نه فقـط بـه خـاطر اینکـه عمیقـاً بـا اهداف امریکا نسبت به این اصـلاحات اجتمـاعی مخـالف هسـتم، بلکـه بـه خـاطر اینکـه جنـگ بـا بیرحمی کامل هدایت شده است. آمریکا حقیقت را در خصوص این جنـگ سـرکوب می‌کنـد. همـه توافقات ژنو را نادیده می‌گیرد. در حقیقت آنچـــه که اتفاق می‌افتد یـادآور جنگ‌هـای ارتش آلمـان در اروپای شرقی و یا ژاپنی‌ها در آسـیای جنـوب شـــرقی اســـت...تـــا چـــه انـــدازه آمریکایی‌هـــا می‌خواهند این وحشـیگری را ادامـه دهنـد؟ (فین برگ و کاسریلز، ۱۹۸: ۱۸۱)

راسل بنیاد صـلح برترانـد راسـل را تأسـیس کـرد و ارتباطـاتی بـا هوشـی مین و دیگـر رهـبران ویتنـامی آغـاز کـرد. این اقـدامات، راسل را به یکی از صریح‌ترین منتقدان دخالت آمریکا در ویتنـام و به طور کلی سیاست‌های امریکا در دوران جنگ سرد تبـدیل کـرد. این مواضع انطباق کامل با اندیشه‌های ژان پـل سـارتر و سـیمون دوبووار کاملا سازگار و هماهنـگ بـود، زیـرا آنهـا درک مشـابهی از سیاست خارجی آمریکا و جنگ ویتنام داشتند. سیمون دوبووار قبلاً استدلال کرده بود که آمریکا در حال "فاشیست شدن" اســت، در حالیکه سارتر نیز قبلاً به عنوان یکی از تأثیرگذارترین روشنفکران ضد آمریکایی در فرانسه شناخته می‌شد. اینها مواضعی بود که از سوی نخبگان چپگـرای اروپـا در دهـه ۱۹۶۰ در جریـان بـود. علاوه براین، آنها دارای سابقه طولانی فعـالیت ضـد امپریالیسـتی بودنـد که قدمت آن به جنگ فرانسه در الجزایر باز می‌گردد. این مواضع باعث شد تا بین مداخله فرانسوی‌ها در الجزایر، و مداخله ایالات متحده آمریکا در ویتنام مشابهت‌هایی شکل گیرد.

اعضـای دیـوان هرگـز خصـومت خـود را بـا ایـالات متحـده پنهـان نکردنـد. این خصـومت آشـکار بخـوبی مـاهیت سیاسـی دیـوان را آشکار می‌سازد سارتر در مصاحبه‌ای بـا یـک نشـریه فرانسـوی[103] این موضع بنیادشکن دیوان را آشـکار سـاخت؛ موضـعی کـه از در مخالفت با امپریالیزم امریکایی آشکارا و بی‌وقفـه تلاش می‌کـرد. دراین مصاحبه، وی تصـریح کـرد کـه بحـثی در بـاره سیاسـت‌های

---

[103] *Le Nouvel Observateur.*

شیطانی آمریکا در ویتنام وجود ندارد. اما دیوان می‌کوشد بــه این موضـوع بـپردازد کـه آیـا اقـدامات آمریکـا "در چـارچوب قـوانین جنایات جنگی قرار می‌گیرد یـا خـیر"، و آیـا سیاسـت‌های مداخلـه جویانه امریکا نابودکننده صلح و امنیت بین‌المللی نیست. بنابراین، این دیوان‌ها اقداماتی بودنـد بـرای حمـایت از مبـارزات حماسـی مردم ویتنام، هرچند که در اصل مبارزه سیاسی چپ گرایانه‌ای و در مقابل سیاست‌های امپریالیستی امریکا در شرایط دوران جنگ سرد بودند. سارتر ابراز امیدواری کرد که "ایالات متحـده مـنزوی شود تا نتواند جنایات بیشتری را انجام دهد" و "مردم جهان سـوم از مبـارزات ویتنامی‌هـا دلگـرم شـده و در فروپاشـی امـپراتوری آمریکا بیشتر با یکدیگر بپیوند یابند".(تولی، ۲۰۲۱: ۲۰۱)

این مواضع آشکارا در اندیشه‌های باسو هم ملاحظـه می‌شـود. بـه عنوان یک نظریه‌پـرداز مارکسیسـت کـه آثـار رزا لوکزامبـورگ را عمیقا مطالعه کرده بود، باسو از رهبری جناح چپ سیاسی حـزب سوسیالیســت ایتالیــا انشــعاب کــرده و در تأســیس حــزب سوسیالیسـت اتحـاد پرولتاریـای ایتالیـا مشـارکت نمـود تـا بتوانـد مواضع سختی را نیز در مقابل ایالات متحده آمریکا به وجود آورد. همراه با این‌گونه اندیشه‌هاست که نوعی همگرایی میان اردوگــاه سوسیالیسـم و ملی‌گـرایی جهـان آن زمـان شـکل گـرفت. او بـا نوشـتن مقـالاتی در اوج اسـتعمارزدایی، پس از انقلاب کوبـا و در بحبوحه آنچه که به اعتقاد او شکست قریب الوقوع ایالات متحـده در ویتنام می‌باشـد، بـه این نتیجـه رسـید کـه ناسیونالیسـم جهـان سوم می‌توانـد ضـربه مهلکی بـه امپریالیسـم و اسـتعمار نـو وارد آورد. متـاثر از چـنین دیـدگاهی بـود کـه باسـو بـه حـامی پرشـور دادگاه‌های راسل تبدیل شد. او در مجموعه مقـالاتی کـه در سـال ۱۹۶۷بــه تحریــر در آورد، این اندیشــه را مطــرح ســاخت کــه "امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی بشریت است"، و دیوان وظیفـه دارد تا کمـک کـوچکی بـه مبـارزه بی‌امـان بـا امپریالیسـم آمریکـا باشد. به همین دلیل، علیرغم انتقاد باسو از اتحاد جماهیر شوروی به دلیل تهاجم به پراگ، مسکو همچنان باسو را متحدی در مبارزه با امپریالیسم آمریکا می‌دانسـت و فعالیت‌هـای او را تـأمین مـالی می‌کرد.

بعد از مرگ راسل، دومین دیوان مردمی با همان سـاختار پیشـین توسط باسو در رم و در بروکسل در فاصله میان سـال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۶ تشـکیل شـدند. آنهـا تلاش کردنـد جنایت‌هـایی کـه تحت

دیکتاتوری‌های نظامی امریکای لاتین در کشورهای برزیل، شـیلی، بولیـوی، اروگوئـه، آرژانـتین، و پـاره‌ای از کشـورهای آمریکـای مرکزی را در بر می‌گـرفت، محکـوم کننـد. علت این امـر هم این بود که این دیکتاتوری‌ها در واقـع دسـت نشـاندگان ایـالات متحـده آمریکا در امریکای لاتین بوده و با سیاست‌های آن کشور همراه و همدست بودند. از این پس این نهادها به دیوان‌های دائمی مردمی مشـهور شـدند زیـرا کـه حـوزه فعالیت‌هـای خـود را بـه فراتـر از بررسی جنایت‌های جنگی و یا جنایت علیه بشـریت کشـانده، و بـه تدریج جنایاتی که از سوی شرکت‌های امریکـایی در کشـورهای در حال توسعه رخ می‌داد را در دستور کـار خـود قـرار دادنـد. در این مرحله از تکامل این دیوان‌ها است که موضوع حقوق بشر نـیز بـا نگرش و عملکرد دیوان‌های مردمی نمادین پیونـد می‌یابـد. در این مرحله، دیوان‌ها نیز با همان هدف تاثیرگذاری بر افکار عمــومی و بیـداری مـردم، سـعی می‌کردنـد بی رحمی‌هـا و جنایت‌هـایی کـه توسط این دیکتاتورهای دست نشانده در همراهی بـا شـرکت‌های چند ملیتی خارجی مـرتکب می‌شـدند، را آشـکار سـازند تـا مـردم خودشان بتوانند آن جنایات را محکوم نمایند. تغییر سمت و سـوی دیوان‌هـا از تلاش بـرای محاکمــه جنایت‌کـاران جنگی و محاکمــه آمران جنـایت علیـه بشـریت بـه سـوی دیوان‌هـای دائمی مـردمی برای بررسی نقض فاحش حقوق بشر، نکته بارز نوینی اسـت کـه در سیر تکامل این نوع دیوان‌ها بایـد در نظـر گـرفت. درواقـع، در این گردش در تعریف جنایت، دیوان‌های مردمی از تمرکز بـر روی جنایت‌هـایی کـه بـه واسـطه جنگ‌هـای مداخلـه جویانـه انجـام می گرفتند، به سـوی تعریـف جنـایت بـر مبنـای امپریـالیزم اقتصـادی کشیده شدند. دقیقـا همین گـردش در نگـرش نسـبت بـه تعریـف امپریالیزم بود که موضوع نظم نوین اقتصـادی[104] توسـط گـروهی از کشورهای جهان سوم آن زمان به حقوق بین‌الملـل راه یـافت. سپس برای تحقق و پیشبرد این هدف، منشـور حقـوق و وظـایف اقتصادی کشـورها [105] توسـط مجمـع عمـومی ملـل متحـد انتشـار یافت تا بتواند کشورها را به احترام به حق حاکمیت ملی کشورها بر منابع ملی خود یاری بخشد.

---

[104] Declaration on the Establishment of a New International Economic Order. United Nations General Assembly, 6th special session: 1974.

[105] Charter of Economic Rights and Duties of States, General Assembly resolution 3281 (XXIX), New York, 12 December 1974.

به تدریج این‌گونه دیوان‌ها در گوشـه و کنـار دنیـا شـکل گرفتنـد و طیف گسترده‌ای از موضوعات مربوط به جنایت را در دستور کار خود قرار دادند. در اینجا، تعدادی از این دیوان‌هـا براسـاس تقـدم تاریخی فقط لیست می‌شوند:[106]

- دیـوان دائمی مـردمی در خصـوص صـحرای غـربی در نوامـبر ۱۹۷۹ در ایتالیا که با هدایت باسو برگزار شد.
- دیوان دائمی مردمی در خصوص جنایت‌هـای انجـام گرفتـه در آرژانتین در ژنو در ۳ و ۴ ماه مه سال ۱۹۸۰.
- دیوان دائمی مردمی اریتره در میلان در تاریخ ۲۶-۲۴ مـاه مـه سال ۱۹۸۰.
- دیوان مردمی فیلیپین و مردم بانگسا مورو در آنتـورپ بلژیـک از ۳۰ اکتبر تا ۳ نوامبر سال ۱۹۸۲.
- دادگاه مردمی السالوادور در شهر مکزیکـو سـیتی از ۹ تـا ۱۲ فوریه سال ۱۹۸۱.
- دیوان مردمی افغانستان در اسـتکهلم سـوئد در تـاریخ ۳ - ۱م ماه مه سال ۱۹۸۱.
- دیوان مردمی برای تیمور شرقی در لیسبون پرتقال، ۲۱ – ۱۹ ژوئن سال ۱۹۸۱.
- دیوان مردمی در خصوص زئیر برگزار شده در روتردام هلنـــد، ۲۰ - ۱۸سپتامبر ۱۹۸۲.
- دیـوان مـردمی افغانسـتان دوم در پـاریس، ۲۰ – ۱۶ دسـامبر ۱۹۸۲.
- دیوان مردم گواتمالا در مادرید اسپانیا، ۳۱- ۲۷ ژانویه ۱۹۸۳.
- دیوان مردمی مربوط به نسل کشی ارامنـه در پـاریس، ۱۶ – ۱۳ آوریل ۱۹۸۴.
- دیوان مردم نیکاراگوئه در بروکسل، ۸ – ۵ اکتبر ۱۹۸۴.
- دیوان مـردمی در مـورد سیاسـت‌های صـندوق پـول و دیـوان مـردمی مربـوط بـه بانـک جهـانی در بـرلین غـربی، ۲۹ - ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۸.
- دیوان مردمی، پورتوریکو، بارسلونا، ۲۹ - ۲۷ژانویه ۱۹۸۹.
- دیوان مردمی، آمازون برزیل، پاریس، ۱۶ - ۱۲ اکتبر ۱۹۹۰.
- دیوان مردمی، مصونیت از مجازات جنایـات علیـه بشـریت در آمریکای لاتین، بوگوتا، ۲۵ – ۲ ماه آوریل ۱۹۹۱.

---

[106] See: https://permanentpeoplestribunal.org/tribunale-permanente-dei-popoli/english-list-of-rulings/#

- دیوان مردمی، فتوحات و حقوق بین‌الملل ، ونیز، ۸ - ۵ اکتبر ۱۹۹۱.
- دیوان خلق، تبت، استراسبورگ، ۲۰-۱۶ ماه نوامبر ۱۹۹۲.
- دیوان مردمی، سیاست‌های صندوق پول و بانک جهانی، مادرید، ۳-۱ اکتبر ۱۹۹۴.
- دیوان مردمی، خطرات صنعتی و حقوق بشر، بوپال اول، هند، ۲۳-۱۹ اکتبر ۱۹۹۲.
- دیوان مردمی، خطرات صنعتی و حقوق بشر - بوپال دوم، لندن، ۲۸ نوامبر-۲ دسامبر ۱۹۹۴.
- دیوان مردمی جنایات علیه بشریت در یوگسلاوی سابق، در شهر برن، ۱۷-۲۰ فوریه ۱۹۹۵.
- دیوان مردمی خطرات صنعتی و حقوق بشر، بوپال دوم، لندن، ۲۸نوامبر - ۲ دسامبر ۱۹۹۴.
- دیوان مردمی مربوط به نقض حقوق اساسی کودکان و خردسالان (ترنتو، ایتالیا از ۲۹-۲۷ مارس؛ ماسراتا، ایتالیا در ۳۰ مارس؛ و ناپولی ایتالیا از اول تا چهارم آوریل ۱۹۹۵.
- دیوان مردمی مربوط به فاجعه چرنوبیل: محیط زیست، سلامت و حقوق بشر، وین، ۱۵-۱۲آوریل ۱۹۹۶.
- دیوان مردمی مربوط به حقوق کارگران و مصرف کنندگان در صنعت پوشاک، بروکسل از ۳۰آوریل تا ۵ ماه مه سال ۱۹۹۸.
- دیوان نقض حقوق اساسی کودکان و نوجوانان در سائوپائولو، برزیل از ۱۷ تا ۱۹ مارس ۱۹۹۹.
-

تعداد این دیوان‌های مردمی خیلی بیشتر از این لیست می‌باشد. اما به دلیل جلوگیری از طولانی شدن لیست از ذکر همه آنها خود داری می‌شود. آخرین این دیوان‌ها در لندن با عنوان دادگاه آبان در پاییز ۲۰۲۱ برگزار شد.

نتیجه گیری

دادگاه محاکمه کننده حمید نوری در استکهلم از نوع محاکم قضایی ملی است که براساس اصل صلاحیت جهان‌شمول در کشور سوئد برگزار شده است. این دادگاه نهادی قضایی کیفری است که با استعانت از صلاحیت کیفری دارای این توان و اختیار می‌باشد که رای خود را به طور قانونی به اجرا بگذارند. اساساً همه دادگاه‌های برگزار شده از این نوع در لیست ارگان‌های قضایی قرار دارند و همگی براساس قاعده صلاحیت تکمیلی به

محاکمــه و مجــازات دســت انــدرکاران جنایت‌هــای عمــده علیــه بشریت می‌پرداخته‌انـد. بنـابراین دادگاه‌هـایی کـه براسـاس اصـل صلاحیت اقدام به تعقیب قضایی و مجازات جنایت‌کاران می‌کننــد نهادهای اصلی حقوق کیفـری هسـتند کـه نـه تنهـا توسـط حقـوق بین‌الملــل عــرفی، بلکــه توســط حقــوق بین‌الملــل قــراردادی، و همچنین رویه‌هـای قضـایی، امـروزه از بـازیگران برجسـته حقـوق کیفری بین‌الملل هستند. انگیزش اصلی در برگـزاری این دادگاه‌ها تعهدی است که دادگاه‌های ملی می‌بایست در قبال "تعهدات عـام نسبت به جامعه" به عهده گیرند. به عنوان یـک جمـع بنـدی سـاده می‌بایست یـادآوری کـرد کـه این‌گونـه دادگاه‌هـا نگهبـان حقـوق و منـافع جامعـه بشـری بـوده و براسـاس اصـل صـلاحیت تعهـدات نسبت به همه جامعه بشری را به عهده می‌گیرند.

دیوان‌هــای مــردمی، ارگان‌هــای قضــایی رســمی نیســتند، بلکــه نهادهایی هستند که زیر عنوان دفاع از حقوق مردم ستم دیـده بـه شیوه‌ای نمادین تشکیل شده و جنایات خاصی را مورد توجه قـرار می‌دهند. آنچه کـه مهم اسـت این اسـت کـه اسـاس روشـنفکری این‌گونه دیوان‌ها از اندیشه‌های شـالوده شـکن دهـه هـای ۱۹۶۰ و نیز ۱۹۷۰ اروپا سرچشمه گرفته‌اند و به همین دلیل با نهضت هـای چپگــرا همــراه بوده‌انــد. بطــور کلی این‌گونــه دیوان‌هــا در جهت سیاست‌های دوران جنگ سرد و در ضـدیت بـا سیاسـت‌های ایلات متحده امریکا بوجود آمدند، اما به مرور زمان از آرمان‌هـای اولیـه پیشگامان و بنیان‌گذاران خود فاصله گرفتند. دیـوان برگـزار شـده در لندن موسوم به دادگاه آبان، هرچند توانست از مـوج گسـترده رســانه‌ای خاصــی برخــوردار شــود، و علی رغم اینکــه توانســت بخشی از صدای خـانواده قربانیـان کشـتار آبـان توسـط مـردم را انعکاس دهد، با ابهاماتی مانند عدم حضور اندیشـمندان برجسـته، بـاز نبـودن فرآینـد رسـیدگی بـرای بخش بـزرگی از خانواده‌هـای قربانیان سیاسی، ابهاماتی در خصـوص منـابع مـالی، و گرایشـات سیاســی بــازیگران اصــلی آن همــراه اســت. شــاید حســاس‌ترین این‌گونـه ابهامـات را بتـوان در انگیزش‌هـای سیاسـی آن جسـتجو کرد. در حالیکه این‌گونه دیوان‌ها جهت گیری‌های ضد امپریالیستی داشته‌اند و توانسته‌اند بخش بزرگی از افکار مـردم را بـه مـاهیت جریانات امپریالیسـتی آگـاه سـازند، دادگـاه موسـوم بـه آبـان این اهداف اولیه و اصلی را به روشنی توضیح نداده اسـت. همزمـانی برگزاری این دیوان، که بـا همـراهی رسـانه‌ای خاصـی هم همـراه بـود، بـا برگـزاری دادگـاه اسـتکهلم کـه می‌بایسـت مرکـز اصـلی

توجهات جامعه ایرانی باشد، از دیگر ابهامات عمـده‌ای اسـت کـه می‌بایست توسط برگزار کنندگان این دیوان توضیح داده شود.

فصل چهارم

مسئولیت حمایت در حقوق و روابط بین‌الملل

اصولی که بر مسئولیت کشـورها در قبـال اعمـال اقـدامات خلاف بین‌المللی آنها حاکم است، بـا در نظـر داشـتن تمـایزی دقیـق بین این مسئولیت و مسـئولیت حاصـل از قوانیـنی کـه تعهـداتی را بـر عهده آنها می‌گذارد، نقض آنها ممکن است مسئولیت ایجاد کند ... یک نکته تعریف یک قاعده و محتوای تعهدی که تحمیـل می‌کنـد، و دیگری تعیین اینکه اگر آن تعهد نقض شده است عواقب نقض این تعهد چه خواهد بود.

روبرتو آگو، مسئول تهیه پیش‌نویس مسئولیت بین‌المللی کشورها، کمیسیون حقوق بین‌الملل

چکیده

وقـوع رخـدادهای خونیـنی کـه در سـالهای بعـد از جنـگ سـرد و همچنین اوایل هزاره جدید در دارفور لیبریا، سـیرالئون، روآنـدا، و یوگسلاوی سابق رخ داده، و قلب بشریت را بـه درد آورد، ذهـنیت پاره‌ای از متفکران و سیاستگذاران نوع دوست را به سمت طـرح این پرسـش هـدایت کـرد کـه در شـرایط کنـونی حـاکمیت-محـور حقوق و روابط بین‌الملل، که در آن حقوق مردم به اراده کشورها منوط و وابسته شده است، چگونه می‌تـوان از حقـوق بشـر ذاتی مردم دفـاع بـه عمـل آورد. این پرسـش را کـوفی عنـان، دبیرکـل فقید سازمان ملل متحد، بـا جامعـه بین‌المللی در میـان گذاشـت: "اگر مداخله بشر دوستانه نوعی مداخله در حاکمیت کشـورها بـه حساب می‌آیـد، چگونـه می‌تـوان بـه نقض فـاحش و سیسـتماتیک حقوق مردم ، پاسخ گفت؟"[107] به دنبال اجلاس سران کشــورهای عضـو ملـل متحـد در سـال ۲۰۰۵, عنـان در رابطـه بـا ضـرورت حفاظت از حقوق مردم اعلام کرد که رهبران جهان بـه اتفـاق آرا متعهد شده‌اند تا درصورت وقـوع روانـدای دیگـری بـرای دفـاع از حقوق مردم اقداماتی به عمل آورنـد. مهمـترین ویـژگی این تعهـد جهـانی این اسـت کـه کشـورها توافـق کرده‌انـد کـه مسـئولیت حفـاظت از مـردم در برابـر جنـایت نسـل کشـی، جنایـات جنگی، پاکسازی قـومی، و جنـایت علیـه بشـریت را برعهـده گیرنـد. آنهـا همچنین متعهد شدند تا در صورتیکه کشوری آشکارا در حمایت از جمعیت خود ناتوان باشد، موافقت نمایند تا جامعـه بین‌المللی این مسـئولیت را بـه عهـده می‌گـیرد. حـتی در شـرایطی کـه سـاز و کارهای بین‌المللی در حفاظت از حقوق انسان‌ها ناکارآمـد باشـند، استفاده از روش‌های قهرآمیز اجتناب ناپذیر می‌باشد.

این نگرش جدید که با اراده سیاسی کشورها همراه بود، موجبات ظهــور هنجــار نــوین و امیدبخشــی را فــراهم ســاخت کــه بــه "مسئولیت حمایت" معـروف شـده اسـت. بـه لحـاظ تئوریـک این مسـئولیت می‌توانـد بـر تضـاد ذاتی موجـود در حقـوق و روابـط بین‌الملل، یعنی فاصله و تضادی که میان مفهـوم سـنتی حـاکمیت کشور به عنوان سنگ بنای حقوق بین‌الملـل و حقـوق بشـر دارد، غلبه کند. با همه امیدهایی که با ظهور این قاعـده در حـال تکـوین

---

[107] Kofi Annan, Millennium Report of the Secretary-General of the United Nations, We the Peoples, 2000. Available at: https://www.un.org.millennium/sg/report.

برای حمایت از قربانیان نقض فاحش حقوق بشر به وجود آمد، اجرای آن با مشکلات ساختاری مواجه بوده‌است. هدف این نوشتار این است که با معرفی دکترین "مسئولیت حمایت"، و سپس توضیح مراحل تکمیلی آن، مشکلات ساختاری آنرا توضیح دهد. از آنجاییکه مدتی است فضای رسانه‌ای با انتشار مطالب سطحی و گمراه کننده در رابطه با مسئولیت حمایت همراه شده است، این فصل می‌تواند برای علاقه‌مندان روشنگر کننده و مفید باشد.

واژه‌های کلیدی: مسئولیت بین‌المللی کشورها، جنایت بین‌المللی، صلاحیت جهان‌شمول

سوابق تاریخی

دکترین "مسئولیت حمایت" توضیح دهنده هنجاری است که می‌کوشد جامعه بین‌المللی را به توقف جنایات وحشیانه گسترده نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت متعهد سازد. بنابراین ظهور مسئولیت بین‌المللی را باید به عنوان واکنشی نسبت به جنایت‌هایی دانست که به شیوه‌ای گسترده و سازمان یافته علیه مردمان جوامع مختلف انجام می‌گیرد، و جنایت‌کاران نیز زیر عنوان شناسایی حق حاکمیت ملی از هرنوع مجازاتی مصون می‌مانند. از آنجایی که شدت یافتن جنایات بین‌المللی مانند نسل کشی و دیگر جنایت‌ها در بخش‌هایی از جهان بعد از جنگ سرد، یعنی رواندآ و یوگسلاوی سابق شوک عمیقی را به وجدان جهانیان وارد ساخت، صرفنظر از اینکه اینگونه جنایت‌ها در کجا و توسط چه کسانی انجام می‌شود، این پرسش برای جامعه مطرح شد که آیا می‌توان برای نجات جان آن انسان‌ها به مداخله بشر دوستانه دست زد. در حقیقت، موضوع این بوده ، و هنوز هست، که با توجه به ممنوعیت مداخله در امور داخلی دیگر کشورها در منشور ملل متحد، و احترام به برابری حاکمیت کشورهای مختلف، آیا جامعه بین‌المللی می‌تواند آن اصول اساسی حقوق و روابط بین‌الملل را نادیده انگاشته و در جهت حمایت از قربانیان نقض فاحش حقوق بشر دست به مداخله بشر دوستانه بزنند؟ به عبارت روشنتر، چگونه می‌توان به سازش و همپرسگی میان اصل حق حاکمیت

ملی و اجرای موثر حقـوق بشـر توسـط جامعـه بین‌المللی دسـت یافت؟

این پرسش‌ها در کانادا جایگاه ویـژه‌ای یـافت. آقـای لویـد نـورمن اکسوورسی[108] بــه عنــوان عــالی‌ترین متفکــر و در عین حــال سیاستمدار انسان دوست کانادایی مسـئولیت تعریـف و دسـتیابی به توافقی در باره مداخله انسان‌دوستانه را به عهـده گـرفت; این مـاموریت موجبـات اشـتهار بین‌المللی "مسـئولیت حمـایت" بـه عنوان هنجاری در حال ظهور را فراهم آورد. به عنوان وزیر امــور خارجــه، آقــای اکسوورســی کمیســیون بین‌المللی مداخلــه و حاکمیت کشـور[109] را بـا ترکیـبی از اعضـای مجمـع عمـومی ملـل متحد و با ریاست مشـترک گـرت ایـوانز،[110] دیپلمـات کانـادایی، و محمد سـهنون[111]، دیپلمـات الجزایـری در سـال ۲۰۰۰ بنیانگـذاری کرد. این کمیسیون زیر نظـر کشـور کانـادا، مسـئولیت تعریـف و شــرایط مداخلــه بشردوســتانه را بــه عهــده گــرفت. هــدف این کمیسیون دستیابی به پاسخی بـه پرسشـی بـود کـه کـوفی عنـان پیشتر مطرح ساخته بود: اگر مداخله بشر دوستانه نوعی مداخلـه در حاکمیت کشورها به حساب می‌آیـد، چگونـه می‌تـوان بـه نقض فاحش و سیستماتیک حقوق مـردم کـه انسـانیت بشـری را مـورد تعرض قرار می‌دهد، پاسخ گفت؟ گزارش کار کمیسیون در کتابی ۴۰۸ صفحه ای بـا عنـوان *مسـئولیت حمـایت: پـژوهش، منـابع ، و پیش زمینه‌ها* توسط مرکـز تحقیقـات توسـعه بین‌الملـل کانـادا در سال ۲۰۰۱ انتشـار یـافت. در اینجـا بخش‌هـایی از این گـزارش را انتخاب کرده و توضیح می دهیم.

اولین و حیاتی‌ترین موضوعی کـه در گـزارش مـذکور مـورد توجـه قرار گرفته است، یعنی موضوعی که در قلب دکـترین مسـئولیت حمـایت قـرار دارد، مفهـوم حـاکمیت ملی می‌باشـد. بـه عنـوان اصـلی‌ترین مفهـوم بنیـادین حقـوق بین‌الملـل عـرفی و همچـنین منشور ملل متحد، حاکمیت جزء اصلی صـلح و امـنیت بین‌المللی، و درعین حال حفاظت از کشورهای ضعیف در برابر قدرتمندان به حساب می‌آید و به همین دلیل نظـام بین‌المللی کشـورها همـواره

[108] Lloyd Norman Axworthy, currently the rector of the University of Winnipeg, the capital city of Manitoba.
[109] The independent International Commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS)
[110] Gareth John Evans
[111] Mohamed Sahnoun

آنرا بـه عنـوان پـایه‌ای‌ترین جـزء روابـط بین‌المـلـل تقـدیس کـرده است. بنابراین، بی دلیـل نیسـت کـه منشـور ملـل متحـد آنـرا بـه عنوان اصلی‌ترین پایه‌های نظام بین‌المللی نوین معرفی می‌نماید: "سازمان (ملل متحد) براساس اصل برابری حاکمیت همـه اعضـا شکل گرفته است". در نتیجه این همه اصرار بر اصل خلل ناپــذیر حاکمیت ملی، چنین مفهومی به دژ مستحکمی تبدیل شـده اسـت که به هیچ عنوان امکان نادیـده انگاشـتن آن قابـل تصـور و عملی نیست; گویا دیو سفید به عنوان حاکم مطلق قلعه سیاه سـرکوب تنها خدای تصمیم گیرنده زندگی مردم ستم دیده‌ای است که آنجـا به سـختی روزگـار می‌گذراننـد. در ارتبـاط بـا یـک چـنین قداسـت حاکمانه و برتری تمامیت خواهانه‌ای که به دسـت آورده‌اسـت، در اغلب کشورهای غیر دمکراتیک همان مفهوم حـاکمیت ملی ماننـد گرز آتشینی بر سر مردم محروم فرود آمده و نظام بین‌المللی را از اندیشه مداخله بشر دوستانه بر حذر داشته است. اما امروزه، این مفهوم دیگر نمی‌تواند به معنای سنتی خود تنهـا ابـزاری بـرای پنهان ساختن سرکوب مردم و حقوق ذاتی آنان بوده و به تقدیس زورمداری حاکمیت مطلق کشورها بپردازد. اما آنگونه که پـتروس غـالی توضـیح داده بـود، "دوران حـاکمیت مطلـق سـپری شـده اسـت...این تئـوری هرگـز بـا واقعیت انطبـاق نداشـت". (ایـوانز، ۲۰۰۱) در شرایط کنونی جهان، دیگر نمی‌توان حـاکمیت را امـری مطلـق و برآمـده از اراده قـوای حاکمـه دانسـت. درحقیقت، تنهـا دلیـل ممکن بـرای مشـروعیت حـاکمیت اراده مـردمی اسـت کـه حاکم بر سرنوشت خویش می‌باشـند. این مـردم هسـتند کـه روح حاکمیت را تعیین کـرده و مرزهـای اعمـال آنـرا تعـیین می‌نماینـد. بـدون اراده مـردم و حـق تعـیین سرنوشـت خـویش، اساسـا هیچ مفهومی از حاکمیت قابل تصور و معنی نمی‌تواند باشد. بنـابراین، بسیار مهم است که دامنه و اهمیت مفهـوم حـاکمیت بـه روشـنی توضیح داده شود.

در پیش زمینه‌های شکل‌گیری مفهوم حاکمیت به معنای امــروزین کلمه، این دو رویکرد متناقض، یعنی امر حاکمیت مطلق از یکسو، و حاکمیت برآمده از اراده آزاد مردم از دیگر سـو، همـواره قابـل توجه بوده‌اند. در اندیشه‌های هابسـی، حـاکمیت بـه معـنی اقتـدار غیرقابـل تردیـدی اسـت کـه در اختیـار فرمـانروای جامعـه قـرار می‌گیرد تا از طریق آن جامعـه تحت فرمـان خـویش را در نظمی اجتماعی قرار دهد. مردم نیز این امـر حـاکمیتی مطلـق را ادراک کرده و می‌پذیرند زیرا این توانایی را دارند تا با عقلانیتی حسـابگر

به مزایای تسـلیم شـدن در مقابـل اراده حـاکم مطلـق در مقابـل هرج و مرج دست یابند. آنها می‌دانند که انسـان ذاتـاً منفعت‌جـو و طالب قدرت می‌باشد تا شرایط را بـرای خـویش امن سـازد. این حرص خودخـواهی و تلاش بـرای تحقـق آن، امکـان هـر نـوع نظم اجتماعی را زایل می‌سازد به گونه‌ای که جنگی پایان ناپذیر توسط همه مردم علیه خودشان پدید می‌آید. اما "ماهیت این جنگ نـه در نـبردی واقعی، بلکـه در گـرایش شـناخته شـده بـه آن در همـه زمان‌هاست". (gh، ۱۶۵۱: ۲) به این ترتیب آشکار می‌شود که تـا زمانی که مردم نتوانند با اراده‌ای مشترک با یکدیگر زندگی کننـد، "همـه آنهـا در ترسـی از یکـدیگر بـاقی خواهنـد مانـد، یعـنی در شرایطی که جنگ نامیده می‌شود. و جنگی کـه هـر انسـانی علیـه هر انسانی دارد". نتیجه واقعاً اسف آور و خوفناک می‌باشد:

> در چـنین شـرایطی جـایی بـرای صـنعت بـاقی نمی‌ماند، زیـرا ثمـره آن نامشـخص اسـت، و در نتیجه هیچ فرهنگی به وجود نمی‌آید، دریانوردی و استفاده از کالاهـایی کـه ممکن اسـت از طریـق دریـا وارد شـوند امکـان ناپـذیر می‌شـود... هیچ تصویر روشنی از چهره زمین شکل نمی‌گیرد. نه هنر، نه ادبیات، نه جامعـه، بلکـه و بـدتر از همـه ترس و خطر مرگ خشونت بار زندگی انسان را با انزوا، فقر، زشتی، توحش همـراه می‌سـازد. (۲۱۶)

در این شـرایط مفـاهیم حـق و باطـل، عـدالت و بی‌عـدالتی هیچ جایگاهی ندارند. جایی کـه قـدرتی مشـترک بـرای هـدایت جامعـه وجود ندارد، قانون وجود ندارد. جایی که هیچ قانونی وجود نـدارد، هیچ چیز خلاف عدالت نیست. بنابراین بایـد بـرای غلبـه بـر مـرگ خشـونت بـار غیرقابـل گریـز بـرای همـه مـردم، همـان عقلانیت محاسبه گر را بکار گرفت و جامعه‌ای را بوجـود آورد کـه بـا اراده آزاد مردم شـکل گرفتـه و سـپس فـردی بـا اختیـار مطلـق بـر آن گماشته می‌شود تا از نظم و آرامش در آن حفاظت به عمل آورد. این اختیار بی حد و حصر که هیچ صدای متفـاوتی را بـر نمی‌تابـد، حاکمیت سیاسی مطلق است. به نظر هابس این قـانون طـبیعت است که به هیچ کس اعتماد نکنیم مگر همان خداوندگار سیاسـی حفـظ نظم در جامعـه کـه می‌توانـد مـردم را بـا یکـدیگر در درون مرزهای مشخصـی بـا یکـدیگر متحـد نگهـدارد. بنـابراین، "پیش از

اینکه مفاهیمی مانند عـدالت و بی‌عـدالتی جـا بیفتـد، بایـد نـیروی قهری وجود داشته باشد که مجازات‌هایی را بیش از سودی کـه از طریق نقض عهد برای کسانی حاصل می‌شود، آنها را ترغیب کنـد تا به اجرای عهد خویش وفادار باقی بمانند". (۱۳۹) به همین دلیل در نگرش هابسی، که هنوز اندیشه حاکم بـر مفهـوم حـاکمیت در جهان امروز است، دارنده قدرت حاکمه همانند خدای قاهر جباری است که مـردم خـود سـاخته و بـر شئوناتشـان و بـر حیـات آنـان حکمرانی می‌کند. مردمی که ناخواسـته و از روی غفلت، و یـا بـه دلیـل منـافعی کـه بـرای خـود تصـور می‌کننـد، مطلـق بـودن امـر حاکمیتی را باور دارنـد. امـا همین مـردم بایـد جبـاریت آن خـدای سیاسی را به چالش کشیده و او فقط در صورتیکه که منافع آنهـا را نمایندگی کند، پذیرا باشند. این نکته‌ای است که جـان لاک آنـرا به عنوان حاکمیت مشروط توضیح می‌دهد. توضـیحات او زیربنـای مفهوم حاکمیت در جوامع لیبرال دمکراسی پایه گذاری می‌کند.

در *دو رساله در باب حکومت*، بعد از به چالش کشیدن دیدگاه‌های هواداران موضوع حاکمیت مطلقـه کـه همـه از میـان روحـانیون و افراد بانفوذ و اشرافی بر می‌خاستند، لاک این نظریـه هابسـی را تصدیق می‌کنـد کـه فقـدان نظم اجتمـاعی موجبـات شـرایطی را فـراهم می‌آورد کـه در آن هیچ فـرد انسـانی نمی‌توانـد احسـاس امـنیت و آرامش داشـته باشـد. بنـابراین، هماننـد هـابس قـرارداد اجتمـاعی را بـه منزلـه بـدیلی در نظـر می‌گـیرد کـه از طریـق آن جامعه می‌تواند بـه آرامش دسـت یابـد. امـا تفـاوت عمـده میـان نقطه نظرات لاک با هابس در این موضوع حیاتی قرار دارد که آن مردمی که هابس آنها را با عقلانیت محاسـبه گـر تعریـف می‌کنـد، لاک آنهـا را انسـان‌هایی می‌دانـد کـه عبـور از بی نظمی را لازمـه شـکوفایی انسـانی خـود تلقی می‌کننـد. بنـابراین، نـه از موضـع حساب و کتاب منافع فردی، یعـنی فـرار از مـرگی ناخواسـته کـه ممکن است در هرج و مرج و بی‌نظمی به آنها تحمیل شود، بلکـه از زاویه دید انتخاب آزاد می‌پذیرند کـه در متن شـرایط اجتمـاعی باید تـابع قوانیـنی باشـند کـه توسـط خـود آنـان شـکل گرفته‌انـد. بی‌تردیـد قـوای حاکمـه سیاسـی نـیز خـود بـه تـابعی از اراده آزاد مردم تبدیل می‌شود. در این شرایط مفهوم آزادی به معنی اجازه داشتن برای انجام هر کـاری نیسـت. بلکـه هم مـردم و هم قـوای حاکم باید مشروعیت نقش سیاسی و اجتماعی خویش را از اراده آزاد همگـانی دریـافت نماینـد. این درحـالی اسـت کـه هـواداران قـدرت مطلقـه پادشـاهی و توجیـه گـران مـذهبی آن حـاکمیت را

امری موروثی می‌دانند که نسلی به نسلی دیگر منتقـل می‌شـود. این نوع قدرت آقا بالا سری را نمی‌توان با اراده آزاد انسانی قابل انطباق دانست.

> بنـــابراین، آزادی انســـان و آزادی تصـــمیم‌گیری اقـدام براسـاس آن، بـر ظـرفیت عقلایی او بنـا نهـاده شـده سـت. این اسـت کـه او را قـادر می‌سازد که قانونی که باید بر او حکومت کند را بشناسد و بداند که محدوده آزادی که به او اعطا شده است، در کجا قـرار می‌گـیرد. (لاک، ۱۶۸۹: ۱۳۱)

در جامعه آزادی که با انتخاب شهروندان شکل می‌گیرد، آزادی بـه معـنی زیرپـا گذاشـتن ظـرفیت عقلایی انسـان‌ها از طـرف قـوای حاکم نیست. اساسا امر جامعه و سیاست با این آزادی ملازمه و پیونـد دارد. پس نمی‌تـوان آزادی را ماننـد خیابـان یـک طـرفه‌ای دانست که در آن حاکم با ماشین سرکوب خود می‌رانـد و قـوانین را نیز تعیین می‌کند. آزادی را نمی‌توان فقط در اختیار حاکم قـرار داد تا آنگونـه کـه مي خواهـد بـر جامعـه حکـومت کنـد. "اگـر چـه انسان در آن حالت آزادی غیرقابل کنترلی برای تصاحب شخص یا دارایی خود دارد، با این حال او این اختیار را ندارد که خـود یـا بـه انـدازه هـر موجـودی کـه در اختیـار دارد، از بین بـبرد." (۱۰۷) از ایـنروی، جامعـه سـالم آنی اسـت کـه براسـاس اراده آزاد مـردم شکل می‌گیرد، قوانین آن تعـیین می‌شـود، و توسـط خـود مـردم اداره می‌شود. یعنی اینکه از صدر تا ذیل امر جامعه و سیاست بر بنای اراده آزاد مردم بنا شده است. این اراده آزاد، یا بـه عبـارتی حاکمیت اراده، است که یـک جامعـه آزاد، لیـبرال دمکراسـی، بـر پایه‌های آن بنا می‌شود.

کمیسیون مداخله و حاکمیت کشور آغاز مطالعـات خـود را بـا بـه چـالش کشـیدن نگـرش سـنتی مفهـوم حـاکمیت کـه براسـاس مقاوله‌نامه مونته ویدیو[112] قرار گرفته است، و همچنین تکیـه بـر ماده دوم از منشور ملل متحد[113] آغاز کرده، و سپس نگرش نوین

---

[112] Monte Video Convention, article 1. See: https://www.ilsa.org/Jessup/Jessup15/Montevideo%20Convention.pdf

[113] “The Organization is based on the principle of the sovereign equality of all its members”, the UN Charter, article 2(1).

مفهوم حـاکمیت را کـه از آرای جـان لاک سرچشـمه گرفتـه بـود، مـورد توجـه قـرار داد. "حـاکمیت، بنـابراین، مسـئولیت اصـلي در حمایت از مردم و دارایی خصوصی آنان را به عهده دارد.... بویژه با تاسیس سازمان ملل متحد تعهدات گسترده ای در زمینه حقوق بشر به وجود آمده است.... حاکمیت در پرتـو تحـولات اقتصـادی، فرهنگی، ، محیط زیستی قابل تعریف است". (ایوانز: ۸) سازمان ملل متحد نیز می‌بایست ماموریت اصلی خود یعنی حفظ صـلح و امنیت بین‌المللی و مسئولیت پیشبرد منافع و رفاه مردم تعـادل و هماهنگی ایجاد کنـد. اساسـا سـازمان ملـل متحـد بـر پایـه ارزش انسانی همین مردم بنا شده است. بی دلیل هم نیست که منشور ملل متحد در آغازین فراز خود می‌گوید "ما مـردم ملـل متحـد..." این استدلال کمیسیون مذکور شرح و بسط بیشتر و عمیقـتری را ایجاب می‌کند. شایان ذکر است که هرگاه مفهوم حـاکمیت مـورد توجه قرار گیرد، ضرورتا با خود همین مفهوم حق حـاکمیت را بـه اذهان افاده می‌کند. همانگونه که جان لاک به روشنی توضیح داده اسـت. حـاکمیت در اختیـار اراده آزاد انسـانی اسـت. یعـنی این انسان است که به دلیل ظرفیت فهمیدن و اسـتدلال کـردن واجـد دریافت مفهوم انسان بودن است و به همین دلیل هم بایسـت بـر سرنوشت خـویش حـاکم باشـد. این حـاکمیت بـا رضـایت خـاطر کامل انسان به دولتی که متصدی اداره کشـور اسـت، انتقـال می یابد. بنابراین، کشور فقط نماینده‌ای از سوی مـردم می‌باشـد. در حقیقت، این حاکمیت فردی به لحاظ عقلایی مستقل و بـه لحـاظ اخلاقی مسئول است که به دولت انتقال می یابـد. هرگـاه دولـتی این نمایندگی از سوی مردم را نادیده انگاردماننـد این اسـت کـه ضرورت وجودی خود را انکار کـرده اسـت. بنـابراین نمی‌تـوان از صـلحی عادلانـه در جهـان سـخن گفت، اگـر رابطه‌ای هماهنـگ و سازنده میـان این دو نـوع حـاکمیت فـرد انسـانی و دولت تعریـف نشود. حتی از نقطه نظر منبع شکل‌گیری مفهوم حـاکمیت، افـراد انسـانی، یعـنی بـازیگران واقعی اجتمـاعی، بـر مفهـوم انـتزاعی حاکمیت کشور پیشی می‌گیرد.

یک چنین تفسیر موسعی از مفهوم حاکمیت مبتنی بر اراده انسان و حقـوق مـترتب و نـاظر بـرآن، در شـرایط تحـولات حاصـل از شرایط جهـانی شـدن، یعـنی فروپاشـی اهمیت هنجـاری مرزهـای سیاسـی و همچـنین محـدودیت‌های اندیشـه سرچشـمه می‌گـیرد، چالشی جدی را در برابر مفهوم سنتی حاکمیت کشور و قداست آن قرار می دهد. به همین دلیل هم هسـت کـه جامعـه بین‌المللی مشروعیت حاکمیت ملی را به رعـایت و احـترام بـه حقـوق بشـر

منوط و وابسته می‌سازد. اعلامیه جهانی حقوق بشر در بند اول مقدمه این برتری حق حاکمیت انسان را به عنوان شرط لازم برای برقراری صلح و عدالت در جهان بر شمرده است: "شناسائی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد". سپس ماده ۲۸ اعلامیه زیر عنوان حق مشارکت دمکراتیک مردم در تعیین سرنوشت خود اصل حاکمیت اراده آنان را به عنوان شالوده اصلی جامعه‌ای سالم معرفی می‌نماید. "هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی حقوق و آزادی‌هائی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است را تأمین کرده و آنها را به مورد عمل بگذارد". بدون احترام به یک چنین حق ذاتی و تلاش برای اجرا و پیشبرد آن، اساسا مردم نمی‌توانند مسئولیتی در قبال جامعه خویش به عهده گیرند. به سخن بهتر، هنگامی می‌توان مردم را به مشارکت در امور جامعه، و مقابله در برابر خطرات احتمالی در برابر آن، مسئول نگهداشت که اراده حاکمیتی آنان زیربنای همه تصمیم گیری‌ها باشد. "هر کس در مقابل آن جامعه‌ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر می‌سازد." نکته بسیار حائز اهمیتی که باید در نظر گرفت این است که ماده ۱ تا ماده ۲۸ اعلامیه ناظر بر حقوق ذاتی و همه آحاد بشری می‌باشند. ماده ۲۸ با یک چنین پیش زمینه ای حق حاکمیت افراد انسانی را به عنوان شرط ضروری شکل‌گیری حاکمیت جمعی (ملی) و مشروعیت آن بر شمرد.

دلیل دیگری هم بر این پیشی گرفتن حق حاکمیت فرد بر حاکمیت ملی، و به عبارت بهتر وابستگی مشروعیت حاکمیت ملی بر حاکمیت فرد، وجود دارد که می‌توان آنرا در توضیح هوشمندانه‌ای یافت که بنیانگذاران اعلامیه جهانی حقوق بشر در مقدمه اعلامیه بیان داشته‌اند. اگر حاکمیت اراده انسان آزاد مورد توجه قرار نگیرد، به این معنی خواهد بود که هستن انسانی و هویت او انکار شده است. به عنوان واکنشی طبیعی، این عدم شناسایی روح انسانی را به عصیان علیه همه ساختارهای سلطه بر می‌انگیزد. بنابراین، برای داشتن جهانی عاری از خشونت و برخورداری از صلحی پایدار باید حاکمیت اراده انسان برای بیان هویت خویش و انتخاب شیوه زندگی شرافتمندانه مورد شناسایی رسمی همه اعضای جامعه بین‌المللی قرار گیرد. "از آنجا که عدم شناسائی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور

دنیائی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالا ترین آمال بشر اعلام شده است". این آرزوی دیرپای بشری است که فارغ از هرنوع فشار و اجبار، و یا ترس و سرکوب، بتواند حاکمیت اراده خود را به عنوان سنگ بنای همه امور اجتماعی و سیاسی قرار دهد. اهمیت این آرزو تا به آنجاست که نه تنها می‌تواند بنیاد جهانی آزاد و انسانی را نوید دهد، بلکه مفهوم آزادی را نیز از مفاهیم سنتی آن رهایی بخشیده و در اختیار خود انسان قرار می‌دهد. این آزادی ضامن شکل‌گیری جهانی آرام و صلح‌آمیز است. "از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد". به همین دلیل، همان مقدمه اعلامیه جهانی بار دیگر تاکید می‌کند که "مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن" اعلام می‌دارند.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی این وام‌داری حق حاکمیت ملی به حاکمیت فرد انسانی را با روشنی بیشتر و مفصل‌تری توضیح می‌دهد:

کشورهای طرف این میثاق با توجه به اینکه بر طبق اصولی که در منشور ملل متحد اعلام گردیده است، شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضاء خانواده بشر مبنای آزادی، عدالت و صلح در جهان است،
با اذعان به اینکه حقوق مذکور ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است،
با شناسایی اینکه بر طبق اعلامیه جهاني حقوق بشر کمال مطلوب انسان آزاد رهائي يافته از ترس و فقر فقط در صورتي حاصل مي‌شود که شرایط تمتع هر کس از حقوق مدنی و سیاسی خود و همچنین از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی او ایجاد شود،
با توجه به این که کشورها بر طبق منشور ملل متحد به ترویج احترام جهاني و مؤثر و رعایت حقوق و بشر ملزم هستند.

اندک تاملی در ادبیات بدیع فوق نشان می‌دهد که میثاق مذکور همه کمال مطلوب جهان آزاد و دمکراتیک را به احترام به حقوق ذاتی انسان، یعنی برخورداری از اراده آزاد او، منوط می‌سازد.

بدون حاکمیت انسان امکان هیچ جهان آزادی قابل تصـور نیسـت، همچنانکه هیچ کشوری هم نمی‌توانـد بـدون انطبـاق سیاسـت‌های خود بر حاکمیت و اراده آزاد انسـان، خـود را سـاختار سیاسـی و اجتماعی مشروعی تصور نماید، مگـر اینکـه بکوشـد بـا ارعـاب و اجبار آنرا حفظ کند.

گامی عملی، اما همراه با تردیدها

ضرورت حمایت از مردمی که حقوق آنها بـه گـونه‌ای وحشـیانه و شنیع توسط کشـورهای خـود پایمـال می‌شـود، شـاید بیش از هـر زمان دیگری در جریان نسل کشی‌های معاصر در روآندا و منطقه یوگسلاوی سابق احساس می‌شد. از دست رفتن جان صدها هزار انســان بیگنــاه و بی پشــت و پنــاه توســط کشــورهای خــود نمی‌توانسـت تحت هیچ شـرایطی توجیـه حـاکمیتی داشـته باشـد، بنابراین می‌بایستی با پاسـخی از سـوی جامعـه بین‌المللی همـراه می‌شـد. امـا بـه دلیـل همـان نگـرش سـنتی بـه حقـوق و روابـط بین‌الملل که کشورها را به استفاده از حـق حـاکمیت خـود، بـدون مداخله خـارجی، بـر حـق می دانسـت، هیچ اقـدام قـاطعی بـرای جلوگیری از نسل کشی‌ها صورت نگرفت. مقامات سـازمان ملـل متحد به دلیـل گزارش‌هـایی کـه توسـط نیروهـای خـود در روآنـدا داشتند، بر قریب الوقوع بودن کشتاری سهمگین وقـوف داشـتند. بی‌تردید شورای امنیت، بویژه کشورهای فرانسه و انگلستان نیز که به تسلیح و تجهیز نیروهای رقیب در برابر یکدیگر می‌پرداختند، نمی‌توانستند از برنامه ریزی برای نسـل کشـی بی اطلاع باشـند. بنـابراین می‌توانسـتند راهکـاری مـوثر و پیشـگیرانه بـرای وقـوع فاجعه انسانی اتخاذ کنند. اما به دلیل نبـود اراده لازم سیاسـی، و شـاید مهمـتر از آن بـه دلیـل نداشـتن منـافع سرشـار در منطقـه دریاچه‌های بزرگ افریقا، چشم خود را بر روی واقعیات و تحولات خونین منطقه فرو بسـتند. نتـایج این بی تـدبیری و اراده سیاسـی برای جلوگیری از نسل کشی نه تنها ۸۰۰ هـزار انسـان بی‌گنـاه را قربانی کرد، کل منطقه را نیز به نوعی بی‌ثبـاتی غیرقابـل علاجی کشـاند کـه هنـوز هم ادامـه دارد. آیـا این بی تـدبیری‌های آگاهانـه نشان دهنده چیزی بجز اسـتانداردهای دوگانـه نبـود؟ آیـا اعضـای شورای امنیت نمی‌دانستند که سازمان ملـل متحـد تنهـا براسـاس احترام به حقوق بشر و اساسی برای همه مـردم جهـان می‌توانـد ماموریت تاریخی خود برای برقراری جهانی صلح‌آمیز و عادلانه به سرانجام برساند؟ پس چرا از مداخله بشر دوسـتانه بـرای نجـات

جان ۸۰۰ هزار انسان بیگناه افریقـایی منطقـه روآنـدا، عالمانـه و آگاهانه خودداری ورزیدند؟ در اینگونه شـرایط، آیـا اصـرار لیـبرال دمکراسی‌ها بر حقـوق بشـر چـیزی بیش از نـوعی لفـاظی عـوام فریبنده نبود؟

شکست سازمان ملل و متحدان غـربی در تـامین منطقـه امن در سربرنیتسا در سال ۱۹۹۵که به از دست رفتن جان هزاران انسان بیگنـاه انجامیـد، نمونـه شـرم آور دیگـری از خـودداری جامعـه بین‌المللی در پذیرش مسئولیت حمایت و حفـاظت از جـان مـردم بیگناه بود که اصل حاکمیت کشـورها عامـل اصـلی آن بـود. حـتی عقب نشینی نهـایی عملیـات صـلح سـازمان ملـل در سـومالی در سـال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۲، در زمـانی کـه مداخلـه برای نجـات جـان انسان‌ها و با برنامه‌ریزی ناقص، اجرای ضـعیف و وابسـتگی بیش از حـد بـه نـیروی نظـامی از بین رفت، هیچ توجیـه روشـنی نمی‌توانست برای قصور حفاظت از جان انسان‌های بیگناه داشـته باشد. مشاهده می‌شود کـه در دوران پس از جنـگ سـرد، هرچنـد رقابت‌های ایدئولوژیک و جهان دو قطبی با پایان خود رسیده بـود، امـا جامعـه بین‌المللی بـا چالش‌هـا و معماهـای پیچیـده‌تر امنیـتی مواجه شده بود. اصلی‌ترین معما این بود که در برابـر کشـتارهای بی‌رحمانـه و سـازمان یافتـه مـردم چـه بایـد کـرد. آیـا بایـد اصـل حـاکمیت ملی را زیـر پـا گذاشـت؟ این پرسـش هنگـامی بیشـتر برجسته شد که مداخله در کوزوو در سـال ۱۹۹۹ صـورت گـرفت. اگر مداخله نظامی ضرورت حفاظت از جـان انسـان‌ها می‌باشـد، آیا می‌بایست به یکباره اصل حـاکمیت مسـتقل کشـورها را زیرپـا گذاشـت؟ آیـا این بـه این معـنی نیسـت کـه در فـردایی دیگـر هـر کشوری، و یا گروهی از کشورها، ممکن اسـت مـداخلات نظـامی علیه دیگران را زیر عنوان ضرورت مداخله بشـر دوسـتانه توجیـه کنند؟ رابطه میان اینگونه مداخلات نظامی بشردوستانه با مـیزان و شدت نقض حقوق بشر چگونه تعریف می‌شود؟

در این فضای متفـاوت بین‌المللی، بـازیگران نویـنی بـه رقـابت بـا یکدیگر پرداخته بودند. جنگ‌ها نـیز از ویـژگی میـان کشـورها و بـر سر موضوعات منافع ملی که اغلب با ملاحظـات ایـدئولوژیک نـیز همراه شده بود، جای خود را به جنگ‌های داخلی بر سر تعیین نوع حاکمیت، موضوعات استقلال گروهای خردتر، کینه‌های تـاریخی، و یا حتی تـامین منـافع داده بـود. بـا پایـان یـافتن رقابت‌هـای دوران جنگ سرد، تقاضا برای دمکراسی خواهی هم افزایش یافتـه بـود،

در حالی که ساختار جامعـه بین‌المللی نتوانسـته بـود بـه مـوازات اینگونه تحولات رشد کرده باشد. در عین حال، ضعف سـاختارهای نامتناسب و ناتوان برای پاسخ گویی موثر بـه نیازهـای نـو ظهـور، کشورهای غیرمسئول، و موضوعات قومی، چالش‌هـایی جـدی در برابر انسجام ملی قرار داده بود. در کنار این موضوعات نوظهور، تلاش برای بهره برداری از منابع طبیعی و یا کسب هرم قدرت در خلا ایجـاد شـده پس از جنـگ سـرد، گروه‌هـای رقیب را وسوسـه می‌کرد تا حتی دسـت بـه اسـلحه بـرده و در برابـر یکـدیگر قـرار گیرند. مشـاهده می‌شـود کـه فضـای امنیـتی بین‌المللی دگرگـون شده بـود، امـا بـرای آن پاسـخی شایسـته، عملی، و مـوثر وجـود نداشت.

البته تصمیم شورای امنیت بـرای عبـور از محـدودیت‌های تحمیلی منشـور کـه وظیفـه آن شـورا را فقـط بـه حفـظ صـلح و امـنیت بین‌المللی محـدود کـرده بـود، و فرمـان برقـراری منطقـه پـرواز ممنوع در منطقه شمال عراق،[114] بار دیگر همان پرسش کلاسیک حقوق بین‌الملل را مطرح ساخته بود که با قداست حـاکمیت ملی چه می‌بایست کرد. تشکیل دیوان‌های کیفری موقت برای محاکمه جنایت‌کارانی که خونهای زیادی را در روآنـدا و یوگسـلاوی سـابق به ناحق ریخته بودند، بشارت بزرگی بـرای حقـوق انسـان‌ها بـود، اما پرسشی از نوعی دیگر ذهن هـا را بـه خـود مشـغول می‌کـرد. چرا علی رغم آگاهی و وقوف نسبت به وقوع چـنین جنایت‌هـایی، اقدامی پیش گیرانـه صـورت نپذیرفتـه بـود؟ و آیـا چـرا فقـط این بخش‌های خاص از جهان مورد توجه جامعه بین‌المللی قرار گرفته بود؟

شرایط جهانی شدن نیز موجبات رشد آگاهی‌های انسـانی نسـبت به مفاهیم حیات، ضرورت‌ها و محدودیت‌ها، و تلاش بـرای مقابلـه بـا نابرابری‌هـا و محرومیت‌هـا را فـراهم آورده‌اسـت. شـبکه گسترده‌ای از سازمان‌های جامعه مدنی، نهضـت‌های اجتمـاعی، و دیگر بازیگران خانواده بشری اصل خلـل ناپـذیر حـاکمیت ملی بـه معنـای سـنتی آنـرا بـه چـالش کشـیده بودنـد. کم اهمیت شـدن هنجاری مرزهای حاکمیتی به دلیل توسـعه انقلاب اطلاعـاتی، و در نتیجه ظهور دهکده کوچک جهانی به یکدیگر بافته و تافته، مـانع از آن شده بـود کـه کشـورها بتواننـد بطـور مـوثر بتواننـد صـلاحیت

[114] UN Security Council, *Security Council resolution 688 (1991) [Iraq]*, 5 April 1991, S/RES/688 (1991),

انحصاری سنتی خود را اعمال کنند. فشار جامعه مدنی جهانی بــه کشــورها بــرای اقــدامی مــوثر در جهت حفــاظت از حقــوق ذاتی انسان‌ها چشم اندازهای نوینی در تعاملات جهانی گشوده بــود. در این شرایط انتظار واقعی جهانیـان این بـود کـه کشـورها در قبـال حفـاظت از حقـوق ذاتی و اساسـی مـردم خـود مسـئولیت پـذیر باشند، و در جایی که آنها از انجام این مسئولیت سر باز می‌زننـد، جامعه بین‌المللـل رهـا شـده از محـدودیت‌های دوران جنـگ سـرد، کاری موثر در جهت حقوق مردم ستم دیده انجام دهند. مسئولیت مداخله بشر دوستانه برای حمـایت نـه تنهـا آرمـانی بـرای جامعـه بشری عادلانه، بلکه ضرورتی است که چهـره خـود را در هنجـاری در حال ظهور در حقوق و روابط بین‌الملل معاصر نشان می‌دهد.

در سخنرانی در پنجاه و چهارمین اجلاس مجمع عمـومی سـازمان ملل متحد کوفی عنان، دبیرکل سـازمان ملـل متحـد، "چشـم‌انداز امنیت انسانی و مداخله در قرن آینده" را مورد توجه قرار داد. او با یادآوری ناکامی‌های شورای امنیت در اقدامی موثر در روآنــدا و نیز کوزوو، کشورهای عضو سازمان ملل متحد را به دلیل قصور در انجام اهداف ملل متحد برای تامین صلحی عادلانه و مبتنی بــر رعــایت حقــوق ذاتی مــردم بــه چــالش کشــید. این مواضــع در ماموریت مشترک ما "برای صلح و عدالت" تبلور یـافت. عنـان در گزارش خود به ملل متحد آن پرسـش تـاریخی را مطـرح سـاخت که: اگر مداخلـه بشردوسـتانه در واقـع غیرقابـل قبـول می‌باشـد، چگونه باید بـه نسـل کشـی فجیـع در روآنـدا پاسـخ داد. در برابـر نقض سیستماتیک حقوق بشـر کـه وجـدان انسـانی را آزار داده و انسانیت مشترک را به چالش می کشد، چه باید کرد؟

طــرح این پرســش نــاگزیر ذهن کنجکــاو را بــار دیگــر بــه پیش زمینه‌های موضـوع مسـئولیت حمـایت رهنمـون می‌سـازد. در این ارتباط بایـد یـادآوری کـرد کـه ضـرورت مداخلـه بـرای حمـایت از انسـان‌هایی کـه توسـط حکومت‌هـای خـود بیرحمانـه سـرکوب و کشتار می‌شوند، حداقل از سالهای بعد از جنگ جهـانی دوم مـورد توجه جامعه بین‌المللی بوده است. به عنوان مثال اینکه براسـاس معیارهای حقوق بشری مردم می‌تواننـد شـکایات و یـا گزارشـاتی علیه کشورهای خود به نهادهـای بین‌المللی تسـلیم نمـوده ، تلاش کنند آن کشورها را در قبال رفتارهای خود مسـئول نگـه دارنـد، از تحولات شگرف در زمینه مشروط ساختن حق حـاکمیت کشـورها بوده است. امروزه نهادهای نظارت کننده بر رفتار کشورها، مانند

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، نقش اصـلی نـیز در یـک زمینه ایفـا می‌کننـد. احـترام بـه حقـوق بشـر بین‌المللی از همـان سـال‌های آغـازین پس از جنـگ جهـانی دوم موضـوع و مسـئولیت اصـلی حقـوق و روابـط بین‌الملـل بـوده اسـت. مقاوله‌نامه‌هـای چهارگانـه ژنـو و دو پروتکـل الحـاقی بـه آنهـا در مـورد حقـوق بشردوسـتانه بین‌المللی در منازعـات مسـلحانه؛ مقاوله‌نامـه بین‌المللی سال ۱۹۴۸ در مورد پیشگیری و مجازات جنـایت نسـل کشی؛ دو میثاق بین‌المللی سال ۱۹۶۶ مربـوط بـه حقـوق مـدنی، سیاسی، اجتمـاعی، اقتصـادی و فـرهنگی؛ مقاوله‌نامـه بین‌المللی علیـه شـکنجه و رفتارهـای تحقیرآمـیز و بیرحمانـه؛ مقاوله‌نامـه بین‌المللی علیه همه اشکال تبعیض علیـه زنـان؛ ایجـاد دیوان‌هـای بین‌المللی موقت کیفری برای محاکمه جنایت‌کارانی کـه در نسـل کشـی در روآنـدا و یوگسـلاوی سـابق نقش داشـتند؛ و تصـویب اساسـنامه تأسـیس دادگـاه کیفـری بین‌المللی در سـال ۱۹۹۸، از جمله این ساز و کارها برای حفاظت از حقوق انسـان‌ها در برابـر لبه تیز و بی رحمانه اعمال حاکمیت ملی بوده اسـت. هرچنـد کـه این اسناد حقوقی بین‌المللی ممکن است به درسـتی اجـرا نشـده باشند، اما توانسته‌اند راه را بـرای ایجـاد چالشـی جـدی در برابـر نظام بین‌المللی حاکمیت محور هموار نمایند.

ظهور اصل صلاحیت جهانی در مقاوله‌نامه های ژنو و پروتکل‌هـای الحاقی به آنهـا، این حقیقت را بـرای جهانیـان آشـکار سـاخت کـه هرگاه کشوری حقوق مردم خود را بیرحمانه و شنیع نادیده انگارد به گونه‌ای که وجدان جهانیان را به درد آورد، آمـران و عـاملان آن اقدامات جنایت‌کارانه نمی‌توانند خود را پشت نقاب حق حـاکمیت ملی پنهان ساخته و از زیر بار مسئولیت بگریزند. نکته بسیار مهم در این تحولات نقش برجسته حقوق بین‌المللی عرفی است که از نقطه نظر الزام‌آور بودن مقررات خود از هرنوع حقوق معاهداتی پیشی می‌گیرد. انجام جنایت‌هایی مانند جنگ تجاوزکارانـه، جنـایت جنگی، جنایت نسل کشـی، و جنـایت شـکنجه حـتی پیش از تبلـور یـافتن آنهـا در معاهـدات بین‌المللی، همـواره ممنـوع و مـردود بوده‌اند. دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه فلات قاره دریـای شمال،)قضیه دریای شـمال: ۷۷) در قضـیه حـق عبـور از قلمـرو هند (پرتغال علیه هند: ۴۰)، و در نظریه مشورتی در بـاره جـبران خسارت کارکنان سازمان ملل متحد، (همـان قضـیه: ۱۸۵-۱۸۴) و در قضـیه عملیـات نظـامی و شـبه نظـامی بـر علیـه نیکاراگوئـه، اهمیت اینگونه حقوق عرفی را احراز و بر ضرورت احترام به آنها

تاکید کرده است. از نقطه نظـر حقـوق کیفـری بین‌المللی نـیز در پرونده پینوشه در بریتانیا و محکومیت جانیـان در بلژیـک بـه دلیـل همدستی در نسل کشی راهبه‌های روآندا، این واقعیت مورد تاییـد قرار گرفت که جامعـه بین‌المللی بایـد از جـان انسـان‌های بیگنـاه حفاظت به عمل آورد.

اینگونـه تحـولات توانسـته اسـت بـه لحـاظ تئوریـک پیونـدی میـان حقوق انسان‌ها، امنیت آنان، و صـلح بین‌المللی تعریـف کنـد. این پیوند حکایت از آن دارد که عصر سنتی مصونیت از مجازات برای ارتکـاب جنایت‌هـای شـنیع علیـه انسـان‌های بیگنـاه، بـه تـدریج جایگـاهی بـرای فرهنـگ مسـئولیت‌پذیری ملی و بین‌المللی بـاز می‌کنـد. بـازیگران غیردولـتی و فعـالان جامعـه مـدنی جهـانی در تسهیل این فرآیند تغیـیر پـذیری نقش مهمی ایفـا کرده‌انـد. اینـان کوشیده‌اند قضاوت مردم در باره تقدس حاکمیت کشور و اقتـدار مطلق آنرا به چالشی انتقادی برای مسئولیت پذیری تغیـیر دهنـد. ابعاد آگاهی بخشی در بـاره این حقیقت کـه مشـروعیت حـاکمیت کشور به احترام به حاکمیت اراده آزاد فرد وابسـته می‌باشـد، این اعتقاد نو ظهور را تسهیل کرده است کـه هرگـاه کشـوری حقـوق مـردم را بـه گـونه‌ای فـاحش، سیسـتماتیک، و مـداوم نقش کنـد، جامعه بین‌المللی وظیفه دارد در حمایت از مردم آن کشور اقـدام کند. مسئولیت حمـایت بـه تـدریج بـه عنـوان هنجـاری انسـانی در روابط بین‌الملل جایی برای خود باز کرده است. این مسئولیت در شرایطی ضرورت وجودی خود را ایفا می‌کند که اساسا انســان‌ها احســاس امـنیت نداشـته و همـواره در تـرس از گرسـنه بـودن، بازداشت شدن، به زندان افتادن، و یا جان خویش را برای اظهــار عقیده کردن از دست دادن، قـرار داشـته باشـند. امـنیت انسـانی نقطه رجوع برای توضیح مسـئولیت حمـایت می‌باشـد. کمیسـیون بین‌المللی مداخلـه و حـاکمیت کشـور، اصـول بنیـادین مسـئولیت مداخله را تعریف کرده و توضیح داد.

۱.مســئولیت حفــاظت مســتلزم ارزیــابی شــرایطی کسانی است که به حمایت نیاز دارنـد، نـه کسـانی کـه ممکن اسـت مداخلـه را از زاویـه دیـد خـود در نظـر می‌گیرنـد. این حمـایت وظیفـه حفـاظت از جوامـع در برابر کشتار جمعی، زنـان در برابـر تجاوزهـای جنسـی سازمان یافته، و حمایت کودکان از قحطی را به عهده می‌گیرد.

۲. مسئولیت حمـایت بـه این معـنی اسـت کـه وظیفـه اصلی حفاظت از مردم بر عهده کشور مربوطه اسـت و تنها در صورتی که آن کشور نتواند یـا تمایـل نداشـته باشد این مسئولیت را انجام دهد، و یا خود مـرتکب آن باشد، مسئولیت آن بـر عهـده جامعـه بین‌المللی قـرار می‌گیرد. در بسیاری از مـوارد، کشـورها ممکن اسـت مسئولیت خود با مشارکت کامل و فعال بـا نماینـدگان جامعه بین‌المللی را دنبـال کننـد. بنـابراین "مسـئولیت حفاظت" بیشتر یک مفهـوم پیونـد دهنـده‌ای اسـت کـه شـکاف میـان مداخلـه بشردوسـتانه و حـاکمیت را پـر می‌کند.

۳. مسئولیت حفاظت نه تنها به معنـای "انجـام دادن و واکنش" نیســت، بلکــه "مســئولیت پیشــگیری" و "مسئولیت بازسازی" نیز می‌باشد. (ایوانز: ۱۷)

با این جمع بندی، دکترین مسئولیت حمایت دربرگیرنـده دو پایـه و بنیاد اساسی است:

اولا، حاکمیت کشور زمانی معـنی پیـدا می‌کنـد کـه بـر مبنــای مســئولیت حمــایت از مــردم اســتوار شــود. بنابراین، و قدم اول مسئولیت اصلی حفاظت از مردم آن بر عهده خود کشور قرار می‌گیرد.

ثانیـا، در هرگـاه در نتیجـه جنـگ داخلی، شـورش، و یـا سیاسـت‌های سـرکوب گرایانـه کشـور مـردم متحمـل آسیب‌های سخت شوند، و کشور مـورد نظـر مایـل یـا قادر به توقف یا جلوگیری از آن آسیب‌ها نباشد، اصــل سرســخت عــدم مداخلــه در حقــوق بــه مســئولیت بین‌المللی تسلیم می‌شود. در اینجا مسـئولیت حمـایت از سوی جامعه بین‌المللی ابعادی تکمیلی پیدا می‌کنـد؛ امــا همیشــه اول کشــور، ســپس جامعــه بین‌المللی می‌بایست مسئولیت حمایت را برعهده گیرند.

مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل

به دنبال گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حـاکمیت، هـیئت عالی رتبه تحقیق و بررسی تهدیدها، چالش‌ها و تغییرات، با عنوان

"جهانی امن: مسئولیت مشترک ما"،[115] و سپس گزارش دبیرکـل در سال ۲۰۰۵ با عنوان "آزادی بیشتر: به سمت توسعه، امـنیت و حقوق بشر برای همـه"[116] این اصـل را تأییـد کردنـد کـه حـاکمیت کشور با تعهد برای حمایت از مردم خود را به همـراه اسـت. اگـر کشور مایل یا قادر به انجام این کار نباشد، مسئولیت اسـتفاده از آن شامل اسـتفاده از ابزارهـای دیپلماتیـک، بشردوسـتانه و غـیره برای حمایت از مردم، منتقل می‌شـود. هیچ یـک از این گزارش‌هـا مبنایی برای استفاده از زور مگر بـا مجـوز شـورای امـنیت طبـق فصل هفتم منشور بـه عنـوان آخـرین راه حـل، در صـورت وقـوع نسل کشی و سایر جنایات جدی بین‌المللی را در نظر نگرفتند.

نظریه مسئولیت حمایت در اجلاس جهانی سازمان ملل متحــد در سال ۲۰۰۵ به اتفاق آرا به تصویب رسید. بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند پایـانی این اجلاس جهـانی مسـئولیت حمـایت را تعریـف کـرده و شکل حقوقی بین‌الملل به آن داده است:

۱۳۸. هـر کشـوری مسـئولیت دارد از مـردم خـود در برابـر نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی، و جنایات علیـه بشریت محافظت کند.[117] این مسئولیت مسـتلزم پیشـگیری از این گونه جنایات شامل تحریک کردن به ارتکـاب آنهـا از طریــق مناســب و ضــروری می‌باشــد. جامعــه جهــانی این مسئولیت را پذیرفته و براسـاس آن اقـدام می‌کنـد. جامعـه بین‌الملل باید در صورت ضرورت، کشورها را تشویق کـرده و به آنها کمک کند تا این مسئولیت را بـر عهـده گرفتـه و از سـازمان ملـل متحـد نـیز در ایجـاد قـابلیت هشـدار سـریع حمایت به عمل آورند.

۱۳۹. جامعـه بین‌المللی از طریـق سـازمان ملـل متحـد نـیز مســئولیت اســتفاده از ابزارهــای مناســب دیپلماتیــک، بشردوستانه و دیگر مسالمت‌آمیز را براساس فصول ششم و هشتم منشور برای کمـک بـه حفـاظت از مـردم در برابـر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قـومی و جنایـات علیـه بشریت را بـه عهـده می‌گـیرد. اگـر اقـدامات مسـالمت‌آمیز

[115] Fifty-ninth session Agenda item 55 Follow-up to the outcome of the Millennium Summit, A/59/565

[116] In larger freedom: towards development, security and human rights for all Report of the Secretary-General, A/59/2005.

[117] The ICC Statute, article 5.

ناکافی باشند و مقامات ملی آشکارا از مردم خود در برابــر نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایـات علیـه بشریت محافظت نکنند، جامعه بین‌المللی از طریق شورای امنیت، مطابق با منشور ملل متحد، از جمله فصل هفتم، به صورت موردی و با همکـاری سـازمان‌های منطقه‌ای ذیربـط اقدام جمعی به موقع و قاطعانـه انجـام خواهـد داد. جامعـه بین‌المللی بــر لــزوم ادامــه رسـیدگی مجمـع عمـومی بـه مسئولیت حفاظت از مردم در برابـر نسـل کشـی، جنایـات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیـه بشـریت و پیامـدهای آن با در نظر گرفتن اصول منشور و حقوق بین‌الملـل تاکیـد می‌کنـد. همچـنین جامعـه بین‌المللی قصـد دارد در صـورت لزوم و مناسب به کشـورها کمـک کنـد تـا ظـرفیت را بـرای حفاظت از مردم خود در برابر نسل کشـی، جنایـات جنگی، پاکسـازی قـومی و جنایـات علیـه بشـریت بکـار گـیرد و بـه کسانی که قبل از وقـوع بحران‌هـا و درگیری‌هـا تحت فشـار هستند، کمک نماید.

در ژانویه سال ۲۰۰۹، دبیر کـل سـازمان ملـل گزارشـی در مـورد نحوه اجرای مسئولیت حمـایت منتشـر کـرد کـه در آن ارکـان یـاد شده بالا توضـیح داده شـده بـود. پس از آن، اولین اجلاس مجمـع عمومی ملل متحد در مورد مسئولیت حمایت در مـاه ژوئن سـال ۲۰۰۹ برگزار شـد. در این مجمـع کشـورهای عضـو سـازمان ملـل متحد بـا اکـثریت قـاطع بـر تعهـد جامعـه جهـانی بـرای مسـئولیت حمایت تاکید کردند.[118] دبیرکـل سـازمان ملـل متحـد از آن زمـان گزارش‌های سالانه خود را به مجمع عمومی سازمان ملل دربــاره مسئولیت حمایت ارائه کرده است.

باید در نظر داشت که قاعده در حال ظهور مسـئولیت حمـایت بـا هدف کمک رساندن به کشورها برای انجام مسئولیت‌های خود، در واقــع حــاکمیت آنهــا را تقـویت می‌کنـد. این برنامـه فرصـت‌های برنامه‌ریزی جدیدی را برای سیستم سازمان ملل فــراهم می‌آورد تا به کشورها در جلوگیری از جنایات و تخلفـات فهرسـت شـده و حمـایت از مـردم آسـیب‌دیده از طریـق ظـرفیت سـازی، هشـدار زودهنگام و سایر اقدامات پیشگیرانه و حفاظتی کمک کند.[119]

[118] The UNGA Res. 63/308, 14 September 2009,
[119] The UN Office on Genocide Prevention and the Responsibility to Protect: https://www.un.org/en/genocideprevention/about-

مسئولیت حمایت در بیش از ۸۰ قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد بحران‌های جمهوری آفریقای مرکزی، ساحل عاج، جمهوری دموکراتیک کنگو، لیبریا، لیبی، مالی، سومالی، سودان جنوبی، سوریه و یمن مورد استناد قرار گرفته است. قطعنامه‌های مربوط به جلوگیری از نسل کشی، جلوگیری از درگیری مسلحانه و محدود کردن تجارت سلاح‌های سبک نیز پرداخته است. همچنین مسئولیت حمایت در بیش از ۵۰ قطعنامه شورای حقوق بشر و ۱۳ قطعنامه مجمع عمومی مطرح شده است. این قطعنامه‌ها و اقدامات پیشگیرانه، که به منزله آخرین راه حل در مقابله با نقض فاحش حقوق مردم می‌باشد، نشان داده است که اقدام جمعی برای حمایت از مردم در معرض خطر امکان پذیر می‌باشد.[120]

نتیجه‌گیری

علی رغم همه این امیدهای رهایی بخش نظریه مسئولیت حمایت، تصورات نادرستی در باره آن در نزد بخش بزرگی از جامعه ایرانی شکل گرفته است. اقدام جامعه بین‌المللی در جهت مسئولیت حمایت هنگامی امکان پذیر است که در چارچوبه رسمی قواعد حقوق بین‌الملل انجام شود. این قواعد مبتنی بر این اندیشه و توافق هستند که مسئولیت حمایت در ابتدا ابعادی پیشگرانه دارد و از الزامات دیپلماتیک و دیگر ابزارهای مسالمت‌آمیز، و با توافق کشور مورد نظر انجام می‌شود. حال اگر کشوری که در سرزمین محروسه و تحت حاکمیت آن اینگونه جنایات شنیع اتفاق می‌افتد، قادر نباشد آن جنایت را متوقف سازد، یا اینکه خود بطور مستقیم آن جنایت‌ها را انجام دهد، جامعه بین‌المللی راهکارهای لازم را در مقابله با آن جنایت‌ها بکار می‌گیرد. در نهایت اگر کاربرد روش‌های قهرآمیز اجتناب ناپذیر باشد، مسئولیت نهایی برای تایید این اقدامات در اختیار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار دارد.

---

responsibility-to-protect.shtml.

[120] Global Centre for the Responsibility to Protect: https://www.globalr2p.org/resources/resolution-63-308-the-responsibility-to-protect-a-res-63-308/.

فصل پنجم

جنایت جنگ تجاوزکارانه در حقوق بین‌الملل

جنایت تجاوز به معنای برنامه ریزی، آماده سازی، شروع یا اجرای جنایت توسط شخصی است که به طور مؤثر بر اقدامات سیاسی یا نظامی یک کشور کنترل داشته و یا آنرا هدایت می‌کند. یک عمل تجاوزکارانه که به دلیل ماهیت، شدت و مقیاس، نقض آشکار منشور ملل متحد است.

اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، ماده ۸.

چکیده

تهدید به استفاده از زور و یا حمله مسلحانه کشوری علیه حاکمیت سرزمینی و استقلال سیاسی کشوری دیگر از موضوعات بنیادین حقوق بین‌الملل و از مصادیق قواعد آمره می‌باشد. حقوق بین‌الملل عرفی از دیرباز تمایل داشته است با ممنوعیت کاربرد زور برای حل و فصل اختلافات میان کشورها، مانع از بروز جنگهای خونینی شود که در آسیب اصلی آنها بیشتر دامن گیر غیرنظامیان و مردم بیگناه می‌شود. و از همان دیرباز تنها موارد مجاز برای استفاده از زور و جنگی هنگامی بوده است که کشوری به دفاع از خود در مقابل متجاوز به پا خیزد. این فرمول ساده در حقوق بین‌المللی عرفی،[121] جنگ‌ها را به دو دسته مشروع (دفاع از خود)، و جنگ نامشروع (تجاوز به استقلال سیاسی و تمامیت ارضی دیگران) تقسیم کرده است. منشور ملل متحد نیز قاعده عرفی ممنوعیت جنگ تجاوزکارانه را با تعهدات معاهداتی همراه ساخته، و از اینروی آنرا در ردیف محکم ترین قواعد و تعهدات بین‌المللی کشورها به رسمیت شناخته است. در حقیقت، رویه‌های عرفی مربوط به ممنوعیت کاربرد زور در روابط خارجی میان کشورها، با تبدیل شدن به قوانین معاهداتی بین‌المللی، اعتباری بیشتری به اصل ممنوعیت جنگ تجاوزکارانه بخشیده است بگونه‌ای که دادگاه بین‌المللی دادگستری حداقل در موارد مشخصی آنرا تصدیق کرده است.

این ممنوعیت تهدید و یا کاربرد زور به عنوان ابزار سیاست خارجی، با ابعاد حقوقی بین‌المللی دیگری نیز آمیخته است که گاهی اوقات ممکن خوانندگان عادی را با چالش‌هایی در ادراک صحیح مسئولیت‌های حاصل از تخلف در قاعده منع کاربرد زور مواجه ساخته سازد. قاعده ممنوعیت کاربرد زور[122] توضیح دهنده شرایطی است که در آن مشروعیت جنگ تعیین و یا قضاوت می‌شود. منظور این است که برای دست زدن به جنگ علیه کشوری دیگر باید شرایطی وجود داشته باشد. اصلی‌ترین این شرایط در مفهوم دفاع مشروع قرار دارد. یعنی جنگ فقط هنگامی مشروع می‌باشد، یا کشوری "حق دست زدن به جنگ"[123] را دارد، که فقط آنرا در جهت دفاع از خود در مقابل اشغالگر

[121] Customary international law.
[122] Non-use of force.
[123] Jus ad bellum = Right to war.

خارجی بکار ببرد. این مشروعیت هم در حقوق بین‌الملل عرفی و هم در حقـوق بین‌الملـل قـراردادی (معاصـر) جایگـاه محکم و غیرقابل انکاری دارد. اما علی‌رغم این استواری قاعده ممنـوعیت جنـگ، بـه اسـتثناء جنـگ مجـاز و دفـاع از خـود، اغلب بـا مفهـوم "حقـوق جنـگ" [124] بـه اشـتباه گرفتـه می‌شـود. حقـوق جنـگ بـه شرایطی اطلاق می‌شود که در آن جنگی میان طـرفین متحـاربین در جریان می‌باشد، اما یکی از این کشورها، و یا دیگـری، حقـوق قواعد ناظر بر هدایت نبرد شـامل حقـوق غیرنظامیـان را رعـایت نمی‌کنند. بنابراین، در حالیکه آن اولی، یعنی "حـق دسـت زدن بـه جنگ"، مشروعیت کاربرد زور را فقط به دفـاع مشـروع منـوط و محدود می‌سازد. دومی، یا "حقوق جنـگ"، بـا مشـروعیت کـاربرد زور سـروکاری نـدارد، بلکـه توجـه خـود را بـه قـوانین نـاظر بـر عملیات جنگی معطوف می‌سازد. این تقسیم بندی نشان می‌دهـد کـه جنگی ممکن اسـت مشـروع باشـد، امـا حقـوق جنـگ در آن رعایت نشود. در نقطـه مقابـل، ممکن اسـت جنگی نامشـروع از نقطه نظر حقوق جنگ رعایت قوانین را داشته باشد. بـه هرحـال، هردوی این نگرش به جنگ و مشروعیت آن، و یا عدم مشروعیت آن، از اصـول محکم و خدشـه ناپـذیر حقـوق بین‌المللی عـرفی و قراردادی می‌باشند.

یک زاویه دید سومی هم به بحث اضافه می‌شود و آن مربـوط بـه مسـئولیت حاصـل از نقض اینگونـه حقـوق و قواعـد، یعـنی "حـق دست زدن به جنگ" و "حقوق جنگ"، می‌باشد. هرگاه این دو نوع حقوق نادیده گرفته شوند، مسئولیت جنـایی بین‌المللی بـر عهـده ناقض قوانین خواهـد بـود. در اینجـا مسـئولیت حاصـل از "جنـایت علیه بشریت" نیز به جمع دو گـروه قبلی می پیونـدد. مقاوله‌نامـه رم که اساسنامه دادگاه کیفـری بین‌المللی را شـکل می‌دهـد، این مقوله‌هـای حقـوق بین‌المللی را در مـواد ۵ تـا ۸ توضـیح داده است.[125]

توضیح یک چنین پیچیدگی‌هایی هدف اصلی فصل حاضر می‌باشـد. بـرای توضـیح این هـدف چنـد پرسـش ذهن کنجکـاو را بـه خـود مشغول می‌کند: جایگاه مسئولیت حاصل از جنـگ تجاوزکارانـه در حقوق بین‌الملل معاصر چیست؟ عناصر تشکیل دهنده بین‌المللی

---

[124] Jus in bello = The law of war.
[125] The Rome Convention, the Statute of the International Criminal Court.

بودن این نوع جنایات چه می‌باشند؟ ماهیت این نوع جنایت‌های بین‌المللی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ چه ارگان‌های سیاسی و قضایی بین‌المللی می‌بایست به این نوع جنایت‌ها رسیدگی کنند؟ البته پرسش‌ها خیلی بیشتر از این چند نمونه هستند.

برای تحلیل پرسش‌ها و یافتن پاسخ‌هایی در شایسته در متن حقوق بین‌الملل معاصر به گونه‌ای که بتواند ذهن کنشگر را برای این حوزه علمی یاری رساند، این نوشتار به چهار بخش تقسیم می‌شود. در ابتدا مفهوم "حق دست زدن به جنگ" را در متن حقوق بین‌المللی عرفی و سپس حقوق بین‌الملل قراردادی با تکیه بر منشور ملل متحد توضیح می‌دهیم. در بخش بعدی تفاوت‌های حقوقی میان دو نوع حقوق مذکور یعنی "حق دست زدن به جنگ" و "حقوق جنگ" توضیح داده می‌شود. بخش سوم مفهوم "جنایت جنگ تجاوزکارانه" را در چارچوب مقاوله‌نامه رم توضیح خواهد داد. و بخش چهارم و پایانی توضیح می‌دهد که حمله نظامی روسیه به اوکراین مصداق روشن هر سه نوع جنایت بین‌المللی است.

واژه‌های کلیدی: جنگ تجاوزکارانه، جنایت بین‌المللی، جنایات جنگی، حقوق عرفی بین‌المللی

دست زدن به جنگ و محدودیت‌های آن

در حوزه بین‌الملل به لحاظ حقوق عرفی کاربرد جنگ به عنوان ابزاری در تعقیب اهداف سیاست خارجی امری مذموم شمرده شده است. حقوق عرفی یک منبع نانوشته در توضیح قوانین و قواعد مربوط به رویه‌ها و رفتار کشورهاست. حقوق عرفی توسط دو عنصر تعریف می‌شود. اول اینکه باید رویه کشوری گسترده و منسجمی در خصوص موضوعی خاصی وجود داشته باشد.[126] به عنوان مثال، حتی پیش از شکل‌گیری حقوق بین‌الملل معاهداتی، این قاعده رفتاری پذیرفته شده بود که روسای کشورها و یا نمایندگان آنها باید از مصونیت برخوردار باشند. دومین عنصر تشکیل دهنده عرف بین‌المللی این است که کشورها باید به انجام تعهداتی اعتقاد و باور داشته باشند.[127] به

[126] Objective element
[127] Subjective element

عنوان مثال، در آنچه که نظر حقـوقی اعتقـاد بـه تعهـد قـانونی[128] نسبت به دیگران نامیده می‌شود، و یکی از منابع حقوق بین‌الملل معاصر نیز به حساب می‌آید، کشورها باید به نمایندگان دیپلماتیـک مصونیت اعطا کنند زیرا معتقد هستند که وظیفه قانونی برای این کار دارند، هرچند که این قانون نانوشته بوده و فقـط در رویه‌هـای تجلی یافته است. بنابراین، در حالی کـه حقـوق بین‌الملـل عـرفی یـک منبـع مکتـوب نیسـت کـه بتـوان آنـرا در معاهـدات و اسـناد بین‌المللی جستجو کرد، اسناد کشوری، مکاتبـات دیپلماتیـک میـان کشـورها، قـوانین ملی، تصـمیمات اجـرایی، تصـمیمات قضـایی دادگاه های ملی و بین‌المللی، سالنامه هـا و آثـار علمی متفکـران علم حقوق همه می‌توانند عرف بین‌المللی را با تکیه بـر عناصـری که در بالا توضـیح داده شـدند، توضـیح دهنـد. مـاده ۳۸ اساسـنامه دادگـاه بین‌المللی دادگسـتری در بنـد دو، عـرف بین‌المللی را بـه عنوان دومین منبع مهم حقـوق بین‌الملـل شناسـایی کـرده و آنـرا اینگونه توضیح می‌دهد: "عرف بین‌المللی، بـه عنـوان شـاهدی بـر یک رویه عمومی که به عنوان قانون پذیرفته شده است".[129]

این منبع حقوق بین‌الملل تمایل داشته است تـا جنـگ تجاوزکارانـه را بـه عنـوان نـه فقـط جنـایتی بین‌المللی، بلکـه "بـالاترین همـه جنایت‌هـای بین‌المللی" قلمـداد کنـد. این نـوع حقـوق بـا درنظـر داشتن نقش رهبران در طراحی و هـدایت جنگ‌هـای تجاوزکارانـه، آنهـا را بـه عنـوان جانیـان بین‌المللی کـه مسـئول جنـایت جنـگ تجاوزکارانه به رسمیت می‌شناسد. بنابراین، محاکمات نورنبرگ و توکیو، سران رژیم نازی و متحدان آنها را به عنـوان جنایت‌کـارانی که مرتکب "بالاترین همه جنایت‌های بین‌المللی" شدند به رسمیت شناخته و با نادیده گرفتن مصونیت‌های سیاسـی و دیپلماتیـک آنهـا را محاکمه و مجازات نمود. آن جنایت‌کـاران در جریـان محاکمـات نورنبرگ به اتهام ارتکاب سه نوع جنـایت متهم و محاکمـه شـدند: "جنایت جنگی" بـه دلیـل نقض قواعـد "حقـوق جنـگ"، و "جنـایت علیـه بشـریت" کـه در بخش‌هـای بعـدی توضـیح داده می‌شـود، و جنایت حاصل از مسئولیت خـود جنـگ، یعـنی "جنـایت علیـه صـلح بین‌المللی" که اتهام اصلی مطرح در کیفرخواست نورنـبرگ بـود. جنایت علیه صلح بین‌المللی شامل "برنامـه ریـزی، آمـاده سـازی، شــروع یــا راه انــدازی جنــگ تجاوزکارانــه، یــا جنگی کــه نقض

[128] *Opinio Juris* - An opinion of law or necessity.
[129] The Statute of the International Court of Justice. See: https://www.icj-cij.org/en/statute

معاهـدات، موافقت‌نامه‌هـا یـا تضـمین‌های بین‌المللی اسـت، یـا شرکت در یک طرح یا توطئه مشترک برای انجام هر یک از موارد مورد اشاره انجـام شـود". بنـابراین، "رهـبران، سـازمان‌دهندگان، تحریک کنندگان، و همدستان آنها که در تدوین یا اجرای یـک طـرح یا توطئه مشترک بـرای ارتکـاب هـر یـک از جنایـات مـورد اشـاره شرکت داشـته‌اند، مسـئول کلیـه اعمـالی هسـتند کـه توسـط هـر شخص در اجرای چنین طرحی انجام شده است". دادگـاه در رای خود این نـوع جنـایت را برجسـته سـاخته و اعلام کـرد کـه "جنـگ تجاوزکارانه نه تنها یک جنایت بین‌المللی است، بلکه بالاترین همـه جنایت‌های بین‌المللی است". در حقیقت این نوع جنـایت بـا دیگـر جنایت‌های بین‌المللی بـه این دلیـل فـرق دارد و در بـالاتر از همـه آنها قرار می‌گیرد که در درون و ذات خود شـریرانه‌ترین اقـدامات علیه بشریت را در بر دارد.[130]

پیشتر از این تصریحات روشن حقوق بین‌الملل عرفی در خصوص ممنوعیت اعمال زور در روابط خارجی، در جریان طـرح محاکمـه قیصـر ویلهلم دوم در پایـان جنـگ جهـانی اول، مسـئولیت جنـایت جنگ تجاوزکارانه مطرح شده بـود. پس از آتش بس کـه بـه جنـگ جهــانی اول پایــان داد، متفقین مجمــوعه‌ای از معاهــدات را در کنفرانس صلح پاریس بـه تصـویب رسـاندند و شـرایطی را تعـیین کردند که به جنـگ پایـان می‌داد. در آن ایـام سـوال مهم، و شـاید مهمترین همه پرسش‌های تاریخ، این بود که آیا می‌تـوان امـپراتور شکست خـورده آلمـان را بـه دادگـاه کشـاند. بریتانیـا، فرانسـه و ایتالیا برای تحقیق پیرامون جنایات و محاکمه او تلاش کردند زیرا او بـه عنـوان بـالاترین مقـام مسـئول شـروع جنـگ می‌دانسـتند. متفقین در نهایت موافقت کردند کـه قیصـر را محاکمـه کننـد. این تصمیم یکی از بنیادشکن ترین تصمیمات سیاسی تـاریخ بـود زیـرا به عمر مصـونیت‌های حاصـل از این اقـدامات خاتمـه می‌بخشـید. البته ایـالات متحـده امریکـا بـا این نگرش‌هـای رادیکـال مخـالفت می‌ورزید چـرا کـه در آنزمـان اقـدام نظـامی، بـا هـر مـاهیتی، بـه عنــوان ابــزاری مشــروع در خــدمت منــافع ملی تلقی می‌شــد. (شاباس، ۲۰۱۸) ازجملـه رابـرت لنسـینگ،[131] وزیـر امـور خارجـه

---

[130] "To initiate a war of aggression is not only an international crime; it is the supreme international crime, differing only from other war crimes in that it contains within itself the accumulated evil of the whole." See: Nuremberg Trial Proceedings Volume 22, Monday, 30 September 1946.

[131] Robert Lansing

وقت ایـالات متحـده اسـتدلال می‌کـرد کـه تقریبـاً هـر جنـایتی در صورتی که در ارتباط بـا امـنیت ملی باشـد در میـان باشـد، مجـاز است. با این اوصاف، ماده ۲۲۷ معاهده ورسـای تصـریح کـرد کـه قیصر ویلهلم بـه دلیـل "بـالاترین جنـایت علیـه اخلاق بین‌المللی و حرمت معاهدات" می‌بایست توسط یک دادگاه بین‌المللی محاکمه شود.[132] این اولین بـاری در کـل تـاریخ بشـریت بـود کـه کشـورها ملت‌ها امکان تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی را توانسـتند تصـور می‌کنند. اما در نهایت این تلاش ناکام مانـد زیـرا بـا کمـک کشـور هلند وی توانست به آن کشور فرار کنـد و سـال‌های بـاقی مانـده خود را در آن کشور سپری سازد.

علت ارجـاع بـه این نمونه‌هـای تـاریخی در بـاره ممنـوعیت جنـگ تجاوزکارانه از دیدگاه حقوق بین‌الملل این است که اینگونه حقوق دارای توان حقوقی و قضایی هستند که برخلاف حقوق معاهـداتی به تصریحات و تعهدات طرفین متعاهدین محدود نمی‌شوند. دامنه تعهـدات حقـوق بین‌المللی عـرفی جهان‌شـمول اسـت یعـنی آن تعهـدات حـتی شـامل کشـورهایی کـه بـه معاهـده مـورد نظـر نپیوسته‌اند نیز می‌شود. علاوه براین، در حالیکه حقـوق معاهـداتی به اعضا این اجازه را می‌دهد تا بتوانند از معاهده خارج شـوند، در حقـوق عـرفی بین‌المللی تعهـدات کشـورها دائمی و غـیر قابـل تفسیر و یا خروج از معاهده می‌باشد.

معاهده کلوگ-برایند[133] که بـه ابتکـار فرانسـه و امریکـا در سـال ۱۹۲۸منعقـد شـد، و آلمـان را نـیز بـه آن فراخوانـد، سـعی کـرد ممنوعیت کاربرد زور در روابط بین‌المللی را به عنوان یـک هنجـار رفتاری برای همه کشورهای جهان برقرار نماید. هدف عمـده این معاهده، که خارج از چارچوب جامعه ملل انعقاد یافت، این بود تـا سپری حفاظتی در برابـر تجدیـد احتمـالی تجـاوزات آلمـان هـا بـه وجود آورد. در حقیقت، از آنجاییکه ایالات متحده امریکـا بـه دلیـل مخالفت‌هایی که در آن کشور برای ورود به جنگ جهانی اول با آن مواجه شده بود، توسط افکار عمومی جنبش ضد جنگ برانگیختـه شده بـود تـا در ترتیبـات ضـد جنـگ بین‌المللی مشـارکت کـرده و پیمـانی را در ممنـوعیت کـاربرد زور و جنـگ تجاوزکارانـه آورد. هرچند که این معاهـده نتوانسـت مـانع از بـروز جنـگ جهـانی دوم

[132] Treaty of Versailles, Article 227. See: https://net.lib.byu.edu/~rdh7/wwi/versa/versa6.html.
[133] The Kellogg-Briand Peace Pact of 1928. See: https://avalon.law.yale.edu/20th_century/kbhear.asp

شود، پایه‌ای حقوقی به وجود آورد تا در پناه آن محاکم نورنبرگ و توکیو بتوانند استدلالات و قضاوت‌های خـود را براسـاس آن قـرار دهند. در عین حال، معاهده مـذکور توانسـت سـنگ بنـای دکـترین حقوقی "جنایت علیه صلح بین‌المللی" را بنیاد نهد.

این گام‌ها بـرای تـدوین نمـودن حقـوق بین‌الملـل عـرفی در جهت ممنـوع سـاختن کـاربرد زور و جنـگ تجاوزکارانـه، در۱۱ دسـامبر ۱۹۴۶، توسط مجمع عمومی به اتفاق آرا در قطعنـامه‌ای تصـویب شـد. قطعنامـه تصـریح می‌کـرد کـه اصـول حقـوق بین‌الملـل بـه رسـمیت شـناخته شـده توسـط منشـور دادگـاه نورنـبرگ و رای حاصله از آن به عنوان حقوق بین‌الملل، تأییـد شـده اسـت. دراین ارتباط مجمع عمومی کمیته توسـعه پیشـگام حقـوق بین‌الملـل را موظف ساخت تا آن قوانین را تدوین نماید.[134] یکسال بعد مجمــع عمومی به موجب قطعنامه دیگری با کمیسیون تازه تاسیس شده حقوق بین‌الملل ماموریت داد تا پیش‌نـویس قـانون "جنـایت علیـه صلح و امنیت بشری"[135] را تهیه کند.[136] این آرمانی دیرین بود کــه جنایت علیه صـلح بین‌المللی را بـه جنـایت علیـه بشـریت مرتبـط ساخت.

امـا قاعـده ممنـوعیت جنـگ تجاوزکارانـه را می‌بایسـت بـا دقت بیشتری در منشور ملل متحد مورد مطالعه قرار داد. بنـد ۴ مـاده ۲ منشور سازمان ملل متحد، کشورهای عضو سازمان ملل متحـد را از توسل به زور علیه تمامیت ارضی یـا اسـتقلال سیاسـی یـک کشور دیگر یا به هر روش دیگری که با اهداف سازمان ملل متحد مغایرت داشته باشد، ممنوع می‌کند.

> ماده ۲ منشور ملل متحـد، سـازمان و اعضـای آن در تعقیب مقاصد مذکور در ماده اول بر طبق اصول زیر عمل خواهنـد کرد:
>
> ۱ -سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیـه اعضـای آن قرار دارد. (برابری حاکمیتی کشورها منع از آن می‌شود کــه

---

[134] Affirmation of the Principles of International Law Recognized by the Charter of the Nürnberg Tribunal General Assembly resolution 95 (I)، New York, 11 December 1946.
[135] Offences against Peace and Security of Mankind.
[136] The UNGA Rrs. 177 (II), 21 November 1947.

کشوری اهداف تجاوزکارانه جنگی را علیه کشوری دیگر برنامه‌ریزی کرده و بکار گیرد).
۲ -کلیه اعضاء به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت در ملل متحد، تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد. (اعضای ملل متحد متعهد هستند تا براساس ماده یک منشور، اصلی‌ترین هدف ملل متحد یعنی حفاظت از صلح و امنیت بین‌المللی را تامین نمایند. هیچیک از اصول منشور مهمتر از این تعهد برای حفاظت از صلح بین‌المللی نیست).
۳ -کلیه اعضای ملل متحد اختلافات بین‌المللی خود را به طرق مسالمت‌آمیز و به طریقی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت را به خطر اندازد، حل و فصل خواهند کرد. (بنابراین، کاربرد زور و یا تهدید به آن برای حل و فصل اختلافات بین‌المللی در تضاد کامل با تعهدات کشورهای عضو به موجب این بند از ماده ۲ می‌باشد).
۴. کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور، و یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسي هر کشوری، یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مغایرت داشته باشد، خودداری خواهند کرد. (این بند از ماده ۲ منشور توضیح دهنده ضرورت خودداری از کاربرد زود و ممنوعیت آن به عنوان یک قاعده حقوق عرفی می‌باشد).
۵. کلیه اعضا در هر اقدامی که سازمان بر طبق این منشور به عمل می‌آورد، همه گونه مساعدت را بعمل خواهند آورد و از کمک به هر کشوری که سازمان ملل متحد علیه آن اقدام احتیاطی یا قهری به عمل می‌آورد، خودداری خواهند کرد.
٦ -سازمان مراقبت خواهد کرد کشورهایی که عضو ملل متحد نیستند تا آنجا که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است، بر طبق این اصول عمل نمایند. (این بند دقیقا در تناسب و توافق کامل با ویژگی‌های حقوق بین‌المللی عرفی در مقایسه با حقوق قراردادی می‌باشد).

بدون اینکه فرصتی در اینجا باشد تا اینگونه تقریرات روشن مورد تفسیر بیشتری قرار گیرند، فقط به یادآوری این نکته بسنده می‌شود که مفاد این ماده از منشور ملل متحد، سنگ بنای ممنوعیت کاربرد جنگ در روابط بین‌الملل امروزین را به لحاظ حقوقی توضیح داده است. بنابراین، اصلی‌ترین قاعده حقوقی

ممنوع ساختن جنگ بـه عنـوان ابـزار حـل و فصـل اختلافـات و یـا تامین اهداف سیاست خارجی را بایـد در این مـاده جسـتجو کـرد. البته معضلاتی پیچیده با این تصریحات همـراه هسـتند. بـه عنـوان مثـال، آیـا اسـتفاده از زور بـرای مقاصـد غـیر تهـاجمی - ماننـد حفاظت از اتباع در معرض خطر در خارج از کشور یـا پایـان دادن به نقض فاحش حقوق بشر مانند نسل کشی – نـیز در حیطـه این ممنوعیت باقی می‌مانند یا خـیر. علاوه بـراین، ممنـوعیت کـاربرد زور در شرایطی که شورای امنیت سازمان ملل نتواند به وظیفـه اصلی خود در اقدامی مؤثر علیه متجاوزان اقدام کند، راه را برای تفاسیری دیگر هموار می‌نماید. بنابراین، پرسشی به غایت پیچیده هنـوز بـدون پاسـخ بـاقی می‌مانـد. آیـا تغیـیر بنیـادین شـرایط[137] می‌تواند مفاد این ماده را به چالش بکشد؟

ماده ۵۱ منشور راهنمایی برای حل این معضل فراهم می‌آورد:

> در صورت وقوع "حمله مسلحانه" علیه یک عضو ملل متحد "تا زمانی که شورای امـنیت اقـدام لازم" بـرای حفـظ صـلح و امـنیت بین‌المللی را بـه عمـل نیـاورده اسـت، هیچیـک از مقـررات این منشـور بـه حـق ذاتی دفاع از خود "خواه به شکل فردی" و خواه "به شـکل دسته جمعی" لطمه‌ای وارد نخواهد آرد. اعضـای ملـل متحد باید اقداماتی را که در اعمـال این حـق دفـاع از خود به عمل مي‌آورند، فورا به شورای امنیت گزارش دهنـد. این اقـدامات بـر اختیـارات و مسـئولیتی کـه شورای امنیت بر طبق این منشور دارد، و بـه مـوجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امـنیت بین‌المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد و اقدام لازم را بـه عمل آورد، تاثیری نخواهد داشت.

دفاع مشروط آنگونه که توسط این ماده توضیح داده شده است، تنها گزینه‌ای است کـه کـاربرد زور را موجـه و قـانونی می‌سـازد. بنابراین "حق دست زدن به جنگ" تنها در پرتو اینگونـه تصـریحات قانونی امکان پذیر است. پیامی که از این ماده مستفاد می‌شـود، بـه سـادگی این اسـت کـه در صـورت فقـدان اقـداماتی از سـوی شورای امنیت ملل متحـد، براسـاس فصـل هفتم منشـور، کشـور مورد تهاجم نظامی، بطور انفرادی و یا با کمک متحدان خود، حـق

[137] *Clausula rebus sic stantibus*

دارد دفاع از خود در برابر متخاصم در پیش گیرد. این نوع جنگ قانونی است زیرا بر پایه دفاع مشروع در برابر تجاوز و یا اشغال خارجی قرار دارد. دفاع مشروع اوکراین در برابر جنگ تجاوزکارانه روسیه علیه آن کشور نمونه روشن دفاع مشروع به موجب ماده ۵۱ منشور ملل متحد می‌باشد. اما باید در نظر داشت که دفاع مشروع فقط در صورت وقوع جنگ تجاوزکارانه، قاعده‌ای پذیرفته شده تلقی می‌شود. در حالی که حمله(های) مسلحانه پراکنده و مقطعی استناد به دفاع مشروع را با مشکلات تفسیری همراه می‌سازد. به عنوان مثال، این بحث مطرح می‌شود که آیا حمله قایق‌های توپدار ایرانی به کشتی های جنگی امریکایی می‌تواند تهاجم نظامی کافی تلقی شود تا امریکا را برای دفاع مشروع از خود آماده سازد. یا اینکه حملات مرزی مسلحانه پراکنده توضیح دهنده قانونی بودن دفاع مشروع به موجب منشور ملل متحد می‌باشد یا خیر. این موضوعات متنازع فیه مشکلات تفسیری گسترده و پیچیده‌ای را به وجود آورده است.

اما پیچیدگی موضوع به این نقطه نظر محدود نمی‌شود. قید "تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم را ..."، محل بحث‌های فراوانی بوده است. موضوع این است که این اقدامات لازم چه هستند و در چه چارچوب زمانی صورت می‌پذیرند. یک مثال می‌تواند موضوع را روشن سازد. به دنبال اشغال غیرقانونی کویت توسط ارتش صدام حسین، شورای امنیت تعدادی قطعنامه را تصویب کرده و از عراق خواست از کویت خارج شود.[138] به دنبال این اقدامات توصیه‌ای، مجازات‌هایی مانند تحریم و محاصره نیز با عراق اعمال شد. اما عراق هرگز در برابر این اقدامات تمکین نکرد. ار فاصله زمانی و عدم اقدام قاطع از سوی شورای امنیت برای خاتمه بخشیدن به اشغال

[138] S.C. Res. 660, U.N. SCOR, 45th Sess., 2932d mtg. at 19, U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 661, U.N. SCOR, 45th Sess., 2933d mtg. at 19, U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 662, U.N. SCOR, 45th Sess., 2934th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 664, U.N. SCOR, 45th Sess., 2937th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 665, U.N. SCOR, 45th Sess., 2938th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 666, U.N. SCOR, 45th Sess., 2939th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 667, U.N. SCOR, 45th Sess., 2940th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 670, U.N. SCOR, 45th Sess., 2943d mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990).

غیرقانونی عراق، امریکا و انگلستان را برانگیخت تا اعلام کنند در جهت یاری رساندن به کویت در برابر جنگ تجاوزکارانـه و اشـغال غیرقانونی، قید "تا زمـانی کـه شـورای امـنیت اقـدام لازم را..."، نمی‌تواند بازدارنده باشـد. بنـابراین، بـدون اجـازه شـورای امـنیت می‌تـوان کـویت را در جهت دفـاع از خـود یـاری رسـاند. در اینجـا مشاهده می‌شود که ناتوانی کویت در انجام دفاع مشروع از خود، و عدم اقدام قاطع شـورای امـنیت بـرای بـیرون رانـدن عـراق از کویت، و همچنین سرپیچی عراق از قطعنامه های شورای امنیت، قید "حق ذاتی دفاع از خـود دسـته جمعی" را پـایه‌ای قابـل قبـول برای امریکا و انگلستان تبدیل نمود تا در جهت دفاع از کـویت، بـا حضور نظامی در این کشور، عراق را به عقب برانند.

این پیچیـدگی‌ها در بـاره مـاهیت جنـگ تجاوزکارانـه مـانع از تلاش برای تعریفی جامع از تجاوز نشـد. مجمـع عمـومی سـازمان ملـل متحـد پس از مـذاکرات طـولانی طی قطعنـامه‌ای در ۱۴ دسـامبر سال ۱۹۷۴ تجاوز را تعریف کـرد کـه هم اکنـون بـه عنـوان منبعی بـرای بحث در مـورد تعریـف تجـاوز در صـلاحیت دادگـاه کیفـری بین‌المللی جـان تـازه‌ای بـه خـود گرفتـه اسـت.[139] این قطعنامـه شـامل ضـمیمه‌ای ۸ مـاده‌ای اسـت کـه در آنهـا تجـاوز تعریـف می‌شود. قطعنامه با تعریف گسترده‌ای از تجاوز آغاز می‌شود کـه عمدتاً از بند ۴ ماده ۲ منشور مبتنی بر تعهد کشورها به خـودداری از تهدید و یا اسـتفاده از زور اسـتخراج شـده اسـت. امـا عبـارت تهدید بـه زور از این تعریـف حـذف شـده اسـت. "تجـاوز عبـارت اسـت از اسـتفاده از نـیروی مسـلح توسـط یـک کشـور علیـه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر، یا به هر شکل دیگری که با منشور سازمان ملل متحد، همـانطور که در این تعریف آمده است، مغـایرت داشـته باشـد". مـاده ۳ شرح مفصلی از نمونه های خاصی از اقدامات تجاوزکارانه را بـر می‌شمرد. اقدامات مندرج در مـاده ۳ مـذکور مشـروط بـه مفـاد ماده ۲ همان قطعنامـه بـه عنـوان اقـدامات تجاوزکارانـه شـناخته می‌شوند که پیش بینی می‌کند شورای امنیت ممکن است تصمیم بگیرد با توجه به شرایط، چـه نـوع اقـدامی جنـگ تجاوزکارانـه بـه حسـاب می‌آیـد. مـاده ۴ تصـریح می‌کنـد کـه این فهرسـت جـامع نیست و شورای امنیت می‌تواند تشخیص دهد که اقـداماتی دیگـر نیز مصداق جنگ تجاوزکارانه می‌باشد.

---

[139] Definition of Aggression General Assembly Res. 3314 (XXIX) 14 December 1974.

مـاده ۵ قطعنامـه مـذکور توضـیح می‌دهـد کـه اینگونـه جنگ‌هـای تجاوزکارانـه مـوجب مسـئولیت جنـایی در قبـال صـلح بین‌المللی می‌باشد. بنابراین، "هیچ توجیهی با هـر مـاهیتی، اعم از سیاسـی، اقتصادی، نظامی و غیره، نمی‌تواند تـوجیهی بـرای تجـاوز باشـد". در حقیقت، قطعنامه مذکور به صراحت از مفهوم جنایت استفاده می‌کنـد تـا راه را بـرای محاکمـه کسـانی کـه دسـت بـه جنـگ تجاوزکارانه می زنند هموار سازد. "جنگ تجاوزکارانه جنایت علیـه صـلح بین‌المللی اسـت. تجـاوز بـاعث ایجـاد مسـئولیت بین‌المللی می‌شود". بـه عبـارت روشـنتر، مسـئولیت عمـل جنایت‌کارانـه بـر عهده افرادی است که در راس تصمیم گیری قرار دارند تـا اینکـه مسئولیت متوجه مفهوم انتزاعی کشـور باشـد. همـان بنـد سـپس تصریح می‌دارد که "هیچ گونه تملک ارضی یا مزیت ویژه ناشی از تجاوز قانونی به رسمیت شناخته نمی‌شود".

صدور قطعنامه مذکور راه را برای اقدامات اجرایی در رابطـه بـا جنایت جنگ تجاوزکارانه باز کرد. بویژه مـاده ۴ قطعنامـه، توصـیه می‌کند که شـورای امـنیت "در صـورت اقتضـا، این تعریـف را بـه عنوان راهنمایی برای تعیین وجود یک عمل تجاوزکارانه، منطبق با منشور در نظر داشته باشد". اما مهمتر از همه نقشـی اسـت کـه دادگاه بین‌المللی دادگسـتری در اجـرای این قطعنـامه ایفـا کـرده است. به عنوان مثال دادگاه مـذکور در قضـیه عملیـات نظـامی و شبه نظامی در داخل و علیه نیکاراگوئه، اعلام داشت کـه بنـد "ز" از ماده ۳ قطعنامـه تعریـف تجـاوز بـازگو کننـده حقـوق عـرفی بین‌المللی ممنوعیت کاربرد نـیروی مسـلحانه یـک کشـور علیـه کشور مستقل دیگـری اسـت. (قضـیه عملیـات نظـامی و شـبه نظـامی علیـه نیکاراگوئـه: پـاراگراف ۳) در قضـیه فعالیت‌هـای مسلحانه در قلمرو کنگو، یعنی دعوای جمهوری دموکراتیـک کنگـو علیه اوگاندا، در رای مورخ ۱۹دسامبر ۲۰۰۵ نیز این نظریه توسط قاضی پرونده بار دیگر ابزار شد. (قضیه مذکور: ۱۴۶)

"حقوق جنگ" و تفاوت‌هـای آن بـا "حـق دسـت زدن بـه جنگ"

همانگونـه کـه پیشـتر توضـیح داده شـد، اغلب این دو نـوع مقولـه مرتبط با جنگ با یکدیگر یکسان تلقی می‌شوند. این امر موجبـات سردرگمی‌هایی را در تحلیل‌ها فراهم می‌آورد. حق دست زدن بـه

جنگ و تعیین مشروعیت آن به شرایطی اشـاره دارد کـه تحت آن کشوری ممکن است به جنگ یا بـه طـور کلی اسـتفاده از نـیروی مسلح متوسل شود. اعتبار حقوقی این نوع جنگ‌هـا فقـط زمـانی احراز می‌شود که در راستای ماده ۵۱ منشور ملـل متحـد صـورت پذیرند. به سخن دیگر، ممنوعیت استفاده از زور در روابـط میـان کشورها و موارد استثنایی مربوط به آن، به شرحی که در منشور سازمان ملل متحد آمده است، اجزای اصلی حق ذاتی دست زدن به جنگ در شرایط دفـاع مشـروع را توضـیح می‌دهـد. امـا حقـوق جنگ ناظر بر رفتار طرفین متحاربین در یک جنگ می‌باشد. حقوق بشردوستانه بین‌المللی لایه های همپوش بـا این نـوع حقـوق دارد زیرا که سعی دارد رنج و آلام حاصل از درگیری هـای مسـلحانه را بـه حـداقل ممکن رسـانده، و بـویژه بـه حمـایت و کمـک بـه همـه قربانیان بپردازد.

همانند حقوق دست زدن به جنگ، حقوق جنگ ریشـه‌هایی قـدیمی در سـنت‌ها و رویه‌هـا و حـتی متـون مـذهبی دارد. کـورش بـزرگ هنگام فتح بابل، به سربازانش فرمان داد تا حقوق جنـگ را رعیت کرده و تحت هیچ شـرایطی موجبـات اذیت و آزار بـرای مـردم را فراهم نیاورند. به دلیل فضایل اخلاقی که با عمق جان خویش بــه آن آراسته بود، کورش هرگز اجازه نداد تـا سـربازانش دسـت بـه غارت و چپاول سرزمین‌های تسـخیر شـده بزننـد. همـه سـربازان موظـف بودنـد کالاهـای مـورد نیـاز خـویش را از مـردم خریـداری نماید. به همین دلیل اسـت گزنفـون در سـتایش کـوروش توضـیح می‌دهد کـه در نظـام تعلیم و تـربیت ایـرانی اصـل عـدالت جـویی نقطه مرکزی همه اهداف اسـت تعلیم و تـربیت قـرار دارد.[140] در عهد عتیق هم چنین اشـاراتی دیـده می‌شـود. بـه عنـوان مثـال در کتب تثنیه توصیه می‌شود که هرگاه به شهری نزدیک می‌شـوید تـا با آن بجنگید، برای آنان شرایط صلح را پیشـنهاد کنیـد امـا اگـر بـا شما صلح نکرده و با شما جنگ آغاز کنند، آنگـاه آنهـا را محاصـره کنیـد.[141] مشـابه این تقریـرات در متـون اسـلامی هم مشـاهده می‌شـود. بـه عنـوان مثـال، در سـوره بقـره این نظریـه مشـاهده می‌شود که مسلمانان در جریان جنگ‌ها فقط بـرای دفـاع از خـود به کسانی که به آنها حملـه می‌کننـد، را دارنـد. امـا پس از توقـف حمله دشمنان، مسلمانان می‌بایست از حمله دست بردارند.[142]

---

[140] نگاه کنید به نوشتاری از این نویسنده با عنوان "کورش بزرگ نماد فرزانگی در عصر تاریکی" در تارنمای اندیشکده بین‌المللی نظریه‌های بدیل

[141] The Book of Deuteronomy, 20:19–20.

[142] سوره بقره، آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳.

صرفنظر از این تقریرات تاریخی، حقـوق بین‌الملـل عـرفی و نـیز قراردادی نـیز همـواره تمایـل داشـته اسـت تـا مقـررات حقـوقی سختی را بر عملیات جنگی حاکم سازد. در قرن نوزدهم، به دنبال معاهــده آتش بس میــان سـیمون بولیــوار و نیروهــای پادشــاهی اسپانیا در ۲۵ نوامـبر ۱۸۲۰، پیش درآمـدی بـرای تـدوین و اجـرای اینگونه حقوق فراهم شد. در حقیقت، معاهده مـذکور گـامی مهم برای از بین بردن وحشت و خشمی که مشخصـه جنـگ مرگبـاری بود، به حساب می‌آید. هدف معاهده این بود کـه بـا فـراهم آوردن اصول لیبرال و بشردوستانه به طرفین درگیر در جنگ، وحشــت و دامنـه خشـمی کـه در طـول جنگ‌هـای متـوالی حیـات انسـانها را تهدیدی کرده و به نابودی می‌کشاند، به پایـان رسـانده و بـه جـای آن آداب جنــگ مطــابق بــا قــوانین ملــل و بــه آزادانه‌تــرین، عاقلانه‌ترین، و انسانی‌ترین شیوه‌های متمدن‌ترین کشـورها حـاکم گـردد. بـه مـوجب این مقـررات انسان‌دوسـتانه، طـرفین توافـق کردنـد کـه قـوانین رفتـاری تنظیم شـود، اسـیران جنگی متبـادل شوند، به مجروحـان و بیمـاران و همچـنین کشـته شـدگان میـدان جنگ رسیدگی شود. همچنین باید شرایط درک متقابل ایجاد شد تا جنگ که به دلیل نظرات متفـاوت بـه وجـود آمـده بـود، بتواننـد بـا یکدیگر پیوندها و روابط نزدیک برقرار نمایند. (باستاردو، ۱۹۸۳)

معاهــده پیمــان صـلح، دوسـتی، محـدودیت‌ها و حـل و فصـل بین ایـالات متحـده آمریکـا و جمهـوری مکزیـک موسـوم بـه معاهـده گوادالوپ هیدالگو،[143] که در سـال ۱۸۴۸ توسـط ایـالات متحـده و مکزیک امضا و تصویب شد، علاوه بر توافق‌هایی دیگر، قوانینی را برای هرگونه جنگ آینده، از جمله حفاظت از غیرنظامیان و رفتـار با زندانیان مورد توافق قرار گرفت. به عنـوان مثـال، مـاده چهـار معاهــده تصـریح می‌دارد کـه "تمـامی اسـیران جنگی کـه از هـر طرف، در خشکی یا دریـا گرفتـه شـده‌اند، در اسـرع وقت پس از مبادله تصـویب نامه‌هـای این معاهـده بازگردانـده شـوند".[144] امـا مهمترین مهمه این تصریحات در ماده ۱۲ توضیح داده شده است: "اگر (بگونه‌ای غیرقابل انتظار و خـدای نـاکرده) جنگی ناخوشـایند میان این دو جمهوری درگرفت، اکنون برای وقوع چـنین مصـیبتی

---

[143] Treaty of Peace, Friendship, Limits and Settlement between the United States of America and the Mexican Republic, known as the Treaty of Guadalupe Hidalgo.

[144] Treaty of Guadalupe Hidalgo; February 2, 1848. *The Avalon Project in Law, History, and Diplomacy*.

با همدیگر و جهانیان متعهد می‌شوند که قوانین زیر را رعایت کنند". معاهده سپس شرح مبسوطی از این توافقات را برای آنچه که امروزه "حقوق جنگ"، یا "مقررات ناظر بر عملیات جنگی"، و یا "حقوق بشر دوستانه بین‌المللی" نامیده می‌شود، را ارائه می‌نماید.[145]

بی مناسبت نیست "دستورالعمل‌های لیبر"،[146] که توسط اتحادیه در طول جنگ داخلی آمریکا در ۲۴ آوریل سال ۱۸۶۳منتشر شد، و در توسعه قوانین جنگ اثری الهام بخش می‌باشد، نیز اشاره‌ای داشته باشیم. این دستورالعمل مفصل ۱۵۷ ماده ای شاید مهمترین همه تلاش‌ها برای تدوین قوانین جنگ است. قانون در طول جنگ داخلی آمریکا تهیه و توسط رئیس جمهور لینکلن اعلام شد. اگرچه این قانون فقط برای نیروهای ایالات متحده الزام‌آور بود، اما تا حد زیادی با قوانین و آداب و رسوم جنگ موجود در آن زمان مطابقت داشتند. دستورالعمل‌های لیبر به شدت بر تدوین بیشتر قوانین جنگ و تصویب مقررات مشابه توسط سایر کشورهای جهان تأثیر گذاشت. اما از همه مهمتر، دستورالعمل‌های لیبر منبع الهامی برای مقاوله‌نامه بین‌المللی قوانین جنگ که در سال ۱۸۷۴ به کنفرانس بروکسل ارائه شد و تصویب مقاوله‌نامه های لاهه در مورد جنگ زمینی مصوب سال ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ بود.

اولین کنفرانس صلح لاهه در سال ۱۸۹۹ با هدف "تجدید نظر در اعلامیه مربوط به قوانین و آداب و رسوم جنگ که در سال ۱۸۷۴ توسط کنفرانس بروکسل تدوین شده و هنوز تصویب نشده بود، تشکیل شد. مقاوله‌نامه توسط پنجاه کشور عضو به تصویب رسید. اگرچه این مقاوله‌نامه در دومین کنفرانس بین‌المللی صلح در اکتبر ۱۹۰۷ مورد بازنگری قرار گرفت، تنها تفاوت‌های جزئی بین این مقاوله‌نامه و مقاوله‌نامه سال ۱۹۰۷ وجود دارد. باید ار اینجا خاطر نشان ساخت که مفاد این مقاوله‌نامه‌ها همگی برآمده از قواعد حقوق بین‌الملل عرفی هستند. به همین دلیل امروزه همه کشورها، حتی آنهایی که طرف هیچ یک از مقاوله‌نامه‌ها نیستند، ملزم به مفاد آنها می‌باشند.

---

[145] برای مطالعه نگاه کنید به متن ماده مذکور در پروژه بالا (زیرنویس ۱۴۵).
[146] Instructions for the Government of Armies of the United States in the Field (Lieber Code). 24 April 1863.

مقاوله‌نامه سال ۱۸۹۹ لاهه[147] در ماده ۲۳ مهمترین ابعـاد مرتبـط با جنایت حاصل ار نقض قوانین حقوق جنگ را توضیح می‌دهد:

الف) استفاده از سموم یا سلاح‌های سمی کشنده.

ب) کشتن یا زخمی کردن عمـدی افـراد متعلـق بـه ملت یـا ارتش متخاصم.

ج) کشتن یا مجـروح سـاختن دشـمنی کـه بـا کنـار گذاشـتن سلاح یا نداشتن ابزار دفاعی، بنـا بـه صـلاحدید خـود تسـلیم شده است.

د) اینکه اعلام شود که به هیچکس امان داده نخواهد شد.

ث) استفاده از اسلحه، پرتابه‌های آتشین، و یا موارد دیگر از این دست برای ایجاد صدمات غیرضروری.

و) اسـتفاده نادرسـت از پـرچم آتش بس، پـرچم ملی، یـا پرچم‌های نظامی و لباس دشمن و همچنین نشانهای متمـایز مقاوله‌نامه ژنو.

ز) انهـدام یـا تصـرف امـوال دشـمن، مگـر اینکـه انهـدام یـا تصرفی بنا بر ضرورت‌های جنگی ضروری باشد.

ماده ۲۵ "حمله یا بمباران شهرها، روستاها، محل‌هـای مسـکونی، یا ساختمان‌هایی که مورد دفاع نیستند" را ممنوع می‌سـازد. مـاده ۲۶ اعلام می‌دارد که "فرمانده یک نیروی مهـاجم، قبـل از شـروع بمبـاران، بـه جـز در مـورد حملـه، بایـد تمـام تلاش خـود را بـرای هشـدار بـه مقامـات" در خصـوص عملیـات جنگی پیش رو انجـام دهد. افزون بر این قوانین، ماده ۲۷ بیان می‌دارد کـه در محاصـره و بمباران بایـد تمـام اقـدامات لازم بـرای جلوگـیری از آسـیب بـه ساختمان‌های مذهبی، هنری، علمی و امور خیریه، بیمارسـتان‌ها و مکان‌هایی که بیماران و مجروحان در آنجـا جمـع آوری می‌شـوند، انجام شود. البته مشروط بر اینکه این تاسیسات در همـان زمـان برای مقاصد نظامی استفاده نشود. بـه مـوجب مـاده ۲۸ "غـارت شهرها یـا مکان‌هـا حـتی در زمـانی کـه تصـرف می‌شـوند ممنـوع است". و در نهایت، ماده ۵۶ بیان می‌دارد که اموال شـهرداری‌ها، مؤسسات وقف شده به مور دینی، امور خیریه و آموزشی، هنری و علوم، حتی اموال کشوری، می‌بایستی از آسـیب مصـون بـاقی بمانند. هرگونه تصرف، تخریب یا آسیب عمدی به این مؤسسـات،

[147] Convention (II) with Respect to the Laws and Customs of War on Land and its annex: Regulations concerning the Laws and Customs of War on Land. The Hague, 29 July 1899.

آثار تاریخی، آثار هنری و علمی ممنوع است و باید موضوع پیگـرد قانونی قرار گیرد.

برای رعایت اختصـار فقـط بـه یکی دیگـر از تحـولات مربـوط بـه "حقوق جنگ" که از درون مباحث مربـوط بـه محاکمـات رهـبران جنگی های تجاوزکارانه در نورنبرگ و توکیو سرچشـمه می‌گیرنـد، اشـاره‌ای کوتـاه خواهـد شـد. بـه مـوجب منشـور دادگـاه نظـامی بین‌المللی لندن، صادر شده در ۸ آگوسـت ۱۹۴۵[148] سـه دسـته از جنایات شنیعی که وجدان بشری را دچار بهت و دردهای جانکـاهی می‌ســازد، تعریــف شــدند. اول جنــایت علیــه صــلح (شــامل برنــامه‌ریزی، آماده‌ســازی، شــروع یــا راه انــدازی جنگ‌هــای تجاوزکارانه یا جنگ‌هایی که نقض توافق‌های بین‌المللی است، کـه قبلا توضـیح داده شـدند. دوم جنایـات جنگی شـامل نقض آداب و رسوم یا قوانین جنگ، از جمله رفتـار نامناسـب بـا غیرنظامیـان و اسیران جنگی. و سوم جنایات علیه بشریت از جمله قتل، بـردگی یا تبعید غیرنظامیان یا آزار و اذیت بـه دلایـل سیاسـی، مـذهبی یـا نژادی. ماده ۶ منشور مذکور اینگونه جنایات را به تفصـیل توضـیح می‌دهد که در اینجا خلاصه آنها عینا ذکر می‌شوند:

> دادگاهی که بـه مـوجب موافقتنامـه اشـاره شـده، بـه ماده ۱ بـرای محاکمـه و مجـازات جنایت‌کـاران جنگی عمـده کشـورهای محـور اروپـایی ایجـاد شـده اسـت، صلاحیت محاکمه و مجازات افرادی را خواهـد داشـت که در راستای منافع کشورهای محـور اروپـایی، خـواه به عنوان فردی، و خواه به عنوان اعضـای سـازمان‌ها مرتکب هر یک از جرایم زیر شده‌اند.

اعمال زیـر، یـا هـر یـک از آنهـا، جنایـاتی هسـتند کـه در صـلاحیت دادگاه قرار دارند و مسئولیت آن فردی است:

> الف) جنایات علیه صـلح: برنـامه‌ریزی، آمـاده سـازی، شروع یا راه انـدازی جنـگ تجاوزکارانـه، یـا جنگی کـه نقض معاهــدات، مــوافقت نامه‌هــا یــا تضــمین‌های بین‌المللی است، یا مشارکت در یـک طـرح یـا توطئـه مشترک برای تحقق آن؛

---

[148] London Charter of the International Military Tribunal

ب) جنایات جنگی: یعنی نقض قوانین یا آداب و رسوم جنگ. این تخلفات شامل قتل، بـدرفتاری یـا تبعیـد بـه کـار بـرده یـا بـرای هـر هـدف دیگـری از جمعیت غیرنظـامی در سـرزمین اشـغالی یـا در سـرزمین اشغالی، قتل یا بدرفتاری با اسیران جنگی یا افراد در دریاهـا، امـا محـدود بـه آنهـا نیسـت. قتـل گروگان‌هـا، غارت اموال عمـومی یـا خصوصـی، تخـریب بی رویـه شهرها، شـهرک‌ها یـا روسـتاها، یـا ویـرانی غـیر قابـل توجیه با ضرورت نظامی؛

ج) جنایات علیه بشریت: یعنی قتـل، نـابودی، بـردگی، تبعید و سایر اعمال غیرانسـانی کـه قبـل یـا در طـول جنگ علیه هر جمعیت غیرنظامی انجام شده است. یـا آزار و اذیت بـه دلایـل سیاسـی، نـژادی یـا مـذهبی در اجرای یا در ارتباط با هر جنایتی در صـلاحیت دادگـاه، خواه ناقض قوانین داخلی کشور محل ارتکاب باشد یا نباشد؛

رهـبران، سـازمان دهنـدگان، تحریـک کننـدگان و همدستان آنها که در تدوین یا اجـرای طـرح یـا توطئـه مشترک برای ارتکاب هر یـک از جـرایم قبلی شـرکت می‌کنند، مسئول کلیه اعمالی هسـتند کـه توسـط هـر شخص در اجرای آن طرح انجام می‌شود.

مورد دوم بویژه به بحث این بخش فصل حاضر مربـوط می‌شـود، با جزئیات بیشتری توضیح داده می‌شود:

جنایات جنگی: یعـنی مبـانی قـوانین یـا آداب و رسـوم جنگ. چنین تخلفاتی شامل قتل، بدرفتاری، یا تبعید به کـار بـرده یـا بـرای هـر هـدف دیگـری از جمعیت غیرنظامی یا در سرزمین اشغالی، قتل یا بدرفتاری با اسیران جنگی یـا افـراد در سـرزمین اشـغالی خواهـد بـود، امـا محـدود بـه آنهـا نیسـت. دریاهـا، کشـتن گروگان‌ها، غارت اموال عمومی یا خصوصـی، تخـریب بی رویـه شـهرها، شـهرک هـا، یـا روسـتاها، یـا ویرانی‌هایی که با ضرورت نظامی توجیه نمی‌شوند.

قواعــد بین‌المللی ایجــاد شــده در جریــان مقــدمات محاکمــات نورنبرگ و توکیو، مبنـایی بـرای شـکل‌گیری مقاوله‌نامه‌هـای سـال ۱۹۴۹ ژنو در خصوص قـوانین و مقـررات نـاظر بـر جنـگ شـده و سپس بـر پروتکل‌هـای تکمیلی سـال ۱۹۷۷ تـاثیر گـذار بودنـد. بـه جهت اختصار فقط عناوین این مقاوله‌نامه ها بـا توضـیح کوتـاهی معرفی شـده و از ورود بـه جزئیـات طـولانی آنهـا در این نوشـتار پرهیز می‌شود:

مقاوله‌نامه اول ژنو برای بهبود وضـعیت مجروحـان و بیمـاران در نیروهـای مسـلح در میـدان نـبرد[149] کـه در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ تصـویب شد. این مقاوله‌نامه در برگیرنده موارد زیر است:

- سربازان زخمی و بیمار
- پرسنل، امکانات، و تجهیزات پزشکی.
- پرسنل پشتیبانی غیرنظامی زخمی و بیمـار کـه نیروهـای مسلح را همراهی می‌کنند.
- روحانیون نظامی
- افراد غیرنظامی .کـه بـرای مقابلـه بـا تهـاجم اسـلحه بـه دست می‌گیرند.

مقاوله‌نامه دوم ژنو برای بهبود وضعیت اعضـای مجـروح، بیمـار و کشـتی غـرق شـده نیروهـای مسـلح در دریاها[150] کـه در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ تصویب شـد. این مقاوله‌نامـه مفـاد مقاوله‌نامـه اول ژنـو را برای شرایط جنـگ در دریـا توضـیح داده و از سـربازان مجـروح و بیمـار هنگـام سـوار شـدن بـر کشـتی هـای نجـات و یـا در دریاهـا محافظت می‌کند. ۶۳ ماده این مقاوله‌نامه بـه مـوارد زیـر اعمـال می‌شود:

- اعضای نیروهای مسلح که مجروح، بیمـار و یـا در کشـتی غرق شده گرفتار آمده‌اند.
- کشتی های بیمارستانی و پرسنل پزشکی.

[149] The First Geneva Convention. The Geneva Convention for the Amelioration of the Condition of the Wounded and Sick in Armed Forces in the Field of August 12, 1949.

[150] The Second Geneva Convention. The Geneva Convention for the Amelioration of the Condition of Wounded, Sick and Shipwrecked Members of Armed Forces at Sea of August 12, 1949.

- افراد غیر نظامی که نیروهای مسلح را همراهی می‌کنند.

مقاوله‌نامه سوم ژنو مربوط به رفتار بـا زنـدانیان جنگی[151] در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ تصویب شـد. تعـداد ۱۴۳ مـاده مقاوله‌نامـه مـذکور بـه مقررات مربوط به رفتار انسانی با اسـیران جنگی، اسـکان آنهـا، غذا، پوشاک، و مراقبت های پزشکی کافی نظارت دارد. مفـاد آن همچـنین دسـتورالعمل‌هایی را در مـورد کـار، انضـباط، تفـریح و محاکمه کیفری تعیین می‌کند. اسیران جنگی ممکن اسـت شـامل افراد زیر باشند:

- اعضای نیروهای مسلح.
- شبه نظامیان داوطلب، از جمله جنبش‌های مقاومت.
- افراد غیرنظامی که نیروهای مسلح را همراهی می‌کنند.

مقاوله‌نامه چهارم ژنو مربـوط بـه حمـایت از شـهروندان و افـراد غیرنظامی[152] در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ تصویب شد. تعـداد ۱۵۹ مـاده این مقاوله‌نامـه قـوانین نـاظر افـراد غیرنظـامی در منـاطق درگـیری مسـلحانه و سـرزمین‌های اشـغالی را توضـیح داده و ضـرورت محافظت آنان را تصریح می‌دارد.

شایان ذکر مجـدد اسـت کـه قـوانین مربـوط بـه حقـوق جنـگ، بـا حقوق دست زدن به جنگ تفاوت‌های اساسـی دارد. حقـوق جنـگ ناظر به عملیات جنگی از شروع درگیری‌هـا تـا پایـان آنهـا بـوده و هدف آن محدود کردن رنج ناشی از سربازان از یک سـو، و دیگـر قربانیان جنگ یعنی غیرنظامیان غیرنظامی از دیگر سو، می‌باشد. قوانین حقوق جنگ می‌کوشد مجروحان، بیماران، کشتی‌های غرق شده و اسیران جنگی را که نیازمند حمایت قانونی هستند، خطاب قرار دهد. آنچه که مهم اسـت این واقعیت می‌باشـد کـه تغیـیرات سریع ناشی از توسعه تکنولوژی‌های مربوط به سلاح‌های جدیــدتر و انواع جنگ‌های نوین و پیچیده تر این ضرورت را ایجـاب می‌کنـد تا قوانین و قواعد تـازه‌تری بـرای کـاهش آلام و مصـیبت‌ها و آثـار مخرب جنگ بر محیط زیست وضع شده و به اجرا درآیند.

---

[151] The Third Geneva Convention. The Geneva Convention Relative to the Treatment of Prisoners of War of August 12, 1949.

[152] The Fourth Geneva Convention. The Geneva Convention Relative to the Protection of Civilian Persons in Time of War of August 12, 1949.

در پرتو این تحولات و نیازهاست که مقـررات و قـوانین نـاظر بـر جنگ نیز هر روز بیشتر توسعه یافته‌اند. برخی از این مقررات کـه از دوران پایانی جنگ جهانی دوم به وجود آمده و مقاوله‌نامه هـای ژنـو را تکمیـل می‌کننـد در اسـناد حقـوقی متعـدد بیشـتری تبلـور یافته‌اند.

- مقاوله‌نامه ۱۹۵۴ لاهه توسط سـازمان عملی و فـرهنگی ملل متحد (یونسکو) برای حمـایت از امـوال فـرهنگی در صورت درگیری مسلحانه.[153]
- قطعنامه موسسه حقوق بین‌الملل زاگرب در سال ۱۹۷۱ در مـورد شـرایط اعمـال قواعـد بشردوسـتانه درگـیری مسـلحانه در خصـومت‌هایی کـه نیروهـای سـازمان ملـل ممکن است در آن شرکت داشته باشند.[154]
- اعلامیـه مجمـع عمـومی سـازمان ملـل متحـد در سـال ۱۹۷۴در مـورد حمـایت از زنـان و کودکـان در شـرایط اضطراری و درگیری‌های مسلحانه.[155]
- مقاوله‌نامه سال ۱۹۷۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد ممنوعیت استفاده نظـامی یـا هرگونـه اسـتفاده خصمانه از تکنیک‌های اصلاح محیط زیست.[156]
- پروتکل سـال ۱۹۷۷ الحـاقی بـه مقاوله‌نامـه اول ژنـو ۱۲ اوت ۱۹۴۹، و مربوط به حمایت از قربانیـان درگیری‌هـای مسلحانه بین‌المللی[157]

---

[153] 1954 Hague Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict.

[154] 1971 Zagreb Resolution of the Institute of International Law on Conditions of Application of Humanitarian Rules of Armed Conflict to Hostilities in which the United Nations Forces May be Engaged.

[155] 1974 United Nations Declaration on the Protection of Women and Children in Emergency and Armed Conflict. UN. General Assembly (29th sess.: 1974-1975).

[156] 1977 United Nations Convention on the Prohibition of Military or Any Other Hostile Use of Environmental Modification Techniques It was adopted by General Assembly in its resolution 31/72 in 10 December 1976.

[157] Geneva Protocol I Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts.

- پروتکل ۱۹۷۷ الحاقی به مقاوله‌نامه دوم ژنو ۱۲ اوت ۱۹۴۹ و مربوط به حمایت از قربانیان درگیری‌های مسلحانه غیر بین‌المللی.[158]
- قواعد اساسی حقوق بشردوستانه بین‌المللی صلیب سرخ قابل اجرا در درگیری‌های مسلحانه مصوب سال ۱۹۷۸.[159]
- مقاوله‌نامه سال ۱۹۸۰ سازمان ملل متحد در مورد ممنوعیت‌ها یا محدودیت‌های استفاده از برخی سلاح‌های متعارف که ممکن است بیش از حد مضر یا دارای اثرات غیرمجاز تلقی شوند.[160]
- پروتکل اول الحاقی به همین مقاوله‌نامه در سال ۱۹۸۰ در مورد وسایل غیر قابل تشخیص.[161]
- پروتکل دوم مصوب سال ۱۹۸۰ در مورد ممنوعیت یا محدودیت استفاده از مین، تله انفجاری و سایر وسایل[162]
- پروتکل سوم مصوب سال ۱۹۸۰ در مورد ممنوعیت یا محدودیت استفاده از سلاحهای آتش زا[163]
- پروتکل چهارم مصوب سال ۱۹۹۵ در مورد سلاح‌های لیزری کورکننده[164]
- پروتکل دوم اصلاح شده ۱۹۹۶ در مورد ممنوعیت یا محدودیت استفاده از مین، تله انفجاری و سایر وسایل[165]

---

[158] Geneva Protocol II Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Protection of Victims of Non-International Armed Conflicts.
[159] Red Cross Fundamental Rules of International Humanitarian Law Applicable in Armed Conflicts.
[160] The UN Convention on Prohibitions or Restrictions on the Use of Certain Conventional Weapons Which May be Deemed to be Excessively Injurious or to Have Indiscriminate Effects (CCW) in 1980.
[161] Protocol I on Non-Detectable Fragments.
[162] Protocol II on Prohibitions or Restrictions on the Use of Mines, Booby-Traps and Other Devices.
[163] Protocol III on Prohibitions or Restrictions on the Use of Incendiary Weapons
[164] Protocol IV on Blinding Laser Weapons.
[165] Amended Protocol II on Prohibitions or Restrictions on the Use of Mines, Booby-Traps and Other Devices.

- پروتکل مربوط به بقایـای مـواد منفجـره بـاقی مانـده از جنگ (پروتکل پنجم الحـاقی بـه مقاوله‌نامـه سـال ۱۹۸۰) مصوب ۲۸ نوامبر ۲۰۰۳ [166]
- کتابچه راهنمای سان رمو در سال ۱۹۹۴در مـورد حقـوق بین‌الملل قابل اعمال در درگیری‌های مسلحانه در دریا[167]
- رهنمودهای مجمع عمو می ملل متحد برای دستورالعمل ها و دستورالعمل‌های نظامی در مورد حفاظت از محیـط زیست در زمان درگیری‌های مسلحانه در سال ۱۹۹۴ [168]
- مقاوله‌نامـه ۱۹۹۴ سـازمان ملـل متحـد در مـورد ایمـنی سازمان ملل متحد و کارکنان وابسته [169]
- نظـر مشـورتی دیـوان بین‌المللی دادگسـتری در مـورد قانونی بودن تهدید یا استفاده از سـلاح‌های هسـته‌ای در سال ۱۹۹۸[170]
- مقاوله‌نامه سـال ۱۹۹۷ آتـاوا در خصـوص منـع اسـتفاده، انبار کردن، تولید و انتقال مین های ضد نفر و انهدام آنها [171]
- اساسنامه رم دادگاه کیفری بین‌المللی[172]
- پروتکـل اختیـاری ۲۰۰۰ در مـورد دخـالت کودکـان در درگیری‌های مسلحانه [173]

---

[166] Protocol on Explosive Remnants of War (Protocol V to the 1980 Convention).

[167] 1994 San Remo Manual on International Law Applicable to Armed Conflicts at Sea.

[168] ICRC/UNGA Guidelines for Military Manuals and Instructions on the Protection of the Environment in Time of Armed Conflict.

[169] UN Convention on the Safety of United Nations and Associated Personnel.

[170] The International Court of Justice advisory opinion on the Legality of the Threat or Use of nuclear weapons.

[171] Ottawa Convention on the Prohibition of the Use, Stockpiling, Production and Transfer of Anti-Personnel Mines and on their Destruction.

[172] 1998 Rome Statute of the International Criminal Court (entered into force 1 July 2002).

[173] Optional Protocol on the Involvement of Children in Armed Conflict (entered into force 12 February 2002).

- پروتکل الحاقی سوم سال ۲۰۰۵ به مقاوله‌نامه ژنو در ۱۲ اوت ۱۹۴۹[174]
- مقاوله‌نامه ۲۰۰۸ در مورد مهمات خوشه‌ای[175]

موضوعات قوانین و مقررات حقوق جنگ به مراتب گسترده تر از این شرح کوتاه است. بنابراین به جهت رعایت اختصار، توضیح آن به نوشتاری دیگری واگذار می‌شود و در اینجا موضوع حقوق بشر دوستانه بین‌المللی با مراجعه به توضیح داده می‌شود.

جنایات بین‌المللی در حقوق کیفری بین‌المللی

دادگاه کیفری بین‌المللی در ماده ۵ و ۸ جنگ تجاوزکارانه را به همراه جنایت علیه بشریت، جنایت نسل کشی، و جنایات جنگی در ردیف چهار جنایت غیر قابل بخشش بین‌المللی قرار داده است. اهمیت قراردادن اینگونه اقدامات شنیع غیرانسانی، شامل جنایت جنگ تجاوزکارانه، در این واقعیت باید جستجو شود که جامعه جهانی دیگر نمی‌تواند توحش این جنایت‌کاران را زیر عنوان مصونیت تحمل کند. اصل حاکمیت دیگر نمی‌توان پناهگاهی برای جنایت‌کاران باشد. در عین حال، این حقیقت نیز روشن می‌شود که جامعه جهانی، از جمله دادگاه کیفری بین‌المللی، باید خود را برای تحت پیگرد قرار دادن و محاکمه و مجازات این جانیان آماده کند. به موجب این تحول دگرگون کننده نظام وستفالیایی کشور و حاکمیت-محور، "هر فردی که به عنوان رهبر و یا سازمان دهنده، در جنایت جنگ تجاوزکارانه بگونه‌ای فعال مشارکت داشته، و یا به برنامه ریزی، آماده سازی، و اقدام به تجاوز فرمان داده باشد، برای جنایت تجاوز مسئول می‌باشد".[176]

[174] Geneva Protocol III Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Adoption of an Additional Distinctive Emblem.
[175] 2008 Convention on Cluster Munitions (entered into force 1 August 2010).
[176] Draft Code of Crimes against the Peace and Security of Mankind, International Law Commission, Article 16, *Yearbook of International Law Commission*, 1996, volume II, part 2, pp. 42-43.

پیشتر، و به دنبـال بـه رسـمیت شـناخته شـدن اصـول دیوان‌هـای نورنبرگ به عنوان اصول حقوق بین‌الملل توسـط مجمـع عمـومی سازمان ملل متحد، عمـل تجـاوز محکـوم شـده و عـاملان برنامـه ریزی جنگ جهانی دوم برای جنایات خـود محکـوم شـده بودنـد. و همانگونه که در بخش‌های پیشین توضیح داده شد، مجمع عمـومی در ســال ۱۹۷۴ طی قطعنــامه‌ای دســت بــه تعــریفی از تجــاوز براساس اجماع همپـوش میـان اعضـای ملـل متحـد زده بـود. امـا هنوز اینگونه تجاوزات جنایتی علیه صلح بین‌المللی تلقی می‌شدند تـا جنـایت جنـگ تجاوزکارانـه. بزرگـترین حساسـیت در ارتبـاط بـا قطعنامه تعریف تجـاوز این بـود کـه این تعریـف شـامل مجموعـه اقدامات قهرآمیز بود که توسط کشوری علیه کشوری دیگر انجام می‌گـرفت. ولی قطعنامـه در خصـوص مسـئولیت این تجـاوزات سـاکت بـود. کمیسـیون حقـوق بین‌الملـل این موضـوع را در طی بحث‌های طـولانی مـورد توجـه قـرار داده بـود. بنـابراین، در پیش نویس قانون جنایت علیه صلح و امنیت بین‌المللی مستقیما افـراد را برای انجام جنایت مورد شناسایی قـرار داد. کمیسـیون حقـوق بین‌الملل در این شناسایی جنایی بـه محاکمـات نورنـبرگ اشـاره کرده و در بیان این امر کـه جنـایت توسـط افـراد بیـان می‌شـود، جمله‌ای تعیین کننده را از آن نقل قول می‌کند کـه "جنایـات علیـه حقوق بین‌الملل توسط مردان انجام می‌شود نـه توسـط نهادهـای انـتزاعی و تنهـا بـا مجـازات افـرادی کـه مـرتکب چـنین جنایـاتی می‌شوند می‌توان مفاد حقـوق بین‌الملـل را اجـرا کـرد".[177] در آن گـزارش کمیسـیون حقـوق بین‌الملـل بیشـتر ادامـه می‌دهـد کـه "بنابراین، نقض قواعـد حقـوق بین‌الملـل منـع تجـاوز توسـط یـک کشور موجب مسئولیت کیفری افـرادی می‌شـود کـه نقش تعـیین کننــده‌ای در برنــامه‌ریزی، آماده‌ســازی، آغــاز یــا انجــام تجــاوز داشته‌اند. عبارت "تجاوز ارتکـابی توسـط یـک کشـور" بـه وضـوح نشان می‌دهد که چنین نقض قانون توسط یـک کشـور یـک شـرط لازم برای انتساب احتمالی مسئولیت یک جنایت تجاوز به یک فـرد است".[178]

این تفاسیر حقوق دانان برجسته در کمیسیون حقوق بین‌الملل به شـکلی ظریـف در قـانونی سـاختن مسـئولیت جنـایت بین‌المللی حاصل از جنگ تجاوزکارانه موثر بود. کمیسیون در ماموریت خــود برای تهیه پیشنویس اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، در مــاده

---

[177] زیرنویس ۱۷۶
[178] همان زیرنویس

۲۰، و در زیر عنوان توضیح جنایاتی که در حیطه صلاحیت دادگاه قرار می‌گیرند، "جنایت تجاوز" را رسما به لیست جنایت‌های بین‌المللی افزود. در حقیقت، کمیسیون تغییری عمیقی در نگرش نسبت به مسئولیت حاصل از جنگ تجاوزکارانه دست زده و آنرا از "جنایت علیه صلح و امنیت بین‌المللی" به "جنایت تجاوز" تغییر داد. کمیسیون توضیح می‌دهد که تعریف تجاوز در قطعنامه سال ۱۹۷۴ با تجاوز کشورها سروکار دارد، نه با جنایات افراد، و به عنوان راهنمایی برای شورای امنیت طراحی شده است، نه به عنوان یک تعریف برای استفاده قضایی. "اما، با توجه به مفاد بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، این قطعنامه راهنمایی‌هایی را ارائه می‌دهد و دادگاه باید در حال حاضر در موقعیت بهتری برای تعریف جرم عرفی تجاوز نسبت دادگاه نورنبرگ در سال ۱۹۴۶ باشد".[179] این تحولی بی سابقه در موضوعات مربوط به جنگ تجاوزکارانه بود زیرا صلاحیت رسیدگی به این امر که آیا جرم اتفاق افتاده جنایت بین‌المللی تلقی می‌شود یا نه را از شورای امنیت سازمان ملل متحد، به موجب ماده ۳۹ منشور ملل متحد،[180] به یک نهاد قضایی بین‌المللی تغییر داد.

مقاوله‌نامه رم که اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی را تشکیل می‌دهد، در ماده ۸ (اصلاحیه) به تعریف جنایت حاصل از جنگ تجاوزکارانه پرداخته است:

> از نظر این اساسنامه، "جنایت تجاوز" به معنای برنامه ریزی، آماده سازی، شروع یا اجرای یک عمل تجاوزکارانه توسط شخصی است که به طور مؤثر کنترل یا هدایت اقدامات سیاسی یا نظامی یک کشور را دارد. که به دلیل ماهیت، جاذبه و مقیاس خود، نقض آشکار منشور ملل متحد است.
> از نظر بند ۱، "عمل تجاوز" به معنای استفاده از نیروی مسلح توسط یک کشور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر، یا به هر

---

[179] International Law Commission, Draft Statute for an International Criminal Court with commentaries 1994, pp. 39-40.

[180] ماده ۳۹ - شوراي امنيت وجود هرگونه تهديد عليه صلح – نقض صلح – يا عمل تجاوز را احراز و توصيه‌هايی خواهد نمود يا تصميم خواهد گرفت که برای حفظ يا اعاده صلح و امنيت بين المللی به چه اقداماتی بر طبق مواد ٤١ و ٤٢ بايد مبادرت شود

روش دیگری که با منشور سازمان ملل متحد مغایرت داشته باشد، است. طبق قطعنامه ۳۳۱۴ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، هر یک از اقدامات زیر، صرف نظر از اعلام جنگ، به عنوان یک اقدام تجاوزکارانه تلقی می‌شود:

(الف) تهاجم یا حمله توسط نیروهای مسلح یک کشور به قلمرو یک کشور دیگر، یا هر اشغال نظامی، هرچند موقت، ناشی از چنین تهاجم یا حمله، یا هر گونه الحاق با استفاده از زور قلمرو کشور دیگر و یا بخشی از آن؛

(ب) بمباران توسط نیروهای مسلح یک کشور علیه قلمرو کشور دیگر یا استفاده از هر یک تسلیحات توسط یک کشور علیه قلمرو کشور دیگر؛

ج) محاصره بنادر یا سواحل یک کشور توسط نیروهای مسلح کشور دیگر.

د) حمله نیروهای مسلح یک کشور به نیروهای زمینی، دریایی یا هوایی، یا ناوگان دریایی و هوایی یک کشور دیگر.

ث) استفاده از نیروهای مسلح یک کشور که با توافق کشور پذیرنده در قلمرو کشور دیگری هستند، برخلاف شرایط پیش‌بینی شده در موافقتنامه یا هرگونه تمدید حضور آنها در چنین سرزمینی فراتر از خاتمه توافق؛

(و) اقدام یک کشور در اجازه دادن به قلمرو خود که در اختیار کشور دیگری قرار داده است، توسط آن کشور دیگر برای ارتکاب عمل تجاوزکارانه به کشور ثالث استفاده شود.

(ز) ارسال گروه‌ها، افراد، یا مزدوران مسلح توسط یا از طرف یک کشور که اعمال نیروی مسلحانه را علیه دیگری انجام می‌دهند.[181]

در ماه مه و ژوئن سال ۲۰۱۰، اولین کنفرانس بازنگری اساسنامه ۷ادگاه کیفری بین‌المللی در کامپالا، اوگاندا برگزار شد. کشورهای عضو و غیرعضو به طور یکسان گرد هم آمدند تا اجرای و تأثیر اساسنامه رم از زمان اجرایی شدن آن در ژوئیه ۲۰۰۲ را بررسی کنند. در این زمان اصلاحات متعددی به

[181] The Statute of the International Criminal Court.

اساسنامه پیشنهاد شد، از جملـه تعریـف پیشـنهادی بـرای جنـایت تجـاوز و همچـنین اینکـه چگونـه و در چـه مـوردی دیـوان کیفـری بین‌المللی کیفری می‌تواند اعمال صلاحیت در مورد جرم تجاوز را آغاز کند. پس از بحثهای بسیار، هم کشورهای عضو دادگاه کیفری بین‌المللی و هم کشورهای غیر عضو موافقت کردند که بـا اجمـاع اصـــلاحات کامپـــالا را در ۱۱ ژوئن تصـــویب کننـــد کـــه شـــامل اصلاحیه‌های جنایت تجاوز بود.

نتیجه گیری

با توجه به توضیحات فوق، آنچه که می‌بایست در رابطه بـا تجـاوز نظامی روسیه به اوکراین موردنظر قرار داد این است کـه بـدون درنگ تجاوز نظامی جنایتی بین‌المللی و شـخص پـوتین بـه عنـوان بـالاترین مقـام در کشـور روسـیه مسـئول این جنـایت می‌باشـد. بنـابراین در حالیکـه مواضـع متفـاوتی در خصـوص چـرایی حملـه نظامی تجاوزکارانه نسبت بـه اوکـراین در جریـان اسـت، و گـروه های چپگرا از یکسو، و کشورهای متحد روسـیه از دیگـر سـو، این تجاوز را توجیه می‌کنند، عملیات نظامی علیه یـک کشـور مسـتقل فی نفســـه نقض فـــاحش قـــوانین بین‌المللی، و طبـــق مـــاده ۸ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، جنایتی بـا مسـئولیت شـخص پوتین می‌باشد. تجاوز نظامی به اوکراین نه فقـط "جنـایت جنـگ تجاوزکارانه" است، که به دلیـل قاعـده آمـره منـع کـاربرد زور در حقـوق بین‌الملـل اتفـاق افتـاده اسـت، بلکـه بـه مـوجب همـان اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، "جنایتی جنگی" اسـت کـه در تقابل کامل با مقـررات حقـوق بین‌الملـل عـرفی و نـیز معاهـدات بین‌المللی ناظر بر عملیات جنگی می‌باشد. رعایت نکردن قوانین "حقوق جنگ" موجبات کشـته شـدن و صـدمات سـنگینی بـه غـیر نظامیان می‌باشد. از نقطه نظـر حقـوق بین‌الملـل تـرکیب این دو نوع جنایت بین‌المللی نه فقط تشـکیل دهنـد بـالاترین و سـهمگین ترین جنایت می‌باشد، با جنایت علیه بشـریت نـیز پیونـد می یابـد. بنـد ۱۱ از مـاده ۷ اساسـنامه دادگـاه کیفـری صـدمات جـانبی آن بالاترین درجه جنایت را نیز به عنوان نـوعی جنـایت دیگـر بـر می شمرد: "سایر اعمال غیرانسانی با خصوصیات مشابه عمداً باعث رنج شدید یا آسـیب جـدی بـه بـدن یـا سـلامت روحی یـا جسـمی می‌شـود". از آنجاییکـه تجـاوز نظـامی بـه اوکـراین موجبـات این آسیبها را به مردم باعث شده است، جنـگ روسـیه علیـه اوکـراین

سه ضلع جنایتی سهمگین بین‌المللی را تشـکیل می‌دهـد: "جنـایت جنگ تجاوزکارانه"، "جنایات جنگی"، و "جنایت علیه بشریت".

فصل ششم

حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت

چکیده

جدای از سـوابق تـاریخی کـه طی آن گروه‌هـایی سـعی کردنـد بـا تاسی از ایـدئولوژی‌های چپ‌گرایانـه، بخش‌هـایی از مـام میهن را جدا سازند، و بـه ناکـامی کشـیده شـدند، اخـیرا نـیز کوشـش‌های مشابهی توسط همان گروه‌ها در جریان است. القائات سیاسـی و لفاظی‌های آنان ممکن است برای برخی فریبنده باشد. به عنـوان مثال کاربرد مفاهیمی مانند کثیرالمله، حق تعیین سرنوشـت، و یـا فدرالیزم قومی، توسط آن گروه‌ها گمراهی‌هایی را در بخش‌هایی از افکار عمومی بوجـود آورده اسـت. نبـودن توضـیحات روشـن و دقیق حقوقی در باره مفاهیمی مانند ملت، ملیت، کشور، قومیت، و یـا حـق تعـیین سرنوشـت از یکسـو، و قصـور رسـانه‌ها بـرای بازگشودن معانی صحیح این مفاهیم، همراه بـا تسـامح چهره‌هـای شناخته شده و گروه‌های سیاسی، باعث شده است تا افــرادی از میـان گروه‌هـای قـومی بـا مقاصـد سیاسـی ابهـام‌آلودی بکوشـند زمینه‌های تجزیه طلـبی را فـراهم آورنـد. هـدف اصـلی این فصـل توضیح آن مفاهیم از دیدگاه حقوق بین‌الملل می‌باشد.

کلید واژگان: کشور، حق تعیین سرنوشت، آزادی تصـمیم‌گیری، حقوق دمکراتیک، مردم و ملل

کشور و حاکمیت

کشـور بـه ذاتی سیاسی[182] اطلاق می‌شـود کـه بـا سـازماندهی خاصی که بـه دولت[183] موسـوم اسـت، می‌توانـد اراده سیاسی[184] (تا حدودی نامشروط) خود را بر اجزای آن ذات سیاسی،[185] یعنی اشـخاص حقیقی و حقـوقی کـه بـه فضـای (سـرزمین و متعلقـات آن)[186] معین آن ذات تعلـق خـاطر دارنـد، اعمـال کنـد. بنـابراین، کشور ساختاری سیاسی و تاریخی[187] است که موجـودیت خـود را به عنوان ذاتی سیاسی اعلام می‌کند.

تجلی این ذات سیاســی، ملت[188] نامیــده می‌شــود، خــواه بــا ویژگی‌های مرتبط با خاک و خون (ملیت قومی)[189] همـراه باشـد، مانند فرانسه و یا آلمان، و خـواه بـا مختصـات مـدنی و اجتمـاعی چنـد فـرهنگی، (ملیت مـدنی)[190] ماننـد کانـادا توضـیح داده شـوند ملت ممکن از گروه‌هـای متفـاوت قـومی، زبـانی، مـذهبی، و یـا فـرهنگی تشـکیل شـده باشـد کـه بـا احسـاس تعلـق هویـتی و سرزمینی، و با درجه‌ای از همگنی، خـود را از ملـل دیگـر متمـایز می‌سازد. این احساس تعلق گوهر ملت بودن را شکل بخشـیده و تعیین می‌کند. به همین دلیـل احسـاس تعلـق ملی بـا اسـتعانت از سـمبل‌هایی ماننـد سـابقه تـاریخی و افسـانه‌های آن، مراسـم و سنت‌ها و شعارها، و یا پرچم و سرود ملی همواره حفظ می‌شود.

این دو مفهوم، یعنی ذات سیاسی (کشـور) و تجلی آن (ملت)، در عقلانیت وسـتفالیایی[191] بـه وضـوح و روشـنی و بـا عنـوان دولت-ملت[192] تشریح شده است، بـدون اینکـه بـه روشـنی توضـیح داده شود چه ابعاد هنجاری می‌بایست بر آن پیوند ناظر باشـد. منظـور از بعد هنجـاری این اسـت کـه چـه نـوع رابطه‌ای می‌بایسـت ذات

---

[182] Political unity
[183] Government -administration
[184] Sovereign power
[185] Nationals – people
[186] Appurtenance (territory including possession above and under the land: the air and the seas)
[187] Social construction
[188] Nation
[189] Ethnic nationality – ethnic-based nation
[190] Civic nationality
[191] Westphalian logic (1648)
[192] در فارسی به آن دولت-ملت می گویند. اما به نظرم باید کشور/دولت-ملت نامیده شود

نظم حقوقی-اداری، یعنی رابطه میان حاکمیت سیاسی به عنـوان ساختاری اجتماعی، و حاکمیت اراده فردی که در مـاهیت خـود بـا مردم، به عنـوان ذواتی عقلایی همـراه اسـت، را تعریـف و تعـیین نماید. در ادبیات معاصر حقوق بین‌الملل، پیوند میان ذات سیاسی و تجلی آن، یعـنی ملت، در مقاوله‌نامـه مونتـه ویـدیو (۱۹۳۳) بـه عنوان سندی اعلامی[193] با وضوح توضیح داده شـده اسـت.[194] این اعلام بازگو کننده نگرشی به مفهـوم کشـوربودن است[195] کـه در حقوق بین‌الملـل عـرفی[196] در رویه‌هـای کشـورها مشـاهده شـده است. در این نگرش، هرگاه اجزای آن ذات سیاسی تامین شوند، کشور بـه خـودی خـود اعلام موجـودیت می‌کنـد; یعـنی اینکـه این اعلام موجودیت مربوط به یک شخصیت سیاسی و حقوقی اسـت که منـافع ملت خـود را نماینـدگی می‌کنـد. مقاوله‌نامـه مـذکور در مـاده ۱ بـه روشـنی اعلام می‌کنـد کـه "کشـور (یعـنی همـان ذات سیاسـی) یـک شـخص حقـوقی یگانـه در حقـوق بین‌الملـل می‌باشد".[197] در این تعریف، که همچنان تنها و معتبرترین توضـیح کشور بـودن می‌باشـد، کشـور یـک شـخص یگانـه (یـک شخصـیت سیاسی) است، و سیستم بین‌المللی کشورها را به عنوان بـازیگر اصلی به رسمیت می شناسد. از اینروی، تعامل میان کشـورها در جامعه بین‌المللی کشورها انجام می‌گـیرد. همـان مـاده شـماره ۱ مقاوله‌نامه مذکور چهار ویژگی را به این شخصـیت واحـد (یگانـه) سیاسی اختصاص می‌دهد:

- جمعیت ثابت
- سرزمین معین
- دولت
- توانـایی بـرای برقـراری ارتبـاط بـا دیگـر کشـورها (ذوات سیاسی و یا شخصیت‌های حقوقی)

این چهار ویژگی ستون‌های کشور بـودن را بنیـاد می‌نهنـد. نکته‌ای که از این چهار ویژگی حاصل می‌شـود این اسـت کـه اولا آن ذات سیاسـی بـه محض شـکل‌گیری اعلام اسـتقلال می‌کنـد. مفهـوم حقوقی چنین استقلالی این اسـت کـه موجـودیت یـک کشـور هیچ

[193] Declaratory theory of the state
[194] Convention on Rights and Duties of States adopted by the Seventh International Conference of American States, 1933.
[195] Statehood.
[196] Customary international law.
[197] The state as a person of international law.

ارتبـاطی بـه تبعیت یـک کشـور از قـوانین بین‌المللی نـدارد. این بازیگر مسـتقل در همـه شـرایط تصـمیم می‌گـیرد و براسـاس آن رفتار می‌کند. ثانیـا اعلام اسـتقلال بـه این معـنی اسـت کـه ذوات سیاسـی، یـا کشـورها، حـق مداخلـه در امـور داخلی یکـدیگر را ندارند. منظور از این استقلال این است اراده حاکمیتی کشور کـه از طریق دولت آن کشور اعمال می‌شود، بی قید و شـرط اسـت و نمی‌توان آنـرا بـا معیارهـای اخلاقی و هنجـاری محـدود سـاخت، مگـر اینکـه قـوانین بین‌المللی آنهـا را تعـیین کننـد. ثالثـا، حقـوق بین‌الملل (سنتی) نیز این بی قید و بند بـودن حـاکمیت ملی را بـه عنـوان پایـه اصـلی روابـط بین‌الملـل مـورد شناسـایی قـرار داده است. این ویژگی‌ها در بند ۱ از ماده ۲ منشـور ملـل متحـد مـورد تصدیق قرار گرفته است. "سازمان براسـاس اصـل تسـاوی حـق حاکمیت تمام اعضای خود مبتنی می‌باشد".

توضیح بیشتری برای این ویژگی‌ها نیاز است. هرگاه کشوری پا به عرصه ظهور بگذارد، بی هیچ قید و شرطی قـابلیت و تمایـل خـود را بـرای تعامـل بـا دیگـران اعلام می‌کنـد. یعـنی اینکـه مفهـوم اسـتقلال حقـوقی و سیاسـی هیچ ربطی بـه تبعیت آن کشـور از قوانین بین‌المللی، یا شناسایی کشورهای دیگـر نـدارد. یـک چـنین اعلام موجودیـتی توسـط دادگـاه بین‌المللی دائمی دادگسـتری در قضیه رژیم حقوقی میان آلمان و اتریش مورد تصدیق قرار گرفته است.

> ... نتیجه این است که محدودیتها به آزادی یک کشـور، خـواه ناشـی از قـوانین بین‌المللی عـرفی یـا تعهـدات قراردادی باشد، بر استقلال کشورها تأثیر نمی‌گـذارد. تا زمانی کـه این محـدودیتها کشـور را تحت اختیـارات قانونی یک کشور دیگر قرار ندهنـد، کشـور هـر چقـدر هم که این تعهدات گسترده و سنگین باشند، همچنـان یک کشـور مسـتقل بـاقی می‌مانـد. (قضـیه گمرکـات، ۱۹۳۱)

در اینجا یک موضوع پیچیده دیگر به بحث وارد می‌شود. آیا صـرف اعلام موجودیت سیاسی خود، و تمایل به تعامل با دیگر کشـورها، برای ادامه حیات ذات سیاسـی بـه وجـود آمـده کـافی اسـت؟ دو تئوری کلی در پاسخ به این پرسش مطرح شده‌اند.

نظریه شناسایی اعلامی[198] که برآمده از ماده یک مقاوله‌نامه مونته ویدیو می‌باشد، صراحت دارد که با شرط تامین ویژگی‌های چهارگانه مذکور کشور به خودی خود اعلام موجودیت می‌کند. از آنجاییکه این اعلام موجودیت بر توانایی و تمایل آن کشور برای ورود به تعاملات بین‌المللی قرار می‌گیرد، هیچ نیازی به شناسایی آن کشور توسط کشورهای دیگر نیست.

این نگرش نسبت به موجودیت کشور، به نظریه ماکس وبر در باره ذات کشور بودن نزدیک است، وبر کشور را یک سازمان سیاسی می‌داند که به عنوان یک ذات حقیقی دستگاه اداره کننده خود را با عنوان دولت به وجود آورده است و می‌تواند اراده حاکمیتی خود را بر مردم خویش، و در سرزمین معین مورد حاکمیت اعمال کند. بنابراین به گفته وبر یک کشور هنگامی می‌تواند وجود داشته باشد که بتواند موارد زیر را دربر گیرد: ذاتی سیاسی باشد; نظم اداری و حقوقی خود را در درون آن فضایی که ذات سیاسی چهره خود را به تصویر می‌کشد، ایجاد کند; آن نظم بتواند به درستی امور کشور را اداره کند; هدایت امور براساس قانونگذاری موثر و بگونه‌ای انحصاری در اختیار داشته باشد; هدایت امور را با اقتدار تام و تمامی که آن ذات سیاسی، یعنی حاکمیت سیاسی، برای آن در نظر گرفته است بر قلمرو ارضی و مردم خود اعمال نماید. این نگرش توسط ماده ۳ مقاوله‌نامه مونته ویدیو به روشنی و صراحت تصدیق شده است.

وجود سیاسی کشور مستقل از به رسمیت شناختن کشورهای دیگر است. حتی قبل از شناسایی، کشور حق دارد از تمامیت و استقلال خود دفاع کند، حفاظت و رفاه آن را فراهم کند، و در نتیجه خود را آنطور که صلاح می‌داند سازماندهی کند، براساس منافع خود قانون وضع کند، خدمات خود را اداره کند، و صلاحیت خود را تعریف و اعمال کند. اعمال یک چنین حقی تابع هیچ محدودیتی نیست، مگر اینکه طبق قوانین بین‌المللی برای حمایت از حقوق دیگر کشورها امکان پذیر باشد.

[198] Declaratory theory of recognition.

نظریه شناسایی تاسیسی[199] استدلال می‌کند که وجود یک ذات سیاسی به شناسایی دیگر کشورها منوط و وابسته می‌باشد. هرگاه این شناسایی انجام نگیرد، کشوری که تاسیس شده است، علی رغم توانایی و تمایل برای تعامل با دیگر کشورها، هرگز نمی‌تواند آن تمایل خویش برای کشور بودن را محقق نماید، و در نتیجه در انزوا باقی می‌ماند. درحقیقت، عدم شناسایی به معنی انکار موجودیت و به انزوا کشاندن، و تحت شرایطی، نابودی قهرآمیز آن ذات سیاسی می‌باشد. این نظریه برآمده از فضای استعماری و سلطه‌گرایانه سیستم بین‌المللی، و اعمال سیاست قدرت، می‌باشد.

در مقایسه با این نظریه شناسایی، نظریه کلاسیک شناسایی موسوم به اعلامی، اساسا کشور بودن براساس ماده ۴ مقاوله‌نامه مونته ویدیو، با روشنی بیشتری مورد توجه جامعه بین‌المللی کشورها قرار گرفته است. براساس نظریه اعلامی، کشورها از نظر حقوقی برابر هستند، از حقوق یکسانی برخوردارند، و در اعمال ظرفیت خود به عنوان ذاتی سیاسی، برابر می‌باشند. یک چنین حقی برای کشورها به توانایی کشور بستگی ندارد، بلکه به واقعیت ساده باز می‌گردد که وجود کشور به عنوان یک شخص واحد به موجب قوانین بین‌المللی تعریف می‌شود. اما وجود کشورهایی مانند افغانستان، هائیتی، سومالی، و کنگو که به کشورهای شکننده[200] موسوم هستند آن تعریف کلاسیک کشور بودن را مورد پرسش قرار داده‌اند. این کشورهای شکننده به اشکال مختلف قادر نیستند ویژگی‌ها شناسایی اعلامی را تامین کنند. افغانستان از ساختارهایی فروریخته در عذاب است، سومالیا در بی‌نظمی کامل به سر می برد، کنگو با پدیده کودک سرباز مواجه شده است، و هائیتی ساختار شکننده دیگری مشتمل بر عدم امنیت کامل به سر می برند. هر چهار کشور از فقر مطلق در عذاب هستند، بی نظمی آنچنان گسترده و عمیق است که دولت مرکزی نمی‌تواند به آن پاسخی موثر بدهد، و موانع ساختاری موجبات سقوط کل عناصر تشکیل دهنده کشور و اعمال حاکمیت را فراهم آورده است، و مداخلات خارجی آنها را در بن بست سیاسی قرار داده است.

مفاهیم ملت و ملیت

[199] Constitutive theory of recognition.
[200] Fragile states or the failed states.

افـزون بـر چالش‌هـای مـذکور نسـبت بـه مفهـوم کشـور بـودن و عناصـر سـازنده آن، مفـاهیم ملت و ملیت نـیز بایـد بـه درسـتی تعریـف شـوند. این مفـاهیم بـا نگـرش سـنتی حـاکمیت مطلـق، موسوم به دیدگاه هابسی، با چالش‌های نوینی همراه شده اسـت. در نگرش هابسی، حاکمیت همانند ابزاری است که به مـوجب آن قوه حاکمه می‌تواند کشور را از شرایط بی نظمی خارج ساخته و آنـرا بسـامان سـازد. قـدرت حاکمـه قـاهره، لوایتـان، بـالاترین، قدرتمندترین و منطقی‌ترین موجود در طبیعت اجتماعی است کـه قابلیت نمایش حکومت کامـل را دارد. این قـوه قـاهره براسـاس سه فرضیه توضیح داده می‌شود:

اولین فرضیه این اسـت کـه همـه مـردم توانـایی فهمیـدن و استدلال دارند. آنها هزینه‌ها و منافع حاصل از اقـدامات خـود را می‌سـنجند، و عـواقب اعمـال خـود را در نظـر می‌گیرنـد. ثانیا وجه مشترک همـه آنهـا این اسـت کـه همگی بـه دنبـال منـافع شخصـی خـود هسـتند. مهمـترین این منـافع داشـتن امنیت در فضای بی‌نظمی است. آنها می‌دانند فقدان روابـط اجتماعی منظم به این معنی است که هیچکس امنیت نـدارد و در هر لحظه ممکن است حیات آنها، توسـط دیگـرانی کـه آنها نیز در پی منافع و امـنیت خـود هسـتند، بـه تـاراج بـرود. سـومین فرضـیه این اسـت کـه بـرای امـنیت داشـتن بایـد قدرتمنـد بـود. این قدرتمنـدی ممکن اسـت در اندیشـه آنهـا برای قانع ساختن دیگران، در توانـایی فـیزیکی بـرای تسـلیم کشاندن دیگران، و یا در اشتهار و مقام اجتمـاعی آنهـا قـرار دارد. همه مردم خواهان زندگی عاری از هر نوع مانعی برای زیستن می‌باشند. بـرای تـامین این نـوع شناسـایی آنهـا بایـد قدرتمند باشند. همه مردم برای کسب قدرت دارند، امـا این قدرت فقط ابزاری اسـت کـه می‌توانـد بـه آنهـا امـنیت لازم برای زندگی کردن را اعطا نماید. اما از آنجاییکه همه مـردم این ویژگی‌هـای مشـابه را دارنـد، از در رقـابت و رفتارهـای خصمانه با یکدیگر قـرار می‌گیرنـد تـا بتواننـد امـنیت خـود را تامین کنند. این جنـگ همـه علیـه همـه، زنـدگی را بـه تبـاهی کشانده است، مانند دور تسلسلی که از آن گریز نیست.

امـا همـان مـردم بـه مـدد قـدرت عقلایی خـود در می‌یابنـد کـه می‌بایست از این دور تسلسل جستجوی قدرت بـرای امـنیت، کـه

در نهایت به بی امنی بیشتری منجر می‌شود، غلبه کنند. بـرای این منظـور آزادی کامـل خـود را بـا میـل و اراده خـویش محـدود می‌سازند تا بتوانند همه را به قراردادی اجتماعی ترغیب نمایند تـا بواسطه آن جامعه نظمی اجتمـاعی پیـدا کنـد. این نظم اجتمـاعی نیاز به مداومت، هدایت، و حفاظت دارد. برای این منظور، همـان مردم فردی را از میـان خـود بـر می‌گزیننـد تـا عهـده‌دار این نظم باشد. این فرد با بالاترین درجه اقتدار مجهز می‌شود بگونه‌ای کـه هیچ نوع مقاومتی در برابر آن نمی‌تواند شـکل گـیرد. مقـاومت در برابر حاکمیت مطلق همانا بازگشت به بی نظمی، و درنتیجـه دور باطل جستجوی قدرت برای تـامین امـنیت خواهـد بـود. بـه همین دلیـل، قـدرت حـاکمیتی بایـد قـاهره باشـد. این الگـوی هابسـی حاکمیت در زیربنای حقوق بین‌الملل سنتی و مـدافعان واقعگـرای آن قرار گرفته است.

این نگرش توسط جان لاک به چالشی عمیق کشیده شد. اسـاس استدلال لاک در دو رساله در باب حاکمیت[201] این است که هرچند قدرت سیاسی سـاختاری اجتمـاعی اسـت، امـا بـه معـنی داشـتن اجازه و حق برای انجـام هـر کـار نمی‌باشـد. بلکـه برخـورداری از قدرت سیاسی، وی که می‌خواهد تامین کند، بـه رعـایت حـدودی، که در حقوق طـبیعی قابـل درک اسـت، منـوط می‌باشـد. منظـور اینکه قوای حاکمه با برقراری نظم اجتماعی موجبات برخـورداری مردم از طبیعی آنها را باعث می‌شود. این اجتمـاعی و سیاسـی به ازای آن آزادی مطلقی است که مردم به قـوه حاکمـه تفـویض کرده‌اند. اما در نظر داشته باشیم که هم قوای حاکم و هم مـردم در برخورداری از تعریف شـده قـانونی، نمی‌بایسـت آنـرا امـری مطلق انگارند. آزادی قوه حاکمه به احترام به حق حاکمیت ارادی افراد برای تصمیم‌گیری در باره حق تعیین سرنوشت سیاسی خود منوط است. بین این دو نوع حاکمیت، یعنی حـاکمیت اراده مـردم و حق حاکمیت نظام سیاسی که بر جامعـه حکـومت می‌کنـد بایـد تعادل و هماهنگی وجود داشته باشد. حتی قوای حاکم مشروعیت خـود را از آزادی اراده مـردم بـرای تصـمیم‌گیری اخـذ می‌نمایـد. مردم هم در برخورداری از قانونی حق ندارند که مرزهای تعریف شده را پشت سر گذارند. بلکه هـر نـوع برخـورداری از آزادی بـه رعایت حقوق دیگران منوط و وابسته می‌باشد.

---

[201] Locke, J. (1689/2003). *Two Treaties of Government*. Hackett Publishing Company.

آزادی هم در ابعاد فردی و هم در ساحت جمعی خود تابعی از قواعد لیبرال می‌باشد. این قواعد را باید در خردمندی[202] یافت. خردمندان کسانی هستند که عقلانیت فردگرایانه خود را با دیگران به اشتراک گذاشته تا بتوانند در فرآیندی همپرسه بر اصولی توافق کنند که در آن منافع همگان تامین شود. این خردمندی جمعی است که اساس و گوهر حاکمیت را شکل می بخشد. به همین دلیل می‌بایست یکبار دیگر خاطر نشان ساخت که آزادی تابع محدودیت‌هایی است. این محدودیت‌ها را مردم با اراده آزاد خویش تعیین می‌کنند. هرگاه اصل حاکمیت با این خرد جمعی سازگار باشد، مشروعیت پیدا می‌کند. در غیر اینصورت، مردم حق دارند آن قوای حاکمه را به چالش بکشند. اصول لیبرالیسم شاخصه اصلی این نگرش به مفهوم حاکمیت، در مقایسه با واقع‌گرایی سیاسی[203] (یا قدرت سیاسی نظریه هابسی) نسبت به حاکمیت، می‌باشد.

هریک از این نظریه‌ها تصویر متفاوتی از مفهوم حاکمیت را به تصویر می کشند، و در نتیجه هر کدام از آنها مردم و ملت را با معیارهای خاص خود تعریف می‌کند. در نظریه هابسی، مردم تابعی از قوای حاکم هستند. قوای حاکمه تصمیم می‌گیرد که چه کسی می‌تواند شهروند به حساب آید، و چه کسی به عنوان دشمن امنیت کشور تلقی شود. هرنوع صدای مخالفی با حاکمیت مطلق، آنرا تهدیدی به امنیت ملی تصور می‌شود، و این تصورات مردم را به خودی‌های تابع، و افراد غیرخودی سرکش تقسیم می‌کند. به همین نحو، مقدرات آنها نیز به زایده‌ای از قدرت حاکم تبدیل می‌شود. ملیت نیز با این ویژگی‌ها می‌آمیزد. در این دیدگاه، ملت آن گروهی از مردم است که برای اثبات اهداف حاکمه مفهوم پیدا می‌کند و با آمیختن با قدرت حاکم، احساسات هویتی خود را در می‌یابد.

الگوی لاکی با همه تنوعی که دارد، اصلی‌ترین چالشگر اصل حاکمیت مطلق می‌باشد. ملت براساس قراردادی که رو به سوی انصاف دارد، میان قوای حاکمه و مردم تعریف می‌شود. مردم شهروندانی هستند که در توضیح فلسفه حیات خویش و انجام آن صاحب‌اختیار و در عین حال مسئول هستند. ملیت با تکیه بر اجماعی همپوش شکل می‌گیرد و مظاهر خود را در اجتماعی و

[202] Reasonableness.
[203] Political realism.

سیاسی، رسانه‌های آزاد، و نهادهای جامعه مدنی نمایان می ساز. احساس ملی بودن براساس شهروندی مشترک میان مردم شکل می‌گیرد، و علقه‌های باهم بودن را از طریق ایجاد حقوق و برابر برای همه افراد بدون در نظر گرفتن نژاد، عقیده، جنسیت، مذهب، و جایگاه اجتماعی بوجود می‌آورد. شهروندان به مشارکت فعال در فرآیند تصمیم گیری را تشویق می‌شوند و از این طریق مشروعیت (پذیرش عمومی) مقامات کشوری فراهم تامین می‌شود.

موضوع اقلیت‌ها

به موازات پیچیدگی‌های همراه با مفاهیم کشور، ملت، ملیت، و حاکمیت، موضوع اقلیت‌ها هم موجبات سردرگمی‌ها را باعث شده است. برای ارائه تعریفی قابل قبول از مفهوم اقلیت‌ها و جایگاه آنان در حقوق بین‌الملل مناسب‌ترین گزینه آن است که به اسناد حقوقی بین‌الملل مراجعه شود.

دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه سیلسیای علیا اولین و مهمترین تعریف از اقلیت را ارائه کرده است. براساس معاهده‌ای که در سال ۱۹۲۲ منعقد شد، مردمی که به یک اقلیت نژادی، زبانی یا مذهبی تعلق دارند، و زبان آموزشی برای دانش آموز مورد شناسایی قرار گرفته است. به نظر دادگاه، هر گونه اقدامی که اقلیت را برای برخورداری از حقوق خود محدود سازد، با مواد ، ۶۵، ۷۲، و مقدمه بخش دوم ناسازگار است. (قضیه سیلسیا، ۱۹۲۸)
مبنای این تعریف ماده ۱۲ معاهده اقلیت‌هاست که در سال ۱۹۱۹ منعقد شد. در سراسر نظریه دادگاه دائمی اقلیت‌ها به ویژگی‌های زبانی، مذهبی، و نژادی در نظر گرفته شده‌اند. براین اساس، اقلیت به معنای گروهی از مردم است که در یک کشور یا محل معین زندگی می‌کنند، دارای نژاد، مذهب، زبان و سنت‌های مخصوص به خود هستند، آنها با هویت نژادی خود، مذهب، زبان و سنت‌هایی که دارند در یک احساس همبستگی متحد می‌شوند. آنها سنت‌ها و عبادت خود را حفظ می‌کنند، و آموزش و تربیت فرزندان خود را مطابق با سنن نژادی خویش تضمین می‌کنند و در این امر به یکدیگر یاری می‌رسانند. در این معاهده، اقلیت بودن از زاویه دید ویژگی‌های زبانی، نژادی، و مذهبی مورد شناسایی قرار گرفته، و طرفین متعاهدین را به حمایت از حقوق

این گروه‌های اقلیتی متعهد می‌سازد.[204] اینها حقـوقی هسـتند کـه در چارچوب ملیت کشورها تعریف شده‌اند، و هیچکدام بر ویـژگی ملی بودن و جدایی از سرزمین مادری دلالت ندارند.

مـاده ۲۷ میثـاق حقـوق مـدنی و سیاسـی سـنگ بنـای حمـایت از حقــوق اقلیت‌هــا را بنیــاد می‌نهــد. "در کشــورهایی کــه در آن اقلیت‌های قومی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، افراد متعلق به این اقلیت‌ها نباید از این حق در اجتمـاع بـا سـایر اعضـای گـروه خـود محروم شوند، آنها باید از فرهنـگ خـود برخـوردار باشـند، بتواننـد عقاید مذهبی خود را دنبال نمایند، و یا از زبان خودشـان اسـتفاده کنند". در این مهمترین سند حقوقی بین‌الملل نـیز، ویـژگی اقلیت بودن بر همان سـه عامـل قـومیت/نـژاد، زبـان، و مـذهب تعریـف شده است. براساس ماده ۲ میثـاق مـذکور کشـورهای متعاهـدین میثاق می‌بایست سیاست‌گذاری‌ها و ساز و کارهـای لازم را بـرای حمایت از این مردم به عمل آورند.

۲.۱. کشورهای طرف این میثاق متعهـد می‌شـوند که حقوق شناخته شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیتشان بدون هیچگونه تمایزی از قــبیل نــژاد، رنگ، جنس، زبــان، مــذهب ،عقیــده سیاسي یا عقیده دیگر، شـامل اصـل و منشـأ ملی یـا اجتمـاعی، ثـروت، نسـب یـا سـایر وضـعیت‌ها محـترم شمرده و تضمین کنند.

۲.۲. هر کشور طرف این میثاق متعهد می‌شود که بـر طبق اصول قانون اساسی خود و مقررات این میثـاق اقداماتي در زمینه اتخاذ تـدابیر قانون‌گـذاری و غـیرآن به منظور تنفیذ حقوق شناخته شـده در این میثـاق که قبلاً به مــوجب قــوانین موجــود یــا تــدابیر دیگــر لازم‌الاجراء نشده است، را بعمل آورد.

این سـند حقـوقی بین‌المللی، بـر مبنـای همـان معاهـده حقـوق اقلیت‌هـا تنظیم شـده اسـت تـا بتوانـد کشـورها را بـه حمـایت از حقوق اقلیت‌ها متعهد سـازد. امـا گـویی بـازهم جامعـه بین‌المللی وقت از معادل قراردادن اقلیت‌ها با ملیت‌ها امتناع ورزیـده اسـت

[204] Minorities Treaty between the Principal Allied and Associated Powers (the British Empire, France, Italy Japan, and the United States) and Poland signed at Versailles 28th of June 1919.

تا بتوانـد همبسـتگی را در درون اعضـای جامعـه بین‌المللی حفـظ کند.

اعلامیـه اقلیت‌هـای ملـل متحـد کـه در سـال ۱۹۹۲ بـا اجمـاع بـه تصویب رسید،[205] در ماده یک اقلیت‌ها را با چهـار ویـژگی هـویت ملی یا قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی مشخص کرده و کشـورها را به محافظت از آنها متعهد می‌سازد. نـوآوری این سـند حقـوقی غیرالزام‌آور این است که در آن از یکسو هـویت قـومی بـا پونـدی ابهـام آور بـا هـویت ملی گـره زده شـده اسـت، و از دیگـر سـو، ویژگی فرهنگی نیز به تعریـف اقلیت بـودن افـزوده شـده اسـت. البته علی‌رغم چهار ویژگی مـذکور، هیچ تعریـف مشـخص و مـورد توافق بین‌المللی در مورد اینکه کدام گروه‌ها اقلیت‌هـا را تشـکیل می‌دهند وجود نـدارد. در اسـناد حقـوقی اغلب تاکیـد می‌شـود کـه اقلیت یک موجودیت واقعی است و هر تعریفی از آن بایـد شـامل عوامل عینی (ماننـد وجـود قـومیت، زبـان یـا مـذهب مشـترک) و عوامل ذهنی (از جمله اینکه افـراد بایـد خـود را بـه عنـوان عضـو معرفی کنند) باشد. علی‌رغم این ویژگی‌ها، بازهم اعلامیه مــذکور از شناسایی هرنوع داعیه‌ای برای گروه‌های اقلیت برای جـدایی از سرزمین مادری پرهیز کرده و فقـط در مـاده ۲ کشـورها موظـف می‌سازد تا اقدامات قانونی لازم و سایر اقدامات مناسب را برای دستیابی به اهداف اعلامیـه، دایـر بـر حمـایت از حقـوق اقلیت‌هـا، اتخاذ کنند.

در اینجا می‌بایست خاطر نشان ساخت کـه از نقطـه نظـر عامـل عینی، دستیابی بـه تعـریفی قابـل قبـول بـا دشـواری‌هایی همـراه است. علت اصـلی این دشـواری نـیز این اسـت کـه اقلیت‌هـا در موقعیت‌های گوناگونی زندگی می‌کننـد. بـرخی از آنهـا در منـاطق کاملاً مشخص و جدا از بخش غالب جمعیت با هم زندگی می‌کنند. برخی دیگر در سراسر کشور پراکنده هسـتند. بـرخی از اقلیت‌هـا حس قـوی هـویت جمعی و تـاریخ ثبت شـده دارنـد، درحـالی کـه دیگران تنها تصوری از میراث مشترک خـود را حفـظ می‌کننـد. از زاویه دید ذهنی و یا انگاشتی نیز دستیابی به تعریفی قابل قبول با مشکلاتی دیگر همراه است. در اینجـا می‌تـوان اسـتدلال کـرد کـه معیارهای ذهنی، مانند اراده اعضای گروه هـای مـورد نظـر بـرای

[205] Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious and Linguistic Minorities, The UNGC Res. 46/135, December 18th, 1992.

حفظ ویژگی‌های خود می‌بایست با تمایل افراد مربوط به در نظر گرفتن بخشی از آن گروه، ترکیب شود. لذا این مانع ممکن است بر سرراه قرار گیرد که همه اعضای گروه ممکن است یک چنین تمایلی را نداشته باشند.

از آنجاییکه کشورهای عضو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی موظف به حفاظت از حقوق اقلیت‌ها می‌باشند، شایسته است یکبار دیگر به ویژگی‌ها اقلیت بودن توجه نماییم. اقلیت‌ها گروهی از مردم هستند که با دلیل ویژگی‌های چهارگانه زبانی، قومی، مذهبی، و فرهنگی از دیگر مردم متمایز می‌شوند. خطر برای حیات این گروه‌ها هنگامی شکل می‌گیرد که آنان به دلیل همان ویژگی‌ها ممکن است مورد سرکوب قرار گیرند. منظور از سرکوب بطور مشخص این است که هویت آنها انکار شده و یا مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد، در نتیجه به آسانی انواع جنایت علیه بشریت و یا جنایت کشتار جمعی در مورد آنان اتفاق می‌افتد. بنابراین، اولین وظیفه کشورها این است که گروه‌های اقلیت را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهند. براین اساس، اعلامیه و برنامه اقدام دوربان سال ۲۰۰۱ در بند ۶۶ تأکید می‌کند که هویت قومی، فرهنگی، زبانی و مذهبی اقلیت‌ها باید محافظت شود، با افراد متعلق به این اقلیت ها باید به طور یکسان رفتار شود، و آنان از حقوق بشر و اساسی خود بدون هیچ گونه تبعیضی برخوردار شوند. بند ۶۷ همان اعلامیه یادآوری می‌کند که اعضای گروه‌های خاصی با هویت فرهنگی متمایز با موانعی مواجه هستند که ناشی از تأثیر متقابل پیچیده عوامل قومی، مذهبی و سایر عوامل و همچنین سنت‌ها و آداب و رسوم آنهاست. بنابراین، از کشورها درخواست می‌شود اطمینان حاصل کنند که اقدامات لازم، سیاست‌ها، و برنامه‌هایی با هدف ریشه‌کن کردن نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه هراسی و موانعی را که بر سر راه این افراد بوجود می‌آید، را انجام دهند.[206]

پیشتر، گزارشگر ملل متحد در امور اقلیت‌ها با روشنی بیشتری مفهوم اقلیت بودن را تعریف کرده بود. گزارشگر به موجب ماموریتی که بر عهده او گذاشته شده بود، می‌بایست مطالعه‌ای را برای جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها انجام می‌داد.

[206] World Conference Against Racism, Racial Discrimination, Xenophobia and Related Intolerance. Declaration and Programme of Action. The United Nations Department of Public Information New York, 2002.

ماحصل این مطالعه، گزارشی ۱۱۴ صفحه‌ای بود که با تفصیل به شرح و تفسیر اقلیت‌ها از دیدگاه حقوق بین‌الملل پرداخته بود. در رابطه با تعریف مفهوم اقلیت‌ها، گزارشگر ویژه توجهات را به رویه‌های قضایی مبذول، و برای این منظور به قضیه مهاجرت جوامع یونانی-بلغاری در نظریه مشورتی دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۳۰ پرداخت. دادگاه در نظریه مشورتی خود تعریف روشنی از اقلیت‌ها به معنی سنتی کلمه ارائه داد:

> وجود یک گروه یا افرادی که در یک کشور یا محل معین زندگی می‌کنند و دارای نژاد، مذهب، زبان و سنت‌های خودشان،، مذهب، زبان و هستند، و براساس احساس همبستگی مشترکی متحد شده‌اند. آنها با هدف حفظ سنت‌ها، عبادات، تأمین آموزش و تربیت فرزندان خود براساس روحیات و سنن نژادی خود به کمک متقابل به یکدیگر می‌پردازند. (قضیه مهاجرت، ۱۹۳۰: ۵)

این نظریه مشورتی راه را برای ارائه تعریفی درباره مفهوم اقلیت باز کرده است. در ابتدا به نظر می‌رسد که تعریف مفهوم اقلیت به درستی برای گروهی از افراد به کار می‌رود که از نظر تعداد کوچکتر از جمعیت یک کشور که به آن تعلق دارند، می‌باشد. اما یک چنین معیار کمی برای اندازه گیری نمی‌تواند به درستی حق مطلب را ادا کند به همین دلیل می‌بایستی معیارهای دیگری را نیز در نظر گرفت تا بتوان به تعریفی روشن از مفهوم اقلیت دست یافت. دادگاه عالی کرالا در هند تا حدود توانسته است این معیار را در اختیار قرار دهد. براین اساس، اقلیت به گروهی از مردم جوامع محلی، زبانی، و مذهبی اطلاق می‌شود که از نظر تعداد جمعیت کمتر از نصف جمعیت کل ایالت می‌باشند. اینها می‌توانند از حقوق مقرر شده در قانون اساسی برخوردار باشند. (همان قضیه: ۹) اما بازهم این تعریف قانع کننده نیست. بزرگترین مشکل این است که آیا اگر گروه اقلیتی توسط کشور خود مورد شناسایی قرار نگیرند نمی‌توانند از حمایت‌های قانونی برخوردار باشند؟ کشورهایی ممکن است از شناسایی گروه‌ها اقلیت خودداری ورزیده و آنها را به لحاظ قانونی مورد حمایت قرار ندهند. بنابراین، تعریف باید مستلزم حمایت‌های بین‌الملل باشد، صرفنظر از اینکه آن گروه اقلیت

مورد شناسایی قرار گرفته است یا خیر. این گزارش مبسـوط در نهایت بر تعریفی متمرکز می‌شـود کـه پیشـتر در مـاده ۲۷ میثـاق حقـوق مـدنی و سیاسـی تبلـور یافتـه، و خـود براسـاس نظریـه مشورتی دادگاه دائمی دادگستری در قضیه یونـانی-بلغـاری قـرار داشت.

> گـروهی کـه از نظـر عـددی پـایین تـر از بقیـه جمعیت یک کشوری کـه آنهـا اتبـاع آن می‌باشـد، هستند. آنها داری ویژگی‌هـای قـومی، مـذهبی یـا زبانی متفاوت بـا سـایر جمعیت هسـتند و نشـان می‌دهنـد کـه بـه طـور ضـمنی، یـک احسـاس همبستگی کـه در جهت حفـظ فرهنـگ، سـنت‌ها، مذهب یا زبانشان دارند. (قضیه یونـانی-بلغـاری: ۹۶)

اینگونه تعاریف و اسناد در نهایت در مفاد اعلامیـه ملـل متحـد که پیشتر توضیح داده شدند. آنچه که می‌بایست در همه اسناد در نظر گرفته شده این است که هیچکـدام اقلیت بـودن را بـا ضـرورت جـدا شـدن آنهـا از کشـور مـادر تعریـف نکرده‌انـد. هیچیـک از این اسـناد از مفـاهیمی ماننـد کثیرالملـه اسـتفاده نکرده‌اند، و هیچکـدام مفهـوم ملت بـرای توضـیح اقلیت‌هـا را بکـار نبرده‌انـد، مگـر در جـایی کـه واژه اقلیت ملی را معـادل قـومیت دانسـته‌اند. هـدف از همـه آنهـا این اسـت کـه حقـوق اقلیت‌ها را مورد حمایت قرار داده و حمایت‌های لازم را بـرای آنها تامین کنند. ماده ۴ اعلامیه مـذکور مسـئولیت کشـورها در مورد موضوع مربوط به حقوق اقلیت‌ها را شـرح داده، و آنهـا را موظف می‌کند تا اقدامات کافی را برای اطمینـان از اینکـه اقلیت‌ها به طور کامل از تمام حقوق خود بـدون هیچ تبعیضـی استفاده می‌کنند، اتخاذ کنند.

چالش مربوط به حق تعیین سرنوشت

اغلب در موضـوعات مربـوط بـه حقـوق اقلیت‌هـا این داعیـه مطرح می‌شود کـه آنهـا می‌بایسـت از حـق تعـیین سرنوشـت خـود برخـوردار باشـند. در حقیقت، در این دیـدگاه‌ها، رابطـه مفهوم اقلیت بودن با حق تعیین سرنوشت گره خورده اسـت. این پیونـد میـان دو مفهـوم اغلب پیچیـدگی‌هایی را در امـور

سیاسی باعث می‌شود. بنابراین، ضـروری اسـت مفهـوم حـق تعیین سرنوشت نیز به درستی توضیح داده شـود. در تعـریفی ساده، حق تعیین سرنوشت عبارت است از حـق مـردم بـرای تعیین سرنوشت خـویش و دریـافت رفتـاری انسـانی از سـوی نیروهای حاکم. این تعریف در ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقــوق مدنی و سیاسی و همچنین میثاق بین‌المللی حقوق اقتصــادی، اجتماعی، و فـرهنگی بـه شـکل روشـنتری توضـیح داده شـده است:

بند ۱. کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. بـه مـوجب حـق مزبـور ملـل وضـع سیاسـی خـود را آزادانـه تعـیین و توسـعه اقتصـادی ــ اجتمـاعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.

بند ۲. کلیه ملل می‌تواننـد بـرای نیـل بـه هـدفهای خود در منابع و ثروت‌های طبیعی خود بدون اخلال با الزامات ناشی از همکـاری اقتصـادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانـه هرگونه تصرفی بنماینـد ــ در هیچ مـورد نمی‌تـوان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد.

به لحاظ چارچوبه نظـر، حـق تعـیین سرنوشـت در میثاق‌هـای مذکور در متن مرکزی گفتمان حقوق بشر تعریف شده است. بنابراین حق تعـیین سرنوشـت بـه عنـوان حقـوق بشـر مـردم تصور می‌شود به این معنی که مردم و گروه‌های مختلف تحت هیچ شرایطی نباید تحت سلطه دیگـران قـرار گیرنـد. در نظـر داشته باشیم که میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسـی کـه از اسناد حقوق بشر بین‌المللی مربوط بـه حفـاظت از حقـوق فرد انسانی است مفهوم حق تعیین سرنوشت را به این معنــا به تصویر می‌کشد که هـر فـرد انسـانی و همـه مـردم، در هـر کجای جهان که زنـدگی می‌کننـد، می‌بایسـتی بـر سرنوشـت و مقدرات خود حاکم باشند. حال اگر این تعریف را بـا مـاده ۲۹ اعلامیـه جهـانی حقـوق بشـر در پیونـد قـرار دهیم این نتیجـه می‌تواند استنباط شود که حق تعیین سرنوشت عبـارت اسـت از اراده آزاد و توانایی همـه مـردم بـرای مشـارکت در فراینـد تصمیم گیری پیرامون چگونگی نظام سیاسی حاکم بر جوامـع خود و تعریف فلسفه حیات، آنگونه که می پندارنـد، می‌باشـد.

ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقـوق بشـر در بنـد الـف تصـریح می دارد که "هر فردی در برابر جامعه خود که در آن رشد آزادانه و همـه جانبـه او میسـر می‌شـود، مسـئول می‌باشـد". در این تعریف، مفاهیم حق و مسئولیت با یکدیگر پیوند برقـرار کـرده و زمینه‌های حاکمیت مطلوب، و به عبارت دیگر دمکراسی، را فـراهم می‌آورد. بنـابراین، در این پیونـد کـه زمینـه سـاز حـق تعیین سرنوشت است، فرد انسانی مبنای توجه قرار گرفتـه و معیارهای ناظر بـر آن زیـر عنـوان دمکراسـی لیـبرال تعریـف شده است. منظور این است که هر فرد انسانی، حتی اگر در جمع و گروه در نظر گرفته شود، خـود او صـاحب حـق تعـیین سرنوشـت و مسـئول تحقـق آن می‌باشـد. بـه عبـارت بهـتر و روشـنتر، این فـرد اسـت کـه می‌بایسـت، قـادر باشـد تصـمیم بگیرد که "چه کسی می خواهد باشـد"، "چگونـه باشـد"،[207] و همچنین "چگونه آزادانـه سـیمای زنـدگی مطلـوب"[208] خـود را ترسیم می‌کند. در همه این شرایط، فرد انسانی می‌بایست از حق تعیین سرنوشت برخوردار باشد.

حال اگر همین تعریف حقوق بشر-محور حق تعـیین سرنوشـت را در چارچوب میثـاق حقـوق اقتصـادی، اجتمـاعی و فـرهنگی قـرار دهیم، این معنا مستفاد می‌شود کـه گـروه انسـان‌هایی کـه ممکن است زیر عنوان تفاوت‌های قومی، فرهنگی، زبـانی، و یـا مـذهبی از دیگران متمایز می‌شوند، می‌بایسـت از حـق تعـیین سرنوشـت خود برخوردار باشند. در همـان فلسـفه لیـبرال، اینـان گـروهی از مردم هستند که ممکن است به دلیـل ویژگی‌هـای خـاص خـود بـه تابعی از اراده و خواست اکثریت تبدیل شوند.

حال حق تعیین سرنوشت به این معنی اسـت کـه فـرد، در قـامت گروهی نیز، باید بر سرنوشت و مقدرات خود حاکم باشد. بــه این مقوله حـق تعـیین سرنوشـت می‌بایسـت ویـژگی داخلی بـودن را اطلاق کرد. این حق در مجموعه‌ای از حقوق و اسـتحقاق‌ها تبلـور می یابد که در گفتمان حقوق بشر تعریف شده و مورد شناسـایی جهان‌شمول قرار گرفته‌اند. در اینجا مفهوم حق تعیین سرنوشـت با اصل برابری برخورداری از حقوق و اساسی برای همه مردم، و همچنین اصل عدم تبعیض گره خورده است. مطابق با این پیونـد، نظـام سیاسـی حـاکم بـر کشـور بـه عنـوان نماینـده همـه مـردم

---

[207] “Who I want to be”, and “how I want to be”?

[208] “What I want to do”?

می‌بایست بدون تمایز از نظر نژاد، عقیده، زبان، یا فرهنگ، الزامات نمایندگی دموکراسی داخلی را به شایسته‌ترین شکل ممکن تامین کند. بنابراین، نظام حاکم نمی‌تواند مشروعیت حقوقی داشته باشد، اگر از این وظیفه نمایندگی حقوق همه مردم قصور ورزد. رویه‌های قضایی بین‌الملل، این مفهوم مرکزی نمایندگی نظام حاکم را که از درون حقوق گفتمان حقوق بشر اثبات کرده است. در قضیه پیامدهای حقوقی برای کشورهایی از حضور مستمر آفریقای جنوبی در نامیبیا (جنوب غرب آفریقا)، نگرانی عمیق جامعه بین‌المللی کشورها در باره تبعیض رسمی براساس نژاد و حذف گروه‌هایی از مردم از فرآیند تصمیم‌گیری بیان شده است. اهمیت مبارزه با تبعیض نژادی در جهت استقرار حق تعیین سرنوشت گروهی از مردم که به دلیل شاخصه نژادی مورد سرکوب قرار گرفته بودند، درنظریه مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری نمایان شد. (قضیه پیامدهای حقوقی، ۱۹۷۰)

شایان ذکراست که حق تعیین سرنوشت به عنوان حقوق بشر را می‌بایست بر روی طیف گسترده‌ای از موضوعات قرار داد که در دو سوی آن تاکید بر این حق در دو میثاق ذکر شده مورد شناسایی قرار گرفته است. از یک سو حق تعیین سرنوشت به موجب میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که چنین حقی را با حقوق دمکراتیک مردم پیوند می‌زند تا آنها را توانمند سازد آزادانه تصمیم بگیرند که "چه کسی می خواهد باشند" و "چگونه باشند" و "چگونه مختصات زندگی مطلوب" خود را تعیین نمایند. از دیگر سو، و در قطب دیگر طیف، حق تعیین سرنوشت را با اراده و خواست گروهی از مردم برای تعیین و تثبیت مشخصات خود گره می‌زند. این مورد اخیر با حساسیت‌های زیادی که با خود به همراه می‌آورد، یادآور حق تعیین سرنوشت گروهی خاص از مردم برای دستیابی به حقوق اجتماعی و سیاسی خود می‌باشد. این حق تعیین سرنوشت را در آثار حقوقی بین‌الملل زیر عنوان حق تعیین سرنوشت داخلی (ملی) قرار می‌دهند، و چنین استحقاقی برای حق تعیین سرنوشت با بنیادهای حکومت مطلوب (دمکراسی) ارتباط مستقیم پیدا می‌کند. بطور کلی در حقوق بشر بین‌المللی، حق تعیین سرنوشت داخلی گروهی از مردم، در نظام‌های سیاسی دمکراتیک مورد احترام قرار گرفته است، درحالیکه در رژیم‌های غیر دمکراتیک، یعنی در شرایطی که حقوق ذاتی مردم به درستی از سوی هیئت حاکمه نمایندگی نمی‌شود، این حق بشری اغلب به حاشیه سیاست‌گذاری‌ها رانده

می‌شود. از اینروی تمرکز اصلی بر حق تعیین سرنوشت به عنوان امری داخلی و ملی، موضوع چالش‌های دمکراسی در برابر استبداد و تمامیت‌خواهی می‌باشد.

اما این حق تعیین سرنوشت گروهی از مردم، در اشتیاق و جایگاه رهایی از زنجیر استعمار، با ابعاد دیگری می‌آمیزد که آنرا با هدف رهایی‌بخشی از سلطه و انقیاد خارجی تعریف می‌کند. این شرایط برای دستیابی به تعیین سرنوشت هنگامی تامین می‌شود که مردم و ملت‌هایی در انقیاد استعمار مستقیم سرزمینی قرار می‌گیرند. این بدان معناست که مردم می‌بایست برای استقلال خویش از سلطه خارجی توانمند شوند بگونه‌ای که بتوانند با دیگر ملت‌های جهان در شرایط برابری حقوق حاکمیتی تعامل برقرار نمایند. بند ۲ از ماده ۱ منشور ملل متحد این حق تعیین سرنوشت را به عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف نظم نوین هنجاری بین‌المللی معرفی می‌کند: "توسعه روابط دوستانه میان ملل بر مبنای احترام به اصل برابری حقوق و تعیین سرنوشت...". در اینجا، بیان حق تعیین سرنوشت به عنوان حقوق بشر، بر حق مردم برای تعیین وضعیت خارجی که همانا استقلال می‌باشد تمرکز دارد. این بدان معناست که مفهوم برابری حق حاکمیت کشورها طبق بند ۱ از ماده ۲ منشور ملل متحد، نمی‌تواند بدون رها شدن از استعمار امکان پذیر باشد. به همین دلیل، حقوق بین‌الملل در راستای این حق مردم برای رهاشدن از استعمار خارجی تمرکز شایان توجهی داشته است. اعلامیه ملل متحد درباره اعطای استقلال به کشورها و مردم تحت استعمار نیز در بند ۱ تاکید می‌کند که "کشاندن مردم به انقیاد، سلطه و استثمار بیگانه به منزله انکار حقوق اساسی است، مغایر با منشور ملل متحد بوده و همچنین مانعی در برابر صلح و همکاری‌های بین‌المللی می‌باشد". همان اعلامیه بیشتر توضیح می‌دهد که "همه مردم حق تعیین سرنوشت دارند. به موجب این حق، آنها آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین می‌کنند و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال می‌کنند".[209] این امر نشان می‌دهد که حق تعیین سرنوشت در قامت تفسیر و کاربرد داخلی مفهوم، و همان حق تعیین سرنوشت در ابعاد خارجی موجبات سردرگمی‌هایی را برای مردم

---

[209] Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples، the UNGARes. 1514 (XV)،14 December 1960.

عادی فـراهم آورده اسـت. این موضـوع هنگـامی بیشـتر حسـاس می‌شود که برخی افـراد از سـوی گروه‌هـای قـومی ممکن اسـت تصـور کننـد کـه حـق تعـیین سرنوشـت تنهـا بـا ابعـاد خـارجی آن می‌بایست محل تصمیم گیری‌ها باشـد، و از همین روی بـا کـاربرد چـــنین حقی بـــرای مقاصـــد تجزیه‌طلبانـــه تلاش می‌کننـــد. این موضوعات باعث می‌شود که کشورها و مردم آن با حساسیت بـه این مواضع واکنش نشان دهند. بطور طبیعی، و در مقابلـه بـا این ادعاهای سیاسی برای تفسیر حق تعیین سرنوشت در قبال انقیـاد و استعمار، تلاش‌ها به درک مفهوم انقیاد باعث شده است تا آنـرا در تفسیر عمیقـتر کلمـه بـه معـنی مقهـور دیگـران بـودن درنظـر بگیرند. از آنجاییکه، فـارغ از اسـتعمارزدایی، رهـا شـدن از انقیـاد مستلزم توانـایی مـردم بـر حـق سرنوشـت اجتمـاعی و سیاسـی خـویش است، تفسـیر مفهـوم مـورد نظـر بـا موضـوعات حقـوق بشـری همـراه شـده اسـت. منظـور از این بیانیـه این اسـت کـه اینگونه تفاسیر از حق تعیین سرنوشت به عنوان راهی برای عبور از انقیـاد، یـا حقـوق دمکراتیـک مـردم بـرای مشـارکت در حیـات سیاسی و اجتماعی کشور پیوند می یابـد. اعلامیـه اصـول حقـوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکـاری میـان کشـورها، این تفسـیر از مفهـوم حـق تعـیین سرنوشـت را تاییـد می‌کنـد: "همـه مردم حق دارند آزادانه، بدون دخـالت خـارجی، وضـعیت سیاسـی خود را تعیین کنند و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خـود را دنبال کنند".[210]

برای توضیح برداشت‌های نادرسـت نسـبت بـه اهمیت حـق تعـیین سرنوشت به عنوان حقوق بشر، پیشنهاد میثاق بین‌المللی حقـــوق مدنی و سیاسی در بند ۱ از ماده ۵ می‌بایسـت مـورد توجـه قـرار گیرد. "هیچ یک از مقررات این میثاق نباید به نحـوی تفسـیر شـود که متضمن ایجاد حقی برای کشوری، یا گروهی، و یا فـردی شـود که به استناد آن به منظور تضییع هر یک از حقوق و شناخته شده در این میثاق و یـا محـدود نمـودن آن بیش از آنچـه در این میثـاق پیش‌بینی شده‌است مبادرت به فعالیتی کرده و یـا اقـدامی بعمـل آورد." همین تاکید در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی نیز آورده شده اسـت. از مفـاد این مـاده از میثاق‌هـای مـذکور، این حقیقت حقـوقی سرچشـمه می‌گـیرد کـه حـق تعـیین

[210] Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Co-operation Among States in Accordance with the Charter of the United Nations, the UNGAes. 2625, 24 October 1970.

سرنوشت باید با سایر موضوعات حقوق بشری متوازن باشد. اعلامیه حقوق بشر و برنامه اقدام ملل متحد، موسوم به اعلامیه وین سال ۱۹۹۳، این هماهنگی و توازن را مورد تایید و تاکید قرار داده است:

> همه حقوق بشر جهان‌شمول، غیرقابل تقسیم ، وابسته به یکدیگر، و با یکدیگر مرتبط هستند. جامعه بین‌الملل باید با حقوق بشر در سطح جهانی به شیوه‌ای عادلانه و برابر، با همان موضع و با همان تاکید رفتار کند. در حالی که اهمیت ویژگی‌های ملی و منطقه‌ای و پیشینه‌های مختلف تاریخی، فرهنگی و مذهبی باید در نظر گرفته شود، وظیفه کشورها، صرف‌نظر از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌شان، ترویج و حمایت از کلیه حقوق بشر و اساسی است.[211]

این تاکیدها بر پیوستگی حقوق بشر، و تلاش برای همبستگی میان آنها، لزوماً داعیه جدایی گروهی از مردم داخل یک کشور از سرزمین مادری را تایید نمی‌کند. به همین خاطر، با درنظر داشتن نیاز به رعایت حقوق اقلیت‌ها در درون یک کشور، باز می‌بایست به مفهوم حق تعیین سرنوشت به معنی داخلی آن رجوع کرد. در حقیقت، هیچ یک از پیامدهای حقوقی که از توصیف تعیین سرنوشت به عنوان یک حق انسانی ناشی شده است، نمی‌تواند مانع از این شود که مسئولیت کشورها برای پیشبرد حقوق مردمی که بنا بر مقتضیات نژادی، زبانی، مذهبی، و یا فرهنگی از دیگران متمایز شده، و یا سرکوب شده‌اند، نادیده گرفته شود. در انجام این مسئولیت، حق تعیین سرنوشت حساستر می‌شود طوری که همه تلاش‌ها را باید بر واداشتن کشورها نسبت به انجام وظیفه و مسئولیت خود موظف و متمرکز نماید. این دیدگاه با منطق قانع کننده‌تری هم پشتیبانی می‌شود. از آنجاییکه کشورها همواره در برابر تجزیه طلبی و خطر آسیب به تمامیت ارضی خود ایستادگی می‌کنند، این ضرورت بیشتر ایجاب می‌شود که آنها را به احترام به حق تعیین سرنوشت و پذیرش

---

[211] Vienna Declaration and Program of Action, the World Conference on Human Rights, June 25, 1993, article 5, A/CONF.157/23.

استانداردهای مربوط به آن واداشت تا این وقوع خطرات نیز دفع شود.

مفهوم مـردم، یـا ملـل براسـاس همـان مـاده ۱ میثاق‌هـای سـال ۱۹۶۶، نـیز در راسـتای توضـیح حـق سرنوشـت داخلی می‌توانـد روشنگری داشته باشـد. مفهـوم مـردم کـه بـه زبـان فارسـی در مـواردی بـه ملـل ترجمـه شـده اسـت، در اینجـا بـه همـان واژه مردمانی اطلاق می‌شود که در سرزمینی زنـدگی می‌کننـد، بـه آن تعلـق خـاطر دارنـد، و بـا آن هـویت خـود را تعریـف می‌کننـد. این مفهوم مردم شامل اعضای گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی، و یـا فرهنگی می‌باشند. اما در همه حال مفهوم مردم شامل همه اتباع و شهروندان یک کشور است و در نتیجه بر موضوع قومیت پیشی می‌گیرد. از اینروی حق تعیین سرنوشت بـه معـنی عـام کلمـه در برگیرنـده همـه آحـاد جامعـه بـرای اسـتقلال اراده و اندیشـه و مشارکت آنان در امـور کشـور می‌باشـد، و تقلیـل آن بـه اعضـای گروه‌های قومی ضرورتا نمی‌توانـد معـنی حقـوقی دقیـق کلمـه را افـاده نمایـد. یـک چـنین تقلیلی بـاعث می‌شـود تـا کسـانی بـا برداشت‌های نادرست، حق تعیین سرنوشت را در راستای اهـداف تجزیه طلبانه بکار گیرند. در این تفسیر حساس از مفهـوم مـردم، حق تعـیین سرنوشـت نمی‌توانـد در راسـتای جـدایی از سـرزمین مـادری تصـور شـود. این تفسـیر در نظریـه مشـورتی دادگـاه بین‌المللی دادگستری در قضـیه عـواقب حقـوقی دیـوار کشـی در سرزمین‌های فلسطینی مورد تایید قرار گرفته است. "اصل تعیین سرنوشت مردم در منشور ملل متحد ذکـر شـده اسـت و توسـط مجمع عمومی در قطعنامه (۲۵) ۲۶۲۵ که مجدداً تأیید شده است که به موجب آن هر کشوری موظف است از هرگونه اقدام قهری که مردمان خود را حق تعیین سرنوشت محروم می‌کند، خودداری کند". دادگاه همچنین به این نتیجه رسید که هـر کشـوری موظـف است "تحقق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردمان خود را مطابق با مفـاد منشـور ارتقـا دهـد و بـه سـازمان ملـل در انجـام مسئولیت‌هایی کـه منشـور در مـورد اجـرای اصـل بـه آن سـپرده است، کمک کنـد". (قضـیه دیوارکشـی: ۱۵۶) دادگـاه این وظیفـه کشورها را با اصل تعهدات جهانی "ارگا امنس" پیوند داده و تاکید می‌کند که کشورها موظف به انجام این تعهدات جهانی می‌باشند، و کشور اسرائیل به دلیل بی اعتنـایی بـه آن مـرتکب عمـل خلاف بین‌المللی شـده اسـت. این نظریـه مشـورتی بـه همـراه نظریـه مشورتی دادگاه در قضیه تیمور شرقی (قضیه تیمور شـرقی: ۲۹)

هیچکدام اصل تعیین سرنوشت را به مفهوم گروه قومی بکار نبرده، بلکه آنرا به معنی حق مردم برای تصمیم‌گیری درباره شرایط سیاسی و اجتماعی کشوری که به آن تعلق دارند تفسیر کرده است.

موضوع در اینجا این نیست که حق تعیین سرنوشت بگونه‌ای تفسیر شود تا مقصود خاص این نوشتار تامین شود، بلکه هدف این است که توضیح داده شود که هر نوع ارجاعی به مفاهیمی مانند، ملت، ملل، ملیت، قومیت، حاکمیت، استقلال، و حق تعیین سرنوشت باید در معنای دقیق کلمه و در متن تئوری‌های حقوقی بین‌الملل و همچنین رویه‌های قضایی توضیح داده شوند تا مانع از فهم‌های نادرست گردند. بی‌تردید مواردی از استقلال برای اقوام مختلف که در فضای همین دوران اخیر اتفاق افتاده است، اغلب این برداشت نادرست را بوجود آورده‌است که هر گروه قومی می‌تواند زیر عنوان حق تعیین سرنوشت خود را از سرزمین مادری جدا سازد. اما کسانی که به این قبیل جدایی‌ها اشاره می‌کنند، توجه ندارند که، به عنوان مثال، استقلال قزاقستان، ازبکستان، و یا تاجیکستان، به این دلیل صورت گرفت که اولا اینگونه کشورها به شکلی غیر قانونی به اتحاد جماهیر شوروی سابق اضافه شدند. بنابراین، شوروی سابق ماهیتی سیاسی داشت بدون اینکه بتواند علقه‌های تاریخی و هویتی میان جماهیر تعریف کند. همین موضوع در مورد یوگسلاوی سابق نیست صادق است. بنابراین در پایان جنگ سرد، آن کشورها استقلال تاریخی خود را به دست آوردند. ثانیا، کشورهای شوروی سابق و یا یوگسلاوی در پایان جنگ سرد بطور کامل تجزیه شدند، و این امر شرایط مناسب را فراهم آورد تا اقوام مختلف بتوانند استقلال سیاسی خود را به دست آورند. جامعه بین‌المللی هم در برابر این امواج استقلال خواهی سکوت پیشه کرد. ثالثا، با فروپاشی کشور مادر، این توافق میان هویت‌های قومی شکل گرفت که آنها باید براساس علقه‌ها و پیش زمینه‌های تاریخی هر کدام کشور مستقل خود را بوجود آورند.

اما ایران شرایط کاملا متفاوتی دارد. از گذشته‌های دور، اقوام و گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، با احساس تعلق به هویت ایرانی، و با افتخار به این هویت، همواره در سرزمینی که به آن تعلق خاطر دارند با یکدیگر با روح حسن همجواری درونی و صلح‌آمیز زندگی کرده‌اند. ایران سرزمین اقوام مختلفی است

که خـود را ایـرانی می‌داننـد و در جهت حفـظ تمـامیت ارضـی و اسـتقلال سیاسـی مـام میهن فروگـذاری نکـرده و نمی‌کننـد. در جریان جنبش رهایی بخشی اخیر مردم ایران، این تعلـق خـاطر و عشق به میهن همواره و آشکارا بین شـده اسـت. "از زاهـدان تـا تهران، جانم فدای ایران"، و یا "کردستان چشـم و چـراغ ایـران"، از سوی همان مردمـان بلـوچ و کـرد آشـکار هـویت ایـرانی را بـه نمایش می‌گذارد.

فصل هفتم

اعتبار قراردادها و معاهدات بین‌المللی

این نوشتار در رابطه با پرسش‌های مطرح شده از سوی برخی هموطنان تهیه شده است.

به دنبال انعقاد قراردادهایی میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای چین و روسیه، و چه بسا کشورهای دیگری، آیا پنهان کردن متن قراردادها از نقطه نظر حقوق بین‌الملل اعتبار آنرا مورد سئوال قرار نمی‌دهد؟ اگر چنین است، آن بی‌اعتباری چگونه و به چه طریق می‌تواند احراز شود؟ اساسا اینگونه قراردادها و معاهدات چه جایگاهی در همکاری‌های مسالمت‌آمیز بین‌المللی برای مقاصد صلح‌آمیز و مبتنی بر عدالت براساس حقوق بین‌الملل ایفا می‌کنند؟ مردم ایران چه اقداماتی را در رابطه با بر ملا ساختن اینگونه معاهدات می‌توانند ایفا کرده و یا زمینه‌های ابطال آنها را فراهم آورند؟

چکیده

آغاز بحث ها در باره توافقنامه همکاری میان دو کشور به سفر شی جین پینگ، رئیس جمهور چین به ایران در سال ۱۳۹۴ باز می‌گردد. در حقیقت، از سال ۱۳۹۸، چند متن پیشنویس میان دو کشور مبادله شده بود. پیشنویس نهایی برنامه ۲۵ ساله همکاری میان دو کشور در هیئت کشور بررسی و تأیید و در هفتم فروردین ماه سال ۱۴۰۰ برابر با ۲۷ ماه مارس سال ۲۰۲۱، وانگ یی، وزیر امور خارجه چین و همتای ایرانی‌اش، محمد جواد ظریف، در جریان دیداری در تهران سند همکاری ۲۵ ساله را امضا کردند. به گفته وزیر امور خارجه ایران، این قرارداد از روز ۲۴ دی ماه ۱۴۰۰ وارد فاز اجرایی شد و هم اکنون به نظر می‌رسد با سفر رئیسی به چین، این توافقنامه وارد مراحل تازه‌ای شده است. حال با گذشت بیش از دو سال از انعقاد اولیه آن قرارداد، هنوز موضوعیت حقوقی این توافقنامه محل منازعات حقوقی می‌باشد بویژه اینکه به دنبال سفر ابراهیم رئیسی به پکن در فوریه سال جاری تعداد ۲۰ تفاهم‌نامه دیگر در حوزه‌های مختلف اقتصادی بین دو کشور به امضا رسید. یک چنین توافقنامه ها و قراردادهایی میان جمهوری اسلامی ایران و روسیه نیز تدوین شده است در حالی که مردم ایران از مفاد هیچیک از آنها با اطلاع نیستند.

به دلیل پنهان ماندن محتوی و متن اینگونه قراردادها از همان آغاز نگرانی‌ها و اعتراضات زیادی از سوی هموطنان ایرانی نسبت به آنها شکل گرفته است. مقام‌های حکومت اسلامی معتقدند که این سند حاوی عناصر "سیاسی، استراتژیک و اقتصادی" است اما هرگز مایل به انتشار متن قرارداد نیستند. علی ربیعی سخنگوی کشور در ۳۰ مارس اعلام کرد که ایران از ابتدا هیچ مشکلی برای انتشار کامل سند همکاری ۲۵ ساله ایران و چین نداشته، اما چین به لحاظ برخی ملاحظات مایل به انتشار آن نبوده‌است. علیرضا پیمان‌پاک، معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت و رئیس سازمان توسعه تجارت ایران نیز در سخنانی در تاریخ ۱ اسفند سال ۱۴۰۱ اعلام کرد که مفاد موافقت‌نامه‌های تجاری بین ایران و چین باید محرمانه باقی بماند زیرا متن قرارداد توسط غربی ها رصد می‌شود. در پاسخ به محرمانه بودن محتوی قرارداد همکاری مذکور، فعالان جامعه مدنی و نیز رسانه‌های اجتماعی به بحث پیرامون محتوی قرارداد یادشده

پرداختـه، و در خـارج کشـور هم تلویزیون‌هـای فارسـی زبـان از طریق مصاحبه‌ها و گفتگوهایی با کارشناسان مختلف هرکـدام بـه نـوعی موضـوع را مـورد توجـه قـرار داده‌انـد. علی رغم همـه آن اقدامات ایرانیان وطن پرست داخـل و خـارج کشـور بـرای بـرملا ساختن مفاد آن توافقنامه، هنوز هیچ نوشتاری از زاویه دید حقوق بین‌الملـل و بـویژه حقـوق معاهـدات بین‌المللی بـه توضـیح آن توافقنامه و اینکه آیا می‌تواند دارای اعتبار حقوقی باشـد یـا خـیر، نپرداخته‌اند.

واژگــان کلیــدی: عهــدنامه‌های بین‌المللی، تغیــیرات بنیــادین شرایط، مقاوله‌نامـه حقـوق معاهـدات، اعتبـار شـکلی معاهـدات، قراردادهای پنهانی

طرح موضوع

این نوشتار از زاویه دید دیگری قرارداد مذکور را مورد توجه قرار داده و توضـیح می‌دهـد کـه حـتی بـدون امکـان مطالعـه مفـاد آن قراردادهـا، می‌تـوان بـه لحـاظ شـکلی و رویـه ای آنهـا بـه لحـاظ حقـوقی بـه چـالش کشـیده و در ایـران آزاد و دمکراتیـک آینـده، اعتبار آن قراردادها را فاقد اعتبار اعلام نمـود. در حقیقت هـدف نوشتار این است که توضیح دهد کـه بـه مـوجب حقـوق بین‌الملـل معاصر قراردادهای بین‌المللی برای اعتبار داشتن باید ویژگی‌هـای خاصی مانند مطـابقت بـا قواعـد بین‌المللی و یـا شـفافیت را دارا باشند. اما اینکه چه قواعد حقـوق بین‌المللی می‌توانـد اعتبـار یـک قرارداد بین‌المللی (خـواه دو جانبـه و خـواه چنـد جانبـه) ر احـراز کرده، و یا معیارهای شفافیت چـه می‌باشـند، موضـوعاتی هسـتند که در بحث‌های آنهایی نگران سرنوشت آینده کشور خالی است. به همین جهت بایـد بـه روشـنی توضـیح داد کـه چـرا قراردادهـای مذکور باید مورد تامل جدی انتقادی از دید موازین دقیق حقـوقی قرار گیرد. در اینصـورت می‌تـوان بـه نگـرش صـحیح‌تری در بـاره موضوع نگـرانی از یکسـو، و اقـدام مـوثرتر از دیگـر سـو، دسـت یافت. برای این منظـور سـه مبحث بـه سـاده تـرین شـکل ممکن توضیح داده می‌شوند.

اولین موضوعی که باید مورد بحث قرار گیرد مربـوط بـه شـرایط اعتبار معاهدات می‌باشد. این شرایط اساسـا نشـان می‌دهنـد کـه صرف نظر از عنوانی که بـرای قـرارداد در نظـر گرفتـه می‌شـود انعقاد قرارداد باید تابع ضوابط خاصی باشد. آین ضـوابط را مـاده

یـک مقاوله‌نامـه بین‌المللی حقـوق معاهـدات وین مصـوب سـال ۱۹۶۶ تعیین کرده اسـت. "تـوافقی بین‌المللی کـه میـان کشـورها بصورت مکتوب منعقد شده و مشمول حقوق بین‌الملل می‌باشـد، صرفنظر از عنوان خاص آن و اعم از اینکه در سـندی واحـد، و یـا در دو، و یا چند سند مرتبـط بـه هم منعکس شـده باشـد".[212] این ضابطه به روشنی توضـیح می‌دهـد کـه حقـوق بین‌الملـل خواهـان شفاف بودن قراردادها می‌باشد. اما منظـور از این شـفاف بـودن چیست؟ از آنجایی که معاهدات و قراردادهای بین‌المللی ابزارهای تسهیل و پیشبرد روابط دوستانه بین‌المللی برای حـل موضـوعات اقتصـادی، اجتمـاعی، و فـرهنگی بـرای پیشـبرد حقـوق بشـر و آزادی‌های اساسی می‌باشند، متن آنهـا نمی‌توانـد از نظـر همگـان پنهـان بـاقی بمانـد. منشـور ملـل متحـد اهـداف اصـلی انعقـاد قراردادهای بین‌المللی را ایجاد فضایی برای تسـاهل و زنـدگی در صلح و آرامش معرفی کرده و کشورها را مانند همسایگان خـوبی می‌داند که از طریق ارتباطات همکارانه مانع از بروز جنگ‌ها شده و با یکدیگر در صلح و آرامش زندگی می‌کنند. قراردادهـا اعضـای جامعه بین‌المللی را در زندگی هماهنگ برای حفظ صـلح و امـنیت بین‌المللی قرار می‌دهد تا بتوانند با پذیرش اصول ناظر بر جامعـه بین‌المللی و نهادین ساختن آنها برای ارتقای پیشرفت اقتصـادی و اجتماعی مردم خود بکوشـند. این تصـریحات منشـور ملـل متحـد نشان می‌دهد که قراردادهای بین‌المللی دو ویژگی برجسـته را بـا خـود حمـل می‌کننـد. آنهـا اصـلی‌ترین و مهمـترین منـابع حقـوق بین‌الملل هستند که با قابلیت همکارانه خود مانع از بروز جنگ‌ها و در گیری‌هـا می‌شـوند، و از این روی پیش درآمـدی بـرای صـلح بین‌المللی مبتـنی بـر عـدالت می‌باشـند. در عین حـال بـه منزلـه ابزارهـای پیش‌برنـده رفـاه و آسـایش مـردم و تـامین نیازهـای اقتصادی و اجتماعی جوامع با آزادی بیشتر می‌باشد.

درحقیقت، تسـهیل همکاری‌هـای بین‌المللی از طریـق انعقـاد قراردادها اندیشه‌ای است که از فلسفه سیاسی لیبرال برآمـده و توصـیه می‌کنـد کـه از طریـق همکاری‌هـای بین‌المللی می‌تـوان هزینه‌هـای تعـاملات میـان کشـورها را بـه کمـترین درجـه ممکن کاهش داده و در عین حـال مزایـای آنـرا بـه گـونه‌ای منصـفانه در اختیـار همگـان قـرار داد. در این چشـم انـداز فلسـفی، جامعـه بین‌المللی می‌تواند از همکاری میان کشورها برخوردار شـود اگـر

[212] Vienna Convention on the Law of Treaties, 1969. See United Nations *Treaty Series*, Volume 1155.

آنها با اهداف صلح جویانه و در جستجوی عدالت مبتنی بر حقوق بین‌الملل عزم و اراده خود را در معاهداتی که پیش برنده این ارزش‌های مهم و غیرقابل تردید هستند، بکار گیرند. منظور این است که همکاری‌ها بین‌المللی هنگامی معنی پیدا می‌کند که با معیارها و ضوابط مشخصی در قراردادهای همکارانه تبلور پیدا کند. منشور ملل متحد این فرضیات فلسفی در بند سوم مقدمه به وضوح و روشنی بایت می‌دارد. اهداف ملل متحد عبارتند از "...دستیابی به همکاری بین‌المللی در حل مشکلات بین‌المللی با ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا انسانی، و در ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب...". در واقع نظم نوین هنجاری بین‌المللی که برای دوران پسا-فاشیسم شکل گرفت ویژگی‌های لیبرالی دارد که براساس آن کشورها متعهد می‌شوند روش‌های پنهان مبتنی بر توطئه ها را به کناری نهاده و در جهت فضای صلح‌آمیزی برای تامین رفاه و آسایش مردمان خود همکاری‌هایی را با یکدیگر آغاز کنند که در نهایت با صلحی پایدار و مبتنی بر احترام به حقوق و اساسی مردم همراه است. این همکاری‌ها فضای یادگیری متقابل را ایجاد می‌کنند تا اعضای جامعه بین‌المللی از یکدیگر یاد بگیرند چگونه می‌توانند با همکاری میان خود زندگی بهتر و همراه با سعادت‌مندی را با یکدیگر داشته باشند. به همین دلیل نظم نوین بین‌المللی دوران پس از جنگ سرد با اندیشه‌های لیبرال در ابعاد بین‌المللی همراه شده است که اوج تبلور آنرا در منشور ملل متحد می‌توان جستجو کرد. براین اساس، نظم نوین هنجاری بین‌المللی همواره خواهان تغییر تدریجی سیاست جهانی از بی‌انضباطی و جنگ طلبی به نهادهای مشترک و حاکمیت قانون بوده است و راه دستیابی به جهان نوین را همکاری میان کشورها از طریق انعقاد قراردادهای روشن و شفاف امکان پذیر می‌داند.

پیشتر امانوئل کانت در اثر برجسته ای با عنوان *صلح پایدار*[213] توضیح داده بود که اگر جهان براساس حاکمیت قانون سامان یابد، امکان صلحی همیشگی و همراه با توسعه روابط دوستانه میان کشورها را با خود به دنبال می‌آورد. پایه‌های اینگونه روابط صلح‌آمیز براساس فدراسیونی از ملت‌های آزاد که مبتنی بر

---

213 Kant, I. (1795/2003). *The Perpetual Peace: A Philosophical Sketch*. Indianapolis/Cambridge: Hackett Publishing Company, Inc.

قانون می‌باشند، شکل می‌گیرد. و این شرایط هنگامی صورت می‌گیرد که نظام‌های سیاسی کشورهای جهان دمکراسی و جمهوریت را انتخاب می‌کنند تا شهروندان آنها فرصت داشته باشند تصمیم گیرند که میان منازعه و صلح جویی کدام را انتخاب کنند. این باعث می‌شود که کشورها هرچه بیشتر به سویی فضایی دمکراتیک تمایل پیدا کرده، به اراده و انتخاب عقلایی مردمان خود احترام بگذارند، و از برافرختن آتش منازعات و جنگ‌ها خودداری کنند. بنابراین دمکراسی کشورها را بر می‌انگیزد تا برای اجتناب از بروز برخوردها و درگیری‌ها روابط مبتنی بر همکاری را در میان خود انتخاب کنند. به این ترتیب، کانت می‌آموزد که برقراری صلحی پایدار در جهان مستلزم دمکراسی و حکومت قانون می‌باشد. لیبرالیسم بین‌المللی از طریق توسعه همکاری‌هایی که بر مبانی و موازین معاهداتی قرار می‌گیرند، دمکراسی را در جهان توسعه می‌بخشد، همکاری میان کشورها را برای استقرار آزادی‌های بنیادین به پیش می برد، و در نهایت با توطئه‌ها و سیاست‌های مخفیانه آتش برافروز و جنگ طلبانه پایان می بخشد.

این پیش زمینه‌ها در واقع همانند آرزوی دیرپا برای بشریت بوده‌اند تا بتوانند کشورهای خودکامه را به پیروی از قانون مداری دمکراتیک هم در داخل کشورها و هم در روابط میان آنها ترغیب و تشویق نمایند. برای این منظور، نیک‌اندیشان جامعه بین‌المللی سعی کرده‌اند ضوابطی را تاسیس و استقرار نمایند تا به موجب آن کشورها به همکاری‌های نزدیک با یکدیگر برخاسته و اهداف خود از یک چنین همکاری‌هایی را در قراردادها و معاهدات روشن و شفافی به نمایش بگذارند. این معاهدات اسناد مکتوب اهداف سیاست خارجی و روابط بین‌الملل کشورهاست و باید برای نه تنها مردمان کشورهای زیربط، بلکه برای جهانیان کاملا روشن و شفاف باشند. بنابراین، از آنجایی که معاهدات پنهان برای دستیابی به اهداف ملی و سیاست خارجی، از نگرانی‌های اصلی بویژه در دوران معاصر بوده است، جامعه بین‌المللی کوشیده است تا ضوابط خاصی را برای اعتبار معاهدات تنظیم و اعضای جامعه بین‌المللی را به آنها متعهد سازد. به همین دلیل بخش ۱ قسمت ۷ از ماده ۱ از مقاوله‌نامه حقوق معاهدات تصریح می‌دارد که "طرف معاهده عبارت از کشوری است که رضایت خود را به التزام در قبال یک معاهده اعلام نموده و آن را در ارتباط با خود الزام‌آور می‌داند". همان مقاوله‌نامه برای اطمینان

از الزام کشورها بر تعهدات معاهداتی خود، در ماده ۱۱ بـا عنـوان روش‌هـای اعلام رضـایت بـه الـتزام در قبـال یـک معاهـده، اعلام می‌دارد که "رضایت یک کشور به التزام در قبـال یـک معاهـده، از طریـق امضـا، مبادلـه اسـناد تشـکیل دهنـده یـک معاهـده، تنفیـذ، پذیرش، تصویب، الحاق یا به هر وسـیله دیگـری کـه مـورد توافـق قرار گرفته باشد اعلام می‌شود".

به این ترتیب، مقاوله‌نامه حقوق معاهدات رابطه مستقیمی میـان رضایت کشور بـرای همکاری‌هـای صـلح جویانـه بـا هـدف ارتقـای شرایط زندگی صلح‌آمیز با روشن بودن و شفافیت در این موضــع برقرار می‌سـازد. این رابطـه ابعـاد فرآینـدی دسـت یـابی بـه یـک قـرارداد و اعتبـار شـکلی آنـرا تعـیین می‌نمایـد. بنـابراین، حـتی صرفنظر از اینکه قـرارداد مـذکور چـه محتـوایی دارد، می‌بایسـت ضابطه روشن بودن را به عنوان شرط ضروری سـلامت و اعتبـار خود در نظر گیرد. به همین دلیل است که این نویسنده این داعیـه را مطرح می‌سازد که حـتی بـدون دسترسـی داشـتن بـه محتـوی قراردادهـای منعقـده میـان جمهـوری اسـلامی ایـران و چین و یـا روسیه، به لحـاظ شـکلی و فرآینـدی آن قراردادهـا اهـدافی را در خود پنهـان می‌دارنـد کـه در تضـاد کامـل بـا ضـابطه هـای حقـوق بین‌الملل می‌باشد. این نکته مهمی است که از چشــم تحلیلگــران پنهان مانده و حتی هدایت صحیح مردم را نیز به گمراهی کشانده است. این در حالی است که پنهان نگه داشتن مفاد قـرارداد هـا و معاهدات همـواره بـرای کشـورهای خودکامـه ابـزاری بـرای عـدم پــذیرش تعهــدات بین‌المللی و یــا طفــره رفتن از احــترام بــه معیارهـای انسـانی و صـلح طلبانـه بـوده اسـت. حـال مشـاهده می‌شـود کـه جامعـه روشـنفکر ایـرانی درگـیر در این موضـوعات حساس هم بـا تحلیـل هـای غـیر کارشناسـانه مـانع از شـکل‌گیری اندیشه صحیح در مسیر مبـارزه رهـایی بخشـی مـردم شـده‌اند. و افسوس که رسانه‌های جمعی هم شاید از روی ناآگاهی تمایلی به باز کـردن این ابعـاد مهم حقـوقی بین‌الملـل قراردادهـای منعقـده میان جمهوری اسلامی و چین و یا روسیه ندارند. هم تحلیل ها بــر ابعاد خبری متمرکز شده‌اند.

اعتبار شکلی قراردادهای بین‌المللی به مـوجب منشـور ملل متحد

صرفنظر از اینکه قراردادهای بین‌المللی انتشار عمومی یافته و یا در پنهانی باقی بمانند، به موجب حقوق بین‌الملل معاصر می‌توانند و باید مورد نظارت اصول حقوق بین‌الملل قرار گیرند تا رابطه آنها با منافع جامعه بین‌المللی کاملا روشن باشد. البته به موجب ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد، همه قراردادهای بین‌المللی باید در نزد دبیرخانه ملل متحد به ثبت برسند تا بتوانند در موارد بروز اختلافات قابل ارجاع به نهادهای بین‌المللی حل دعوی باشند. اما اگر یک چنین قرادادهایی به ثبت نرسند به این معنی نیست که از دامنه شمول حقوق بین‌الملل خارج می‌شود. چند دلیل برای این داعیه وجود دارد. اول اینکه به موجب ماده ۱۰۳ منشور اگر تضادی میان آن قرارداد و اهداف منشور شکل بگیرد، منشور بر قرارداد مذکور پیشی می‌گیرد. دوم اینکه پنهانی بودن یک قرارداد نمی‌تواند بر آثار حقوقی آن تاثیرگذار باشد به گونه‌ای که اگر کشوری به واسطه آن قرارداد آسیب دیده باشد، می‌تواند در خارج از چارچوب ملل متحد در نزد دادگاه‌ها و دیوان‌ها اقامه دعوی کند. سوم اینکه کشورهای آسیب دیده ممکن است برای نقض تعهدات معاهده سری به اقدامات متقابل متوسل شده و به عنوان یک اقدام متقابل علیه کشور دیگر، اجرای تعهدات معاهده سری را به حالت تعلیق درآورند. چهارمین دلیل این است که به موجب حقوق بین‌الملل عرفی، و از دیرباز، قاعده حسن نیت بر اجرای قراردادهای بین‌المللی نظارت داشته است. حال معلوم نیست که چگونه این قاعده می‌تواند در مورد قراردادهای بین‌المللی قابل اعمال باشد. پنجمین دلیل این است که قراردادهای پنهانی اساسا به عنوان ابزارهایی هستند که از طریق آن کشورها تعهدات بین‌المللی خود را در مورد اصول و قواعد بین‌المللی نادیده می انگارند. حال، به عنوان مثال، شرایطی را در نظر بگیریم که به موجب آن کشوری خودکامه برای رسیدن به اهداف جاه طلبانه و ماجراجویی های خارجی خود، قراردادهای پنهانی را با متحدان خود منعقد می‌کند که در جهت مخالف به عنوان مثال، تعیین سرنوشت مردم خود، و یا و ممنوعیت مداخله در امور دیگران (لبنان، عراق، افغانستان)، یا تهدید دیگران به نابودی (اسرائیل، امریکا، عربستان تا همین روزهای اخیر) باشد. پرسشی که در این ارتباط مطرح می‌شود این است که آیا با سپری شدن عمر خودکامگی و رسیدن مردم به فضایی دمکراتیک آیا می‌توان اعتبار آن قراردادهای پنهانی را به چالش کشید؟ این پرسش همچنان بر حضور خود در فضای ایران امروز برای وطن

دوستان مطـرح می‌باشـد کـه آیـا آشـکار سـازی آن قراردادهـا در فردای ایرانی آزاد و دمکراتیک چه سرنوشتی خواهد داشت؟

در این ارتباط مناسب است توضیح داده شود که صرف عدم ثبت یک معاهده در نزد دبیرخانه ملل متحد ضرورتا به معـنی تقابـل آن با اصول حقوق بین‌الملل و یا تقابل با ارزشهای جامعـه بین‌المللی نیسـت. امـا این نگـرانی همچنـان پـا می‌فشـارد کـه اگـر معاهـده براساس حق حاکمیت برابـری کشـورها و در راسـتای منـافع ملی آنها و حقوق مردمشان تنظیم شده اسـت، چـرا بایـد پنهـان بـاقی بمانــد. در اینجــا همچنــان این نگــرانی وجــود دارد کــه اینگونــه معاهدات یا در شرایط فراتری – فروتری انعقاد یافتـه و یـا اینکـه تهدیدی به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی باشـند. چنـد مثـال بهـتر می‌تواند نقش مخرب اینگونه قراردادها را برای جامعه بین‌المللی و منابع ملی کشورهایی که به آنها تن داده‌اند، را روشن سازد. معاهده دوور بین انگلستان و فرانسه در سال ۱۶۷۰ در برگیرنــده محتوایی بود که می‌بایست پنهان باقی بماند. چارلز دوم نه تنها به کلیسای کاتولیـک می گرویـد، در جنـگ فرانسـه علیـه هلنـد بـا آن کشـور کمـک نظـامی‌کرده و بـه ازای آن بطـور مخفیانـه مبـالغی هنگفت دریـافت می‌کـرد.[214] معاهـدات پنهـانی میـان فرانسـه و ساردینیا، و نیز ایتالیـا و پـروس بـه تـرتیب در سـالهای ۱۸۵۹ و یـا ۱۸۶۶ در فـراهم آوردن زمینه‌هـای بـروز جنـگ جهـانی اول نقش بسزایی داشتند. معاهـده سـال ۱۹۱۵ لنـدن توسـط متفقین بـرای وارد سـاختن ایتالیـا بـه جنـگ جهـانی اول، از مـوارد مشـخص قراردادهای بین‌المللی پنهان با اهداف مبتنی بر جنگ بوده اسـت. برای مقابله با این مشکلات، در جریان معاهده ورسای، کـه پایـان جنگ جهانی اول را رقم زد ، ویلسون پیشـنهاد کـرد کـه معاهـدات پنهـانی بـرای همیشـه ممنـوع شـود و بـرای این منظـور همـه قراردادهای بین‌المللی باید تحت نظـارت جامعـه ملـل درآینـد. در نتیجه ماده ۱۸ میثاق جامعه ملل این هدف را محقق ساخت: "هر معاهـده بین‌المللی کـه از این پس توسـط اعضـای جامعـه ملـل منعقد شود ، بایـد بلافاصـله در دبیرخانـه جامعـه ثبت و در اسـرع وقت انتشار یابد. هیچ یک از این معاهدات بین‌المللی تا زمانی کـه به ثبت نرسند نمی‌توانند قدرت اجرایی داشته باشند". در حقیقت معاهدات بین‌المللی مادامی اعتبار خواهـد داشـت کـه بـه شـکلی کاملا شفاف به اطلاع جامعه بین‌المللی برسند.

---

[214] The Secrete Treaty of Dover, 1670.

با تاسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ این معیار اعتبار معاهدات بین‌المللی در منشور ملل متحد با زبانی متفاوت متبلور یافت. ماده ۱۰۲ منشور فراخوانی داوطلبانه بود برای اینکه

- اولا هر عهدنامه و هر موافقتنامه بین‌المللی باید هر چه زودتر در دبیرخانه ثبت و توسط آن انتشار یابد
- ثانیا هیچیک از طرف‌های هر عهدنامه یا موافقتنامه بین‌المللی که بر طبق مقررات بند اول این ماده به ثبت نرسیده باشد، نمی‌توانند در مقابل ارکان ملل متحد به آن عهدنامه استناد جویند.[215]

تا اینجا روال کار طبق همان معیارهای جامعه ملل پیش رفت. یعنی اینکه کشورها می‌بایست قراردادهای خود را در نزد این سازمان بزرگ جهانی به ثبت برسانند. اما به دلیل پیچیدگی‌های جامعه بین‌المللی، و ضرورت برقراری نظام نوین هنجاری برای فضای بعد از جنگ جهانی دوم، نکته متفاوتی در این شروط گنجانده شد. به ثبت رساندن و یا عدم آن نزد دبیرخانه ملل متحد مانعی بر سر راه اعتبار حقوق قرارداد نخواهد بود. در حقیقت کشورها می‌بایست در فرصت زمانی غیرمعلومی معاهدات خود را به اطلاع دبیرخانه برسانند. حال ممکن است که این مدت زمانی به چندین دهه ادامه پیدا کند. در نتیجه عدم ثبت را نمی‌توان با عدم اعتبار حقوق معاهده برابر دانست. ولی آنانی که مفاد ماده مذکور را اسرع وقت دنبال نکنند، نمی‌توانند به ارکان قضایی ملل متحد، یعنی دادگاه دادگستری بین‌المللی، برای حل اختلافات خود مراجعه نمایند. با این اوصاف خودداری از ثبت قرارداد و یا معاهده این ظن بسیار قوی را مطرح می‌سازد که شاید محتوی معاهده با اصول و ارزشهای بین‌المللی و یا منافع ملی در تضاد باشد. این ظن بسیار قریب به یقین است زیرا مجمع عمومی سازمان ملل نیز نسبت به وضعیت اینگونه قراردادها ابراز نگرانی کرده است. به نظر مجمع عمومی افزایش رو به فزون عدم ثبت معاهدات بین‌المللی (در دوران جنگ سرد) ممکن است تمامیت اهداف مندرج در ماده ۱۰۲ را به

[215] علی رغم همه این توضیحات قراردادهای مخفی همچنان ایجاد می‌شوند. نگاه کنید به قراردادهای مخفیانه میان امریکا و پاکستان در رابطه با عملیات امریکا علیه تروریزم. و یا قراردادهای مشابه میان امریکا و لیبی و همچنین تونس.

خطـر انـدازد.[216] سـپس در قاعـده شـماره (۱)۹۷ بـار دیگـر بـر اجرای مفاد ماده ۱۰۲ منشور ملـل متحـد تاکیـد شـده اسـت. این تصریحات فرآیندی در باره اعتبار قراردادها و معاهدات بین‌المللی در تعریف مفهوم قراردادهـا در مقاوله‌نامـه حقـوق معاهـدات نـیز مـورد توجـه و تاکیـد قـرار گرفتـه اسـت. مقاوله‌نامـه در تعریـف قراردادهای بین‌المللی مکتوب آنها را بـه رعـایت مقـررات حقـوق بین‌الملـل منـوط می‌سـازد بـه این معـنی کـه هـر نـوع قـرارداد بین‌المللی ارزش حقــوقی خــود را از متــابعت از اصــول حقــوق بین‌المللی، که منشور ملل متحد آنهـا را تعریـف کـرده اسـت، بـه دست می‌آورد.

برای مسدود ساختن مسیر قراردادهای پنهانی که از حق حاکمیت کشـورها بـرای دفـاع از منـافع خـود سرچشـمه می گـرفت، و همچنین مشروط ساختن اصل حاکمیت-محـور حقـوق بین‌الملـل، بودن یک شرط جدید دیگری نـیز بـرای اعتبـار معاهـدات در نظـر گرفته شد. براساس مـاده ۱۰۳ منشـور "در صـورت تعـارض بین تعهدات اعضاء ملل متحد به موجب این منشور و تعهدات آنهـا بـر طبق هـر موافقتنامـه بین‌المللی دیگـری تعهـدات آنهـا بـه مـوجب منشور مقدم خواهد بـود". البتـه درک این مـاده بـا دشـواری‌هایی همراه می‌شود زیرا به درستی روشـن نیسـت کـه آیـا کشـورهای عضو سازمان ملل متحد باید حیطه اعمال این ماده را فقط برای بیان تعهدات منشور ملل متحـد در نظـر گیرنـد یـا اینکـه بـه طـور گسترده‌تری باید قراردادهـای خـود را در انطبـاق بـا تعهـداتی کـه براسـاس مـاده ۲۵ منشـور در نظـر گرفتـه شـده اسـت هماهنـگ نماید. ماده ۲۵ تصریح می‌دارد کـه "اعضـای سـازمان ملـل متحـد موافقت می‌کنند که تصـمیمات شـورای امـنیت را مطـابق بـا این منشور بپذیرند و اجرا کننـد". در اینجـا نکتـه ظـریفی باشـد مـورد توجه قرار گیرد به این معنی که از طریق برقرار ساختن ارتباطی میـان مـاده ۲۵ و مـاده ۱۰۳ منشـور، این فـرض را می‌تـوان بـه واقعیت نزدیک ساخت که همیشه و در همه حال باید تضمین هـای کافی برای روشن و صریح بودن قراردادها و معاهـدات بین‌المللی وجود داشته باشد تا به اعتبار آن بتوان از برقراری صـلحی پایـدار در جهان اطمینان حاصـل نمـود. درعین حـال یـک چـنین رابطه‌ای می‌تواند دسـتورالعمل تفسـیری بـرای کشـورهای جهـان برقـرار سازد تا براساس آن به برتری قوانین سازمان ملل که در واقع در حکم قانون اساسی جهان است نـیز تمکین نماینـد. علت این امـر

[216] General Assembly Res. 33/141, 19 December 1978.

نیز این است که قوانین سازمان ملل متحد، و بویژه شورای امنیت، حداقل در تئوری، ضامن صلح بین‌المللی می‌باشد. هرگاه این قوانین نادیده انگاشته شده ، قراردادها به ثبت دبیرخانه سازمان ملل متحد نرسند، گویی اینکه آنها مقاصدی بر خلاف اهمیت حفاظت از صلح بین‌المللی را دنبال می‌کنند. به همین دلیل می‌توان این استدلال را با کمترین تردیدی پذیرفت که ماده ۱۰۳ انسجام نظام حقوقی بین‌المللی را زیر چتر منشور ملل متحد مورد محافظت قرار می‌دهد.

این ماده در واقع انقلابی در مباحث مرتبط با اعتبار حقوق معاهدات بین‌المللی بود. در اینجا پرسشی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه تعهدات مندرج در منشور ملل متحد که براساس حقوق بین‌الملل تحت هیچ شرایطی قابل نقض نیستند، چه مواردی را در بر می گیرند. ماده یک منشور ملل متحد با صراحت این تعهدات را توضیح می‌دهد:

الف: حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ..... براساس عدالت و حقوق بین‌الملل
ب: توسعه روابط دوستانه در میان ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و استقلال ملل و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی
پ: حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای ابعاد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستی است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و اساسی برای همگان

قراردادهای بین‌المللی به منزله حق تعیین سرنوشت کشورها

هریک از این تعهدات بین‌المللی کشورها بر مبانی استوارتری قرار گرفته‌اند که در مقدمه منشور ملل متحد به عنوان آرزو و آمال تاریخی بشر توضیح داده شده‌اند. در سطر اول مقدمه منشور ملل متحد این عبارت را می‌خوانیم که هدف از تاسیس این سازمان جهانی حفاظت از نسل‌های آینده در برابر جنگی است که دوبار در طول حیات یک انسان موجبات خسارت‌های زیادی را برای بشریت به دنبال آورد. منظور این است که، همان گونه که پیشتر نیز توضیح داده شد، همه راه‌های منتهی به بروز

درگیری‌ها و جنگ‌ها باید مسدود شود و برای این منظور قراردادهای پنهان نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند. قراردادها هنگامی قابل اطمینان و اعتبار می‌باشند که متن و محتوی آنها بطور روشن و شفاف در اختیار عموم مردم قرار گیرد. این شرط اعتبار از درون همان مفاد ماده‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ منشور ملل متحد سرچشمه می‌گیرند. این تصریح مستقیم رابطه میان منازعات و جنگ‌ها و ضرورت پیشگیری از آنها، واضعان منشور را وا داشت تا موادی را در رابطه با صحت اعتبار قراردادهای بین‌المللی را در متن منشور قرار داده و به این وسیله تضمینی برای شفافیت روابط بین‌الملل فراهم آورند.

به دنبال سطر اول از مقدمه منشور، بیان ایمان به حقوق ذاتی همه آحاد خانواده بشری به عنوان زیربنای روابط بین‌الملل صلح‌آمیز در سطر دوم در نظر گرفته شده است. منشور از واژه "ایمان" استفاده کرده است تا یادآوری نماید که همه اعضای جامعه بین‌المللی باید به حقوق ذاتی انسانها باوری درونی داشته باشند. یک چنین باوری دامنه اهمیت به احترام به حقوق انسان را از ابعاد حقوقی و معاهداتی فراتر برده و آنرا با ضرورتی اخلاقی که از باورهای درونی و قلبی انسان سرچشمه می‌گیرد پیوند داده است. بنابراین، نمی‌توان به هیچ نوع صلح بین‌المللی دست یافت مگر این که به حقوق انسانی باور داشته و بر همین اساس حق آنها را برای تعیین سرنوشت خویش از طریق نظارت بر رفتار کشور حاکم را مورد توجه و تایید قرار داد. به این ترتیب هیچ قراردادی میان کشورها نمی‌تواند از چشم مردم دور بماند اگر اعضای ملل متحد به درستی ایمان خود را نسبت به حقوق ذاتی مردمان خود با صراحت در رفتارها و سیاستگذاری‌های خود بازتاب دهند. تنها در این صورت است که اهداف ملل متحد به شرح ماده یک منشور می‌تواند به واقعیت نزدیک شود. یک نکته قابل توجه دیگر که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد اصل حسن نیت است که در بند ۲ از ماده ۲ توضیح داده شده و به عنوان پیش شرط ضروری دیگری برای تعهد کشورها به اهداف ملل متحد تعیین شده است. " کلیه اعضا به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت برای همه آنها، تعهداتی را که طبق این منشور بر عهده گرفته‌اند با *حسن نیت* انجام خواهند داد". اصل حسن نیت نیز از اندیشه‌های لیبرال است که تعهد انسان‌ها نسبت به رعایت حقوق ذاتی یکدیگر را به وظایفی که در صحنه سیاسی اجتماعی دارند پیوند می‌بخشد. بنابراین، ایمان به حقوق

انسان‌ها و حسن نیت در عملی ساختن آن این ضرورت را اقتضا می‌سازد تا همه قرارداده و معاهدات میان کشورها کاملا شفاف و روشن باشند.

با در نظر داشتن این شرایط مورد نیاز برای تامین اعتبار قراردادها و معاهدات، می‌توان به راستی آزمایی ایمان و حسن نیت حکومت اسلامی در قبال تعهدات بین‌المللی دست یابید. در اینجاست که می‌توان این فرضیه را به آزمایش گذاشت که صرف نظر از محتوی فاش نشده قرارداد بین‌المللی میان جمهوری اسلامی و روسیه و چین، آن قراردادها به لحاظ فرآیندی و معیارهای حقوقی مربوط به سلامت آنها باید با تردیدها و پرسش‌های جدی همراه شود. در حقیقت حتی شاید نیازی نباشد که در این شرایط بر دست یابی به محتوی قراردادها دسترسی پیدا کرد. به لحاظ شکلی، فرآیندی این گونه قراردادها می‌توانند از نظر حقوقی به چالش کشیده شوند. البته هرگاه محتوی آنها فاش شود، می‌توان ابعاد محتوایی آنها را نیز مورد مطالعه دقیق قرار داده و نسبت به اعتباری آنها اقدام نمود. به هرحال، تردید درخصوص سلامت شکلی قراردادها را می‌بایست در متن همان تعهدات کشورها نسبت به اهداف ملل متحد که در بالا ذکر شد، توضیح داد:

الف: قراردادهای مذکور به سختی می‌توانند مصداق عدالت و حقوق بین‌الملل به عنوان شرایط تامین صلح و امنیت بین‌المللی باشند. اقرار علی ربیعی، سخنگوی کشور روحانی مبنی بر اینکه کشور چین مایل به فاش شدن متن قرارداد با کشور چین نیست، بجز نقض اصل برابری حاکمیتی که از معیارهای اصلی اهداف منشور ملل متحد می‌باشد، و همچنین نادیده گرفتن اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها توسط چین، نمی‌تواند باشد. ماده دو منشور در بند یک تصریح می‌دارد که "سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد". بند چهار از ماده ۲ منشور نیز کشورها را از مداخله در امور داخلی یکدیگر بر حذر می‌دارد. این اصول به عنوان قوانینی که نباید نقض شوند مورد شناسایی حقوق بین‌الملل قرار گرفته است. علاوه براین، نقض این اصول توسط رویه‌های قضایی نیز به عنوان اقدامی بر خلاف معیارهای مورد قبول جهانی مورد تایید قرار گرفته است. دادگاه بین‌المللی

دادگستری در قضیه عملیات نظامی و شبه‌نظامی علیه نیکاراگوئه تصدیق کرد که "عنصر اجبار (تحمیلی بودن) که با ماهیت مداخله همراه است، اصل مداخله در امور دیگران را انکار می‌نماید" (قضیه عملیات نظامی در نیکاراگوئه: پاراگراف ۲۰۵) در اینجا به نظر می‌رسد که علی رغم داعیه اقتدار داشتن و شعارهای سیاسی مقامات جمهوری اسلامی، قرارداد مذکور تحمیلی بوده، ماهیتی آمرانه در آن نهفته بوده، و بنابراین ناقض برابری حاکمیتی و انکار اصل عدم مداخله، و در نهایت مصداق بارز بی‌عدالتی به موجب حقوق بین‌الملل می‌باشد.

ب: این‌گونه قراردادها نمی‌توانند در چارچوبه بند ب از ماده یک منشور قابل توجیه باشند زیرا اصل برابری حقوق و استقلال ملی ایران در آن به احتمال زیاد نادیده گرفته شده است. بند مذکور اصل برابری حقوقی را به عنوان یکی از مهمترین اهداف ملل متحد را اینگونه توضیح می‌دهد "توسعه روابط دوستانه بین کشورها براساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم و اتخاذ سایر اقدامات مناسب برای تقویت صلح جهانی". این هدف ملل متحد در مرکز فراخوانی برای نظم بین‌المللی است که در آن حقوق کشورها در برابر زورمداری قدرتمندها باید رعایت شود تا همه بتوانند در تعیین سرنوشت خویش آزادانه بکوشند. در اجرای این هدف ملل متحد است که اصول آن نظم بین‌المللی هنجاری و عادلانه در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان کشورها, براساس منشور ملل متحد، تبلور یافت.[217] این اعلامیه بر اهمیت اساسی منشور سازمان ملل متحد و توسعه تدریجی اصول حقوق بین‌الملل برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، برای ارتقای حاکمیت قانون در میان ملت ها، و برای توسعه روابط دوستانه و همکاری بین کشورها، از همه مهمتر بر اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت همه مردم برای تعیین آزادانه، بدون مداخله خارجی، وضعیت سیاسی خود، و دست یابی به ساختار و نوع توسعه اقتصادی، اجتماعی خود، تاکید می‌کند. به این ترتیب اعلامیه مذکور، دست در

[217] The Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States, the UN GA Res. 2625 (xxv), October 24, 1970.

دست منشـور ملـل متحـد، یکی از مهمـترین اصـول حقـوق بین‌الملـل در حمـایت از حـق تعـیین سرنوشـت کشـورها براساس برابری حقوقی حاکمیت آنها را توضیح داده اسـت. بـا توجـه بـه این تصـریحات روشـن حقـوقی آیـا جمهـوری اسلامی از جانب استقلال کامل قرارداد همکـاری بـا چین را پذیرفته اسـت؟ بـه نظـر می‌رسـد کـه واقعیت خلاف این را نشان می‌دهد. شایان ذکر است که اقرار رسـمی سـخنگوی کشور ایران برای ناتوانی از فاش ساختن مفـاد قـرارداد بـه دلیل مخالفت چین، نشان دهنده انکار اسـتقلال ملی کشـور به موجب اصول صریح بنیـادین حقـوق بین‌الملـل می‌باشـد. درعین حال، به نظر می‌رسد که حضور نیروهای امنیتی چین در منطقه خلیج فارس ضرورتا نتواند با موضـوع حفـاظت از صلح بین‌المللی تطبیق یابد. ابعاد این داعیـه طبیعتـاً عمیقـتر از این بحث ساده است، ولی به دلیل ضیق وقت بایـد فقـط اشاره‌ای به آن داشت و از جزئیات گذر کرد.

پ: بی‌تردید قرارداد مذکور ماهیتاً قادر به پیشبرد و تشـویق احترام به حقـوق بشـر و اساسـی نیسـت زیـرا از یـک سـو جمهوری اسلامی به وضـوح عـدم اعتقـاد خـود را بـه مبـانی حقوق بشر اعلام داشته و در سیاست‌های سـرکوب گرایانـه خود نشان داده اسـت. قطعنامه‌هـای متعـددی کـه از سـوی نهادهای ملل متحد بر علیه جمهوری اسلامی صادر شـده‌اند، گزارشات متعدد گزارشگران حقوق بشر، و قطعنامـه اخـیر شورای حقوق بشـر، همگی نشـان از این واقعیت تلخ دارنـد که جمهوری اسلامی به هیچ عنوان مایل به پذیرش و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی مـردم ایـران نیسـت. از دیگر سو، همه شواهد تاریخی دروان عمر جمهوری اسلامی حکـایت از آن دارد کـه این رژیم نمی‌توانـد نماینـده واقعی مردم ایران باشد. به عبـارت بهـتر ، حـتی اگـر از شـعارهای سیاسی مردم در خیابان‌ها عبور کرده و به سادگی بـه نتـایج انتخابـات پیشـین مجلس شـورای اسـلامی، و یـا ریاسـت جمهوری مراجعه نمـاییم، در می‌یـابیم کـه مشـارکت بسـیار پایین مردم در انتخابات، معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد مگر "نه به حکومت اسلامی".

اعتبـار قراردادهـای بین‌المللی در مقاوله‌نامـه حقـوق معاهدات

از دیرباز انعقاد معاهدات بین‌المللی برای توسعه روابط و یا موضوعات دفاعی و امنیتی در میان جوامع مرسوم بوده است. اما در تاریخ مدرن مهمترین اینگونه قراردادهای میان کشورها معاهده وستفالی است که در سال ۱۶۴۸ منعقد شده و به موجب آن روابط و حقوق بین‌الملل کنونی پا به عرصه ظهور گذاشتند. قرون ۱۸ و ۱۹ بر شتاب انعقاد معاهدات میان کشورهای مدرن افزود، و قرن بیستم با معاهدات چند جانبه بین‌المللی تاثیرگذاری آغاز شد که ضرورت همکاری‌های بین‌المللی برای زندگی مسالمت‌آمیز میان کشورهای مختلف را هرچه بیشتر آشکار ساخت. معاهده ورسای در سال ۱۹۱۹، مقاوله‌نامه مونته ویدیو در سال ۱۹۳۳منشور سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵، مقاوله‌نامه علیه تبعیض نژادی در سال ۱۹۴۸، مقاوله‌نامه های ژنو در سال ۱۹۴۹، و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۶۶ مهمترین اینگونه قراردادهای بین‌الملل چند جانبه ای هستند که هر کدام به طریقی زمینه‌های یک زندگی مسالمت‌آمیز را فراهم آوردند. توسعه معاهدات بین‌المللی به عنوان پاسخ به نیازهای جامعه بین‌المللی به سرعت در حال تحول، این ضرورت را اجتناب ناپذیر ساخت تا قواعد بین‌المللی مشخصی بر نحوه تنظیم، اجرا، و موارد اختلاف حاصل از آنها نظارت داشته باشند. مقاوله‌نامه حقوق معاهدات در سال ۱۹۶۹ این ضرورت را تامین نموده و به عنوان یکی از مهمترین معاهدات چند جانبه بین‌المللی شناخته شد.[218] طرح این مقاوله‌نامه مهم بین‌المللی توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل تهیه، در سال ۱۹۶۹ برای امضا در نزد کشورها گشوده، و در ۲۷ ژانویه سال ۱۹۸۰ حالت اجرایی پیدا کرد.

مقاوله‌نامه مذکور بر معاهدات کتبی که میان اعضای جامعه بین‌المللی شکل می گیرند نظارت می‌کند. تاکید این است که معاهدات کتبی باشند تا اصل رضایت کشورها، که برآمده از عقلانیت وستفالیایی است، در آنها به روشنی تبلور پیدا کند. برای درک اهمیت این مقاله‌نامه مهم بین‌المللی که سنگ بنای اصلی همکاری‌های بین‌المللی برای جهانی صلح‌آمیز را تشکیل می‌دهد، و براساس ماده ۳۸ اساسنامه دادگاه بین‌المللی دادگستری از اصلی‌ترین منابع حقوق بین‌الملل است، مناسب است بخش‌هایی از آن به ساده ترین شکل ممکن توضیح داده شوند.

---

[218] Vienna Convention on the Law of Treaties, 23 May 1969.

مقدمه مقاوله‌نامه با یادآوری منشور ملل متحد مبنی بر تساوی حقوق کشورها و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، اصل تساوی حاکمیت و استقلال کشورها، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران، اصل ممنوعیت تهدید به و یا اعمال زور، و اصل احترام و رعایت جهان‌شمول حقوق بشر و آزادی‌های اساسی همه افراد، توضیح می‌دهد که توسعه و تدوین معاهدات بین‌المللی، گامی اجتناب ناپذیر در رسیدن به اهداف ملل متحد بوده و کشورها را برای توسعه روابط دوستانه و همکاری‌ها در جهت جهانی صلح‌آمیز یاری خواهد کرد. بنابراین، صرفنظر از هرعنوانی که برای اینگونه معاهدات استفاده شود، آنها باید مشمول حقوق بین‌الملل باشند تا به موجب آن از یک سو اصل رضایت کشورها رعایت شود، و از دیگر سو این رضایت در مسیر اهداف صلح‌آمیز جامعه بین‌المللی قرار گیرد. در عین حال، مقاوله‌نامه حقوق معاهدات با تقدیس رضایت کشورها برای توسعه همکاری‌های دوستانه از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز و با احترام به اصول عدالت، راه را برای هر نوع بهانه‌ای برای مداخله در امور داخلی دیگران مسدود می‌سازد.

بخش اول مقاوله‌نامه شرایط و محدوده توافقات و قراردادها را مشخص می‌کند. بخش دوم آن قواعدی را برای انعقاد و تصویب معاهدات، از جمله رضایت طرفین برای التزام به معاهدات و تنظیم حق شرط - یعنی امتناع از التزام به یک یا چند ماده خاص از یک معاهده در حین پذیرش باقی مانده. بخش سوم به کاربرد و تفسیر معاهدات می‌پردازد و بخش چهارم به ابزارهای تعدیل یا اصلاح معاهدات می پردازد. این بخش‌ها اساساً قوانین عرفی موجود را تدوین می‌کنند. مهمترین بخش مقاوله‌نامه، قسمت پنجم، مبانی و قواعدی را برای بی‌اعتبار کردن، فسخ یا تعلیق معاهدات مشخص می‌کند و شامل مقرراتی است که صلاحیت دادگاه بین‌المللی دادگستری را در صورت بروز اختلافات ناشی از اجرای آن قواعد اعطا می‌کند. بخش‌های پایانی تأثیرات معاهدات تغییر کشور در داخل یک کشور، تغییرات در روابط کنسولی بین کشورها و بروز خصومت‌ها میان آنها و همچنین قوانین امانت‌داری، ثبت و تصویب را مورد بحث قرار می‌دهد.

مقاوله‌نامــه حقــوق معاهــدات مصــوب ســال ۱۹۶۹ موســوم بــه مقاوله‌نامه وین،[219] در بند ۱ از ماده ۲ قسمت الـف، یـک معاهـده معتبر بین‌المللی را اینگونه تعریف می‌کند: "معاهده عبارت اســت از یک توافق بین‌المللی کـه میـان کشـورها بصـورت کتـبي منعقـد شده و مشمول حقوق بین‌الملل باشـد". مهمـترین نکته‌ای کـه در این تعریف باید مورد توجه قـرار گـیرد، موضـوع مشـمول حقـوق بین‌الملـل بــودن می‌باشــد. ولی منظــور از این مشــمول بــودن چیست؟ به عبارت بهتر، چه قواعد حقـوقی بین‌المللی بایـد نـاظر بـر انعقـاد قـرارداد هـا باشـند کـه اگـر نادیـده گرفتـه شـوند، آن قراردادها را بی‌اعتبار می سازند؟ در ابتدا بـه عنـوان سـنگ بنـای حقوق بین‌الملـل، اصـلی‌ترین این‌گونـه قواعـد در مقدمـه منشـور ملل متحد توضیح داده شده است: "ایجاد شرایطی که به مــوجب آن عدالت و احترام به تعهدات ناشـی از معاهـدات و سـایر منـابع حقوق بین‌الملل می‌تواند حفظ شود". این فراز از مقدمه منشــور تاکید می‌کند که معاهده بایـد در ذات خـود احـترام بـر تعهـدات را برانگیزد تا دیگر منابع حقـوق بین‌الملـل، شـامل حقـوق بین‌الملـل عرفی و یا اصول کلی حقوق بین‌الملل، نیز قوام و دوام پیدا کنند. براین اساس بوده است که توسعه معاهدات بین‌المللی زمینه‌های احترام به همه توافق‌های شـفاف منعقـد شـده را بـرای همکـاری کشــورها در امــور اقتصــادی، اجتمــاعی و فـرهنگی فـراهم آورده است. اما هنوز دامنه قواعد بین‌المللی ناظر بر معاهدات نیــاز بــه توضـیح بیشـتری دارد. در این بـاره می‌تـوان گفت کـه منظـور از قواعد ناظر بر معاهـدات بین‌المللی این اسـت کـه بـا حسـن نیت کامل منعقد شوند. یا در برگیرنده الزام به اصل وفـای بـه عهد[220] باشند هم در جریـان شـکل‌گیری قـرارداد و هم بـه عنـوان ضـامن اجرای آن. یا اینکه برای همکاری‌های مسـالمت‌آمیز بـرای توسـعه حقوق بشر باشد. و در نهایت اینکه معاهده نمی‌تواند شامل ابعــاد و محتوایی باشد که در تناقض با قواعـد آمـره بین‌المللی[221] قـرار گیرد.

در این ارتبـاط مبـانی حقـوقی نـاظر بـر قراردادهـا بین‌المللی بـه شکلی دیگر توسط رویه‌های قضایی هم مـورد تاییـد قـرار گرفتـه است. به‌عنوان مثال، در دعوی قطر بر علیه بحرین در نزد دادگاه

[219] The Vienna Convention on the Law of Treaties, 23 May 1969.
[220] Pacta sunt servanda – Agreements must be kept.
[221] *Jus cogens* norms – Peremptory norms of international law

بین‌المللی دادگستری در بـاره اختلافـات میـان دو کشـور بـر سـر جزایر هوار و مبتنی بر دو قرارداد کـه در سـال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰ میان دو کشور منعقد شده بود، قاضی اودا در نظریه مخالف خود بیان داشت که معاهده‌ای می‌تواند معتبر باشد که به معنی واقعی کلمـه شـکل گرفتـه باشـد. "من نظـر نسـبتاً قـاطعی دارم کـه در دسامبر ۱۹۸۷، هیچ معاهده یا مقاوله‌نامه‌ای به معنای واقعی کلمه در ماده (۱)۳۶ اساسـنامه (دادگـاه بین‌المللی دادگسـتری) وجـود نداشته است". او بیشتر ادامه می‌دهد که همچنین می‌توان به این نکته اشاره کرد که قطر که موافقت‌نامه دسـامبر ۱۹۸۷ را مبنـای صلاحیت دادگاه می‌دانـد، آن توافقنامـه را نـزد دبیرخانـه سـازمان ملـل ثبت نکـرده اسـت، درحـالی کـه توافقنامـه ۱۹۹۰ را بـه ثبت رسانده است. "این واقعیت ممکن است انسـان را بـه این تردیـد بینـدازد کـه آیـا قطـر همیشـه موافقتنامـه دسـامبر ۱۹۸۷ را یـک معاهده را به معنی واقعی کلمه تلقی کرده است" (قضـیه تحدیـد حدود دریایی، ۱۹۹۴ :۱۳۸-۱۳۷).

درواقع، قاضی اودا اختلاف میان دو قرارداد را از نقطه نظر ثبت آنها در نزد دبیرخانه ملل متحد مبنای نظر مخالف خـود قـرار داده و توافقنامه سال ۱۹۸۷ را به معنی واقعی کلمه مورد تردیـد قـرار می‌دهد. هنگـامی کـه این نظریـه را در کنـار دیگـر قواعـد صـحت معاهدات قرار می‌دهیم در می‌یابیم که هم اصول حقوق بین‌الملل و هم رویه‌های قضایی توافق نظـر دارنـد کـه موافقت‌نامه‌هـا بایـد تابع اصول و قواعد مشخصی باشند تا هنگام بروز اختلافات بتوان آنها را به نهادهای حل اختلاف ارجاع داد.

بـه دلیـل پیچیـدگی قواعـد نـاظر بـر تعریـف یـک موافقتنامـه، می‌بایست به همان مقاوله‌نامه حقوق معاهـدات مراجعـه کـرد تـا معیار روشنتری را به دشت آورد. مقاوله‌نامه در مقدمـه خـود این قواعد را روشنتر توضیح می‌دهد:

اول: "صرف نظـر از اینکـه قـوانین اساسـی و سیسـتم اجتمـاعی کشورها چـه باشـد، معاهـده بایـد وسـیله و ابـزاری بـرای توسـعه همکاری‌هـای مسـالمت‌آمیز میـان ملت‌هـا باشـد". دراین ارتبـاط هرچند به ظاهر موافقت‌نامه‌هـای منعقـده میـان چین و جمهـوری اسلامی هدف خود را توسعه همکاری‌های مسـالمت‌آمیز میـان دو کشور می‌داند. اما بدبینی ها به حقیقت نزدیک می‌شود کـه مخفی نگهداشتن موافقت‌نامه های مـذکور از سـوی طـرفین متعاهـدین، اهداف متفـاوتی را دنبـال می‌کننـد. بنـابراین، حـتی صـرف‌نظر از

عدم دسترسی به مفاد آن موافقت‌نامه‌ها، می‌توان در سلامت حقوقی آنها تردید روا داشت. از طرف دیگر، زمزمه‌های اعزام پنج هزار نفر از نیروهای امنیتی چین به ایران، آن موافقت‌نامه‌ها را از ماهیت اقتصادی و توسعه روابط دوستانه خارج ساخته و ماهیتی امنیتی به آن می بخشد. این جنبه امنیتی بودن ناقض شرط اعتبار معاهده به موجب همان مفاد ماده یک، بند الف مقاوله‌نامه وین می‌باشد که تاکید می‌کند هر معاهده ، یا قراردادی باید مشمول قواعد حقوق بین‌الملل باشد.

دوم: "اصل رضایت آزادانه، قاعده حسن‌نیت، و قاعده الزام‌آور بودن تعهدات باید به شکلی همگانی و جهان‌شمول مورد قبول قرار گرفته باشد". در اینجا باید به یک نکته هم توجه کرد. آیا منظور از همگانی بودن این است که حتی کشورهایی هم که عضو مقاوله‌نامه حقوق معاهدات نیستند (مانند فرانسه)، باید به مفاد آن پایبند باشند؟ نظریه حقوقی ناظر براین پرسش مضمون و محتوی همگانی (یعنی عدم وجود استثنا) را به دلیل اینکه ریشه‌های عمیقی و محکمی در حقوق عرفی دارند، می پذیرد. یعنی حتی اگر کشوری عضو مقاوله‌نامه حقوق معاهدات هم نباشد، باید خود را به رعایت قواعد حقوقی بین‌الملل ناظر بر معاهدات ملزم و متعهد نگه‌دارد. حال و با درنظر داشتن این موضع حقوقی محکم، بنظر می‌رسد که این قاعده دوم برای شناسایی اعتبار معاهده نیز بنا بر دلایلی که در پی می‌آید، توسط دو کشور امضا کننده نقض شده است. چند استدلال را برای این داعیه می‌توان توضیح داد.

استدلال اول. با درنظر داشتن اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور ملل متحد، یعنی اصل برابری حقوق ملت‌ها و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، اصل تساوی حاکمیت کشورها و استقلال آنها، همانگونه که در بالا توضیح داده شد، چنین قرادادهایی نمی‌توانند اعتبار حقوقی داشته باشند. افزون براین، اصل برابری حقوقی (حاکمیتی)کشورها این ضرورت را نیز ایفا می‌کند که برابری حقوق و مسئولیت‌های طرفین و اراده آزاد آنها نیز رعایت شود. حال، اقرار سخنگوی دولت حسن روحانی مبنی بر اینکه کشور چین مایل نیست متن آن قراردادها فاش شود، و یا اظهارات برخی دیگر از مقامات که به دلیل خطر دسترسی کشورهای غربی، این قراردادها نباید آشکار

باشند، همگی این ظن را به یقین نزدیک می‌سازد که اصل برابری حقوقی کشورها دراین قراردادها رعایت نشده است. برای اثبات این مدعا علاوه بر متن صریح منشور ملل متحد، یکبار دیگر بخشی از مقاوله‌نامه حقوق معاهدات در اینجا ذکر می‌شود. "اصل تساوی حقوق کشورها، حقوق آنها در تعیین سرنوشت خود، اصل تساوی حاکمیت کشورها و استقلال آنها، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، اصل ممنوعیت تهدید به اعمال و یا کاربرد زور، اصل احترام و رعایت جهانی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی همه افراد". باید بازهم یادآوری شود که این اصول معاهداتی از ریشه‌های حقوق عرفی سرچشمه گرفته‌اند و بنابراین کشورها باید خود را به رعایت آنها ملزم نگه‌دارند. همان مقدمه مقاوله‌نامه حقوق معاهدات در بخش پایانی مقدمه خود این استدلال حقوق عرفی را می پذیرد: "با تاکید این نکته که قواعد حقوق بین‌المللی عرفی در مورد موضوعاتی مشمول این مقاوله‌نامه همچنان جاری خواهد بود".

استدلال دوم. قرارداد و یا قراردادهای مورد نظر، اصل مسلم عدم مداخله در امور داخلی کشورها را نیز هم به موجب مفاد مقاوله‌نامه حقوق معاهدات و هم براساس منشور ملل متحد، که پیشتر توضیح داده شد، نادیده گرفته‌اند. البته، مقاوله‌نامه حقوق معاهدات بطور مستقیم با اصل عدم مداخله نپرداخته است. اما در بخش مربوط به تفسیر معاهدات در ماده ۳۱ ممنوعیت مداخله در امور داخلی دیگران را تایید می‌کند. "یک معاهده با حسن نیت و منطبق با معنای معمولی که باید اصطلاحات آن در سیاق عبارت و در پرتو موضوع و هدف معاهده داده شود، تفسیر خواهد شد". براساس بند دوم، بخش سوم از همان ماده ناظر بر تفسیر معاهده، این سیاق باید بر "هر قاعده مرتبط حقوق بین‌الملل که در روابط میان طرفین قابل اجرا باشد"، منطبق داشته باشد. حال می‌توان در نظر گرفت که چگونه این قواعد حقوقی محکم در تدوین قراردادهای پنهان جمهوری اسلامی ایران با کشورهای چین و روسیه نادیده انگاشته شده است. علاوه براین، طبق بند ۲ از ماده ۲ منشور ملل متحد، تعهد به اصل "حسن نیت" در قرارداد مذکور محل تردید می‌باشد. به سخن دیگر، کلیه اعضاء به

منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهـده گرفته‌انـد، می‌بایسـت بـا حسـن نیت وارد معاهـدات بین‌المللی شـوند. پنهـان نگـه داشتن مفاد معاهده، را می‌توان بـه عنـوان مصـداق روشـن عدم حسن نیت طرفین، مورد تردید قرار داد.

استدلال سوم. اصل احترام و رعایت جهانی حقـوق بشـر و اساسی همه افراد، که روح حاکم بر ملـل متحـد را تشـکیل می‌دهد، در این قرارداد رعایت نشده است. اسـناد حقـوقی متعـددی شـالوده خـود را بـر احـترام بـه حقـوق بشـر و آزادی‌های اساسی قرار داده‌اند. منشور در بنـد اول مقدمـه تصریح می‌کند که اعضای آن "ایمان خود به حقوق اساسـي بشر و بـه حیـثیت و ارزش شخصـیت انسـانی و بـه تسـاوی حقـوق مـرد و زن و بین ملت‌هـا اعم از کوچـک و بـزرگ و ایجاد شـرایط لازم بـرای حفـظ عـدالت و احـترام الزامـات ناشی از عهدنامه‌ها و سایر منابع حقوق بین‌الملل و کمک به پیشرفت اجتماعی و شرایط زنـدگی بهـتر بـا آزادی بیشـتر". اعلام می‌دارنـد. این ایمـان بـه حقـوق ذاتی بشـر ضـرورت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. مقاوله‌نامـه حقـوق معاهدات ضرورت متابعت از این تصریحات منشور را مورد باز تاکیـد قـرار می‌دهـد". بـا درنظـر داشـتن اصـول حقـوق بین‌المللی مندرج در منشور مل متحد،ماننـد اصـل تسـاوی حقوق ملت‌ها و حق آنها در تعیین سرنوشت خـویش، اصـل تسـاوی حـاکمیت کشـورها و اسـتقلال آنهـا... از آنجاییکـه مقاوله‌نامـه حقـوق معاهـدات نـاظر بـر همـه قراردادهـا و معاهـدات بین‌المللی می‌باشـد، این تاکیـد بـر حقـوق بشـر می‌بایست توسط همه طـرفین مقاوله‌نامـه مـذکور، شـامل جمهوری اسلامی ایـران کـه مقاوله‌نامـه مـذکور را پذیرفتـه اسـت، قـرار گـیرد. کمیتـه حقـوق بشـر در نظریـه عمـومی شماره ۲۴ یـادآوری می‌کنـد کـه حـق شـرط کشـورها بـرای ورود بـه معاهـدات بین‌المللی بایـد بـا روح معاهـده سـازگار باشد.[222] اگر این روح بر توسعه روابط دوسـتانه و بـا هـدف ایجاد شـرایط بـرای صـلح بین‌المللی نـاظر باشـد، بـه طـور

[222] CCPR General Comment No. 24: Issues Relating to Reservations Made upon Ratification or Accession to the Covenant or the Optional Protocols thereto, or in Relation to Declarations under Article 41 of the Covenant.

طبیعی نمی‌تواند از حقوق ذاتی مردم بـرای آگـاهی داشـتن نسبت به محتوی قراردادها و معاهدات دور باقی بماند.

حـال بـا در نظـر داشـتن این تصـریحات روشـن و شـفاف حقـوق معاهدات بین‌المللی، این حق اساسـی مـردم ایـران اسـت کـه از مفـاد قراردادهـای منعقـده رژیم اسـلامی بـا دیگـر کشـورها آگـاه باشند. نادیده گفتن این حق غیر قابـل اجتنـاب، بـه مـوجب همـان تصریح اهداف ملل متحد، و همچنین مقاوله‌نامه حقوق معاهـدات، و حداقل بـه لحـاظ تئوریـک، نـاقض اصـول و قواعـدی اسـت کـه تسامح در قبال آنها می‌تواند زمینه‌های بی‌اعتباری آن معاهدات را فراهم آورد.

استدلال چهارم. تعهـدات کشـورها بـه مـوجب منشـور ملـل متحـد و نـیز مقاوله‌نامـه حقـوق معاهـدات آنقـدر روشـن و واضـح می‌باشـد کـه امکـان انعقـاد قراردادهـای مخفیانـه را نمی‌دهد. علاوه براین، از آنجاییکه توافقنامه‌های پنهان بطور بـالقوه روابـط صـلح‌آمیز را بین کشـورها را بـه خطـر می اندازد، نـاقض قـوانین حقـوق بین‌الملـل می‌باشد.بـازهم در اینجا تاکید می‌شود که رعایت حقوق مـردم امـروز بنیادهـای قوانینی را پایه‌گذاری می‌کند که می‌توانند به عنوان راهنما و دستورالعملی برای همه اعضای جامعـه بین‌المللی در انجـام تعهداتی که به عهده می‌گیرند، باشد. دادگاه اروپـایی حقـوق بشر این بنیادها را هماننـد قـانون اساسـی جهان‌شـمولی در نظر می‌گیرد که باید ناظر بـر رفتـار کشـورها باشـد.[223] این چـنین دیـدگاه‌های برجسـته نشـان می‌دهـد کـه قراردادهـا می‌بایسـت بـر قـوام و دوام قـوانین و قواعـد بین‌المللی بیفزایـد، تـا اینکـه موجبـات فرسـایش آنهـا را فـراهم آورد. هرگـام روشـنی کـه در جهت انعقـاد قراردادهـای همکـاری برداشـته شـود، نشـانه عـزم و نیت طـرفین آن قـرارداد بـه پیشبرد حقوق ذاتی مردم و اراده ای برای توسـعه و محقـق نمودن آنها می‌باشد.

مسـئولیت کشـورها در قبـال انعقـاد قراردادهـای بین‌المللی

[223] Bankovic and Others against Belgium and Others, European Court of Human Rights, Grand Chamber inadmissibility decision of 12 December 2001.

حقوق مسئولیت بین‌المللی کشورها نیز ابعاد دیگری از عدم اعتبار قرارداد را می‌تواند توضیح دهد. طرح مقاوله‌نامه بین‌المللی مسئولیت کشورها در قبال اقدامات غیرقانونی بین‌المللی[224] مصوب سال ۲۰۰۱ توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل، در ماده یک تصریح می‌دارد که "هرعمل نادرست بین‌المللی یک کشور مسئولیت بین‌المللی آن کشور را در پی دارد". سوابق این بحث به دیوان‌های موقت کیفری نورنبرگ و توکیو برای مسئول نگه‌داشتن آنهایی که مرتکب جنایت‌های دوران جنگ جهانی دوم بودند، باز می گردد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد طی قطعنامه شماره (۱) ۹۵ در سال ۱۹۴۶ رویه‌های قضایی برآمده از این دیوان‌ها را به عنوان اصول حقوق بین‌الملل اعلام نمود.[225] با این تصویب جامعه جهانی کوشید توضیح دهد که کسانی که مرتکب جنایاتی علیه انسان‌های بیگناه می‌شوند، نمی‌توانند از مسئولیت در قبال آنچه که انجام داده‌اند، شانه خالی کنند. این تلاش‌ها باعث شد تا جنایت علیه صلح و امنیت بین‌المللی با ماهیتی کیفری همراه باشد و برای آن رژیم‌های بین‌المللی خاصی در نظر گرفته شود. قطعنامه مذکور و سپس قطعنامه شماره (۲)۱۷۷ به کمیسیون حقوق بین‌الملل این ماموریت را تفویض نمود تا طرح قانونگذاری مربوط به مسئولیت کشورها در قبال کارهای خلافی که انجام می‌دهند را تهیه کند. اصول حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده در منشور دادگاه که توسط کمیسیون بین‌الملل در سال ۱۹۵۰ به تصویب رسید، به طور منطقی با مسئولیت کیفری را بر مبنای فردی آن قرار داد. یعنی اینکه این افراد هستند که عمل خلاق اصول حقوق بین‌الملل را انجام می‌دهند و نه نهادهای انتزاعی. بنابراین، تنها با مجازات افرادی که مرتکب چنین جنایاتی می‌شوند، می‌توان مفاد و اصول حقوق بین‌الملل را اجرا کرد.

این پیش زمینه‌ها باعث شد تا در همان سال کمیسیون حقوق بین‌الملل ماموریت انجام پیشنویس طرحی را برای مسئولیت بین‌المللی کشورها در قبال اقدامات خلافی که انجام می‌دهند، به

---

[224] Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts: https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/draft_articles/9_6_2001.pdf

[225] Affirmation of the Principles of International Law recognized by the Charter of the Nürnberg Tribunal General Assembly resolution 95 (I), New York, 11 December 1946.

عهده گیرند. نظریه نهفته در این اقدامات این است که کشورها نمی‌توانند با تکیه بر حق حاکمیت ملی خود مرتکب هرنوع عملی را که در تضاد با اصول حقوق بین‌الملل باشد انجام دهند، و اینکه آنها در قبال این‌گونه اقدامات خلاف قانون خود مسئول می‌باشند. دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری ویژگی‌های این‌گونه اقدامات خلاف را خیلی پیشتر توضیح داده است. "این یک اصل حقوق بین‌الملل است که نقض یک تعهد مستلزم تعهد به جبران خسارت به شکل مناسب می‌باشد. بنابراین مکمل ضروری عدم اجرای یک قرارداد است و لزومی ندارد که این امر در آن قرارداد ذکر شده باشد".[226] اینگونه تلاش‌ها راه را برای مسئول نگه داشتن کشورها، و بویژه در موارد جنایات بین‌المللی، افرادی که آن کارهای خلاف قانون را انجام می‌دهند، مسئول نگهدارند.

اهمیت این تلاش‌ها در این نیاز جامعه بین‌المللی قرار دارد که مردم در قبال خودسری‌های نظام‌های خودکامه به نوعی مورد پشتیبانی قرار گرفته تا حقوق بنیادین آنها زیر عنوان حق حاکمیت ملی توسط حکومت‌های خودکامه پایمال نشود. بنابراین درجه اهمیت مسئولیت حاصل از این اقدامات خلاف کشورها به نوع وظیفه‌ای که درقبال جامعه بین‌المللی برعهده گرفته‌اند، مربوط می‌باشد. هرچه آن وظایف مهمتر و در رابطه‌ای نزدیکتر با ارزش‌های جامعه بین‌المللی باشد، میزان و درجه مسئولیت خطیرتر می‌باشد. مهمترین این وظایف آنانی هستند که زیر قاعده اجتناب ناپذیر "تعهد نسبت به جامعه بین‌المللی" نام گذاری شده‌اند. این تعهدی است که هر کشوری باید نسبت به جامعه بین‌المللی برعهده گیرد. بنابراین، حتی اگر در قراردادها و معاهداتی هم متبلور نشده باشند، همچنان بر عهده کشورها می‌باشند. دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه شرکت برق بارسلونا آنرا به روشن‌ترین شکل ممکن توضیح داده است. "باید بین تعهدات یک کشور در قبال جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل، و تعهدات ناشی از یک کشور دیگر در زمینه حمایت دیپلماتیک، تمایز اساسی قائل شد. مورد اول به دلیل ماهیت خود مورد توجه همه کشورها می‌باشد... آنها تعهداتی هستند که نسبت به همه وجود دارد و باید رعایت شوند". (قضیه بارسلونا: ۳۲)
اهمیت موضوع مسئولیت بین‌المللی نسبت به جرایم خطیر مانند جنایت‌های انجام شده از سوی کشورها بگونه‌ای است که در

[226] Permanent Court of International Justice, Case Concerning Factory at Chrozaw, Claim for indemnity Jurisdiction, p, 21.

حوزه صلاحیت دادگاه‌های کیفـری بین‌المللی هم قـرار می‌گیرنـد. شـاید بـا قیـد احتیـاط فـراوان در اینجـا بتـوان این فرضـیه را بـه آزمایش گذاشت که اگر اقدام خطای انجـام شـده توسـط کشـور جمهـوری اسـلامی بگـونه‌ای باشـد کـه مشـمول مـواد منـدرج در مقاوله‌نامه رم باشـد، می‌تـوان آنـرا بـه عنـوان جنـایت بین‌المللی مورد توجه قرار داد. یکی از این نمونـه جنایـات بـه عنـوان مثـال، پهبادهای ساخت حکومت اسلامی و استفاده آنها در تجاوز نظامی روسیه به اوکـراین، بـه عنـوان جنـایت همدسـتی در جنـایت علیـه بشریت و مسئولیت بین‌المللی حاصل از آن، می‌باشد.

طـرح نهـایی مسـئولیت بین‌المللی کشـورها کـه درنهـایت توسـط کمیسیون حقوق بین‌الملل در ۲۰۰۱ به تصـویب رسـید، اقـدامات نادرست و خلاف قانون کشـورها را بـه شـرح مـاده یـک این‌گونـه تعریف می‌کند: "هر اقدام نادرست بین‌المللی یک کشور مسـتلزم مســئولیت بین‌المللی آن کشــور می‌باشــد". کمیســیون حقــوق بین‌الملل در اجلاس پنجـاه و سـوم سـال ۲۰۰۱، متن این مـاده را توضیح داده است و می‌گوید که مـاده ۱ مـذکور، یعـنی مسـئولیت بین‌المللی کشورها، اصـل اساسـی زیربنـای کلی همـه مـوارد این طرح می‌باشد و آن این است که نقض قـوانین بین‌المللی توسـط یک کشور مستلزم مسئولیت بین‌المللی آن است. یک عمل خلاف بین‌المللی یک کشور ممکن است شامل یک یا چند عمـل یـا تـرک فعل یا ترکیبی از هر دو باشد. اینکه آیا یک عمـل خلاف بین‌المللی وجود داشته است، اولاً به الزامات تعهدی که گفته می‌شـود نقض شده است و ثانیاً به چارچوب آن بستگی دارد.

براساس همان تحلیـل کمیسـیون، دادگـاه دادگسـتری بین‌المللی، اصل مندرج در ماده۱ مـذکور را در تعـدادی از پرونـده‌های ارجـاع شده به آن دادگاه اعمـال کـرده اسـت. به‌عنـوان مثـال در قضـیه فسـفات در مـراکش، دادگـاه دائمی بین‌المللی دادگسـتری تأییـد کرد که وقـتی کشـوری مـرتکب یـک عمـل غیرقـانونی بین‌المللی علیه کشور دیگری می‌شود، مسئولیت بین‌المللی بلافاصله بین دو کشور شکل می‌گیرد. دادگاه بین‌المللی دادگسـتری نـیز این اصـل را در موارد متعددی اعمـال کـرده اسـت، بـرای مثـال در پرونـده کانال کورفو و یـا در قضـیه فعالیت‌هـای نظـامی و شـبه نظـامی، دادگاه به این اصل اشاره کرده است. در مورد تفسـیر معاهـدات صلح نیز تاکید شده اسـت کـه "امتنـاع از انجـام تعهـدات معاهـده

مستلزم مسئولیت بین‌المللی است".[227] دادگاه‌های داوری مکـرراً این اصل را تأیید کرده‌اند، به‌عنوان مثال در دعوای افراد ایتالیایی مقیم پــرو، در قضــیه شــرکت بین‌المللی شــیلات، و در دعــوای بریتانیا در پرونده اسپانیایی منطقه مـراکش، و در قضـیه شـرکت آرمسترانگ بازهم موضوع مسئولیت بین‌المللی مـورد تاکیـد قـرار گرفته است. در قضـیه دیگـری نـیز دادگـاه داوری تاکیـد کـرد کـه "هرگونه نقض تعهد از سوی یک کشـور، بـا هـر دلیلی کـه داشـته باشد، مسئولیت کشور را به همراه دارد".[228]

بنابراین، اصطلاح مسـئولیت بین‌المللی در مـاده ۱، روابطی را در بــر می‌گــیرد کــه براســاس حقــوق بین‌الملــل از اقــدام خلاف بین‌المللی یک کشور ناشی می‌شود، خواه این روابـط محـدود بـه کشور متخلف و یک کشور آسـیب دیـده باشـد یـا اینکـه بـه سـایر کشورها یا در واقع به سایر کشورها نیز گسترش یابد. موضوعات حقوق بین‌الملل، و اینکه آیا آنهـا بـر تعهـدات اسـترداد یـا غـرامت متمرکـز هسـتند یـا بـه کشـور آسـیب دیـده امکـان پاسـخگویی از طریق اقدامات متقابل را می‌دهند.
ماده ۲همان طرح مسئولیت بین‌المللی کشورها نـیز تحت عنــوان عناصر تشکیل دهنده مسئولیت ناشی از عمل نادرست کشــورها، می‌گوید: "انجام یک عمل یا عـدم انجـام آن، یـک اقـدام نادرسـت بین‌المللی می‌باشد، وقتی که:

الف) طبق قوانین بین‌المللی قابل انتساب به کشور است.
ب) به منزله نقض تعهدات بین‌المللی کشور باشد.

براساس همان تفسیر کمیسیون حقوق بین‌الملل، مـاده ۲ مـذکور شرایط لازم برای اثبات وجود یک عمــل خلاف بین‌المللی کشــور، یعنی عناصر تشـکیل دهنـده چـنین عملی را مشـخص می‌کنـد. در اینجا دو عنصر مشـخص در نظـر گرفتـه شـده اسـت. اولاً، رفتـار مورد بحث باید طبق قـوانین بین‌المللی قابـل انتسـاب بـه کشـور باشد. ثانیاً، بـرای اینکـه مسـئولیتی بـه اقـدامات کشـور منسـوب شود، این رفتار باید نقض یـک تعهـد حقـوقی بین‌المللی باشـد کـه درآن زمان برای آن کشور وجود داشته اسـت. این دو عنصـر، بـه عنوان مثال، توسط دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در قضــیه

[227] Commentaries to the draft articles on Responsibility of States for internationally wrongful acts adopted by the International Law Commission at its fifty-third session (2001).
[228] همان منبع

فسـفات در مـراکش مشـخص شـده اسـت کـه طی آن دادگـاه صراحتاً ایجاد مسئولیت بین‌المللی را با وجود "عملی کـه منتسـب به کشور است" مرتبط دانسـته و آن را مغـایر بـا حقـوق معاهـده کشور دیگر توصیف کرده است. دادگـاه بین‌المللی نـیز در مـوارد متعدد به این دو عنصر اشاره کرده اسـت. در قضـیه دیپلماتیـک و کنسولی دادگـاه خاطرنشـان سـاخت کـه بـرای احـراز مسـئولیت ایران ابتدا باید مشخص شود که از نظر قانونی تـا چـه حـد ممکن است اعمال مورد نظر به کشور ایران قابل انتساب باشـد. ثانیـاً، باید سازگاری یا ناسـازگاری آنهـا را بـا تعهـدات ایـران بـه مـوجب معاهدات لازم الاجرا یا سـایر قواعـد حقـوق بین‌الملـل کـه ممکن است قابل اجرا باشد، مورد بررسی قرارگیرد.

رفتار قابل انتساب به کشور می‌تواند شامل اقـداماتی خلاف و یـا تـرک کـاری باشـد. مـوردی کـه در آنهـا مسـئولیت بین‌المللی یـک کشور براساس قصور مورد استناد قرار گرفتـه اسـت حـداقل بـه اندازه موردی است که براساس اقدامات منسوب به کشور ایجاد شده اسـت و در اصـل تفـاوتی بین این دو وجـود نـدارد. بـه نظـر کمیسـیون، علاوه بـر این، ممکن اسـت این دو مشـکل سـاز می‌باشد. اما در هر صورت مسئولیت کشـور در قبـال آنهـا وجـود دارد. بـرای مثـال در پرونـده کانـال کورفـو، دادگـاه بین‌المللی دادگستری اعلام کرد که مبنای کافی برای مسئولیت آلبانی وجـود دارد زیرا آن کشور از وجود مین‌های دریـایی در آبهـای سـرزمینی خود اطلاع داشته است. بنابراین، می‌بایست بـه کشـورهای ثـالث هشدار می‌داد. اما در انجام آن قصور ورزیده است.

توضیح و تفسیر طرح مسئولیت بین‌المللی کشورها مستلزم فضـا کافی است که بطور طبیعی در این نوشتار نمی‌تواند قـرار گـیرد. اما می‌توان از تفسیر دو ماده مذکور این فرضـیه را بـه اشـتراک گذاشت که کشور جمهوری اسلامی ایران با نقض قواعد مصـرحهٔ حقوق بین‌الملل، که در بالا شرح آن رفت، و بویژه بنـد دوم مـاده ۲ مذکور، مـرتکب اقـدامی غـیر قـانونی و نادرسـت شـده اسـت. بنابراین مسئولیت این اقـدام غـیر قـانونی را بایـد بپـذیرد. دادگـاه بین‌المللی دادگستری در قضیه فلات قـاره دریـای اژه در دعـوایی که یونان علیه ترکیه مطرح ساخته بود، تصمیمی را اتخاذ نمود که مبنـایی بـرای قضـایای مشـابه در خصـوص مسـئولیت بین‌المللی کشورها شد. یونـان بـرای حمـایت از صـلاحیت دادگـاه بین‌المللی دادگستری، دو سند از جمله بیانیه مشترک میـان نخسـت وزیـران یونان و ترکیه را به دادگاه ارائه کرد. دادگـاه بـه درسـتی دریـافت

که این اسناد مصداق توافق نامه بین‌المللی نیستند که بتوانند صلاحیت دادگاه را برای ورود به موضوع احراز نمایند. با این حال، اظهار داشت که "اینکه چنین اسناد مذکور توافقی را تشکیل می‌دهند یا نمی‌دهند، اساساً به ماهیت عمل یا معامله ای که انجام می‌شود بستگی دارد." برای تعیین "ماهیت عمل" ، دادگاه "شرایط واقعی آن و شرایط خاص تنظیم آن" را مورد توجه قرار داد.[229] از آن زمان به بعد دادگاه مذکور، از این معیارها به روشنی (و هم بطور ضمنی)، در سایر موارد استفاده کرده است.

با توجه به توضیحات مذکور، که البته به دلیل فشرده بودن با نارسایی‌هایی همراه است، می‌توان قرارداد میان کشور چین و جمهوری اسلامی ایران را به لحاظ حقوق مغایر با قواعد حقوق بین‌الملل، و در نتیجه آن ناقض حقوق مردم ایران دانست. علاوه براین، موضوع را از زاویه دید حقوق بشر و حقوق بین‌المللی ناظر بر سرمایه گذاری نیز مورد بررسی قرار داده، و بی‌اعتباری قرارداد را تثبیت نمود.

قاعده حقوقی "تا زمانی که شرایط بطور اساسی تغییر نکرده باشد"[230]

حقوق معاهدات بین‌المللی بر پایه یک پیش فرض محکم حقوقی قرار دارد. تعهدات قراردادی باید محترم شمرده شود. حقوق بین‌الملل عرفی از دیرباز به این اصل قراردادی توجه داشته و آنرا برای طرفین متعاهدین ضروری و لازم‌الاجرا می دانسته است. از دیرباز در نظام‌های اعتقادی شامل ادیان ابراهیمی و یا غیر ابراهیمی، ضرورت حسن نیت برای پذیرش تعهدات و انجام آنها مورد تاکید قرار گرفته است. در عالم اسلام هم قاعده وفای به عهد سنگ بنای قواعد حقوقی بوده‌است. "وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا".[231] در حقوق رومی قاعده وفای به عهد به بخش بسیار مهمی از عملکرد قضایی آن زمان مربوط بود و توانست جایگاه قابل توجهی در مسیحیت پیدا کند. به تدریج در عصر مدرن قاعده مذکور وارد حقوق بین‌الملل شده و جایگاه مهمی در حقوق معاهدات بین‌المللی پیدا کرد.

---

[229] https://www.icj-cij.org/en/case/62

[230] *Rebus sic stantibus* - Things standing thus.

[231] آیه ۳۴، سوره اسرا

مقاوله‌نامه حقوق معاهدات ضرورت احترام به تعهدات قراردادی را در ماده ۲۶ توضیح داده است. "هر معاهده لازم الاجرایی برای طرفین آن تعهدآور است و باید توسط آنها با حسن نیت اجرا شود". قاعده وفای به عهد در مقاوله‌نامه این حقیقت را یادآوری می‌کند که چون طرفین قرارداد با رضایت کامل خویش به قرارداد وارد شده‌اند، باید نسبت به اجرای آن نیز وفادار بوده، با حسن نیت در اجرای آن بکوشند. در اینجا قاعده مورد نظر از ابعاد حقوق بین‌الملل عرفی خارج شده و در قالبی معاهداتی تبلور یافته است که رضایت طرفین بنیادهای مشروعیت آنرا شکل می‌بخشد. به همین دلیل رعایت این قاعده در همه شرایط اجتناب ناپذیر است به گونه‌ای که به عنوان مثال نمی‌توان با توسل به حقوق داخلی احترام به این قاعده را نادیده انگاشت. درحقیقت، با ورود کشوری به معاهده‌ای مفاد آن معاهده بر حقوق داخلی پیشی می‌گیرد و باید تحت هر شرایطی لازم‌الاجرا باشد. ماده ۲۷ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات این برتری حقوق معاهداتی بر حقوق داخلی را توضیح می‌دهد: "یک طرف معاهده نمی‌تواند به حقوق داخلی خود به عنوان توجیهی برای قصور خود در اجرای معاهده استناد کند". البته این قاعده تاثیری بر مفاد ماده ۴۶ مقاوله‌نامه نخواهد داشت. ماده ۴۶ تصریح می‌کند که "یک کشور نمی‌تواند با تکیه براین واقعیت که اعلام رضایت به التزام در قبال یک معاهده تجاوزی نسبت به مقررات حقوق داخلی وی در خصوص صلاحیت انعقاد معاهدات بوده است، به بی‌اعتباری رضایت خود استناد نماید، مگر آنکه تجاوز مزبور مشخص بوده و به قاعده از حقوق داخلی مربوط شود که دارای اهمیت اساسی است". همان ماده ادامه می‌دهد که "یک چنین تجاوزی به حقوق داخلی وقتی مشهود است که بر کشوری که طبق رویه مشمول و با حسن نیت در این مورد عملکرد است، به طور عینی روشن باشد". این موضوع ابعاد دیگری بر رابطه میان حقوق داخلی و حقوق معاهداتی، از نقطه نظر وفای به عهد، می‌افزاید. منظور این است که قاعده وفای به عهد ممکن است تحت شرایطی مورد تردید قرار گیرد. این امر نشان می‌دهد که شرایط نقض یک قرارداد ممکن است در صورت دگرگونی‌های بنیادین مورد پرسش قرار گرفته و تغییر پیدا کند. به عبارت بهتر، قراردادها و معاهدات می‌توانند در جریان گذشت زمان نسبت به شرایط واکنش نشان دهند.

در حقیقت ثبات و تغییر بر قراردادها و معاهدات بی‌تأثیر نیستند. به همین دلیل ماده ۶۱ و ۶۲ حقوق معاهدات نشان می‌دهند که

اگـر تغیـیراتی بنیـادین در شـرایط انعقـاد معاهـده ایجـاد شـود، می‌توان آنرا به حـالت تغیـیر درآورده و یـا آنهـا را خاتمـه بخشـید. متن ماده ۶۱ به این شرح است: "اگر عدم امکان اجرای معاهـده ناشـی از انهـدام دائمی موضـوع باشـد کـه بـرای اجـرای معاهـده اجتناب ناپذیر می‌باشد هر طرف معاهده می‌تواند به عـدم امکـان اجرای آن به عنوان مبنای فسخ آن یـا خـروج از آن اسـتناد نمایـد چنانچه عدم امکان اجرا مـوقت باشـد تنهـا می‌تـوان بـرای تعلیـق اجرای واحد به آن استناد کرد". البته مفاد مـاده ۶۲ خیلی مفصـل است و می‌تواند شرایط حقوقی الغـای قراردادهـا و معاهـدات را توضیح دهد، اما به دلیل ضیق فضای لازم در این بخش نوشـتار از آن عبور می‌شود.

به هرحال این اسـتعداد ثبـات اعتبـار قراردادهـا از طریـق قاعـده وفای به عهد، و در عین حـال پـذیرش امکـان بـازبینی و یـا الغـای آنها، دو بعد دیگـر نـیز بـه این بحث می افزایـد. اول اینکـه هرگـاه اصل وفای به عهد نادیـده انگاشـته شـود، همانگونـه کـه در بخش پنجم توضــیح داده شــد، مــوجب مســئولیت بین‌المللی کشــور می‌باشد. اما همان طـرح مسـئولیت بین‌المللی کشـورها در مـاده ۲۳ زیر عنوان "شرایط اضطراری"، به توضیح شرایطی می‌پردازد کـه امکـان عـدول از قاعـده وفـای بـه عهـد را فـراهم می‌سـازد. "نادرست بودن عمل یک کشور که با تعهدات بین‌المللی آن کشور مطـابقت نـدارد، در صـورتی کـه این عمـل بـه دلیـل شـرایط اضطراری باشد، یعنی وقوع یـک نـیروی غیرقابـل اجتنـاب یـا یـک رویداد غیرقابل پیش بیـنی خـارج از کنـترل کشـور، امکـان انجـام تعهـد را غـیرممکن می‌سـازد".[232] امـا شـرط درنظـر گـرفتن این شـرایط اضـطراری بـه دو عامـل وابسـته می‌باشـد. اول اینکـه وضعیت اضطراری، به تنهایی یا در ترکیب با عوامل دیگـر، ناشـی از رفتار کشوری نباشـد کـه بـه آن اسـتناد می‌کنـد. دومین شـرط اینکه کشور خطر وقوع آن وضعیت را پیش بینی نکـرده باشـد.[233] طرح مسئولیت بین‌المللی کشورها در زیـر عنـوان "ضـرورت" در مـاده ۲۵ نـیز این امکـان را فـراهم می‌سـازد تـا امکـان عـدول از قاعـده وفـای بـه عهـد فـراهم شـود. متن این مـاده نـیز می‌توانـد مقداری ما را به موضوعیت امکان عدول از قاعده وفای بـه عهـد یاری رساند:

---

[232] نگاه کنید به زیرنویس شماره ۲۶۵ بالا

[233] همان منبع

۱. یک کشور نمی‌تواند به "ضرورت" به عنوان دلیلی برای جلوگیری از نادرست بودن عملی که با تعهدات بین‌المللی آن کشور مطابقت ندارد استناد کند، مگر اینکه این عمل:

الف) تنها راهی است که کشور می‌تواند از منافع اساسی جامعه خود در برابر خطری جدی و قریب الوقوع محافظت کند.

ب) به منافع اساسی کشور یا کشورهایی که تعهد نسبت به وجود دارد یا کل جامعه بین‌المللی آسیب جدی وارد نسازد.

۲. در هر حال، کشور نمی‌تواند به "ضرورت" به عنوان دلیلی برای توجیه قصور خود استناد کند.

درصورتی که:

الف) تعهد بین‌المللی مورد بحث، امکان استناد به ضرورت را منتفی سازد. یا

ب) کشور به وضعیت ضرورت کمک کرده است.

این "شرایط اضطراری" و همچنین موضوع "ضرورت" در متن همان بحثی قرار می‌گیرد که در بالا با عنوان زمینه‌ای برای به چالش کشیدن ثبات و یا قاعده وفای به عهد از آن یاد شد. یک بعد دیگر را نیز باید در نظر گرفت. با ظهور رژیم‌های معاهداتی نوینی مانند موضوعات حقوق بشری، سرمایه‌گذاری خارجی، و حقوق دریاها، موضوعیت اصل حقوقی وفای به عهد را با چالش‌هایی همراه می‌سازد که در واقع از متن و شرایط به سرعت درحال تغییر جوامع ملی و بین‌المللی سرچشمه می‌گیرد. امکان همپوشی ابعاد ملی و بین‌المللی این نوع رژیم‌های حقوقی، علی رغم همه نویدهایی که برای جوامع انسانی دارد، چالش‌هایی در برابر ثبات معاهدات قرار می‌دهد به‌گونه‌ای که نمی‌تواند همچنان بر ثبات معاهداتی اصرار کند.

بنابراین، به چالش کشیدن ثبات معاهدات بر مبنای اصل وفای به عهد وارد مرحله دیگری می‌شود که بر سر اصالت حقوق و کاربرد آن تردیدهایی وجود دارد. اما این نوشتار می‌کوشد این فرضیه را به آزمایش بگذارد که فراتر از "شرایط اضطراری" و همچنین موضوع "ضرورت"، این امکان وجود دارد تا قراردادهای بین‌المللی را زیر عنوان "مادامی که شرایط بطور اساسی تغییر نکرده باشد"، به چالش کشید. و این دقیقا موضوعی است که

می‌تواند در ایران آزاد و دمکراتیک آینده در رابطه با قراردادهای حکومت اسلامی با کشورهای روسیه و چین مورد توجه قرار گیرد. در اینجا رئوس کلی این فرصت، یا حق برای ملت‌ها، با ساده‌ترین زبان ممکن توضیح داده می‌شود.

"مادامی که شرایط بطور اساسی تغییر نکرده باشد"، به عنوان حقی برای کشورها و نه ضرورتا به عنوان قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل برای استناد کردن به تغییر شرایط موجبات بحث‌های زیادی را فراهم آورده است. یکی از بحث‌ها این است که آیا موضوع "مادامی که شرایط بطور اساسی تغییر نکرده باشد"، با اصل وفای به عهد به عنوان اصلی ترین پایه حقوق معاهدات بین‌المللی در تضاد قرار می‌گیرد یا نه. برای پاسخ به این پرسش، ناگزیر حق ملت‌ها برای گریز از تعهدات قراردادی در شرایط تغییرات بنیادین توضیح داده شود. حقوق بین‌الملل عرفی از دیرباز پذیرفته است که اگر شرایط بگونه‌ای تغییر یابد که با شرایط زمان انعقاد معاهده کاملا متفاوت باشد، و همچنین یک طرف معاهده قادر به انجام تعهدات خود نباشد، می‌توان از فرمول مورد نظر برای دفاع از حقوق ملت یا کشور استفاده کرد. لاترپاخت در دفاع از این اصل حقوق بین‌الملل عرفی[234] دفاع کرده و استدلال می‌کند که قانون بین‌المللی نمی‌تواند جدای از متنی که در آن به‌وجود آمده و به اجرا گذاشته می‌شود، باشد. در حقیقت، قانون بین‌المللی خلاء را تشخیص می‌دهد و سعی می‌کند قابلیت حضور خود را با آن تطبیق دهد. همین ویژگی غیرشمول بودن قرارداد فرصتی را فراهم می‌آورد تا حق مورد بحث برای به چالش کشیدن ثبات قراردادها را به زیر سئوال کشیده شود. دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه شیلات مربوط به اختلاف میان انگلیس و ایسلند این استدلال را مورد تایید قرار داد. براساس این استدلال، فقط در صورتی به شرایط تغییر یافته مراجعه نمود که هرگز توسط طرفین پیش بینی نشده باشد. (قضیه ماهیگیری، ۱۹۷۲)

البته باید خاطر نشان ساخت که به صرف اینکه شرایط به‌گونه‌ای بنیادین تغییر یافته‌اند نمی‌توان یک قرارداد را یکطرفه فسخ کرد. در واقع طرح موضوع تغییر شرایط نمی‌تواند توجیهی برای فسخ یکسویه آن قرارداد باشد، و اگر اتفاق افتد، طرف دیگر می‌تواند موضوع را به نهادهای قضاوت کننده ارجاع دهد.

[234] Elihu Lauterpacht, International Law: Disputes, War and Neutrality, pts. IX-XIV, at 14-15. Quoted in Cornell Law School, Legal Information Institute.

این سردرگمی با مقاوله‌نامه حقوق معاهدات به مرزهای تعـریفی روشـنی رسـیده اسـت. مـاده ۶۲ مقاوله‌نامـه این تقریـرات را در راستای فرضیه پیشنهادی این نوشتار فراهم می‌آورد:

۱. تغییر اساسی در اوضاع و احـوال موجـود در زمـان انعقـاد معاهده که حدوث آن توسط طرفینی پیش‌بینی نشـده باشـد، نمی‌تواند به عنـوان مبنـای فسـخ یـا خـروج از معاهـده مـورد استناد قرار گیرد، مگر اینکه:
الـف. وجـود اوضـاع و احـوال مزبـور مبنـای رضـایت طرفهای معاهده به التزام نسبت به معاهده باشد،
ب. اثـر این تغیـیر، دگرگـونی اساسـی در ابعـاد تعهـداتی باشد که به موجب معاهده هنوز باید اجرا شوند،

۲. در موارد زیر، تغییر اساس اوضاع و احـوال نمی‌توانـد به عنوان مبنـای فسـخ یـا خـروج از معاهـده مـورد اسـتناد واقع شود:
الف. اگر معاهده‌ای باشد که مرز را تعیین می‌نماید،
ب. اگـر تغیـیر تغیـیر اساسـی ناشـی از نقض تعهـدات معاهـده، یـا نقض هـر تعهـد دیگـر بین‌المللی در قبـال طرف‌های دیگر معاهده، از سوی طرفی باشد کـه بـه آن تغییر استناد می‌کند.

۳. اگر به موجب یکی از بندهای اخیرالـذکر، یکی از طرفهـای معاهده حق داشته باشد که به تغییر اساسی اوضاع و احـوال به عنوان مبنای فسخ یا خروج از معاهده استناد نماید، مضافاً حق خواهد داشت تا به آن تغییر به عنوان مبنای تعلیق اجرای معاهده نیز استناد کند.

نهـادین سـاختن نگـرش عـرفی مزبـور در سـاختار معاهـداتی مقاوله‌نامـه وین گـویی حکـایت از دکتریـنی دارد کـه می‌کوشـد مفاهیمی مانند عدالت خواهی را نیز در مرکز تعـاملات بین‌المللی قرار دهد. کمیسیون حقوق بین‌الملل در نظریـه خـود این دکـترین را قاعده عینی قانونی در نظر گرفت که به مـوجب آن، براسـاس عدالت، تغییرات اساسی تحت شرایط خاصی، توسط یـک طـرف به عنوان دلیلی برای فسخ معاهـده مـورد اسـتناد قـرار گـیرد.[235]

[235] International Law Commission, Draft Articles on the Law of Treaties with Commentaries, 1966, 259.

طبق این دکترین که در ماده ۶۲ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات ماده، شکل قانون معاهداتی بخود گرفته است، شرایطی باید برای انجام این دکترین در نظر گرفته شود. اول اینکه تغییر باید به شرایط موجود در زمان انعقاد معاهده مربوط باشد. دوم، آن تغییر باید یک تغییر اساسی و بنیادین باشد. سوم، باید توسط طرفین پیش‌بینی نشده است. چهارم، وجود آن شرایط باید مبنای اساسی رضایت طرفین برای التزام به معاهده باشد. پنجم، دامنه تأثیرات این تغییرات باید به طور اساسی مربوط به تعهداتی باشد که هنوز طبق معاهده باید انجام شوند.[236]

چالشی که این دکترین در برابر ثبات قراردادها به موجب اصل وفای به عهد قرار می‌دهد، ممکن است این تصور را ایجاد کند که تضادی میان ثبات و ضرورت تغییر وجود دارد که سلامت قراردادهای بین‌المللی را به خطر می اندازد. در این رابطه می‌بایست این نکته را خاطر نشان ساخت که امکان فسخ قرارداد براساس تغییرات بنیادینی که در شرایط انعقاد قرارداد صورت می‌گیرد، فقط استثنایی برای قاعده و اصل حفاظت از معاهداتی می‌باشد. یعنی اینکه فقط در شرایط خیلی مشخصی می‌توان به آن استناد کرد. دادگاه بین‌المللی دادگستری در یکی از احکام اخیر خود در رابطه با اختلافی که میان کشورهای مجارستان و جمهوری چک پدیدار شده بود، این استثنا بودن را مورد تاکید قرار داد. به نظر دادگاه، شرایط سیاسی جاری آنچنان با اهداف معاهده میان دو کشو مرتبط نبود که مبنای اساسی رضایت طرفین را تشکیل می داد، اما با تغییر، گستره تعهداتی را که هنوز باید انجام شود، تغییر می‌یابد. بنابراین باید به تغییر آنچنان نگریست که کاملاً غیرقابل پیش بینی بوده باشد. "به نظر دادگاه، شرایط تغییر یافته توسط مجارستان، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، دارای چنان ماهیتی نیستند که تأثیر آنها به طور اساسی میزان تعهد را تغییر دهد". (قضیه مجارستان و جمهوری چک، ۱۹۹۷: ۵)

در پرتو این رویکرد دادگاه می‌توان استدلال کرد که دکترین تغییر شرایط به عنوان مبنایی برای فسخ یکجانبه قرارداد، ضرورتا با ثبات قرارداد و حفاظت از اصل وفای به عهد قرار نمی‌گیرد. این دو، یعنی ثبات و تغییر، با استمرار معاهده ملازمه دارند، اما این فرصت را نیز فراهم می‌آورند تا چنین استمراری

---

[236] زیرنویس ۲۳۵، صفحه ۲۵۹.

موجبات اطمینان یافتن به قواعد حقوقی و عـدالت جـویی را نـیز فراهم آورد.

از میـان اسـتدلال‌هایی کـه بـرای امکـان خـروج از قراردادهـای بین‌المللی ارائه شدند، این آخرین، یعـنی تغیـیر اساسـی شـرایط، می‌تواند مبنـایی بـرای فسـخ یکجانبـه قراردادهـای منعقـده میـان حکومت اسلامی و کشورهای چین و روسیه باشد. البته دو نکته را باید به‌عنوان قید احتیاط در نظر گرفت. اول اینکـه داعیـه مطـرح شده در این نوشتار فقط در حد فرضیه‌ای پیشنهادی اسـت بـرای اندیشـیدن در بـاره راه کارهـای حقـوقی مـوثر و کارآمـد بـرای گسستن زنجیرهای بردگی که بر ایران امروز تحمیل شـده اسـت. هــدف از تحریــر این نوشــتار این اســت کــه علاقه‌منــدان بــه موضوعات حقوقی بین‌الملل را برانگیزد برای آینده ایـرانی آزاد و دمکراتیـک، از هم اکنـون خـود را آمـاده سـازند. دومین نکتـه این است کـه در خلال تحریـر این نوشـتار بـه ذهنم رسـید آنـرا مبنـای کتابی درسی بـرای اسـتادان و دانشـجویان ایـرانی و افغانسـتانی قرار دهم تـا در همـان ایـران آزاد آینـده بتواننـد بخش‌هـای مهم و ناپیدایی از اندیشه‌های حقوقی بین‌الملل را مورد مطالعه بیشتری قـرار داده و از طریـق آن تجـارب خـود در توسـعه و تکامـل این موضوعات حقوقی را با دیگر مشتاقان رهـایی فکـر و اندیشـه بـه اشتراک بگذارند.

فصل هشتم

طرح‌های اصلاحی برای ساختار شورای امنیت

گزیده

حق وتو، به عبارت بهتر اعمال قدرت غیرمستقیم (نرم) از طریق مسدود ساختن تصمیم گیری‌هایی که مخالف باشند، از ریشه لاتینی "من منع می‌کنم"[237] گرفته شده است. در اصل این قدرت به کشور برای لغو به تعویق انداختن تصمیمات و مصوبات قوه قانونگذاری اختصاص دارد . به عنوان مثال در امریکا، رئیس جمهور حق دارد از این قدرت در رد لوایح مصوب قانونگذاری استفاده کند. در مجموعه ملل متحد این قدرت در اختیار پنج عضو دائم شورای امنیت قرار گرفته است تا بتوانند جلوی اخذ تصمیمات مغایر با منافع کشور خود را بگیرند. این قدرت هریک از قدرت‌های پنج گانه عضو دائم شورای امنیت را قادر می‌سازد تا مانع از طرح موضوعی برای بررسی در شورا بشوند. به عنوان مثال کشورهای روسیه و چین در هفتم ژوئیه سال ۲۰۲۰موضوع دسترسی بشر دوستانه به سوریه را وتو کردند، و یا امریکا در ۳۱ ماه آگوست همان سال موضوع تهدید به صلح و امنیت بین‌المللی ناشی از حملات تروریستی را وتو کرد. از سال‌های پایانی جنگ سرد به این طرف همه موارد استفاده از قدرت وتو کردن توسط فدراسیون روسیه و کشور امریکا، و در درجه سوم جمهوری خلق چین، استفاده شده است. در سال‌های پیش از این هم استفاده از قدرت وتو کردن هم بطور عمده توسط امریکا، سپس روسیه و چین، و در آخرین رده توسط انگلستان و فرانسه انجام شده است.

---

[237] From Latin veto, literally "I forbid," first person singular present indicative of veto are "forbid, prohibit, oppose, hinder," of unknown origin. In ancient Rome, the "technical term for protest interposed by a tribune of the people against any measure of the Senate or of the magistrates”. See: Online etymology.

در ابتدا باید خـاطر نشـان سـاخت کـه قـدرت وتـو کـردن توسـط اعضای دائمی شورای امنیت بطور عمده هنگامی اتفـاق می‌افتـد که آنها تلاش می‌کنند مانع از قرار گرفتن یک موضوعی در دستور کار جلسه شورا بشوند. وتو فقط می‌تواند مـانع از تصـمیم گـیری شود و نه اینکه موضوعی در دستور جلسه باشـد و کشـوری آنـرا وتو کند. بنابراین مزیت حق وتو داشتن ماهیتی فرآیندی دارد. امـا نتایج آن بسیار حایز اهمیت و تـاثیر گـذار بـرای جامعـه بین‌المللی است.

در اینجا چند پرسـش از سـوی بـرخی ار هموطنـان مطـرح شـده است. این پرسش‌ها زمینه لازم بـرای این فصـل را فـراهم آورده است. در حالیکه اعضای دائمی شـورای امـنیت بطـور پیوسـته از حق وتو برای تامین منافع خود استفاده می‌کننـد، آیـا بهـتر نیسـت که وتـو را معـادل بـاج خـواهی از جهـان در نظـر بگـیریم؟ تجربـه روسیه نشان می‌دهد که این کشور بیشترین استفاده از حـق وتـو را داشته است، در اینصورت چگونـه می‌تـوان بـه نظم بین‌المللی پایدار و همراه بـا عـدالت در جامعـه جهـانی دسـت یـافت؟ بـرای دسـتیابی بـه سـازوکارهای مبتـنی بـر همکـاری و مـوثر در جهـان، چگونه می‌توان اصلاحاتی در ساختار سـازمان ملـل متحـد بوجـود آورد که مـانع از حـق وتـو توسـط کشـورهای عضـو دائم شـورای امنیت بشود؟ چه راهکارهایی بـرای انجـام اصـلاحات در سـازمان ملل متحد وجود دارد؟

واژگـان کلیـدی: حـق وتـو، شـورای امـنیت، صـلح بین‌المللی، اصلاحات در ملل متحد

حق وتو چیست؟

پرسشی که می‌تواند راه را برای بحث باز کند در ابتـدا این اسـت کـه چـرا و چـه کشـورهایی می‌تواننـد از حـق وتـو اسـتفاده کننـد. منشور ملل متحد در بنـد یـک مـاده ۲۴ وظیفـه شـورای امـنیت را فقـط "تـامین اقـدام سـریع و مـؤثر از طـرف ملـل متحـد" بـرای "حفـظ صـلح و امـنیت بین‌المللی" تعریـف می‌کنـد. این وظیفه‌ای است که هیچیک از دیگر ارگان های ملل متحد حـق ورود بـه آنـرا ندارند. طبق بند یک ماده ۲۳ منشور ملـل متحـد فقـط پنج کشـور “جمهـوری چین، فرانسـه، اتحـاد جمـاهیر شـوروی سوسیالیسـتی (فدراسـیون روسـیه)، بریتانیـای کبـیر و ایرلنـد شـمالی و ایـالات متحده آمریکـا اعضـاء دائم شـورای امـنیت هسـتند" و می‌بایسـت

مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عهده گیرند. منشور در ماده ۲۷، بند ۳، قدرت منع کردن اعضای دائمی را اینگونه تعریف کرده است: "تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسائل با رای مثبت ۹ عضو که شامل آراء تمام اعضای دائم باشد اتخاذ می‌گردد". منظور از سایر مسائل آن اموری می‌باشد که "مربوط به آئین کار بوده و با رای۹ عضو اتخاذ می‌شود". برای بهتر روشن شدن مواردی که توسط پنج عضو دائم می شورای امنیت می‌تواند وتو شود، می‌بایست یکبار دیگر وظایف و اختیارات شورای امنیت را طبق منشور ملل متحد یادآوری کرد. منشور در ماده ۲۴، بند یک حوزه اختیارات شورا را به این شرح توضیح می‌دهد: ”به منظور تأمین اقدام سریع و مؤثر از طرف ملل متحد اعضای آن مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی" را به شورای امنیت واگذار می‌کند و موافقت می‌کنند که شورای امنیت در اجرای وظایفی که به موجب این مسئولیت بر عهده دارد، از طرف آنها اقدام کند". از آنجاییکه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مهمترین موضوع برای همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورها می‌باشد، اعضای دائم شورای امنیت باید اختیار لازم برای این مسئولیت را داشته باشند. طبق ماده ۲۵ منشور نیز همه "اعضاء ملل متحد موافقت می‌کنند که تصمیمات شورای امنیت را بر طبق این منشور قبول و اجرا نمایند". ولی علی رغم این توضیحات روشن در منشور ملل متحد، اعضای دائم شورا بطور عمده از قدرت وتو کردن برای پیشبرد منافع ملی خود و یا امور در سیاست بین‌الملل استفاده کرده‌اند که با دیدگاه‌ها و حضور بین‌المللی مسلط آنان در تعارض بوده است. از سال ۱۹۴۶ که اتحاد جماهیر شوروی سابق برای اولین بار از قدرت وتو برای جلوگیری قطعنامه‌ای در مورد خروج نیروهای خارجی از لبنان و سوریه استفاده کرد، تاکنون ۳۰۷ مورد وتو از سوی اعضای دائم شورای امنیت برای حفظ منافع خود و یا ملاحظات همسو با سیاست‌هایی بین‌المللی آنان استفاده شده است.

می‌بایست خاطر نشان ساخت که قدرت وتو گاهی جنبه علنی ندارد و به صورت مخفی اعمال می‌شود و آن هنگامی است که دارنده قدرت وتو در جلسات دربسته و یا اشکال دیگر و تهدید آمیز قدرت خود را به نمایش می‌گذارد. به این طریق از طریق تهدید اعضای شورا ناگزیر می‌شوند که نظر خود را در خصوص موردی تغییر دهند تا کشور صاحب قدرت وتو بتواند چهره صلح دوستانه خورد را به دیگران نشان دهد، در حالیکه در واقعیت

قضیه اینگونه نیست. تهدیدات پنهان امریکا در قبال فلسطین از بارزترین اینگونه اعمال پنهان حق وتو است. این تهدیدات مستقیم نبوده و در پشت الفاظی مانند "سازنده نبودن" و یا "غیرمعقول بودن" پنهان می‌شود. برای سال‌ها این نوع وتوی پنهان میان امریکا و انگلیس از یکسو، و روسیه و چین از دیگر سو، در جریان بوده‌است. [238] در جریان منازعاتی مانند چچن و ایرلند، کشورهای روسیه و انگلیس به شدت مخالف گزارش‌هایی در باره شرایط در این مناطق بودند که عنوان درگیری‌های مسلحانه را داشته باشد زیرا که ساز و کارهای نظارتی را می‌توانست به دنبال داشته باشد.

برای توضیح بیشتر چگونگی استفاده از قدرت وتو کردن می‌بایست مواردی که این قدرت به آنها اعمال می‌شود را بر شمرد:

۱. استفاده از قدرت وتو برای جلوگیری تقاضای عضویت کشورهای جدید در سازمان ملل متحد. منشور ملل متحد در ماده ۴ شرایط عضویت را توضیح داده است و به همه کشورهای جهان این فرصت را می‌دهد تا اگر صلح دوست بوده، مایل به پذیرش مقررات ملل متحد می‌باشد، و قادر به اجرای آنها باشند، به عضویت سازمان ملل متحد درآیند. همان ماده ۴ در بند ۲ تقاضای عضویت کشورهای جدید را به توصیه از سوی شورای امنیت منوط می‌سازد. درحقیقت مجمع عمومی ملل متحد هنگامی می‌تواند تقاضای عضویت کشوری را مورد بررسی قرار دهد که از سوی شورای امنیت توصیه شده باشد. بنابراین شورا می‌تواند از قدرت وتو استفاده کرده و مانع از عضویت کشوری در سازمان ملل متحد شود. اتحادیه جماهیر شوروی سابق به دفعات زیادی از این قدرت وتو کردن استفاده کرده است تا مانع از عضویت کشورهایی مانند کویت، موریتانی، ویتنام، کره شمالی، کره جنوبی، ژاپن، اسپانیا، لائوس، کامبوج، لیبی، نپال، و سیرالئون در سازمان ملل متحد شود. ایالات متحده بطور متوالی کوشید تا راه عضویت ویتنام در سازمان ملل متحد را مسدود سازد. و چین نیز همین قدرت وتو را بکار برد تا مغولستان و بنگلادش را از عضویت در سازمان ملل باز دارد.

---

[238] https://archive.globalpolicy.org/security-council/42656-the-hidden-veto.html

۲. در شرایطی که موضوعات مربوط به منازعات مسلحانه محـل بحث باشـد، اعضـای دائم شـورا "نبایـد خـود را قاضـی مسـلم و صـاحب نظـر بداننـد"[239] و مـانع از حـل و فصـل این موضـوعات بشــوند. در این شــرایط آنهــا ممکن اســت از رای ممتنــع و یــا خودداری از رای دادن استفاده کنند. این شرط را بنـد ۳ مـاده ۲۷ منشور توضیح می‌دهد: "تصمیمات شورای امنیت راجـع بـه سـایر مسـائل بـا رای مثبت ۹ عضـو کـه شـامل آراء تمـام اعضـای دائم باشد، اتخاذ می‌گردد، به این شرط که در مورد تصمیماتی کـه بـه موجب مندرجات فصل ششم و بند ۳ از ماده ۵۲ اتخــاذ می‌شــود، طرف دعوی از دادن رای خودداری نماید". البته این فرآینـد اغلب نقض شده است.

۳. استفاده از حق وتو برای ایجاد سپر حفاظتی برای جلوگیری از محکومیت و یا برقراری تحریم علیه کشوری که با دارنده حق وتو روابط دوستی و سیاسی و اقتصـادی حیـاتی دارد. از مهمـترین و مشـهورترین این مـوارد می‌تـوان بـه رایزنی‌هـای شـورا در مـورد رژیم نژادپرست در آفریقای جنوبی و یا نقض حقوق بشـر توسـط اسرائیل مراجعه کرد.

۴. استفاده از قدرت وتـو بـرای مسـدود سـاختن اقـداماتی ماننـد برقراری ماموریت حفـظ صـلح، از دیگـر مـواردی اسـت کـه بایـد مورد توجه قرار گیرد. این مورد اغلب با وتوی پنهان همـراه بـوده است. فرضاً چین برای مجازات کردن کشـورهای عضـو سـازمان ملل متحد که روابط نزدیکی با تایوان دارند، به طور مـوقت مـانع ادامه ماموریت‌های صلح سازمان ملل شد. مهمـترین مثـال بـرای این نوع قدرت وتو به امریکا و فرانسه مربوط می‌شـود کـه مـانع از شکل‌گیری یک نیروی مداخله قـوی در روآنـدا شـدند، ممـانعتی که نسل کشی ۸۰۰ هزار انسان بیگناه را به دنبال داشــت. هـر دو کشور از وتوی پنهان خود اسـتفاده کردنـد تـا کشـتارهای هولنـاک روآندا براساس حقـوق بین‌الملـل بـه عنـوان جنـایت نسـل کشـی محسوب نشود. به گـزارش دیـده بـان حقـوق بشـر "آمریکایی‌هـا علاقه‌مند به عدم اختصـاص منـابع مـالی، بلژیکی‌هـا علاقه‌منـد بـه حفظ چهره‌ای صلح طلبانـه از خـود، و فرانسـوی‌ها علاقه‌منـد بـه نجات کشور نسل‌کش متحد خود بودنـد".[240] وتـوی روسـیه و چین

[239] Nemo iudex in sua causa.

[240] https://www.egmontinstitute.be/content/uploads/2013/10/ep9.pdf?type=pdf

در قبال کشور سودان در سال ۲۰۰۴ و حمایت از آن کشور که کشتارهای بیرحمانه و وسیعی را در منطقه دارفور به دنبال داشت، از نمونه‌های دیگر این نوع استفاده از قدرت وتو است.

با توجه به این توضیحات کوتاه، حق وتو در واقع امتیازی برای اعمال قدرت مستقیم و یا روابط قدرت در سیاست بین‌الملل توسط کشورهای عضو دائم شورای امنیت است. به عبارت بهتر، هرچند که طبق منشور ملل متحد حق وتو امتیازی است که به اعضای دائم داده می‌شود تا شرایط زندگی مسالمت‌آمیز بین‌المللی را فراهم کنند، در عمل این حق چیزی بجز سوء استفاده از این حق ویژه نبوده است. توانایی وتو کردن یک تصمیم به عنوان اعمال قدرت بویژه هنگامی که با روش‌های پیچیده مانند وتوی پنهان و یا تهدیدهای ناپیدا همراه است، و یا موضوعات مورد منازعه را با اموری دیگر مانند چانه زنی‌های اقتصادی و دیگر تعاملات می‌آمیزد، نه تنها بر روند کار شورا تأثیر می‌گذارد، عملا صلح بین‌المللی را نیز از ویژگی عادلانه بودن تهی می‌سازد. رقابت میان کشورهای عضو دائم گاهی آنان را بر می‌انگیزد تا با آگاهی کامل از وتوی طرف مقابل، برای نشان دادن چهره نمادین خود به عنوان دوستدار عدالت و تخریب چهره رقیب، سعی نمایند موضوعی را به دایره رقابت‌ها بر سر حق رای بکشانند. در نهایت اعمال قدرت وتو مانعی جدی برای پیشبرد حقوق بشر در مناطق مختلف جهان بوده است. به زبان دیگر، می‌بایست توضیح داد که قدرت وتو کردن امتیاز ویژه‌ای است که جهان را با یک رفتار و غیراخلاقی مواجه ساخته و مانع از این می‌شود که برای احقاق حقوق مظلومان و ستم دیدگان کاری مثبت انجام شود. برای خروج از این شرایط سوء استفاده از حق رای وتو، اصلاحاتی باید در سیستم ملل متحد انجام پذیرد. در این ارتباط تاکنون طرح‌هایی پیشنهاد شده است که عملا قرین توفیق نبوده‌اند. با این وصف در ادامه این نوشتار این پیشنهادها توضیح داده خواهند شد.

حق وتو و حقوق بشر

رابطه میان حقوق بشر و حق وتو در شورای امنیت موضوعی پیچیده، و بنابراین شایان توجه می‌باشد. موضوعات حقوق بشری اساسا در حیطه صلاحیت مجمع عمومی ملل متحد قرار می‌گیرند. مجمع عمومی تشکلی از همه اعضای ملل متحد است که نمی‌تواند از تصمیمات شورای امنیت، و در نتیجه اعمال حق

وتوی آن، شود. طبق بند ۱ از ماده ۱۱ منشور ملل متحد "مجمع عمومی می‌تواند اصول کلی همکاری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از جمله اصول حاکم بر خلع سلاح و تنظیم تسلیحات را مورد رسیدگی قرار داده و ممکن است در مورد اصول مذکور به اعضا، یا به شورای امنیت یا به هر دو توصیه‌هایی کند". علاوه براین، براساس بند ۳ همان ماده "مجمع عمومی می‌تواند توجه شورای امنیت را به وضعیت‌هایی که محتمل است صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره اندازد جلب نماید". با توجه به این وظایف مجمع عمومی، دو نکته باید توضیح داده شود. اول اینکه حوزه صلاحیت مجمع عمومی چیزی بیش از توصیه کردن به شورای امنیت نیست. دومین نکته شایان ذکر این است که در مواردی مجمع عمومی حتی حق توصیه کردن هم ندارد. ماده ۱۲ منشور ملل متحد این ناتوانی مجمع عمومی را به خوبی توضیح داده است: "تا زمانی که شورای امنیت در مورد هر اختلاف یا وضعیت، در حال انجام وظایفی است که در این منشور بدان محول شده است، مجمع عمومی در مورد آن اختلاف یا وضعیت هیچگونه توصیه‌هایی نخواهد کرد، مگر اینکه شورای امنیت چنین تقاضایی داشته باشد". این ناتوانی در ماده ۱۳ منشور به روشنی بیشتری تصریح شده است: "مجمع عمومی نسبت به امور زیر موجبات انجام مطالعات و صدور توصیه‌هایی را فراهم می‌کند". از میان این توصیه‌ها "کمک به تحقق حقوق بشر و اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان و مذهب" می‌باشد.

این نقایص، یا به عبارت بهتر تضادهای ذاتی، در منشور و ساختار ملل متحد در رابطه با حقوق بشر، نشان می‌دهد که موضوع حقوق بشر که می‌بایست روح اصلی حاکم بر جهان را شامل شود، همواره فقط تابعی از اعمال سیاست‌های قدرت بوده است. حقوق بشر، هیچگاه و تحت هیچ شرایطی نتوانسته است، سیاست‌های نمایشی قدرت‌های بزرگ را به سود مردم مظلوم و ستم دیده تغییر دهد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که سیاست‌های قدرت که اغلب چهره خود را با حق وتوی قدرت‌های بزرگ نشان داده است، نابرابری ظالمانه را به یک اصل حقوقی بین‌الملل الزام‌آور تبدیل ساخته به‌گونه‌ای که امکان مقاومت در برابر آن عملا نمی‌تواند وجود داشته باشد. این موضوع بویژه هنگامی حساس می‌شود که در می‌یابیم سوابق تاریخی استفاده از حق رای همواره نه فقط در جهت منافع مستقیم قدرت‌های بزرگ قرار داشته است، بلکه به تثبیت قدرت سرکوبگر دست نشاندگان آنها نیز کمک کرده، و یا در سمت و

سوی منافع اقتصادی و چپاول ملت‌ها قرار گرفته است. کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، در گزارشی پایان ماموریت خویش به شورای امنیت، خاطرنشان ساخت که: "ملاحظات جغرافیای سیاسی کوتاه مدت و منافع ملی، که به‌گونه‌ای بسیار محدود تعریف شده‌اند، همواره در جهت تکرار درد و رنج انسانی، نقض شدید صلح و امنیت بین‌المللی، و تهدیدهای طولانی مدت بوده‌اند".[241] نامبرده به ویژه به پاسخ شرم‌آور شورای امنیت در قبال سوریه اشاره داشت. همچنین وی به بی توجهی شورای امنیت به طیف وسیعی از موارد نقض فاحش حقوق بشر در عراق، غزه، افغانستان، جمهوری آفریقای مرکزی، مالی، سومالی، سودان، سودان جنوبی، لیبی و اوکراین پرداخت که رنج‌های گسترده‌ای را برای مردم این مناطق به دنبال داشته است. او ادامه می‌دهد که موارد وتوی اعمال شده هیچکدام برای تسکین آلام مردم محروم و ستم دیده نبوده است.

افزون بر همه این تضادها و مشکلات ذاتی در نظام بین‌المللی موجود، می‌بایست موضوعات مانند مفهوم کشور، حق حاکمیت ملی، عقلانیت نهفته در نظام بین‌المللی، و درجات سلسله مراتبی الزام‌آور بودن قواعد حقوق بین‌الملل از یکسو، و ضعیف بودن درجه الزام قواعد حقوق بشر بین‌المللی از دیگر سو، را نیز مورد توجه قرار داد. در عین حال موضوعات در حال ظهور در حقوق بشر دوستانه بین‌المللی نیز لایه‌هایی همپوش میان سیاست قدرت، حقوق بشر، مداخله بشر دوستانه، تحولاتی نوین در ساختار ملل متحد، و نیز رژیم‌های کیفری بین‌المللی، را به پیچیدگی بحث افزوده است.

به عنوان جمع بندی، باید در نظر داشت که رابطه مستقیمی میان حق وتو و حقوق بشر نمی‌توان برقرار کرد مگر اینکه حقوق بشر را به عنوان تابعی از سیاست‌های قدرت‌های بزرگ دانست. با این اوصاف نمی‌بایست ارزش گفتمان حقوق بشر را نادیده انگاشت و نسبت به توانایی آن ناامید شد. حقوق بشر نقشی موثر در رهایی بخشی مردم مظلوم از ستمگری تمامیت خواهان داشته است.

ساختار قدرت در شورای امنیت

---

[241] https://www.e-ir.info/2014/09/02/world-order-human-rights-and-the-security-council-veto/

به دنبال طرح‌هایی که حتی قبل از شروع جنگ جهـانی دوم بـرای نظم بخشیدن به روابط میان کشورها پیشنهاد شده بودند، منشور ملل متحد، که سند تاسیسـی ملـل متحـد می‌باشـد، در کنفـرانس سانفرانسیسکو در۲۶ ژوئن سال ۱۹۴۵ برای امضـا گشـوده شـده و در۲۴ اکتبر همان سال جنبه اجرایی پیدا کرد. پیشتر در ۱۲ ژوئن ۱۹۴۱ نماینـدگان کشـورهای بریتانیـا، کانـادا، اسـترالیا، نیوزلنـد و اتحادیـه آفریقـای جنـوبی و همچـنین کشـورهای تبعیـدی بلژیـک، چکسـلواکی سـابق، یونـان، لوکزامبـورگ، هلنـد، نـروژ، لهسـتان، یوگسـلاوی سـابق و ژنـرال دوگـل فرانسـه، در کـاخ سـنت جیمـز اعلامیه‌ای را امضا کردند که بیان می داشـت "تنهـا مبنـای واقعی صلح پایدار، همکاری مشتاقانه مردم آزاد در جهـانی اسـت کـه در آن، همه با رهایی از خطر تجاوز، از امـنیت اقتصـادی و اجتمـاعی برخوردار باشند". بنابراین، قصد امضـاکنندگان اعلامیـه این اسـت که "با یکدیگر و با دیگر مـردم آزاد، همـه بـا هم در جنـگ و هم در صلح برای جهان آزاد همکاری کنند".

به فاصله چند ماه پس از صـدور اعلامیـه مـذکور، در تـاریخ در ۱۴ اوت ۱۹۴۱، فـــرانکلین روزولت، رئیس جمهـــور ایـــالات متحـــده آمریکا، و وینستون چرچیل، نخست وزیر بریتانیا، منشـور آتلانتیـک را در اختیار افکار عمومی قرار دادند که در آن ضمن اعلام برخی از اصول مشترک در سیاسـت هـای ملی کشـورهای متبـوع خـود، آینـده ای بهـتر بـرای جهـان را نویـد دادنـد. مهمـترین بخش این منشور "استقرار یک سیستم گسترده‌تر و دائمی امنیت عمـومی" برای آینده بـود تـا بتوانـد مـانع خطـر بـروز جنگ‌هـای خانمانسـوز بشود. یک سال بعد در اول ژانویـه ۱۹۴۲، بیسـت و شـش کشـور درگیر با جنگ با کشـورهای متحـد، شـامل ایـالات متحـده امریکـا، اتحاد جماهیر شوروی سابق، انگلسـتان، و چین، اهـداف و اصـول مندرج در منشور آتلانتیک را پذیرفتند. این منشور که بـه "اعلامیـه سازمان ملـل متحـد" معـروف شـد، موجبـات پیوسـتن ۲۱ کشـور دیگر، شامل ایران را نیز فراهم آورد.

از ۱۸ اکتبر تا ۱ نوامبر ۱۹۴۳، کنفرانسی با شرکت ایالات متحـده، بریتانیا، اتحاد جمـاهیر شـوروی و چین در مسـکو برگـزار شـد. در پایـان کنفـرانس، کشـورهای شـرکت کننـده اعلامیـه مشـترکی را تصویب کردند که در آن ضرورت تأسیس یـک سـازمان بین‌المللی عمومی براساس اصل حـاکمیت و برابـری همـه کشـورهای صـلح

دوست و با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تاسیس شده و بر روی همه کشورهای کوچک و بزرگ برای عضویت باز باشد. به دنبال این اعلامیه، چهار کشور مربوطه کمیته‌های ملی از کارشناسان را منصوب کردند که به طور جداگانه روی تهیه پیش‌نویس منشور سازمان آینده کار کنند. کنفرانس تهران در سال ۱۹۴۳، دریچه های نوینی باز کرد. سه کشور شرکت کننده در کنفرانس سیاست مشترک خود، به ویژه عزم خویش را مبنی بر همکاری برای جهان آینده اعلام نمودند. آنان اعلام کردند که برای سازمان ملل متحد برای ایجاد صلحی که بلای جنگ را از میان بردارد، همکاری کنند. آنها همچنین عزم راسخ خویش را برای همکاری و مشارکت فعال همه کشورهای کوچک و بزرگ که مردمان آنها در قلب و ذهن خویش به محو ظلم و نابرابری می اندیشند، اعلام نمودند. هدف آنان این بود که سازمانی که نشان از عزمی برای ایجاد "خانواده جهانی ملل دمکراتیک" باشد، به وجود آید.

کنفرانس دامبارتن اوکس در سال ۱۹۴۴ این طرح‌ها را دنبال نمود تا بتواند سازمانی بین‌المللی برای صلح و امنیت شکل گیرد. در این ارتباط توافقنامه‌ای حاصل شد در آن ایجاد یک سازمان بین‌المللی عمومی پیش بینی شده بود. مذاکرات در مورد سازمان بین‌المللی آینده در کنفرانس یالتا با حضور پرزیدنت روزولت، نخست وزیر چرچیل و نخست وزیر استالین از ۴ تا ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ ادامه یافت. این موضوع در این نشست فراخوانی برای کنفرانس سازمان ملل متحد صادر شد. در این کنفرانس بود که چگونگی رای گیری در شورای امنیت مورد توافق قرار گرفت. رهبران سه کشور امریکا، انگلستان، و اتحاد جماهیر شوروی سابق، اعلام کردند: "ما تصمیم داریم در اولین فرصت ممکن با متحدان خود یک سازمان بین‌المللی عمومی برای حفظ صلح و امنیت ایجاد کنیم". برای این منظور کنفرانس سانفرانسیسکو تشکیل شده و در آن منشور چنین سازمانی مطابق با خطوط پیشنهادی در گفتگوهای رسمی دامبارتون اوکس تهیه کرد، برای بحث و امضا گشوده شد. ماحصل اینگونه تحولات بود که به شکل‌گیری سازمان ملل متحد، با محوریت شورای امنیت برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، منجر شد. اراده رهبران کشورهای بانی تاسیس سازمان ملل متحد این بود که ساختار قدرت در سازمان بگونه‌ای تعریف شود که در آن اعضای اصلی شورای امنیت با هدف حفظ صلح و امنیت

بین‌المللی، از امتیاز ویژه‌ای که به حق وتو مشهور شد، برخوردار باشند.

این ترتیبات سازمانی، برای دستیابی بـه اهـدافی کـه طی چنـدین سال گفتگو و مذاکره تعریف شـده بودنـد، در منشـور ملـل متحـد تبلور یافت. منشور در مقدمه اینگونه اهداف را به روشنی توضیح می‌دهد:

- به محفوظ داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ که دوبار در مدت یـک عمـر یـک انسـان اعضـای خـانواده بشـری را بـا دشـواری هـای غیرقابـل توصـیفی مواجـه نمـود، بـا اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسـی متناسـب بـرای حفـظ عدالت و احترام الزامـات مربـوط بـه عهـدنامه‌ها و سـایر منـابع حقـوقی بین‌الملـل، و کمـک بـه تـرقی اجتمـاعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر،
- برای نیل به این اهداف، و مدارا کردن و زندگی صـلح‌آمیز با یکدیگر با حفـظ روح حسـن همجـواری و متحـد سـاختن قوای خود برای نگاهـداری از صـلح و امـنیت بین‌المللی، و ایجـاد اصـول و روش‌هـایی کـه مـانع اسـتفاده از نیروهـای نظامی، مگر در راه منافع مشترک، بشود.

برای تحقق این آرمان‌ها که بطور عمده بـر حفـظ صـلح و امـنیت بین‌المللی تکیه داشـتند، مـاده یـک منشـور چهـار هـدف اصـلی را برای جامعه جهانی اعلام نمود:

- حفظ صلح و امنیت بین‌المللی؛
- توسعه روابط دوستانه بین کشورها؛
- همکــاری در حــل مشــکلات بین‌المللی و تــرویج احترام به حقوق بشر؛
- و مرکزی برای هماهنگی اقدامات کشورها باشد.

برای تامین این اهداف، ماده ۷ منشور شـش ارگـان اصـلی را در مجموعه ملل متحد تعریف کرده است که از حیث سلسله مراتب قـدرت، در بـالاترین درجـه هـرم شـورای امـنیت و سـپس مجمـع عمومی سازمان قرار دارند. شورای امـنیت شـامل پـانزده عضـو سازمان ملـل متحـد، یعـنی ۵ عضـو ثـابت شـامل جمهـوری چین، فرانسه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (فدراسـیون روسـیه

امروز)، بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، و ایالات متحده امریکا اعلام شد. مجمع عمومی ده عضو دیگر با برای یک دوره دو ساله براساس نوعی تقسیم بندی جغرافیایی عادلانه برای عضویت در سازمان انتخاب می‌کند.

ماده ۲۵ منشور مهمترین و اصلی‌ترین و نیز الزام‌آورترین سند حقوقی جهان است زیرا با شناسایی قابلیت الزام تام تصمیمات شورای امنیت، همه قدرت‌های سازمان ملل متحد را در اختیار این شورا و اعضای دائمی آن قرار می‌دهد. "ماده ۲۵: اعضای ملل متحد موافقت می‌کنند که تصمیمات شورای امنیت را بر طبق منشور قبول و اجرا نمایند". ماده ۲۷ توضیح بیشتری در باره موضوع الزام‌آور بودن تصمیمات فراهم می‌آورد. به موجب بند دوم "تصمیمات شورای امنیت در خصوص موضوعات و آیین کار با رای ۹ عضو اتخاذ می‌شود". اما طبق بند سوم از همان ماده "تصمیمات شورای امنیت راجع به دیگر موضوعات (اساسی) با رای مثبت ۹ عضو که شامل آراء همه اعضای دائم شورا باشد اتخاذ می‌شود". در اینجاست که امتیاز ویژه موسوم به وتو راه حل و فصل مسالمت‌آمیز و انسانی موضوعات را مسدود می‌سازد. در حقیقت هرگاه موضوعی از نقطه نظر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی آنچنان حائز اهمیت باشد که در دستور کار شورا قرار گیرد، هر نوع اتخاذ تصمیمی درباره آن مستلزم ۹ رای مثبت و شامل رای مثبت کلیه اعضای دائمی شورا می‌باشد. در این شرایط است که اراده یکی از آن اعضای دائمی برای مخالفت با موضوع حتی مانع از طرح آن در شورا شده و حتی نمی‌تواند در دستور کار و بررسی قرار گیرد. به این امر وتو، و یا امتیاز ویژه، و یا توانایی انحصاری برای مخالفت کردن، می گویند. این موضوع به توضیح بیشتری نیاز دارد.

براساس بند اول از ماده ۲۴ منشور، شورای امنیت عهده دار مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. بنابراین "به منظور تامین اقدام سریع و موثر از طرف ملل متحد، اعضای آن مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به شورای امنیت واگذار می‌نمایند و موافقت می‌کنند که شورای امنیت در اجرای وظایفی که به موجب این مسئولیت بر عهده دارد، از طرف آنها اقدام کند". این حق انحصاری شورای امنیت است تا بر همه موضوعات مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی انحصار کامل داشته باشد. به سخن دیگر، وتو، و یا مخالفت کردن با موضوعی که در حیطه سیاست خارجی یک کشور عضو دائمی

شـورا قـرار نمی‌گـیرد، بـه این دلیـل در منشـور گنجانـده شـد تـا اطمینان حاصل شود که فاتحـان جنـگ جهـانی دوم بـا یـک صـدای واحد در مورد مسائل جنگ و صلح با یکـدیگر هماهنـگ و هم نظـر بشوند. آنهایی که منشور ملـل متحـد را بـه وجـود آوردنـد، تصـور می‌کردنـد کـه فاتحـان جنـگ جهـانی دوم، بـرای حـل موضـوعات مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی تمایل به همکاری دارند. اتحـاد بر علیه فاشیسـم علت اصـلی یـک چـنین تصـوری بـود، کـه البتـه درست هم از آب در نیامد. به همین دلیل، بـه زودی پس از پایـان جنـگ جهـانی دوم مشـخص شـد کـه آنهـا، بـویژه اتحـاد جمـاهیر شوروی (سابق) تمایلی به چنین همکاری‌هایی ندارد.

اصلاحات ممکن در ساختار شورای امنیت

با توجه به محدودیت‌های جدی که استفاده از وتو توسـط اعضـای دائمی شورای بوجود می‌آورد، راه حل‌ها و بـدیل‌هایی ارائـه شـده است تا ساختار قدرت در شورای امنیت براساس نیازهـای جهـان تعدیل شود. باید در نظر داشت که هرگونه تغییری در منشور ملل متحد باید با توجه به مفاد فصل هیجدهم انجام پذیرد. برای انجــام سهولت فقط به ماده ۱۰۸ اشاره می‌شود که توضیح می‌دهـد هـر نوع اصلاحی در منشور ملل متحد باید به تصویب دو سوم اعضای ملل متحد شامل اتفاق آرای اعضای دائمی شورای امـنیت باشـد. برای این منظور نیز یک کنفرانس بین‌المللی تشکیل می‌شـود کـه در آن هر عضو یک رای خواهد داشت. به خـوبی مشـخص اسـت که تاکید بر قید رای همه اعضای دائم شورای امـنیت، اصـلی‌ترین مـانع بـر سـرا راه تعـدیل قـدرت شـورا می‌باشـد. بـه این طریـق امکان لغـو حـق وتـوی هیچ کشـوری از جملـه روسـیه در شـرایط کنونی امکان پذیر نیست.

موضوع دیگری که می‌تواند مورد توجه قرار گیرد این است که آیا می‌توان کشوری مانند روسیه را اخراج نمود؟ ماده ۶ منشور ملل متحد این موضوع را توضیح داده ست. "هر عضـو ملـل متحـد کـه در تخطی از اصول مندرج در این منشور اصرار کند، ممکن است به وسیله مجمع عمومی و بنابر توصیه شورای امـنیت از سـازمان اخراج گردد". طبیعی است که امکان اخـراج روسـیه امکـان پـذیر نیست زیرا این کشور عضو دائم شورای امنیت است و تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند زمینه‌های توصـیه شـورا بـرای اخـراج خـود را فراهم آورد.

یک چنین موانع ساختاری بر سر راه انجـام اصـلاحات در سـازمان ملل متحد، موجب شده است تا راهکارهایی بدیل بـرای خـروج از بن‌بست پیشنهاد شود. این راه حل‌ها را می‌توان به این شرح و به اختصار توضیح داد.

قطعنامه اتحاد برای صلح

یکی از اولین بـدیل‌ها بـرای تعـدیل قـدرت در شـورای امـنیت بـه قطعنامه اتحاد برای صلح موسوم است که با تکیـه بـر بنـد یـک از مـاده ۲۴ منشـور ملـل متحـد بـه وجـود آمـد. مـاده مـذکور بیـان می‌دارد که "به منظور تامین اقدام سـریع و مـوثر از طـرف ملـل متحد، اعضای آن مسئولیت اولیه حفظ صـلح و امـنیت بین‌المللی را به شورای امنیت واگذار می‌کند. شورا در اجـرای وظـایفی کـه بـه مـوجب این مسـئولیت بـر عهـده دارد، از طـرف آنهـا اقـدام نماید". حال هرگاه در اثر اسـتفاده از حـق وتـوی یکی از اعضـای دائم، شورا در بن بست کامل قرار گیرد، مجمع عمومی می‌توانـد در موضوع مداخله کرده و توصیه‌های موثری را ارائه نماید. مجمع عمـومی سـازمان بـا صـدور قطعنـامه‌ای در اول دسـامبر سـال ۱۹۴۹[242] راه را برای برون رفت از بن بست فراهم آورد. بنــدهای ۸ تا ۱۰ قطعنامه مذکور راهنمای عمل را توضیح می‌دهد:

- بــرای رفــع مــوانعی کــه تبــادل آزاد اطلاعــات و اندیشه‌های ضروری برای رسـیدن بـه تفـاهم و صـلح بین‌المللی را از مردم سلب می‌کند
- از هر عضو تقاضا می‌کند تا
داشـته - مشـارکت کامـل در تمـام کارهـای سـازمان ملل متحد
و از پنج عضو دائمی شورای امنیت نیز می‌خواهد
- با گسترش تدریجی همکاری و اعمال خویشتن‌داری در استفاده از حق وتو، شورای امـنیت را بـه ابـزاری موثر برای حفظ صلح تبدیل نمایند.

[242] The UNGA Res. A/RES/290, *Essentials of peace*, 1 December 1949.

سپس قطعنامه معرف به اتحـاد بـرای صـلح در سـال ۱۹۵۰ و در جریــان جنگ‌هــای هنــد و چین این بــدیل را نهــایی و اجــرایی ساخت.[243] قطعنامه بیان می‌دارد که اگر شورای امنیت بـه دلیـل عـدم اتفـاق آرا اعضـای دائمی، از انجـام مسـئولیت اصـلی خـود برای اقدام لازم برای حفـظ صـلح و امـنیت بین‌المللی دارد، بـاز ماند، مجمع عمومی بی‌درنگ موضوع را مورد بررسی داده، و به منظور اعاده صـلح بین‌المللی بـه اعضـا توصـیه‌هایی می‌کنـد. در صـورت عـدم تشـکیل جلسـه، مجمـع عمـومی ممکن اسـت بـا استفاده از ساز و کار جلسه فـوق العـاده تشـکیل جلسـه داده و رسما مسئولیت حفظ صلح را به عهده گیرد.

در تایید این اقـدام بـدیل، دادگـاه بین‌المللی دادگسـتری در قضـیه هزینه‌هـای ملـل متحـد در سـال ۱۹۶۹، در نظریـه مشـورتی خـود اعلام داشت کـه شـورای امـنیت دارای اختیـارات اولیـه و بنیـادین برای حفظ صلح و امـنیت بین‌المللی می‌باشـد. امـا این اختیـارات انحصاری نیست. بنـابراین، در حـالی کـه انجـام اقـدامات اجـرایی تحت فصل هفتم در انحصار شورای امنیت می‌باشد، این امر مانع از ارائه توصیه‌های مجمع براساس مواد ۱۰ و ۱۴ منشـور نخواهـد بـود. (قضـیه هزینه‌هـا، ۱۹۶۲: ۱۵۱) ایـالات متحـده امریکـا نـیروی اصـل در شـکل‌گیری این قطعنامـه بـود و می‌کوشـید در شـرایط جنـگ سـر مـانع از وتوهـای پی در پی شـوروی سـابق در تصـمیم گیری‌های شورای امنیت بشود. برای انجام این بدیل حـداقل بایـد سه شرط باید وجود داشته باشد:

- شورای امنیت قادر نباشد مسئولیت خود را در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با موفقیت انجام دهد.
- این عدم موفقیت به دلیل استفاده پی در پی از وتو، مــانع از دستیابی به تصمیمی برای حفظ صلح بشود.
- اسـتفاده از این مکـانیزم هنگـامی امکـان پـذیر اسـت کـه وقوع جنگی تمام عیار تهدیدی جـدی بـرای صـلح و امـنیت بین‌المللی باشد.

از آغاز تا سال ۲۰۰۲ این ساز و کار ۱۳ بار اسـتفاده شـده اسـت. اولین بار در بحران خاورمیانه در سـال ۱۹۵۶؛ اشـغال مجارسـتان در سـال ۱۹۵۶؛ کنگــو در ســال ۱۹۶۰؛ مــورد بنگلادش در ســال ۱۹۷۱؛ و در دوران پس از جنگ سرد در قضیه فلسـطین در سـال

[243] The UNGA Res. 377(V), November 3, 1950.

۱۹۹۷، از نمونه‌های روشن اسـتفاده از این سـاز و کـار می‌باشـد. اما هنوز این سـازوکارهای بـرای تعـدیل قـدرت شـورای امـنیت و استفاده از حق وتـو کـافی نیسـت. بـرای یـافتن بـدیلی مـوثر، در سال‌های بعد از جنگ سـرد، طرح‌هـای دیگـری نـیز پیشـنهاد شـده است.

گروه چهار
گروه چهار متشکل از برزیل، آلمان، هند و ژاپن درخواست نموده اسـت تـا کرسـی‌های دائمی جدیـدی بـه وجـود آمـده و از میـان قـوی‌ترین و تأثیرگـذارترین کشـورهای جامعـه بین‌المللی از نظـر اقتصادی کشورهایی بـرای تصـدی آن کرسـی‌ها تعـیین شـوند. در پیشنهاد رسمی خود در سال ۲۰۰۵، اعضای گروه چهار خود را بـه عنوان نامزدهای اصلی به همـراه یـک کشـور افریقـایی بـرای این کرسی‌ها معرفی کردند. سرسخت‌ترین حامی پیشنهاد گروه چهار تا حد زیادی هند است. هند به نیـاز بـه "اصـلاحات واقعی" اشـاره می‌کنـد و هرگونـه تلاش بـرای ایجـاد تغیـیرات صـرفاً ظـاهری در شورای امنیت را انکار می‌نماید. باید به خاطر داشت که بـه گفتـه هند، چنین "اصلاح واقعی" تنها با افـزایش تعـداد اعضـای دائمی و غـیردائم امکـان پـذیر اسـت. در صـورت تصـویب پیشـنهاد گـروه چهار، طبق ماده ۲۷ منشور ملل متحد، آنان از حق وتو برخـوردار خواهند شد.
.
طرح اتحادیه افریقا

درخواست اتحادیه افریقا بـرای اصـلاحات واقعی شـامل افـزایش تعداد ۲ کرسی به اعضای دائمی و تعداد ۹ کرسی غیردائم اسـت که تعداد اعضای شورای امنیت را به ۲۶ افزایش می‌دهد. تعداد ۵ کرسی غیردائم برای کشورهای آفریقایی در نظر گرفته می‌شـود. به نظر اتحادیه اروپا، این راهکاری مناسب برای غلبه بـر وضـعیت فعلی عـدم حضـور کشـورهای در حـال توسـعه در میـان اعضـای غیردائم و عدم وجود نماینـدگی آفریقـا و آمریکـای لاتین در میـان کرسی‌های دائمی است. اتحادیه افریقا در نظر دارد کـه بـه طـور کامل در همه ارگان‌های تصمیم گیری سازمان ملل متحد، به ویژه در امور امنیتی، حضور داشته باشد.[244]

---
[244] Elisabetta Martini, UN Security Council Reform. Current Developments, IAI0926.

اتحاد برای اجماع

اتحاد برای اجماع که برای مقابله با پیشنهاد گروه چهار نفره ایجاد شده و متشکل از ۴۰ کشور می‌باشد که رهبران آن شامل ایتالیا، پاکستان، کره جنوبی و کلمبیا هستند. هر یک از این کشورها به شدت با آنچه کاهش ناعادلانه ارتباطات سیاسی بین‌المللی خود می نامند مخالف هستند. پس از موافقت با لزوم افزایش نمایندگی شورا، در سال ۲۰۰۵ اتحادیه برای اجماع پیشنهادی را ارائه کرد به موجب آن اعضای غیردائم از ۱۰ به ۲۰ می‌رسد. اینان از سوی مجمع عمومی و براساس معیارهای جغرافیایی انتخاب می‌شوند. در ۲۰ آوریل ۲۰۰۹، کلمبیا و ایتالیا، به عنوان نمایندگان گروه اتحاد برای اجماع، مدل جدیدی از اصلاحات را ارائه کردند، که به عنوان تلاشی ملموس برای دستیابی به توافق ارائه شد.

یک نتیجه گیری ساده

این واقعیت برای دنیای امروز مطرح شده است که تقسیم قدرت در مدیریت جامعه جهانی، با تمرکز بر شورای امنیت سازمان ملل متحد، کاملا ناعادلانه بوده و نمی‌تواند واقعیت‌ها و نیازهای معاصر را پاسخگو باشد. در حقیقت هرچند که تهیه کنندگان منشور این تصور ساده انگارانه را داشتند که سران کشورهای متّفق علیه آلمان نازی و متحدان آن می‌توانند مدیریت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را در دنیای پس از جنگ به عهده بگیرند، واقعیت های دنیای پس از جنگ آن خوشبینی را به ابطال کشاند. در عین حال، منشور ملل متحد در شرایط کنونی نمی‌تواند راهی را برای انجام اصلاحات پذیرا باشد. در حقیقت هیچیک از اعضای دائمی شورای امنیت مایل نیستند از امتیاز ویژه خود که زیر عنوان حق وتو برای آنها موضع فرا-دستی ایجاد می‌کند، صرفنظر نمایند. واقعاً راه چاره چیست؟ آیا سازمان ملل متحد باید به یکباره مضمحل شود؟ چگونه؟ آیا اضمحلال جهان را به ورطه هرج و مرج بیشتری نمی‌کشاند؟ آیا بهتر نیست همچنان این چارچوبه نسبی همکارانه را همچنان سرپا نگه داشته و برای اصلاح آن کوشید؟

بخش دوم

موضوعات جاری در ایران امروز

فصل نهم

حق مهرورزی به عنوان حقوق بشر

نوروز همه ساله فرا می‌رسد و با خود پیام شادی و مهرورزی به حیات و رشد و شکوفایی انسان را نوید می‌دهد. این مهرورزی، با خود پیام صلح دوستی و همبستگی میان نسل‌ها و درون خانواده‌ها، و همچنین فرهنگ تساهل، همپرسگی، و آشتی و همسایگی را ارتقا می‌بخشد. بنابراین پیام نوروز دوستی میان مردم و جوامع مختلف و پیشبرد تنوع فرهنگی است. از همین روی، فرهنگ نوروز طی قرون و اعصار در بخش‌های بزرگی از جهان گرامی داشته شده و برای مردمان بیشماری موهبت مهرورزی به یکدیگر، عشق ورزیدن به حیات، و تقدیس زیبایی را فراهم آورده است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در جلسه شصت و نهم خود در سوم فوریه سال ۲۰۱۰ طی قطعنامه شماره ۲۵۳ روز ۲۱ ماه مارس را به عنوان روز جهانی نوروز اعلام کرد. جالب اینکه این قطعنامه توسط نه فقط کشورهای فارسی زبان ایران، افغانستان، و تاجیکستان، بلکه کشورهای آذربایجان، آلبانی، جمهوری مقدونیه، هند، قزاقستان، قرقیزستان، ترکیه، و ترکمنستان پیشنهاد و متن آن تهیه شده بود.[245]

بند چهارم قطعنامه حاوی مهمترین بخش پیام آن است. سازمان ملل متحد از: "کشورهایی که نوروز در آنها برگزار مي‌شود، درخواست می‌کند که ریشه‌ها و سنت‌های این جشن را با هدف توسعه و انتشار دانش مربوط به میراث نوروز در جامعه بین‌المللی مورد بررسی قرار دهند". درحقیقت، با این قطعنامه جامعه جهانی با شناسایی رسمی نوروز دریافته است که این سنت هویتی و فرهنگی که طی بیش از سه هزار سال توسط بیش از ۳۰۰ میلیون نفر در ایران، افغانستان، تاجیکستان، در حوزه بالکان، حوزه دریای سیاه، قفقاز، آسیای میانه، خاورمیانه، و سایر مناطق جشن گرفته می‌شود، را به جهانیان معرفی و پیام‌های انسانی و اهمیت آنرا در راستای استقرار صلح پایدار

[245] International Day of Nowruz, the UNGA Res. 64/253, 23 February 2010.

بین‌المللی توضیح دهد. سازمان ملل متحد همچـنین از کشـورهای عضو علاقه‌مند به این آیین هویتی، به ویژه آژانس‌هـای تخصصـی، صـندوق‌ها و برنامه‌هـای ملـل متحـد، و بـه طـور عمـده سـازمان آموزشــی، علمی و فــرهنگی ملــل متحــد، و دیگــر علاقه‌منــدان بین‌المللی و منطقه‌ای، و همچــــنین ســــازمان‌های غیردولــــتی درخواست کرده بود برای در جشنواره‌های نوروز شرکت کننـد تـا با اهمیت این رویداد کهن فرهنگی و هویتی آشنا شوند.

پیشتر در سـال ۲۰۰۹، سـازمان علمی و فـرهنگی ملـل متحـد موسوم به یونسکو نوروز را به عنوان یـک سـنت فـرهنگی، و یـک جشـن اجـدادی کـه مقـارن بـا اولین روز بهـار و تجدیـد طـبیعت می‌باشد را در فهرست میراث فـرهنگی بشـریت قـرار داده بـود. بـه تصـدیق یونسـکو، بزرگداشـت نـوروز بـه معنـای تأییـد زنـدگی هماهنـگ بـا طـبیعت، آگـاهی داشـتن از پیونـدی ناگسسـتنی بین کارهای سازنده و چرخـه طـبیعی، تجدیـد و نگرشـی احـترام آمـیز نسبت به منابع طبیعی زنـدگی اسـت. دبـیر کـل یونسـکو در پیـام نوروزی سال ۲۰۲۰ ضمن تاکید بر گرامی داشت نوروز، این غـزل از حافظ را به عنوان سند اهمیت نوروز آورده بود "نفس باد صـبا مشک فشان خواهد شد. عالم پیر دگر باره جوان خواهد شـد". او در پیام خود تاکید کرده بود که "پیـام امیـدی کـه جشـنواره نـوروز سر می‌دهد، همانند جشن‌های جشـن مقـدس باربـارا در لبنـان، و سنت ژوزف در ساردینیا، و همچنین جشـنواره‌های قبطیـان مصـر باسـتان، و یـا جشـنواره الهـه عشـق و زیبـایی در یونـان باسـتان، باعث امید و شـادمانی بـه حیـاتی درخشـان بـرای همـه انسـان‌ها می‌شود. با آوردن جوانه‌ها و شاخه‌ها، همه این جشنواره‌ها زندگی بهار و باروری جهان را جشن می‌گیرند". [246]

نتیجه ساده‌ای که از شناسایی جشن های نوروزی توسـط جامعـه بین‌المللی با این استقبال روشنفکرانه فـرهنگی گرفتـه می‌شـود، به سادگی این است که نه تنها ملت‌ها باید از حـق طـبیعی عشـق ورزیدن به حیـات و زیبـایی پرسـتی برخـوردار باشـند، بلکـه بایـد همچنـان بگـونه‌ای توانمنـد شـوند تـا بتواننـد این مهـرورزی را در

---

[246] Message from Ms. Audrey Azoulay, Director-General of UNESCO, on the occasion of the International Day of NowRuz, 21 March, 2020.
https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000373017_eng/PDF/373017eng.pdf.multi

خدمت تساهل، همبستگی، و صلح‌دوستی در خانواده بشری قـرار دهند.

پرسشی کـه نوشـتار کوتـاه بـه بحث می‌گـذارد این اسـت کـه آیـا می‌توان این آیین مهرورزی به انسـانیت و رابطـه آن بـا زیبـایی و طبیعت را به عنـوان حقـوق بشـر بـرای انسـان در نظـر گـرفت؟ منظـور این اسـت کـه آیـا مهرورزیـدن و زیبـایی پرسـتی امـری داوطلبانه است که هر فرد باید حق داشته باشد آنرا تجربه کند، یا اینکه می‌تواند، و می‌بایست، در توسعه و پیشرفت فرهنگ مهـر و صلح دوستی میان ملت‌ها مشـارکت داشـته باشـد؟ پاسـخ بـه این پرسش ممکن است غیرعـادی و شـاید هم بسـیار مشـکل باشـد. مفاهیم مهرورزی و حقوق بشـر دو مقولـه متفـاوت و بـه عبـارتی غیرقابل جمع به نظر می‌رسند. حقوق بشر به عنوان گفتمانی که مورد تصدیق جامعه جهانی قرار گرفته است در پی احیا و پیشبرد حـق ذاتی برخـورداری از اساسـی براسـاس برابـری شـرافت و کرامت ذاتی انسـان اسـت. بـرای دسـت یـابی بـه چـنین اهـدافی جوامع لیبرال دمکراسی در سیاست‌گذاری عمومی و نیز در رفتار جهـانی خـود قـوانین حقـوق بشـر بین‌المللی را پذیرفته‌انـد. این درحـالی اسـت کـه عشـق ورزیـدن تجربـه عمیـق احساسـات و عواطف انسانی است که از هر نوع مرز و قید و بند سیاسی و یـا حقوقی خارج می‌باشد. حقوق بشر مفهـومی عقلایی و مرتبـط بـا امور اجتماعی و سیاسی است، درحالیکه مهرورزی نهایت زیبـایی و پرواز تا اوج کهکشان‌هاست. اولی دستیابی به برابری و عـدالت اجتماعی را لازمه تحقـق اهـداف خـود می‌دانـد. در حالیکـه دومی حـوزه شـور و شـیدایی یعـنی "فریـاد دل خسـته پروانـه عشـق" می‌باشد. آیا می‌توان نوعی همپرسگی (دیالوگ) و رابطه‌ای میـان حقوق بشر و مهرورزی تعریف کرد؟ اصلا چرا باید بـه این رابطـه توجه داشت؟

در نگاهی سـاده بـه اسـناد حقـوق بشـر بین‌المللی نمی‌تـوان هیچ ارجاع روشن و مستقیمی به مفهوم عشق و زیبایی پرستی یافت. هر آنچه در گفتمان حقوق بشر بین‌المللی وجود دارد بطور عمده بر حق برخورداری از آزادی، عدالت خـواهی، و صـلح‌جویی دلالت دارد. این در حـالی اسـت کـه بـا گذشـت بیش از هفتـاد سـال از ظهور نخستین اسناد حقـوقی بین‌المللی بـرای حمـایت و پیشـبرد حقوق بشر، هنوز جامعه جهانی با معضلات پیچیده‌ای که دشـمنان بشـریت در پیش روی دارد، مواجـه و حـتی بـرای عبـور از آنهـا

درمانده است. جهل و بی خردی، جزم‌گرایی و تصلب آیینی، کوته نظـری و خـود خـواهی، و عاقبت‌اندیشـی و مصـلحت طلـبی، سفله‌گری آیینی، و هـرزگی اخلاقی، نـه تنهـا آفـات پنهـان و نهـان مهرورزی و زیبایی پرستی، بلکه از مرموزترین دشمنان استقرار آزادی خواهی، رهایی‌بخشی، حقوق بشر، عدالت اجتمـاعی، رشـد اجتماعی، و شکوفایی انسانی می‌باشند. این در حـالی اسـت کـه اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده یک با تصدیق "آزادی و برابری ذاتی و شرافت و حیثیت انسانی"، و تاکید بر "عقل و وجدان"، به صراحت اعلام می‌دارد که برای گرامی داشت مقام آدمیـان همه مـردم و جوامـع بایـد " بـا یکـدیگر برادرانـه رفتـار کننـد". این فراخوان به روحیه برادری در اعلامیه جهانی از اهمیت مهـرورزی و زیبایی پرسـتی نشـان دارد. ولی علی رغم این تاکیـد و اشـتیاق جامعـه بین‌المللی، دشـمنان رشـد و شـکوفایی انسـان نـه تنهـا مفـاهیم زیبـایی و مهرورزیـدن را بـه سـطحی‌ترین معنـای ممکن تقلیل می‌دهند، بلکه به دلیل خودخواهی‌ها و زیاده خواهی، تحقـق اهداف عالیه حقوق بشر را بـا ناکـامی مواجـه می‌سـازند. شـایان ذکـر اسـت کـه شـالوده‌های اخلاقی و منـابع اصـلی روشـنفکرانه گفتمان حقوق بشر، هماننـد اعلامیـه حقـوق انسـان و شـهروندان فرانسـه (۱۷۸۹)، تحقـق آزادی و حقـوق بشـر را بـه علقه‌هـای برادری (مهرورزیدن به یکدیگر و سـتایش زیبـایی حیـات) منـوط دانسته است. نشانه‌های تاریخی دیگـری نـیز اهمیت مهـرورزی را به عنوان آرزویی دیرپا بـرای بشـریت نشـان می‌دهنـد. بـه عنـوان مثال، برای همه ایرانیان این افتخار همواره در تاریخ و اصالت‌های فرهنگ آنان وجود داشته است تـا فـرامین کـورش کبـیر را بـرای مهرورزی و رفتار برادرانه در سـر لوحـه منش و رفتـار اجتمـاعی خود قرار دهند. و یا امانوئل کانت در تقدیس "اصل انسانیت"، که خمیر مایه اصلی گفتمان حقوق بشر امروز را بوجود آورده است، مهرورزی و مهربانی را در نیت و خواست آدمیان جستجو می‌کنـد و به همین دلیل توضیح می‌دهـد کـه هـر انسـانی بـه حکم وظیفـه انسـانی می‌توانـد این خصیصـه انسـانی بشناسـد. (کـانت، ۱۷۸۵: پاراگراف ۴:۴۰۰) مردم به موجب ظـرفیت عقلایی خـود می‌داننـد که باید هدف نهایی حیات را بر مبنای مهر به بشریت قـرار دهنـد. ژاک ماریتین از تهیه کننـدگان اعلامیـه جهـانی حقـوق بشر نـیز بـا تمرکز بـر هم پیونـدی آدمیـان در عشـق ورزی، اساسـا انسـان را موجودی می‌داند که در اشتیاق هماهنـگ سـاختن دانش و عشـق، روابط اجتماعی را بنیاد می‌نهـد. بـه همین دلیـل، مـاریتین توضـیح می‌دهد که مهرورزیدن تنها حلقه مستحکم روابط میان آدمیان در

هرکجای جهان است. این مهرورزی گوهر انسانیت، خوب بودن، و اقدام اجتماعی متناسب براساس آن است. (ماریتین، ۲۰۱۱: ۱۲۹) آیا این زیبایی مهرورزیدن و وظیفه تسلیم در برابر اصل مقدس انسانیت در تفاسیر معاصر حقوق بشر فراموش شده است؟

از آنجاییکه موضوع شرافت و حیثیت انسان به‌عنوان سرمایه‌ای متعالی و پایان ناپذیر در اعلامیه جهانی حقوق بشر تصدیق و مورد تاکید قرار گرفته است، ضرورت حفاظت و پیشبرد آن بازتاب دهنده همان مهرورزی به "اصل انسانیت" است که به عنوان آرزویی دیرپا همواره مورد توجه جهانیان بوده است. اما این صراحت با زبان عشق و شفقت در اعلامیه جهانی بیان نشده است. اعلامیه جهانی هم در حقیقت چیزی مگر یک فراخوان به اصالت انسانیت و احترام به آن نیست. این فراخوان مرزهای محدود احترام گذاشتن صرف به حقوق انسان‌ها را پشت سر گذاشته، و مهرورزیدن به انسانیت را به عنوان وظیفه‌ای قطعی که نیاز به نظم و تمرکز، ایمان و شجاعت، و غلبه بر خود شیفتگی دارد، دعوت می‌کند. علاوه می‌توان با تفاسیری موسع دامنه عشق ورزی به انسان را به حیطه‌های گسترده تری کشانده و اسناد حقوق بشری معتبری را به عنوان نشانه شناسایی جهانی مهرورزیدن به عنوان حقوق بشر معرفی کرد. به عنوان مثال می‌توان به این اسناد حقوق بشری توجه داشت: میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در سال ۱۹۶۶؛[247] میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی در همان سال؛[248] مقاوله‌نامه بین‌المللی حمایت از حقوق کلیه کارگران مهاجر و خانواده‌های آنها در سال ۱۹۹۰؛[249] مقاوله‌نامه امریکایی حقوق بشر در سال ۱۹۶۹؛[250] منشور افریقایی حقوق بشر و مردم در سال ۱۹۸۱؛[251] مقاوله‌نامه بین‌المللی حذف همه اشکال تبعیض نژادی در سال ۱۹۶۹؛[252] مقاوله‌نامه بین‌المللی حذف

---

[247] International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR)
[248] International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR)
[249] International Convention on the Protection of the Rights of All Migrant Workers and their Families (ICRMW).
[250] American Convention on Human Rights (ACHR).
[251] African Charter on Human and Peoples’ Rights (ACHPR).
[252] The Convention on the Elimination of Racial Discrimination (CERD).

تبعیض علیه زنان در سال ۱۹۷۹[253] ، که اینها همه از جملـه اسـناد تعهد آور حقوق بشری می‌باشند که می‌تواننـد منبـع الهـامی بـرای تایید و تثبیت حق مهرورزیدن به عنوان حقوق بشر تلقی شوند.

شایان ذکر است کـه قـوانین حقـوق بشـر بین‌المللی احـترام بـه حقوق و بنیادین و پیشبرد آنها را به بگونه‌ای تصـریح می‌دارد کـه نمی‌تواند از ترسیم چهره عاشقانه انسـان و هـویت زیباپرسـت او جدا باشد. عشـق بـه خـانواده، دوسـت داشـتن حیوانـات، وظیفـه حفاظت از محیط طبیعی و زیست بومی، عشق به زنـدگی صـلح آمیز، اهمیت آموزش و آگاهی، و عدالت محوری، همه از مـوارد و مثال‌هایی هستند که رابطه صمیمانه انسان با خـویش، دیگـران، و محیط پـیرامونی را توضـیح می‌دهنـد. همچـنین ارزش‌هـای اصـلی گفتمان حقوق بشـر شـامل برابـری ،حیـثیت انسـانی، احـترام بـه یکدیگر و مدارا، آزادی به معـنی رهـا بـودن از دردهـا و نـیز تلاش برای کاهش رنج‌های تاریخی دیگران، عدالت جویی، مسـئولیت بـا یکدیگر در صلح و صفا زیستن، همه و همه نیاز به زیبایی حیات به عنوان یـک کـل انـدام‌وار را هرچـه بیشـتر نشـان می‌دهـد. حقـوق همبستگی از دیگر نشـانه‌های مهـرورزی در گفتمـان حقـوق بشـر است. سند پایانی کنفرانس حقوق بشـر تهـران در سـال ۱۹۶۸ بـا صراحت خاصی ضرورت مهرورزیدن بـه یکـدیگر و شـفقت را بـه عنوان حق همبستگی مورد اذعـان قـرار داده اسـت. در این سـند تعداد بیست و چهـار قطعنامـه کـه توسـط کنفـرانس اتخـاذ شـده بودند گنجانده شده است که مواردیماننـد حـذف تبعیض نـژادی، حق تعیین سرنوشت، پیشبرد حقوق زنان، را در بر می‌گیرد که از مهمترین اسناد حقوقی مربـوط بـه اهمیت همبسـتگی میـان ملـل بـرای حفـاظت از حیـات انسـانی می‌باشـند.[254] مجمـع عمـومی سـازمان ملـل متحـد در قطعنامــه ۱۹۶۹ در خصـوص پیشـرفت اجتماعی و توسعه کشورها خاطر نشـان سـاخت کـه بشـریت بـه دلیـل هـویت یکپارچـه و غیرقابـل تقسـیم نمی‌توانـد از حقـوق همبسـتگی و بـا هم بـودن جـدا باشـد. تلاش بـرای تثـبیت حقـوق همبستگی عاملی موثر در کاهش رقابتهای دو قطبی دوران جنـگ سرد و پیـدایش عـزمی نـوین در تعریـف مفهـوم انسـان و ظهـور امواج جدید نهضت‌های انسانی باید دانست.

---

[253] Convention on the Elimination of Discrimination Against Women (CEDAW).

[254] Final Act of the International Conference on Human Rights, Tehgran, 22 April to 13 of May 1968. See United Nations Publication, No. E68. XIV.2.

از سال‌های پایانی جنگ سرد، ذوق مهرورزیدن که گرفتار محدودیت‌های آیینی (ایدئولوژیک) میان قدرت‌های بزرگ در دروان جنگ سرد شده بود، توانست چهره نوینی از حقوق بشر را به نمایش گذارد که در آن زیبایی حیات انسانی معانی عمیقتری از زندگی و جایگاهی متعالی یافته‌اند. به موجب این رویکرد نوین، آموزش برای فهم متقابل و رسیدن به تفاهم در همه عرصه‌های زندگی خانواده بشری، پایان بخشیدن به جدایی‌ها و تفرقه‌ها برای شکل‌گیری مفهومی نوین از یک "همه ما با هم در عرصه جهانی"، همپرسگی (دیالوگ) برای یادگیری متقابل و شناسایی متقابل برابری تفاوت‌ها، و پایان بخشیدن به مصونیت از جزای دولت‌های جنایتکار، جهانی پر جاذبه و امید بخش را بشارت دادند که در آن "اصل انسانیت" باید معیار همه قضاوت‌ها و رفتارها باشد. شناسایی حقوق زنان به عنوان بازیگران اصلی جامعه انسانی، حقوق دسترسی به اطلاعات، حقوق رسانه‌های آزاد، حقوق نسل‌های آینده، حقوق مرتبط با ابعاد مختلف و گونه‌های بیولوژیک، حقوق مرتبط با حفاظت و نگهداری از تمدن‌ها، حقوق حیوانات، و حقوق مشتمل بر انسانی سازی و اجتماعی ساختن حیات انسانی، که از اجزای نسل نوینی از حقوق بشر می‌باشند، رابطه ضروری میان حقوق بشر و عشق ورزی را دو چندان نموده است.

امواج جدید حقوق بشر نیاز به عشق و مهربانی، زیبایی حیات و ضرورت حفظ حیات اندام‌وار، و با هم بودن در پیکره واحد خانواده بشری را به عنوان مهمترین مایه ادامه زندگی صلح‌آمیز و عادلانه می‌داند. در حقیقت این آموزه‌های نوین می‌آموزد که حقوق بشر یعنی عشق ناب به بشریت، یعنی با هم بودن، و با هم زیبایی‌های جهان را تجربه کردن. عشق و زیبا پرستی تنها راه نجات بشریت از معضلات جهانی و از جدایی‌ها و کینه توزی‌هاست. پیام نوروز ندای رهایی از خودپرستی و فراخوانی است برای عشق ورزیدن به خانواده بشری، و سرودی است برای زیبایی و زیبا پرستی. آیا حقوق بشر چیزی بجز همین مهرورزی و زیبا پرستی پیام دیگری دارد؟

فصل دهم

حق شاد بودن به عنوان حقوق فرهنگی

به احترام همه آنهایی که با گرامی داشت نوروز شادی و احساس خوشبخت بودن را به دل‌های مردم روانه می سازند.

پرسش‌ها: چرا باید بزرگداشت نوروز را به عنوان حقوق بشر گرامی داشته و در جهت احترام به این آیین هویتی ملی، اجرا، و ترویج و پیشبرد آن همه مساعی لازم را بکار برد؟ آیا رابطه‌ای میان بزرگداشت نوروز، و دیگر آیین‌های هویتی، با زندگی سرشار از شادی وجود دارد؟ آیا مردم می‌توانند شادی را به عنوان حقوق بشر ذاتی خود به حساب آورند؟ آیا براستی شاد بودن حقی بشری است؟ چگونه این حق توانسته است جایگاه خود را در گفتمان حقوق بشر پیدا کند؟ چه اسناد حقوقی بین المللی، و همچنین ساز وکارهای متناسب با آن، حق مردم برای شاد بودن برای یک زندگی بهتر را به عنوان حقوق بشر به رسمیت شناخته‌اند؟ چرا اساسا مردم باید شاد باشند تا بتوانند مفهوم زندگی خوب را دریابند؟

طرح موضوع

در فصل پیشین با عناوین حق مهرورزی به عنوان حقوق بشر، استدلال شد که گفتمان حقوق بشر این آیین فرهنگی و هویتی را به عنوان ضرورت احترام به حقوق ذاتی انسان‌ها به رسمیت شناخته و به همین دلیل روز بیستم ماه مارس را به عنوان روز جهانی خوشبختی به رسمیت شناخته است. همچنین رابطه میان احترام به آیین و سنن ملی با ضرورت شناسایی حقوق ملت‌ها برای توسعه یافتگی اصیل و همه جانبه خود پیوند داشته است. قطعنامه شماره ۳۰۹/۶۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۱ با عنوان "خوشبختی: رویکردی همه جانبه برای

توسعه یافتگی"[255] تصریح می‌کند که حق مردم برای شاد زیستن یک هدف اساسی بشری است. بنابراین تئوری‌ها و برنامه‌های توسعه که پیشرفت‌های اقتصادی را به عنوان ملاک ومعیار رفاه مادی و عادی مردم در نظر می‌گیرند، نمی‌توانند درک صحیحی از مفهوم خوشبختی داشته باشند. در نتیجه، مجمع عمومی، کشورهای عضو ملل متحد را فرا می‌خواند تا در تدوین سیاست‌های عمومی خود، برنامه‌هایی را در نظر گیرند که اهمیت پیگیری شادی و رفاه در توسعه ملی را بهتر نشان دهد. شاد بودن به عنوان ضرورت اجتناب ناپذیر مفهوم زندگی خوب نه تنها حق ذاتی همه مردم است، یک چنین حقی در دایره مرکزی مفهوم توسعه پایدار نیز قرار دارد. این نگرشی به توسعه یافتگی ملت‌هاست که در آن مفهوم زندگی کردن با ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی آمیخته و برآیند توسعه یافتگی را در شاد بودن مردم به عنوان شاخص خوشبختی آنها در نظر

یک مثال شاید بهتر بتواند این موضوع را توضیح دهد. هرگاه از فقر و مشقت اقتصادی سخنی به میان آید، اغلب این تصور شکل می‌گیرد که فقر به معنی رنج بردن از مشکلات مادی زندگی و سختی‌های همراه با آن می‌باشد. این در حالی است که فقر فرهنگی و هویتی بر این تصور عادی پیشی می‌گیرد. فقر نه تنها بر عدم توانمندی به نیازهای عادی یک زندگی معمولی و با حداقل استانداردهای رفاهی دلالت دارد، از همه مهمتر در برگیرنده شرایطی است که به موجب آن مردم نمی‌توانند در انتخاب زندگی خود و فلسفه ناظر بر آن آزادی داشته و از این حقوق ابتدایی طبیعی خود بهره‌مند شوند. سازمان ملل متحد به این موضوع توجهی نسبی، اما ناکافی داشته است. "به طور خاص، اندازه‌گیری فقر تنها براساس درآمد در ارزیابی سطوح فقر واقعی، که با عوامل تعیین کننده دیگری مانند عدم دسترسی به خدمات اولیه، تبعیض یا طرد اجتماعی مرتبط است، ناکافی تلقی می‌باشد".[256] علاوه براین، فاصله و واگرایی موجود بین سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، و عدم نظارت بر تأثیرات اجتماعی سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد، مورد تأکید قرار گرفته است. به همین دلیل هم برخی از ارگان‌های زیر مجموعه ملل

---

[255] The UNGA Res. Res. 65/309, Happiness: Towards a Holistic Approach to Development, 25 August 2011.
[256] Note by Secretary General, 67th session, agenda item 14, 16 January 2013.

متحد، و هم سازمان‌هایی فراتر از آنها همواره تاکید کرده‌اند که رفاه و خوشبختی مفاهیمی هستند که ابعاد و ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی مردم آمیخته‌اند. کمیته محیط زیست و توسعه در سال ۱۹۸۷،[257] برنامه توسعه ملل متحد، و کمیته سنجش عملکرد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی، یادآوری نموده‌اند که مفهوم خوشبختی نمی‌بایست به رفاه مادی محدود شود. گو اینکه برای این ارگان‌های ملل متحد محرومیت و فقر هنگامی چهره خود را نشان می‌دهد که مردم نتوانند، و حق نداشته باشند، در انتخاب شیوه زندگی خود مشارکت داشته باشند. در سند نهایی کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد توسعه پایدار، با عنوان "آینده‌ای که ما می خواهیم"،[258] این ابعاد مفهوم خوشبخت بودن و زندگی عادی خوب داشتن مورد توجه قرار گرفته است.

متفکران این حوزه نیز ضرورت درک صحیحی از مفهوم عدم توانایی ادراک زندگی خوب به عنوان محرومیت و فقیر بودن فکری و فرهنگی را یادآوری نموده‌اند. دنی گوله، شاخص ترین چهره این نگرش است که توضیح می‌دهد عدم توانایی در انتخاب نوع زندگی و تلاش برای رسیدن به آن، به عنوان ساختاری اجتماعی که به شکل گیری وضعیت و یا شرایط ناتوانی منجر شده است، به مردم تحمیل شده است. بنابراین مفهوم فقیر بودن را باید فراتر از معنی عادی و رایج کلمه برای تامین نیازهای مادی زندگی تصور کرد. فقر و ناتوانی برآمده از شرایطی است که مردم در آن خود را در شرایط "ناامیدی" و "ناتوانی" (گوله، ۱۹۷۱) می‌بینند. در کتابی با عنوان *انتخابی بی رحمانه: مفهومی نوین در تئوری توسعه*، گوله توضیح می‌دهد که هر نوع مفهومی از خوشبختی و سعادت برای انسان‌ها باید با توسعه یافتگی انسانی همراه باشد. (۱۴۸) یعنی اینکه اساسا نمی‌توان رفاه و خوشبختی فراتر از معنی رایج کلمه را توضیح داد مگر اینکه تصدیق نماییم که این مفاهیم متعالی با انسان بودن و حقوق ذاتی او برای تعریف و شیوه زندگی مورد نظر او همراه است. هرگاه مردم نتوانند از این توسعه یافتگی، یعنی توانمند بودن

[257] Development and International Co-operation: Environment, Report of the World Commission on Environment and development, Note by the Secretary-General. 42nd session, 04 August 1987.

[258] The UNGA Res. 66/288, Future We Want, July 27, 2012.

برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی خود، برخوردار شوند، آنها فاقد توانایی برای تصمیم‌گیری و ناامید از زندگی می‌شوند. این شرایطی است که به موجب آن مردم از نقطه نظر فرهنگی آسیب پذیر شده‌اند. قطعنامه یاد شده بالا خاطر نشان می‌سازد که منظور از این آسیب‌پذیری این است که "ارزش‌های فرهنگی بسیاری از جوامع ویران شده است". موضوع اصلی این است که "هر جامعه‌ای باید احساس کند که ارزش‌های که اهمیت حیاتی دارند، محترم شمرده می‌شود، تا قادر باشند با اعتماد به توانایی‌های خود آینده‌ای قابل اعتماد را آغاز کند.

این نظریات خیلی شبیه که نظریه ارسطویی خوشبختی است که معنی یک چنین مفهوم آرمانی را فراتر از رضایت خاطر مادی، بلکه احساس هدف در زندگی، استقلال فکری، و عزت نفس، جستجو می‌کند. یعنی اینکه هر نوع مفهومی از خوشبخت بودن در زندگی می‌بایست با هدفی والا در زندگی تعریف شود که در مرکز آن احساس انسان بودن و شکوفایی انسانی قرار دارد. (ارسطو، ۲۰۱۲)

این مفاهیم متعالی در باره مفهوم خوشبخت بودن، از زندگی لذت بردن، و معنی رفاه و آسایش را درک کردن، مورد توجه ملل متحد قرار گرفته است. دبیرکل ملل متحد در گزارش سال ۲۰۱۳ خود توضیح می‌دهد که

> اندازه‌گیری خوشبختی و رفاه مستلزم برقراری تمایز میان خوشبختی ذهنی، که به خوشبختی عاطفی نیز موسوم است، و به شادی‌ها و غم‌های روزمره مربوط می‌شود، و مفهوم خوشبختی ارزیابی‌کننده که با ابعاد اساسی زندگی ارتباط دارد برقرار شود. این دومی به رضایت یا نارضایتی از جایگاه خود در جامعه، به عنوان مثال، سلامتی، اعتماد به نهادها، جامعه‌ای با نشاط و سراسر پر جنب و جوش، ارتباط دارد. به طور کلی توافقی وجود دارد که نگرش ترکیبی، یعنی ابعاد ذهنی و ارزیابی کننده مفهوم خوشبختی، باید معیار ارزیابی سیاست گذاری‌ها باشد.

پیشتر سیاستمدار هلندی، سیکو منشالت[259] کـه از سـال ۱۹۷۲ تـا ۱۹۷۳ ریاست چهارمین دوره کمیسیون اروپا را بـه عهـده داشـت، مفهـوم خوشـبختی مـردم را بـرای انـدازه گـیری توسـعه یـافتگی کشـورها ابـداع کـرده بـود. طبـق این نگـرش جدیـد معیارهـای اقتصـادی و ثـروت نمی‌تواننـد بـرای ارزیـابی سـعادت مـردم و کشـورها کـافی باشـند. علاوه بـر این تمرکـز بیش از حـد بـر معیارهای اقتصادی ماننـد درآمـد، ممکن اسـت بـرای درک صـحیح سعادت و خوشبختی زیانبار باشد. بنابراین بایـد بـه عـواملی مثـل حق انتخاب مردم، سرگرمی‌ها، شـادی آنـان، و عـدالت اجتمـاعی هم توجه داشت. به عبارت دیگر علاوه بر ابعاد اقتصـادی، عوامـل اجتماعی، سیاسـی، و انسـانی هم نقش مـوثر دارنـد. در نـامه‌ای خطاب به کمیسیون اروپا با عنـوان "رشـد خوشـبختی ملی، و نـه رشد ناخالص ملی"، سیکو ابعاد دقیقتر این نظریه را توضـیح داده بود.[260]

آیین‌های ملی به عنوان حقوق بشر

اگر احساس خوشبخت بودن باید فراتـر از دایـره تنـگ و نارسـای رایج کلمه تعریف شود، تنها عامل تعیین کننده یک چنین مفهـومی انسانی می‌باشد که قادر و توانمند است با دسترسـی داشـتن بـه میراث فرهنگی و ملی خویش ، خواه ملموس و خواه نا ملمـوس در زندگی فرهنگی خود مشارکتی فعـال داشـته باشـد.[261] او بایـد بتواند بـا اسـتعانت از پیش زمینه‌هـای فـرهنگی برآمـده از نیاکـان خویش، و با خلق انواع گوناگون اثار هنری و فرهنگی هـویت خـود را توسعه و تعالی بخشیده و آنرا با دیگران در تعامل قرار دهد تـا بتوانـــد خـــویش را در طـــریقی همپرسه[262] و در چـــارچوبه‌ای کلیم‌وار[263] مـورد ارزیـابی قـرار دهـد. درحقیقت، برخـورداری از میراث ملی و فرهنگی به منزله فرآیندی است که از طریق آن نه فقط هویت‌ها شکل به خود می گیرند، بلکه با به نمایش گذاشـتن آن می‌تواند مسیر رشـد و شـکوفایی را نـیز بـه گـونه‌ای موثـق و

---

[259] Sicco Mansholt (1908 – 1995).
[260] Sicco, “Gross National Happiness (GNH) instead of Gross National Product (GNP)”. See: https://www.iim-edu.org/grossnationalhappiness/GNH-Europe-Sicco-Mansholt.pdf.
[261] Human Rights Council, June 2010 (A/HRC/14/36).
[262] Dialogical.
[263] A framework of interlocution.

قائم به ذات انسانی خویش طی نمایند. از اینروی، آیین‌هـای ملی و فرهنگی گویای هویت انسان‌ها و زبان نمادین سـاختن آن بـرای درک خویشـتن خـویش و گویـا سـاختن آن بـرای مردمـان دیگـر می‌باشد.

اسـناد حقـوق بشـر بین‌المللی حقـوق ذاتی انسـان‌ها بـرای برخـورداری از آداب و رسـوم، آیین‌هـا و مراسـم، و شـعائر و سنت‌های اجرایی آنان به رسمیت شـناخته‌اند. بـرخی از مهمـترین ابعاد این شناسایی بین المللی حقوق فـرهنگی بـه عنـوان حقـوق بشر را در موارد زیر می‌توان جستجو کرد:

۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر، در بند اول از مقدمـه این چارچوبـه راهنمایی کننده را فراهم می‌سازد که شناسـایی ارزش و کـرامت ذاتی، و همچنین حقوق مسـاوی و مسـلم همـه اعضـای خـانواده بشری، اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است. یعـنی اینکـه نمی‌توان هیچ نوع مفهوم روشن و قابل اعتمادی از جامعـه سـالم و صلح جـو را در نظـر داشـت مگـر اینکـه همـه انسـان‌ها بتواننـد ارزش ذاتی خویش را بنای هرنوع تصـمیم‌گیری قـرار دهنـد. حـال اگـر این ارزش ذاتی مـورد بی‌اعتنـایی و تحقـیر قـرار گـیرد، تصمیمات و اقـدامات وحشـیانه‌ای را بـاعث می‌شـود کـه وجـدان بشریت را به خشم می‌آورد. پس باید بـه جهـانی اندیشـید کـه در آن انسان‌ها از آزادی بیان و عقیده و رهایی از ترس و کمبود ، بـه عنوان عالی‌ترین آرزوهای بشری، برخـوردار باشـند. تنهـا در پنـاه یک نگرشی به جهان اسـت کـه می‌تـوان بـه خوشـبختی و توسـعه یافتگی کشورها اندیشید. به همین دلیل مـاده ۲۷ اعلامیـه جهـانی حقوق بشر در بند یک اعلام می دارد که "هرکس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه خویش شرکت کند، از هنرهـا بهره‌منـد شود، و در پیشرفت علمی و فواید آن سهیم باشد".[264]

۲. اهمیت برخورداری از این حقوق به لحاظ اجتمـاعی و سیاسـی تا بدانجاست که منشور ملل متحد حتی پیش از تعریـف رسـمی و حقوقی این حقوق، آنرا لازمه جهـانی می‌دانـد کـه در آن شـرایط لازم برای برخورداری از زندگی صلح‌آمیز برای همه برقـرار شـده و موجبات "ارتقای پیشرفت اجتماعی و استانداردهای بهتر زندگی

[264] Universal Declaration on Human Rights, article 27(1): Everyone has the right freely to participate in the cultural life of the community, to enjoy the arts and to share in scientific advancement and its benefits.

در آزادی بیشتر"[265] نیز آماده و مهیا می‌شود. بنابراین، برای بنیاد نهادن جهانی مبتنی بر قواعد انسانی و استانداردها رفتاری متناسب با آنها، همه کشورهای عضو ملل متحد باید نه تنها خود را به احترام به حقوق ذاتی انسان‌ها ملزم و متعهد نگهدارند، از همه مهمتر باید این تعهدات را به حسن نیت کامل به عهده گیرند تا بتوانند مشکلات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و موضوعات با ویژگی‌های انسانی را حل و فصل نمایند.[266] حال اگر کشوری از انجام این تعهدات سرباز زند، شرایط لازم برای عضویت در مجموعه ملل متحد را از دست می‌دهد. علاوه براین، نمی‌تواند از مواهب همکاری‌های بین‌المللی برای مردمان خود برخوردار بشود.

۳. میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ابعاد حقوقی الزام‌آوری به حقوق فرهنگی انسان و ضرورت اجرا و پیشبرد آنها در نظر گرفته است. این سند بین‌المللی که به لحاظ ماهیت خود به منزله میثاقی است که با جهانیان برقرار ساخته، و بنابراین ابعاد جهان‌شمولی آن حتی فراتر از تعهدات معاهداتی می‌باشد، کشورها را با این وظیفه مهم آشنا می‌سازد که باید همه تلاش خود را برای اجرا و ترویج حقوق بشر بکار گیرند. "هر کشور عضو این میثاق متعهد می‌شود بدون هیچ گونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا عقاید دیگر، خاستگاه ملی یا اجتماعی، دارایی، تولد یا وضعیت دیگر، حقوق شناخته شده در این میثاق را برای همه افراد در قلمرو و تابع صلاحیت خود رعایت و تضمین نماید".[267] با برقراری این تعهدات برای کشورها، میثاق در ماده ۱۵ توضیح می‌دهد که همه کشورهای عضو این میثاق متعهد می باشند حقوق همه هر فردی را برای اولا مشارکت در زندگی فرهنگی، و ثانیا بهره‌مندی از مزایای پیشرفت علمی و کاربردهای آن، به رسمیت بشناسند. حال اگر برای پیشبرد احترام به این حقوق و اجرایی ساختن آن قواعد و مقرراتی در قانون گذاری ملی موجود نباشد، "هر کشور عضو این میثاق متعهد می‌باشد تا اقدامات لازم را مطابق با فرآیندهای قانون اساسی خود و با مفاد این میثاق برای تصویب قوانین یا سایر اقدامات لازم که برای اعمال حقوق شناخته شده

---

[265] The UN Charter, Preamble, para. 4: “to promote social progress and better standards of life in larger freedom”.

[266] Charter, articles 1(4) and 2(2).

[267] International Convention on Civil and Political Rights, the UNGA Res. 2200A (XXI), 16 December 1966. Article 2(1).

در این میثـاق ضـروری هسـتند، را انجـام دهـد".[268] پیوسـتگی غیرقابل گسست این حقوق با آزادی‌هـای اساسـی منـدرج در این میثاق، افراد انسانی را توانمند می‌سازد تا هرگاه حقوق آنها ضایع شود، بر اساس ماده ۲۸میثاق، و همچنین اولین پروتکـل الحـاقی، شکایاتی را بر علیه دولت متصدی امور کشور متبوع خـود تسـلیم نموده و خواهان رسیدگی شوند.

۴. کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی در گـزارش شـماره ۲۱ خود که نـاظر بـر تفسـیر و اجـرای مـاده (۱)۱۵ میثـاق حقـوق اقتصـادی، اجتمـاعی، و فـرهنگی می‌باشـد، در بنـد یـک توضـیح می‌دهد که "حقوق فرهنگی جزء لاینفک حقوق بشر است وماننـد سایر حقوق جهان‌شمول کـه ابعـادی جهـان روایی دارنـد، تقسـیم ناپذیر و وابسته بـه یکـدیگر می‌باشـد. تـرویج کامـل و احـترام بـه حقـوق فـرهنگی بـرای حفـظ ارزش و کـرامت انسـانی و تعامـل اجتماعی مثبت بین افراد و جوامع در دنیایی متنوع و چنـدفرهنگی ضروری است". گزارش مذکور ادامه می‌دهـد کـه هـر کس حـق دارد در زندگی فرهنگی که ارتباط نزدیکی با سایر حقوق فرهنگی مندرج در ماده ۱۵ دارد مشارکت نماید. به مـوجب بنـد یـک بخش ب از مـاده ۱۵ حـق برخـورداری از مزایـای پیشـرفت علمی و کاربردهای آن به رسمیت شناخته شده اسـت. حـق بهره‌منـدی از حمایت از منافع معنوی و مـادی ناشـی از هـر گونـه تولیـد علمی، ادبی یا هنری کـه نویسـنده آن اسـت بـر اسـاس مـاده ۱۵ بنـد ۱، بخش ۳ باید تضمین شود. و از همه مهمـتر، بـرای تـامین مقصـود این نوشتار، حق هر کس برای شرکت در زندگی فـرهنگی کـه در اصل با حـق آمـوزش (مـواد ۱۳ و ۱۴) نـیز مرتبـط می‌باشـد، و از طریق آن افراد و جوامع ارزش‌ها، مذهب، آداب و رسوم، زبـان و دیگر منابع فرهنگی خود را پاس می‌دارنـد و بـه نسـل هـای آینـده منتقل می‌کنند، توسط میثـاق مـذکور بـه رسـمیت شـناخته شـده است. ایجاد فضای درک متقابل و احترام به ارزش‌های فرهنگی و حق مشارک در زندگی فرهنگی، و همچنین حق تعـیین سرنوشـت همه مردم (ماده ۱) و حق استاندارد زندگی مناسب (مـاده ۱۱) از دیگر اجزای حقوق فرهنگی مردم می‌باشد.

۵. ذکـر پـاره ی دیگـر از اسـناد بین المللی در حمـایت از حقـوق فرهنگی مردم برای برخورداری از آیین و رسـوم ملی و فـرهنگی آنان نیز خالی از اعراب نیست.

[268] ICCPR, Article 2(2).

- اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی[269]
- اعلامیه ملل متحد در باره حقوق مردم بومی[270]
- مقاوله‌نامه مربوط به مردمان بومی و قبیله نشین در کشورهای مستقل[271]
- مقاوله‌نامه یونسکو برای حفاظت از میراث فرهنگی ناملموس[272]
- مقاوله‌نامه یونسکو برای حفاظت و ارتقای تنوع متون فرهنگی[273]
- مقاوله‌نامه لاهه برای حمایت از اموال فرهنگی در صورت درگیری مسلحانه و دو پروتکل آن[274]
- مقاوله‌نامه منع و جلوگیری از واردات، صادرات و حمل و نقل غیرقانونی مالکیت اموال فرهنگی[275]
- مقاوله‌نامه در مورد حفاظت از میراث فرهنگی و طبیعی جهانی[276]
- توصیه در مورد وضعیت هنرمندان[277]
- اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی[278]

---

[269] The UNGA Res. 47/135, Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious and Linguistic Minorities, 18 December 1992.
[270] United Nations Declaration on the Rights of Indigenous Peoples, General Assembly Res. 61/295, 02 October 2007.
[271] Indigenous and Tribal Peoples Convention, 1989 (No. 169).
[272] Convention for the Safeguarding of the Intangible Cultural Heritage, MISC/2003/CLT/CH/14.
[273] Convention on the Protection and the Promotion of the Diversity of Cultural Expressions, CLT.2005/CONVENTION DIVERSITE-CULT REV.2
[274] The Hague Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict and its two (1954 and 1999) Protocols
[275] Convention on the Means of Prohibiting and Preventing the Illicit Import, Export and Transport of Ownership of Cultural Property (1970)
[276] Convention Concerning the Protection of the World Cultural and Natural Heritage (1972)
[277] Recommendation Concerning the Status of the Artist (1980)
[278] Universal Declaration on Cultural Diversity (2001)

- مقاوله‌نامه حفاظت از میراث فرهنگی زیر آب[279]
- اعلامیه یونسکو در مورد تخریب عمدی میراث فرهنگی[280]
- توصیه در مورد حفاظت و ترویج موزه‌ها و مجموعه‌ها، تنـوع و نقش آنها در جامعه.[281]

بزرگداشت نوروز به عنوان میراث ملی

یکی از ابعاد الهام بخش تلاش‌های جامعه جهـانی بـرای شناسـایی حقوق فرهنگی مردم و ملتها به عنوان حقوق بشر، در مقاوله‌نامه یونسکو برای حفاظت از میراث فرهنگی ناملموس متبلـور یافتـه است. به عنوان نتیجـه گـیری کوتـاهی، مطالعـه بخشـهایی از این مقاوله‌نامه می‌تواند اهمیت بزرگداشت نـوروز بـه عنـوان مـیراث ملی و ضرورت احترام و پیشبرد آن برای حفـظ و توسـعه هـویت ملی را بهتر و بیشتر توضیح دهد. بـر اسـاس مقاوله‌نامـه مـذکور، میراث فرهنگی به مراتب فراتر از آثار و بناهای تـاریخی ملمـوس و مجسـم می‌باشـد و دایـره شـمول آن بـه سـنت‌های شـفاهی، هنرهای نمایشی، اعمال اجتماعی، آیین‌ها، رویـدادها و جشـن هـا، دانش و اعمال مربوط به طبیعت و جهـان یـا دانش و مهارت‌هـای تولیـد سـنتی آنهـا نـیز توسـعه می‌یابـد. "این مـیراث فـرهنگی ناملموس که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، بطور مـداوم توسط جوامع و گروه‌ها در واکنش به محیط، تعامل آنها با طبیعت و تاریخشان بازآفرینی می‌شود و حس هویت و تداوم را برای آنها فراهم می‌کند و در نتیجه احترام بـه تنـوع فـرهنگی و فـرهنگی را تـرویج می‌کنـد".[282] هـدف از این شناسـایی مـیراث فـرهنگی ناملموس این است که احترام به آن و تلاش برای ترویج یک چنین آثاری را در پرتو بـا اسـناد بین المللی حقـوق بشـر موجـود، و بـر اسـاس احـترام متقابـل بین جوامـع، گـروه هـا و افـراد و اهـداف توسعه پایدار، تامین نماید.

---

[279] Convention on the Protection of the Underwater Cultural Heritage (2001)

[280] UNESCO Declaration Concerning the Intentional Destruction of Cultural Heritage (2003)

[281] Recommendation Concerning the Protection and Promotion of Museums and Collections, Their Diversity and Their Sole in Society (2015).

[282] زیرنویس شماره ۲۸۱، ماده ۲

توضیح چهار ویژگی برجسته میراث فرهنگی می‌توانـد بـرای درک اهمیت نوروز به عنـوان نمـادی بـرای حفـاظت، توسـعه، و تـرویج هویت ملی مفید باشد:

۱. مـیراث فـرهنگی نـاملموس هرچنـد مـاهیتی باسـتانی بـا ریشه‌های کهنی در تاریخ ایران زمین دارد، آیینی معاصر و نـیز مرتبط با نیازهای زنـدگی امـروز ایرانیـان اسـت کـه ظـرفیت بـالایی بـرای حفـظ انسـجام ملی در شـرایط گـزار بـه سـوی رهایی و دمکراسی دارد. نوروز با بیـان مهـرورزی و شـفقت، آیین حیات و زندگی در برابر سیاهی و تباهی، و یادآوری اراده انسانی بـرای بازشناسـی ایجـاد پیوسـتگی در شـرایط آزمـون تـاریخ، یکی از نمونه‌هـای مهم مـیراث نـاملموس اسـت کـه می‌تواند پیام‌های خود را در اختیار ملـل دیگـر نـیز قـرار دهـد. مقاوله‌نامه این موضـوع را در مـاده ۱، بنـدهای ۳ و ۴ آشـکارا بیان داشته است: "افزایش آگـاهی در سـطوح محلی، ملی، و بین‌المللی در مورد میراث فرهنگی نا ملموس بـرای اطمینـان یافتن از همکاری‌ها و کمک‌های بین‌المللی". درحقیقت، نــوروز این اسـتعداد بـالقوه را دارد تـا بتوانـد بـا اشـاعه پیـام هـای مهرانگیز خود جهانیان را به تامل در خصوص مفهوم حیات بـه عنـوان بـدیلی در مقابلـه تباهی‌هـا و ابعـاد مخـرب پیش روی مردمـان جهـان بـاز گشـاید. این ویـژگی را مجمـع عمـومی سـازمان ملـل در سـال ۲۰۱۰ در جلسـه شصـت و چهـارم بـا قطعنامه شـماره ۲۵۳/۶۴ بـا عنـوان "روز بین المللی نـوروز"، اعلام کرده است. این قطعنامه ضـرورت یـک چـنین اعلانی را در پرتو اهداف ملل متحـد (یعـنی احـترام بـه ارزش و حقـوق ذاتی انسان‌ها به عنوان پیش شرطی برای جهانی صـلح‌آمیز و مبتنی بر عدالت، همکاری‌های فرهنگی میـان کشـورها (ایجـاد فرآیندی برای یادگیری متقابل)، تاکید بر تنوع فرهنگی، اهمیت تلاش برای افزایش آگاهی‌های عمومی برای استعدادهایی کـه در سـنن ، مـیراث فـرهنگی ملمـوس و نـاملموس قـرار دارد، روابط میان تمدنی برای ایجاد تعاملات سازنده میان کشورها، و فرهنگ به عنوان راهنمایی برای زندگی مـوزون بـا طـبیعت، یاد کرده و توضیح داده است.

۲. میراث فرهنگی نا ملموس نوروز در ماهیت خـود پیام‌هـایی را متبادل می‌سازد کـه فراگـیر و در برگیرنـده می‌باشـند. روز نو، آغازی نو، حیاتی نـو همـراه بـا زیبـایی و مـوزونی طـبیعت

پیام‌هایی هستند که توسط هر انسانی در هر کجای تمدن کنونی جهان که قرار گرفته باشد، قابل درک است. این پیام‌ها با طبیعت انسانی سازگار بوده و می‌تواند اراده لازم برای تبادل آن پیام ها به دیگران و ایجاد همکاری‌های لازم برای ساختن جهانی عاری از کینه ورزی و خشونت را نوید دهد. این پیام ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، و به دلیل همان موزونی خود با طبیعت انسانی، توان بالقوه‌ای در تامین اهداف توسعه پایدار ملل متحد دارند. افزون براین، پیام‌های مهرورزی نوروز احساس هویتی انسانی را در همه مردم بر می‌انگیزد تا فراتر از محدودیت‌های فرهنگی خویش از یکدیگر یاد بگیرند چگونه می‌توانند با هم مهربان باشند، به عقاید یکدیگر احترام بگذارند، و چگونه دست در دست یکدیگر برای جهانی عاری از ظلم و خشونت بکوشند. از این جهت پیام های نوروز ویژگی جهان روایی و فراگیری دارند. بنابراین باید بر روی ابعاد آموزشی و فرهنگی نوروز تمرکز ویژه ای مبذول داشته و کوشید از طریق ارتقای آگاهی‌های عمومی امکان ظرفیت سازی کشورها برای تعامل با یکدیگر را هموار نمود. این ویژگی را می‌توان از مفاد ماده ۱۴ و ۱۵ مقاوله‌نامه مذکور مستفاد نمود.

۳. میراث فرهنگی ناملموس به دلیل عطف توجه فراوانی که به رسوم، آیین‌ها، و ارزش‌های فرهنگی و هویت کشورها دارد، از فرو افتادن در کالایی شدن فرهنگ و هنر جلوگیری می‌کند و را برای سودجویی و منفعت طلبی مسدود می‌سازد. به همین خاطر مقاوله‌نامه با تاکید بر حفاظت از میراث ناملموس کشورهای عضو را موظف می‌سازد تا از طریق برنامه‌های ملی و همکاری‌های بین‌المللی این گوهر بشری که در طول تاریخ کشورها شکل گرفته است، را ارج گذارند. (مواد ۱۸ تا ۲۴) این کارکرد میراث ناملموس رویکردهای مبتنی بر رشد اقتصادی که تنها و تنها درآمد ناخالص داخلی ، تولید ملی را معیار و ملاک توسعه یافتگی می‌دانند، به چالش می‌کشد، و با مشارکت در مفهوم توسعه یافتگی همه جانبه نقش میراث فرهنگی در توسعه پایدار کشورها را برجسته می‌سازد. با یادآوری نظریه "دنی گوله" در باره علل و برآیندهای توسعه نیافتگی، میراث نا ملموس فرهنگی با تاکید بر حقوق ذاتی همه مردم به عنوان حقوق بشر، راه کارهای موثر و قابل اتکایی را برای عبور از ناامیدی و هدایت مردم به سوی

توانمند شدن هموار می‌سازد. در این نگرش فرهنگ و میراث فرهنگی گوهر اصلی خود-اتکایی و عزت نفس مردم و کشورها را به آنان یادآوری کرده و به آنها می‌آموزد که تقلید و پیروی از روش‌های دیگران ضرورتا راه آنها به سوی رشد و تعالی را هموار نمی‌سازد.

۴. میراث فرهنگی ناملموس تنها زمانی می‌تواند به عنوان میراث برای کشورها محسوب شود که آحاد آن ملت برآن اتفاق نظر داشته باشند. این مردم هستند که به گونه‌ای خود جوش سنن و آیین‌های ملی، همچنین جشن‌ها و مراسم فرهنگی خود را که در طول تاریخ همواره حفظ کرده و از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده‌اند، و همچنان به دیگران انتقال خواهد داد. بنابراین، حفظ و حراست از آیین‌های ملی در متن مرکزی خود نوعی احساس همکاری‌های اجتماعی و تعهد برای حفاظت و پیشبرد آن با خود حمل می‌کند. بطور کلی نمی‌توان از میراث فرهنگی سخن گفت اگر آحاد افراد جامعه در آن احساس تعاون و هویت نداشته باشند. گرامی داشت نوروز به عنوان برجسته‌ترین آیین‌های ایرانی، به عنوان مثال، نمی‌تواند در قبضه گروه خاصی باشد، و یا اینکه آنرا در پناه توجیهات مذهبی به حاشیه راند، و یا اینکه اهمیت آنرا برای هویت ملی فقط به برگزاری جشن‌هایی محدود نمود، بدون آنکه تلاش‌هایی را به عنوان تعهد ملی و فرهنگی برای شناخت پیام‌های آن و انتقال به دیگران از نظر دور داشت. هیچکس نمی‌تواند نوروز را از سوی دیگران نمایندگی کند، و یا فهم و ادراک خود را با پیام نوروز برای بزرگداشت حیات محدود نماید. نوروز برآمده از یک فرهنگ جمعی است، و با این حرکت جمعی در تاریخ ماندگار و جاودانه خواهد ماند.

فصل یازدهم

حقوق بشر و زندگی خوب

پرسش مطروحه: رابطه و نسبت مفهوم زندگی خوب با حقوق بشر چیست؟

برای توضیح این موضوع که رابطه میان مفهوم زندگی خوب با حقوق بشر چیست و اساسا چرا باید به چنین رابطه‌ای توجه داشت، باید در ابتدا باید این پرسش را فرا روی خود قرار داد: منظور از خوب بودن چیست و چه چیزی زندگی را خوب می‌سازد؟ به عبارت دیگر، چه چیزی زیست انسانی را قابل زندگی کردن می‌سازد؟

ریشه‌های مفهوم زندگی خوب را باید در تحولات عصر مدرن و بویژه از زمانی که نهضت اصلاحات در جهان مسیحیت شروع شد، جستجو کرد. از زمانی که مارتین لوتر اعتراضیه ۹۵ ماده‌ای خود را با عنوان جدالی بر سر بهشت فروشی کلیسای کاتولیک بر سر در "کلیسای مقدسان" در شهر ویتنبرگ[283] نصب کرد، عصری شروع شد که در آن حاکمیت مطلق کلیسا بر زندگی و حیات مردم به چالش کشیده شده، و فرد انسانی به عنوان عاملی عقلایی و دارای اراده آزاد بر جای آن نشست. در این اعتراض لوتر ادعا می‌کرد که توبه برای آمرزش گناهان، فقط باید ابعادی درونی داشته باشد. بنابراین تسلیم به آداب و رسوم کلیسایی ضروری نیست. وی استدلال می‌کرد که افراط و تفریط در دستگاه کلیسا باعث شده است تا مسیحیان از توبه واقعی و پشیمانی از گناه خودداری کنند. این امر مومنان مسیحی را از کمک به فقرا و دیگر اقدامات جوانمردانه دلسرد کرده و یا به بی‌تفاوتی و در نهایت دورویی و تظاهر می‌کشاند. بنابراین باید به روح پیام مسیح بازگشت و به مردم اجازه داد تا این پیام‌ها را با قوه عقلایی خود درک کنند. این اعتراضیه که به سرعت در جامعه

[283] All Saints’ Church, Wittenberg, Germany.

آن عصر آلمان انتشار یافت، خشم کلیسا را برانگیخت و لوتر را به ارتداد متهم نمود. لوتر سه جوابیه در برابر این اتهام نوشت: *اشرافیت مسیحیت ملت آلمان*[284] در ۱۸ ماه آگوست ۱۵۲۰؛ مقدمه‌ای در باب *اسارت بابلی کلیسا*[285] در ۶ ماه اکتبر همان سال؛ و *در باره آزادی مسیحی*[286] در اوایل ماه نوامبر همان سال ۱۵۲۰ نوشت. در این نوشته آخر لوتر از آزادی کامل اندیشه به عنوان موهبتی که خداوند برای انسان به ارمغان آورده است یاد می‌کند. "من هیچ قانون ثابتی برای تفسیر کلام خداوند را تایید نمی‌کنم، زیرا کلام خدا که آزادی را در همه امور دیگر می آموزد نمی‌تواند الزام‌آور باشد". (لوتر، ۱۹۹۹: ۶) بنابراین یک باورمند به مسیح در باورهای خود آزاد است و نمی‌تواند به عقیده هیچکس دیگری تسلیم باشد. یک باورمند به مسیح همواره عادل، آزاد، و وارسته می‌باشد. به این طریق نام "لوتر" به آغازگر عصر اندیشه آزاد به معنای مدرن کلمه تبدیل شده است. در واقع این آزادی چیزی نیست مگر رها شدن از اقتدار کلیسا (و هر نوع اقتدار مذهبی دیگر) و به رسمیت شناختن کرامت ذاتی و برابری همه آدمیان بدور از تفاسیر مذهبی و یا آیین‌های دیگر. این انسان است که اصل بوده و خود نیز به آن آگاهی دارد.

یکی از ابعاد مفهوم آزادی در اندیشه‌های اولیه نهضت اصلاحات، موضوع "فراخوان" خداوند است. به موجب این فراخوان که به سرعت به آیینی اجتماعی تبدیل شد، انسانها به جرم گناه اولیه نمی‌بایست تا آخر عمر خویش در این جهان تلاش کنند تا نتایج آن نصیب ساختارهای مذهبی و صاحبان آن شود. بلکه خداوند همه را فرا می‌خواند تا با اتکا به اراده آزاد خویش و با سخت کوشی از همین منزلت دنیایی حداکثر بهره را برای خود و خانواده ببرند. پاسخ به فراخوان خداوند برای تولید و باز تولید برای خود و خانواده عصاره نظامی اخلاقی را شکل می‌دهد که در پی ایجاد زندگی خوب است. بنابراین برخلاف آیین کاتولیک، مومنان مسیحی، که همگی مخلوقات آزاد می‌باشند، می‌بایست همواره برای بهبود شرایط زندگی خود بکوشند. کلیسا (نهاد مذهب) در هیچ مقامی نیست که بتواند انسان را در ارتباط با خداوندی که او را آزاد آفریده است، نگه دارد. موجودیت و هویت انسان دیگر نمی‌تواند به منجی و پیروان رسمی سازمانی او یعنی دستگاه

---

[284] *To the Christian Nobility of the German Nation.*
[285] *The Babylonian Captivity of the Church.*
[286] *On the Freedom of a Christian.*

کلیسا وابسته باشد. دیگر نمی‌توان به دلیل قرار داشتن در نظمی گسترده‌ای که عالم تقدس نامیده می‌شد، مردمان را در خـدمت نهاد مذهب نگاه داشت. هر آنچه از دیانت باید بـاقی بمانـد همانـا فقط اعتقادی شخصی و قلـبی بـه خداونـد اسـت. (تیلـور، ۱۹۸۹: ۱۷) این نگرش متفاوت از جزم‌گرایی مـذهبی، اعتقـاد بـه زنـدگی عادی و بریده شده از متن مقدسی را نویـد داد کـه بـه سـرعت توانست به منزله سرآغازی بر تصدیق و شناسـایی رسـمی آزادی وجدان، اعتقاد، و اندیشه انسان‌ها باشد. البتـه در سـنت یهـودی – مسیحایی و نیز اسلامی خداوند اینگونه نگرش به حیات را تصدیق کرده است و از مخلوقات خود می‌خواهد تا در آبادی عـالم خلقت با او همکاری داشته باشند. بنابراین ظهور اخلاق زنـدگی عـادی[287] (غـیر مقـدس) آدمیـان را بـه بهـره بـرداری از مـواهب حیـات بـر می‌انگـیزد. این توانـایی و حـق انسـان بـرای بهـروزی و سـعادت خویش موجب برکت خداوند نیز می‌شود.

این آرمان‌های رهایی‌بخش انسان‌ها را به مفهوم زندگی خوب فرا می‌خواند. هنگامی که انسان این فرصت ممتـاز را در می یابـد تـا معنای آزادی اراده خویش و مسئولیت بـرای زنـدگی کـردن را در کنترل کامل اراده خود گیرد، شرایط حیات او بـا اسـتقلال عقلایی ذاتی که از آن برخوردار اسـت، سـامان می یابـد. این نگـرش کـه ابعاد و ویژگی‌های روشنگری خود را در نظریه‌های فلاسـفه عصـر مدرن، بویژه جان لاک، ژان ژاک روسـو، و امانوئـل کـانت امتـداد می‌دهد، این فرمان را می‌دهد که "انسانیت خودش یک ارزش بی نهـایت (کـرامت) اسـت". (کـانت، ۴۶۲) براسـاس این ارزش بی‌نهـایت انسـان اسـت کـه آزادی و حقـوق ذاتی تبـیین می‌شـود. یعنی اینکه به دلیل همان ارزش انسانی، آدمیان خردمند می‌توانند با اراده آزاد خویش استقلال عقلایی خود را به نمایش گذاشـته و تصمیم بگیرند چه کسی می‌خواهد باشند، چه مفهومی از حیات را می‌خواهند برای خود تعریف، و چگونه می‌خواهند زندگی کنند. این نگاه جدید به مفهوم حیات است که می‌تواند زندگی را با معنا و با ارزش، و به عبارتی شایسته خوب بـودن سـازد. در حقیقت پیش زمینه‌ها و مضامین فلسفی است که می‌توانـد ضـرورت برقـراری ارتباط میان مفهوم زندگی خوب و حقوق بشر را توضیح دهد. تنها ارزش و حیـثیت ذاتی انسـان می‌توانـد پایه‌هـای مفـاهیم حقـوق بنیادین و اساسی را شکل بخشیده و به منزلـه منبـع الهـام بـرای مفهوم زندگی خوب به حساب آید.

[287] The ethics of ordinary life.

این دگرگونی‌های عمیق در جهان بینی‌ها، معیارهـای نویـنی را کـه حقـوق بشـر بین‌المللی تعریـف و توسـط جامعـه بین‌المللی بـه بگـونه‌ای اجمـاعی بـه تصـویب رسـانده اسـت، شـکل بخشـید. بنـابراین، همـه انسـان‌ها بـه دلیـل همـان ارزش ذاتی کـه عصـاره انسـانی آنـان را تشـکیل می‌دهـد، می‌بایسـت این فرصـت و یـا توانایی را داشته باشند تا با تکیه بـر حقـوق و آزادی‌هـای اساسـی خود از مواهب زندگی برخوردار باشند. از همه مهمتر حقوق بشر بین‌المللی بایسـته‌ای اخلاقی[288] را فرمـان می‌دهـد کـه بـدون سازگاری هر نوع آیینی با کرامت انسان هیچگاه نمی‌توان مفهـوم زندگی خوب را تعریف کرد. بـرای تثـبیت حقـوق بشـر بـه عنـوان منبع الهام مفهـوم زنـدگی خـوب، بخش‌هـایی از این بایسـته‌ها در حقوق بشر معاصر به اختصار معرفی می‌شوند.

منشور بین‌المللی حقوق بشر مهمترین منبع ارجاع بـرای دریـافت اهمیت مفهوم زندگی خوب می‌باشد. اعلامیه جهانی حقـوق بشـر که مهمترین سـند بین‌المللی حقـوق بشـر اسـت، شـان و حیـثیت انسان را به عنوان تنها معیار زندگی خوب مـورد توجـه قـرار داده است. حیثیت و شان یعنی اینکه انسان‌ها دارای آنچنـان مـنزلت و ارزش والایی هستند کـه هرگـز انکـار پـذیر نمی‌باشـند. دقیقـا بـه همین دلیل است که آنها بایـد از حـق تصـمیم‌گیری در بـاره نحـوه زندگی خویش برخوردار باشند. اهمیت شان انسانی آنچنان اسـت که حتی بر مفاهیم حق و آزادی پیشی می‌گیرد. "حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشـری و حقـوق برابـر و سـلب ناپـذیر آنان اساس آزادی ، عدالت و صلح در جهـان اسـت". بـا دریـافت اهمیت مرکزی شان انسانی، اعلامیه جهانی این مفهـوم را سـنگ بنا و شرط ضروری و غیرقابل اجتناب مفهوم خوب بـودن زنـدگی دانسته اسـت. از این شـان انسـانی اسـت کـه آرمان‌هـایی ماننـد برابـری ، حقـوق ذاتی، آزادی عقیـده، حـق حیـات آزادانـه، حـق داشتن امنیت انسانی، و دیگر حقوق سرچشمه می‌گیرنـد. هرگـاه این آرمان‌ها فراموش شوند زندگی ارزش و معنـای انسـانی خـود را از دست می‌دهد. به همین دلیل اعلامیه بعد از مقدمـه، مجـددا در بند یک تاکید می‌کند که " تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابـر هسـتند". بـه همین دلیل، حیثیت و ارزش مطلق انسان به فقـط ذاتی هـویت انسـان، بلکـه ضـرورتی بـرای اعـاده و حفـاظت از حقـوق و آزادی‌هـای

[288] Categorical imperative.

اساسـی می‌باشـند. در حقیقت، زیربنـای فلسـفه عملی مفهـوم حیثیت انسانی به عنوان عصاره زندگی خـوب، در اعلامیـه جهـانی به شرطی ضروری و اجتناب ناپذیر برای تحقق حقوق بشر تبـدیل و از این جهت با مفهوم زندگی خوب ارتباط یافته است.

البتـه واژه کـرامت و یـا شـان سـردرگمی‌هایی را نـیز بـا خـود بـه همراه آورده است. اساسا وقتی سخن از شان انسـانی بـه میـان می‌آید، باورمندان به مذهب طبق آرای دینی خود آنـرا بـه خدوانـد ارتباط می‌دهند. اندیشه‌گران مذهبی نیز همـه تلاش خـود را بکـار می‌گیرند تا متون مقدس را به عنوان منبع شان و ارزش انســانی معرفی نمایند. نظر به تفارق نظرگاه‌هـای مـذهبی همین موضـوع در تــدوین پیش نــویس اعلامیــه جهــانی حقــوق بشــر محــل اختلافات‌هـایی بـود. در نهـایت مضـامین مـذهبی از مفهـوم شـان انســانی حــذف و مفهــومی از واژه مــورد توجــه تهیــه کننــدگان اعلامیـه قـرار گـرفت کـه از واقعیت‌هـا و نیازهـا سرچشـمه می گرفت. علاوه براین ذاتی بودن ارزش انسان از معـنی طـبیعی آن به نوعی مفهوم استعلایی تفسیر شد تـا همـه انسـان‌ها را صـرف نظر از دیدگاه‌های دینی و آیینی خود، بـه احـترام بـه حقـوق بشـر متعهد و آزادی‌های اساسی نگـه دارد. ژاک مـاریتین، عـالم الهی و فیلسوف کاتولیک که از تهیه کننده گان پیشنویس اعلامیـه جهـانی بود، حضور هر نوع نگرش و یا انگیزش مذهبی در خصـوص شـان انسانی و یا حقوق بشر در تدوین اعلامیه را انکار می‌کند. به بـاور وی دست یـافتن بـه چـنین دسـتاورد مهمی بـرای دفـاع از حقـوق انسان‌ها از زاویه دیدی فلسفی و یا مذهبی غیر قابل امکـان بـود. آنچه بوجود آمد فقط تـوافقی بـود میـان نماینـدگانی کـه در مـورد نتیجـه گـیری عملی دربـاره تاسـیس نظـام اخلاق نویـنی توافــق داشتند. "می‌توان یک فرمـول مشـترک از چـنین نتیجـه گیری‌هـای عملی ، یـا بـه عبـارت دیگـر، از حقـوق مختلفی کـه در خصـوص انسـان وجـود دارد، ایجـاد کـرد". (مـاریتین: ۷۶) این نتیجـه گـیری عملی، یعنی پرهیز از تکیه به هر نوع نگرش مذهبی و یـا فلسـفی خاص، معادل همان عقل عملی در اندیشه‌های کانت است کـه بـه شناسایی و احترام به حیثیت ذاتی همه انسان‌ها فرمان می‌دهد.

جان همفری، حقوقدان کانـادایی کـه مهمـترین نقش را در تـدوین اعلامیه جهانی داشت، نیز توضیح می‌دهد که انسـان‌ها دارای یـک کرامت غیرقابل انکار هسـتند کـه شـامل حـق زنـدگی ، احـترام ، تعیین سرنوشت و غیره است. همه انسـان‌های منطقی این شـان

ذاتی را بدون هیچ نوع توجیه مـذهبی و یـا فلسـفی درک می‌کننـد. در هیچ کجای این اعلامیه تعریف مشخصی از اینکه انسان چگونـه تعریف می‌شود، و یا اینکـه کـرامت چیسـت، ارائـه نشـده اسـت. اعلامیه هیچ توضیح روشنی نمی‌دهد که اساس رابطه میان این دو مفهـوم انسـان و کـرامت او چیسـت. ولی چـنین رابطه‌ای هم در اعلامیه و هم بـه طـور کلی در گفتمـان سیاسـی امـروز بـدیهی و ضروری تلقی می‌شود. همه مردم می‌توانند درک کنند که احـترام به حقوق و آزادی‌های دیگران غیر قابـل انکـار اسـت، مگـر اینکـه ملاحظات مذهبی و یا آیینی مانع از این فهم و ادراک بشوند.

براســاس این توضـیحات بــه خــوبی روشــن اســت کــه بــدون برخــورداری از حقــوق ذاتی و آزادی‌هــای اساســی نمی‌تــوان از مفهوم زندگی خوب سخن به میان آورد. به همین دلیل دراعلامیـه سه مرحله مشخص برای دستیابی به زندگی خوب ضروری شــده است: اول شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضـای خـانواده بشری به عنوان یک اصـل مسـلم و غیرقابـل تردیـد؛ دوم تصـدیق حقوق برابر و سلب ناپذیر همه مـردم؛ و سـوم آزادی ، عـدالت و صلح به عنوان شرایط ضروری برای دست یابی بـه زنـدگی خـود. در حقیقت روح حاکم بر اعلامیه جهـانی در ابتـدا اصـل و پایه‌هـای محکمی را بنا نهاده، سپس موضوعیت آزادی و حق را بــه عنــوان نـوعی اسـتحقاق قـانونی بـه رسـمیت می شناسـد، و بعـد از این مرحلــه ویژگی‌هــای زنــدگی خــوب را توضــیح می‌دهــد. بنــابراین الزامات قانونی کرامت انسانی، و به واسطه آن حقـوق بشــر، را می‌بایست اصل مسلم و انکار ناپذیر دست‌یابی بـه زنـدگی خـوب دانست. هرگاه این ارزش والای انسانی فراموش و یا بـه تفاسـیر مــذهبی و نیروهــای فــوق بشــری کشــیده شــود، جامعــه گرفتــار خصوصیاتی مانند طبقه ، جنسیت ، مذهب و فرقه‌گـرایی شـده و در نتیجــه نــابرابری، تبعیض، و ســرکوب انســانیت در آن امــری عادی، و همانگونه که از نظـام اسـلامی ایـران بـر می‌آیـد، نـوعی فضیلت خود ساخته تلقی خواهد شد. در این شرایط، ستایشگران قدرت منابع و مواهب جامعه را در اختیار خور می‌گیرند، و مـابقی مردم به دامان سیاست‌های حـذفی فـرو افتـاده و یـا تحت فشـار قرار می‌گیرند. واقعیت‌های ایران امروز به خـوبی نشـان می‌دهـد که به دلیل انکار ارزش ذاتی مردم توسط حاکمیت مذهبی، و نــیز مقید ساختن حقوق مردم به آیین جـزمی حـاکم، اساسـا مفهـوم زندگی خوب از جامعه رخت بـر بسـته، و جـای خـود را بـه تملـق گـویی، جهـل، جـور، و فسـاد و تبـاهی داده اسـت. درحـالی کـه

گروه‌هـای بـه اصـطلاح ممتـاز بـه نـوعی اشـرافیت نـو ظهـور رسیده‌اند، کل جامعه به طور قابـل تـوجهی آسـیب دیـده اسـت و این چرخه فلاکت هر روز عمیقتر و بحرانی‌تر می‌شود.

علی‌رغم همه اهمیتی که احترام به ارزش و حقـوق انسـان بـرای شکل‌گیری زندگی خوب دارد، اعلامیه جهانی نتوانست کشـورهای عضو ملل متحد را به این حقوق متعهد نگه دارد زیرا که این سـند به لحاظ حقوق نمی‌توانست الـزام‌آور باشـد. در حقیقت، اعلامیـه جهانی چیزی بیش از یک اعلان و فراخوان جهانی برای احترام بـه حقوق بنیادین بشر نبود. سیاست‌های دوران جنگ سرد نیز کـه بـه دنبال صدور اعلامیه به وجود آمده و جامعه بشری را به رویارویی میان دو قطب جهان آزاد و رقیب کمونیست تقسیم کرد، خـود بـه مانعی جدی در برابر احترام به حقوق بشر تبدیل شد. با همـه این معضلات، دیپلماسی ملل متحد توانست حقوق بشـر را بـه حیطـه قراردادی کشانده و در نتیجه کشورهای ملل متحد را نسبت به آن متعهد نگه دارد. مقاوله‌نامه حقوق مدنی و سیاسی مصـوب سـال ١٩٦٦ مجمع عمومی ملل متحد، در مقدمه همان مفهوم کرامت و حیثیت ذاتی که در اعلامیه جهانی به عنوان شـرط برخـورداری از حقوق بشر و به واسطه آن زندگی خوب بود، دوبـاره تکـرار شـد: "شناسائی حیـثیت ذاتی و حقـوق برابـر و غـیر قابـل انتقـال کلیـه اعضـاء خـانواده بشـر، مبنـای آزادی، عـدالت و صـلح در جهـان است". مقاوله‌نامه حقـوق اقتصـادی، اجتمـاعی، و فـرهنگی ملـل متحد هم کـه در همـان سـال توسـط مجمـع عمـومی بـه تصـویب رسید بار دیگر بر احـترام بـه شـان والای انسـانی بـه عنـوان تنهـا شـرط رسـیدن بـه زنـدگی خـوب مـورد تصـریح قـرار گـرفت. مقاوله‌نامه بین‌المللی مقابلـه بـا شـکنجه در مقدمـه خـود عنـوان کرده است که "به رسمیت شـناختن حقـوق برابـر و مسـلم همـه اعضای خانواده انسـانی پایـه و اسـاس آزادی، عـدالت و صـلح در جهان است"، و ادامه می‌دهد که "این حقوق از شـرافت و ارزش ذاتی شخص انسان سرچشمه می‌گیرد". اسناد دیگر حقـوق بشـر بین‌المللی نیز همواره کـرامت و حیـثیت را مبنـای اعتقـادات خـود بـرای حقـوق انسـان قـرار دادنـد. در نهـایت، اعلامیـه وین در کنفرانس جهانی حقوق بشر در سال ١٩٩٣ در مقدمه خود نگـاهی دقیقتر تر به موضع داشته و اعلام کـرد کـه "کلیـه حقـوق بشـر از حیـثیت و ارزش ذاتی انسـان سرچشـمه می‌گـیرد". این اسـناد اجماعی حقوق بشر بین‌المللی، همـه یـادآور همـان اصـل اجتنـاب

ناپذیر کرامت ذاتی انسان بـه عنـوان نـوعی توافـق جهـانی بـرای تعریف زندگی خوب می‌باشد.

فصل دوازدهم

تناقضات ذاتی در ساختار جامعه بین‌المللی

طرح مسئله

طی رای گیری ۲۴ آوریل سال ۲۰۲۱ کمیسیون مقام زن، جمهوری اسلامی ایران بار دیگر به عضویت این کمیسیون انتخاب شد. این رای گیری خانواده جامعه جهانی را با شوک بزرگی مواجه ساخت، همچنان که پیشتر در سال ۲۰۱۱ نیز مدافعان حقوق بشر را نگران کرده بود.[289] چگونه است که علی رغم سرکوب آشکار حقوق بنیادین زنان توسط جمهوری اسلامی، نماینده این نظام سیاسی غیرمردمی این فرصت را یافته است تا برای یک دوره دیگر در فرآیندهای تصمیم گیری این کمیسیون مشارکت داشته باشد. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران مقاوله‌نامه حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان مصوب سال ۱۹۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد را هرگز نپذیرفته و به آن ملحق نشده است. این موضع تلخ جمهوری اسلامی در مقایسه با کشورهای مسلمان سنتی در قبال مقاوله‌نامه مذکور مایه شرمساری و نکوهش برای آنانی است که هنوز مدافع جمهوری اسلامی ایران هستند. کشورهای مصر، عربستان، یمن، عراق، افغانستان، قطر، امارت متحده عربی این مقاوله‌نامه را پذیرا و آنرا در نظام قانونگذاری داخلی خود تصویب کرده‌اند. علی رغم عدم پذیرش مقاوله‌نامه منع تبعیض علیه زنان توسط جمهوری اسلامی، در جریان رای گیری این کشور توانست جای خود را در کمیسیون مذکور باز کند. البته در جریان رای گیری پنهان اخیر،۱۱ کشور که عموما از کشورهای غربی هستند به جمهوری اسلامی رای ندادند. این امر به خوبی موضع روشن جوامع غربی در قبال سرکوب زنان در ایران را نشان می‌دهد. حال پرسش اصلی این است که نقش جامعه مدنی در قبال این

---

[289] این نوشتار زمانی تهیه و انتشار یافت که جمهوری اسلامی ایران برای کمیسیون مقام زن ملل متحد انتخاب شد.

تحرکــات چــه می‌توانــد باشــد. پیش از پــرداختن بــه این نقش می‌بایست ساختار و وظایف کمیسیون مذکور را توضیح داد.

کمیسیون مقام زن؛ پیشینه و ساختار آن

کمیسیون یک نهاد بین‌دولتی (منظور میان کشورها) اسـت کـه بـا هدف ارتقای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان توسط شورای اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی ملل متحد طی قطعنامه شماره ۲ / ۱۱ در سـال ۱۹۴۶ تاسـیس شـده اسـت. این کمیسـیون نهـادی دولت-محور در سازمان ملل متحـد اسـت کـه بـا مسـتند سـاختن واقعیات زندگی زنان در سراسر جهان می‌کوشد به استانداردهای جهانی در خصوص مقـام زن دسـت یابـد. طـبیعی اسـت کـه علی رغم کشور-محور بودن, سـاختار این کمیسـیون بـه لحـاظ نظـری این توانایی را دارد تا نظریه‌های مدافع زنان را که عمدتا جوامـع غـربی آن را نماینـدگی می‌کننـد در دسـتور کـار خـود قـرار داده و پیش بــبرد. معمــولا در جلســات دو هفته‌ای ســالانه کمیســیون، نماینـدگان کشـورهای عضـو سـازمان ملـل متحـد، سـازمان‌های جامعه مدنی، و نهادهای سازمان ملل متحد در مقر سازمان ملــل متحد گـرد هم می‌آینـد تـا دربـاره پیشـرفت‌ها و نـیز نارسـایی‌های موجود در اجـرای بیانیـه سـال ۱۹۹۵ پکن و برنامـه سیاسـت‌های جهانی برابری جنسیتی، و همچنین موضـوعات در جدیـدی کـه بـر برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان تأثیر می‌گذارد، گفتگو کــرده و تــدابیری را اتخــاذ نماینــد. در این جلســات کشــورهای عضــو کمیســیون در مــورد اقــدامات پیش روی شــورای اقتصــادی و اجتماعی ملل متحـد در جهت پیشـرفت مقـام زن توافـق کـرده و نتایج و توصیه‌های هر جلسه را برای پیگیری به شـورای اقتصـادی و اجتماعی اعلام می‌کنند.

از طریق انتخابات درون سازمانی، تعداد چهل و پنج کشـور عضـو سازمان ملل متحد برای یک دوره چهار ساله انتخاب می‌شـوند تـا به عنوان اعضای کمیسیون فعالیت کنند. کمیسیون متشکل از یک نماینده از هر ۴۵ کشور عضـو اسـت کـه براسـاس توزیـع عادلانـه جغرافیایی توسـط شـورای اقتصـادی و اجتمـاعی بـه شـرح زیـر انتخاب می‌شوند: ۱۳ عضو از افریقا؛ ۱۱عضـو از آسـیا؛ ۹عضـو از آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب؛ ۸ نفر از اروپـای غـربی و دیگر کشورها؛ و ۴ نفر از اروپای شرقی. طـرز کـار کمیسـیون بـا جزئیات در تارنمای سازمان ملل متحـد توضـیح داده شـده اسـت.

امـا آنچـه کـه نـاظران را بـه تعجب وا می‌دارد این اسـت کـه در تشـریح کـار کمیسـیون رابطـه روشـنی بـرای پیشـبرد اهـداف مقاوله‌نامه منع همه اشکال تبعیض علیه زنان توضـیح داده نشـده است. علاوه براین، در تشریح وظایف و اهداف کمیسـیون در هیچ مورد بـه طـور مشـخص و مسـتقیم بـه حقـوق زنـان شـامل حـق برابری جنسیتی، رهایی از تبعیض، و حـق انتخـاب و مشـارکت در تصـمیم گیری‌هـای عمـومی اجتمـاعی و سیاسـی تـوجهی نشـده اسـت. شـاید اصـلی‌ترین دلیـل این قصـور بـه رابطـه سـازمانی کمیسیون مربوط باشد که نمی‌تواند در موضوعات حقـوق بشـری که در زیر مجموعه دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر ملل متحـد قرار دارند، وارد شود. علاوه براین به احتمال زیـاد لابی گری‌هـای بین کشوری و نیز کارگزاران نظام در خارج کشور در این انتخـاب توانسته‌اند نفوذ داشته باشند. پارلمان اروپا پیشتر تاکید کرده بـود که در ایران امروز زنان ایرانی فاقد توانایی انتخـاب همسـر خـود هستند، پس از ازدواج حق مسـتقلی بـرای تحصـیل، کـارکردن در بیرون، مسافرت بـه خـارج، حـق طلاق و حـق حضـانت فرزنـد را ندارنـد. آنهـا از محـافظت در برابـر رفتارهـای خشـونت آمـیز در فضاهای عمومی برخوردار نیستند. علاوه بر این، شهادت زنان در دادگاه فقط در حد نیمی از شهادت مردان پذیرفته است. دختران ۱۳ ساله را به ازدواج با مـردان مسـن مجبـور می‌سـازند. مـردان می‌توانند تا چهار همسر قانونی داشته باشند، و مجازات برای یک رابطه خارج از ازدواج اغلب مجازات سنگسار تا مرگ را به دنبال دارد. مطابق قـوانین جمهـوری اسـلامی ایـران، شـلاق زدن بـرای زنانی که "بی‌روا" قضاوت می‌شوند، الزام‌آوراسـت. عیـان شـدن پوسـت نشـانه بی‌عفـتی و بی‌بنـد وبـاری آنـان تلقی می‌شـود. در زندان‌ها زنان معترض مورد ضرب و شتم، شکنجه، تجاوز و حملـه جنسی قرار می‌گیرند. بـا این شـواهد مرتبـط بـا نادیـده انگاشـتن حقوق زنان در ایران، انتخاب نماینده‌ای از سـوی حکـومت ایـران بـــرای عضـــویت در آن کمیســـیون، حساســـیت‌های زیـــادی را برانگیخت.

ایران در کمیسیون مقام زن

در سـال ۲۰۱۰ جمهـوری اسـلامی ایـران بـه عضـویت کمیسـیون انتخاب شده بود. در آن زمان پارلمان اروپـا در موضـع‌گیری خـود نسبت به آن انتخاب این پرسش‌ها را مطرح ساخت؛ پرسش‌هایی که هنوز هم محکم و پا برجا هستند: دیدگاه اتحادیه اروپا و نماینده

عالی آن خانم اشتون در مورد انتخاب اخیر ایران در کمیسیون چه بود؟ آیا اتحادیه موافق بود که این یک پیروزی دیپلماتیک برای ایران بشمار آید؟ آیا این انتخاب اعتبار سازمان ملل را تضعیف نمی‌کند؟ اگر نه، چرا؟ آیا اتحادیه قبول ندارد که عضویت ایران اقدامی بر علیه حقوق زنان است و جامعه بین‌المللی را دچار بدبینی و زن ستیزی را ترویج می‌کند؟ اگر نه ، توضیح دهد چرا نه؟ آیا درخواست عضویت ایران در کمیسیون مقام زن در اتحادیه مورد بحث کافی قرار گرفته است؟ اگر نه ، چرا؟ اگر چنین است، آیا کشورهای دیگر از بلوک آسیا به این رای دهندگان پیوستند و یا تشویق شدند که به آنها بپیوندند؟ اگر اینچنین نیست، توضیح دهند پس چرا ایران انتخاب شد؟ برای جلوگیری از نفوذ ایران در کمیسیون، برای حمایت از حقوق زنان ، اتحادیه و نماینده عالی آن خانم کاترین اشتون چه برنامه‌هایی برای آینده در نظر دارند؟ و آیا قرار است این تراژدی تکرار شود؟ آیا این واقعه نشانه افول اعتبار نهادهای سازمان ملل متحد نیست؟

موانع و راهکارها

پیشتر بان کی مور، دبیرکل سابق ملل متحد، با توجه به شرایط اسفبار زنان ایرانی در گزارش خود به مجمع عمومی ملل متحد نگرانی عمیق خود را نسبت به شرایط زنان ابراز داشته و تاکید کرده بود که زنان ایرانی هم به لحاظ قانونی و هم در عمل و رویه‌های اجتماعی مورد تبعیض قرار می‌گیرند. شاخصه فاصله جنسیتی در گزارش سال ۲۰۲۰ ایران را در مقام ۱۴۸ قرارمی‌دهد. با توجه به این سابقه غیرانسانی جمهوری اسلامی ایران، و تبعیض‌های تحقیرآمیز نسبت به آنان، نمی‌توان باور داشت که این کشور با حاکمیت کنونی به دنبال تعهداتی عمیق نسبت به حقوق زنان در کمیسیون مقام زن، و نیز اساسا در دیگر نهاد های بین‌المللی باشد. البته مشکل عضویت فقط به ایران محدود نمی‌شود. وقتی در این کمیسیون اعضایی مانند جمهوری دموکراتیک کنگو و عربستان سعودی نیز حضور دارند (دوره قبلی در ۲۰۱۹)، واقعاً چگونه می‌توان از تبعیض و تعرض نسبت به زنان براساس قوانین بین‌الملل جلوگیری کرد؟ در ساختار دولت-محور ملل متحد چنین نارسایی‌های عمده‌ای وجود دارد که مانع از پیشبرد موثر و واقعی حقوق بشر، از جمله حقوق زنان می‌شود. واقعاً چگونه است که سفیر لیبی به عنوان رئیس کمیسیون حقوق بشر (پیشین) سازمان ملل متحد انتخاب شد، در

حالیکه این کشور همزمان بـا اعمـال مجـازات هـای نقض حقـوق بشـر مواجـه بـود؟ یـا هم زمـان بـا پاکسـازی قـومی در منطقـه دارفـور، چـرا سـودان بـدون رای مخـالف بـه عضـویت همـان کمیسیون انتخاب شد؟

پیشتر موضوع نقض حقوق بشر در ایران در شورای حقـوق بشـر سازمان ملل مطرح شـده بـود کـه بـا حمـایت اکـثریت قـریب بـه اتفاق کشورهای عضو شورا، به پیشنهاد حذف نام ایران از مـوارد نقض حقوق بشر رای مثبت داده شد. البتـه ممکن اسـت اینگونـه استدلال شود که اینگونه عضویت نمایندگان کشـورها در نهادهـای حقوق بشری سازمان ملل متحد، آن کشورها را بـر می‌انگـیزد تـا برای نشان دادن چهره‌ای دمکراتیک و روشـن از خـود، اصـلاحاتی را در نظام سیاسی بوجود آورند. اما این پرسش همچنان پا برجـا بـاقی می مانـد کـه چگونـه می‌تـوان در حالیکـه قـوانین شـریعت اسلامی به هیچ عنوان حاضر نیست برابـری و حقـوق زنـان را بـه رسمیت بشناسد، به انجام اصـلاحاتی مـوثر در حکـومت اسـلامی امیدوار بود؟ این پرسش‌ها از این بابت مطرح می‌شـود کـه هنـوز در فضای رسانه‌ای کسانی هستند که به سـادگی این دیـدگاه‌ها را به اذهـان عمـومی وارد می‌سـازند کـه بایـد از جمهـوری اسـلامی ایران بـه سـازمان ملـل متحـد شـکایت کـرد، و یـا اینکـه بایـد بـه دادگاه‌های بین‌المللی (مثلا لاهه) مراجعه نمود. نگاه کنیم به‌عنوان مثـال بـه عنـاوین خـبری بـرخی از رسـانه‌ها و یـا در نظریه‌هـای عمومی که به‌عنوان مثال می‌گویند "شـیرین عبـادی بـه سـازمان ملل متحد شکایت کرد". در حالی که این حقوقدان مـدافع حقـوق بشر به شورای حقـوق بشـر سـازمان ملـل متحـد شـکایت کـرده است. همه ایرانیـان هم می‌تواننـد شـکایاتی بـه آن شـورا تسـلیم نمایند. اینگونه عناوین خبری به سرعت برای بسیاری از مردم که ممکن است فاقـد آگاهی‌هـای لازم و دقیـق از کـارکرد ارگان‌هـای سـازمان ملـل متحـد و یـا نهادهـای واقـع در شـهر لاهـه هسـتند، امیدهای غیرواقعی ایجاد کند که ناکامی‌های ناشی از آن بی‌تردیـد تلاش برای رهایی بخشی را با یاس و نا امیـدی همـراه می‌سـازد. پیشتر نـرگس محمـدی در توضـیحات خـود پـیرامون نقض حقـوق بشر بیان داشته بود که زندانیانی هستند که بیش از بیسـت سـال است حتی بدون یک ساعت مرخصی در زندان به سر می برند. یا اینکـه در زنـدان‌ها بـه زنـان تعرضـات روحی و جسـمی صـورت می‌گیرد. اما علی رغم همه این دردهـای واضـح و رنج عمیقی کـه بر پیکره این ملت وارد شده و همچنان بیرحمانـه ادامـه دارد، این

پرسش طبیعی به میان می آید که چرا نمایندگانی از سوی رژیم اسلامی به عضویت نهادهایی از ملل متحد در می‌آیند. آیا اینگونه عضویت‌ها به آن معنی نیست که می‌تواند در پس پرده مذاکرات با نمایندگان کشورها، و با کمک گماشتگان لابی‌گر خارج کشور خود، همچنان قوانین مغایر با قواعد حقوق بشری خود را بر مردم و بویژه بانوان ایرانی تحمیل کند؟ در پاسخ، شاید پیشنهادات زیر برای توضیح این پرسش‌ها مفید باشند.

- فعالان نهادهای جامعه مدنی می‌بایست فراتر از انعکاس رخدادها در رسانه‌های خبری عمومی، سعی کنند درک و فهم روشنی از واقعیت های نظام بین‌المللی به دست آورند تا با آگاهی از ساز و کارهای موجود فشارهایی را به کشورهای پشتیبان حکومت ایران وارد آورند. این حقیقتی است که بسیاری از مفاهیم و نظریه‌های سیاسی و بین‌المللی مانند ملت، استقلال، کشور، و حتی گفتمان حقوق بشر با تحولات بنیادینی همراه شده‌اند که با خواستگاه اولیه خود فاصله‌ها دارند. بنابراین، بدون درک مفهوم صحیحی از سیاست، فضای عمومی بیشتر سیاست زده شده، و به همین دلیل نظام حاکم بر ایران نیز بیشتر و بیشتر رویه‌های خود را امنیتی می‌کند.

- باید از پیگیری وقایع در رسانه‌هایی مانند فیس بوک، تلویزیون‌های یوتیوپی که با عناوین خبری عاری از واقعیت و بی‌ربط اذهان را به گمراهی می کشانند، و هر نوع رسانه‌ای که با سطحی نگری مانع از تفکر عمیق می‌شود خودداری ورزیده و با دقت و مطالعه منابع خبری خود را در مسیر صحیح قرار داد. فرضاً می‌توان خبرها و منابع مرتبط با موضوعات حقوق بشری را با مراجعه به تارنمای سازمان ملل متحد مطالعه کرده و با دقت جزئیات و سازوکارها را مورد توجه قرار داد.

- تاثیر ارتباط با گروه‌های فعال و نهادهای جامعه مدنی جهانی را نباید از نظر دور داشت. اساسا کار کردن با اینگونه نهادها نه تنها تمرینی برای یادگیری از تجربه دیگران است، بلکه از همه مهمتر می‌تواند زمینه‌های شکل‌گیری ائتلاف‌ها برای اقدام موثر برای پیشبرد حقوق بشر را فراهم آورد. به عنوان مثال، دیده بان ملل متحد یک سازمان غیردولتی مستقر در ژنو است که وظیفه خود را نظارت بر عملکرد سازمان ملل

براساس منشور قرار داده است. برنامه‌های این سازمان غیر دولتی و غیرانتفـاعی، منـابع و گزارشـات خـبر رسـانی آن، و نقدهایی که نسبت به رویه‌های سازمان ملل متحـد در اختیـار همه قرار می‌دهد، می‌تواند شروع خـوبی بـرای آگـاهی یـافتن صحیح باشد.

- مفاهیم و نظریه‌های مورد استفاده در تحلیل‌ها بایـد بـا دقت و عمـق علمی و انتقـادی همـراه باشـد. مفـاهیمیماننـد آزادی، دمکراسی، مردم سالاری و... را باید از طریق مطالعـه منـابع اصـلی آنهـا مـورد مطالعـه داد تـا بـه دام سـطحی نگری‌هـا و مغالطه فرو نیفتاد.

فصل سیزدهم

در نکوهش بازداشت‌های خودسرانه

فاجعه حاصل از جنایت کشته شدن مهسا امینی از سوی گشت ارشاد موجبات خشم و اندوه گسترده و عمیقی را باعث گردید. این فصل توضیح می‌دهد که اساسا مزاحمت برای بانوان زیر عنوان بد حجابی و بازداشت آنان توسط گشت ارشاد حکومت اسلامی می‌تواند به عنوان بازداشت خودسرانه از یک سو، و آدم ربایی از دیگر سو، تعریف شده و بنابراین در حقوق بین‌الملل جنایت به حساب آید. حقوق بین‌الملل عرفی و همچنین حقوق معاهداتی بین‌المللی این فرضیه را اثبات می‌کنند. این فرضیه نیاز به توضیح بیشتری دارد.

نقطه شروع را باید در ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی جستجو کرد : "هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه دستگیر یا بازداشت کرد. هیچ کس را نمی‌توان از آزادی خود محروم کرد مگر به دلایلی و به ترتیبی که قانون تعیین می‌کند". حال اگر فردی براساس قوانین داخلی خاصی مانند قوانین شریعت اسلامی، که در ملقمه عجیبی به نام قانون حکومت اسلامی تبلور یافته است، بازداشت شود، آیا این قانون خاص و غیر جهان‌شمول می‌تواند مبنایی برای محاکمه قضایی فرد بازداشت شده باشد؟ تاکنون دو رویه مشخص قضایی در مواردی نظیر موضوع مورد بحث ما مرسوم بوده است. اولین قاعده با دکترین حقوقی منسوخی ارتباط دارد که به موجب آن حتی اگر بازداشت غیرقانونی باشد، یعنی فرد بنابر دلایل واهی و در تضاد با معیارهای حقوق بشری بازداشت شده باشد، باز هم محاکم قضایی می‌توانند صلاحیت قضایی خود را بر آن فرد اعمال نمایند.[290] در این دکترین دلیل و یا دلایل بازداشت، نحوه بازداشت، و قانونمندی حقوق بشری آن که در

[290] عنوان حقوقی این اصل حقوقی این است: *male captus bene detentus* = badly caught and well detained

ماده ۹ میثاق مورد تصریح قرار گرفته است، نادیده انگاشته شده و در نتیجه صلاحیت قضایی را بـا آن بی‌ارتبـاط می‌دانـد. البتـه در شرایطی این قاعده می‌تواند جایگاه پذیرفتـه شـده بـالایی داشـته باشد. به عنوان مثال، ربودن آیشـمن از آرژانـتین و آوردن او نـزد دادگاه اسرائیلی، به دلیل جنایت‌هـایی کـه آیشـمن مـرتکب شـده بود، مورد استقبال حقوق دانان بوده است. بنابراین دفـتر دسـتیار دادستان کل امریکا در نظریه سال ۱۹۸۹ به دفتر تحقیقات فدرال اجازه داد تا نسـبت بـه انجـام تحقیقـات و دسـتگیری افـرادی کـه قوانین امریکـا را نقض کـرده بودنـد در فراتـر از مرزهـای امریکـا اقدام نماید. این نظریه به صراحت بیان داشت که "فعـالیت هـای فرا-سرزمینی که توسـط قـوانین داخلی مجـاز شـمرده می‌شـود، حتی اگر با معاهداتی مانند بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحـد مغـایر باشد، مانعی برای انجـام آن نـدارد".[291] همچـنین در قـوانین بشـر دوسـتانه بین‌المللی، و بـویژه پس از تشـکیل دادگـاه بین‌المللی کیفری، این نظریه، با شروطی، مورد توجه قرار گرفته اسـت. از آنجاییکه دکترین مذکور پیوسته در رویـه کشـورها حضـور داشـته است، به یک قاعده عرفی بین‌المللی[292] تبدیل شده است.

اما این دکترین در اکثر موارد محـل تردیـد می‌باشـد. بزرگـترین و جدی‌ترین تردیدها در مورد این دکترین این است که با اصـل حـق حاکمیت برابری کشورها در تضاد می‌باشد. به موجب منشور ملل متحد، و به عنوان یک اصل حقوقی غـیر قابـل تردیـد و نقض، بنـد یک از ماده دو منشور به صراحت بیـان می‌دارد کـه "سـازمان بـر مبنای اصل تساوی حـاکمیت کلیـه اعضـای آن قـرار دارد". در ۱۵ ژوئن ۱۹۹۲، دادگاه عالی ایالات متحده تصمیمی مهم را در مـورد منسوخ شدن آن دکترین صادر کرد که نـه تنهـا بـر روی رویه‌هـای قضاییه در آمریکا، بلکه بـر قـوانین بین‌المللی نـیز تـأثیر گذاشـت. داسـتان از این قـرار اسـت کـه یـک شـهروند مکـزیکی بـه دلیـل مشارکت در آدم‌ربایی و قتل یک مامور اداره مبارزه با مواد مخدر از خانه‌اش ربوده شده و با هواپیمای شخصـی بـه تگـزاس منتقـل شد. پس از این نتیجه گـیری کـه مـاموران اداره مبـارزه بـا مـواد مخدر مسئول این آدم ربایی بودند، دادگاه منطقه کیفرخواست را

[291] Authority of the Federal Bureau of Investigation to Override International Law in Extraterritorial Law Enforcement Activities, June 21, 1989.

[292] Customary international law یعنی هنگامی که کشورها بنا بر دو عامل ذهنی (ینی باور داشتن) و عینی (ینی انجام عملی) رویه خاصی را با وجود قانون معادل می دانند

بـه این دلیـل کـه معاهـده اسـترداد بین ایـالات متحـده و مکزیـک (معاهده استرداد) را نقض می‌کند، رد کرده و دسـتور بازگردانـدن متهم را صادر کرد. دادگاه تجدیدنظر نیز این تصمیم گیری را تایید کرد. دادگـاه بـه این نتیجـه رسـیده بـود کـه از آنجـایی کـه ایـالات متحده مجوز آدم‌ربایی را داده اسـت و از آنجـایی کـه مکزیـک بـه نقض معاهده اعتراض کرده است، این عمل آدم‌ربایی غیر قانونی است.[293] اما مهمترین نتیجه این تصمیم‌گیری دادگاه عالی امریکـا را می‌توان اینگونه توضیح داد که رویه مذکور به سرعت توانسـت نه تنها دکترین مورد بحث را منسـوخ اعلام نمایـد، از همـه مهمـتر غیرقانونی شـمردن بازداشـت‌های غیرقـانونی و خودسـرانه را بـه حـوزه حقـوق بین‌الملـل عـرفی کشـانده و اصـالت و اهمیت آنـرا اثبات نماید. علاوه بر این، دکـترین مـذکور کـه توسـط کشـورهای انگلیس، نیوزیلند، استرالیا، افریقای جنوبی، زیمبابوه، کاسـتاریکا، و چند کشور دیگـر نـیز اعمـال می‌شـد، از سـال ۱۹۷۸ بـه حـالت تعلیق درآمد. این کشورها نیز اعلام کردند که دکترین مذکور دیگر نمی‌تواند قانون خوبی برای آنها باشـد. اینگونـه رویه‌هـای قضـایی راه را هرچه بهتر برای غیر قانونی ساختن بازداشت غیرقانونی به عنوان یک قاعـده عـرفی همـوار نمـود.(محیـط، ۲۰۰۶: ۱۴۶-۱۲۳) سه نکته مهم از این رای دادگاه عالی مستفاد می‌شود. اول نکتـه این است که تصور تهدیدی از جانب فردی در کشوری دیگر بـرای منـافع ملی نمی‌توانـد دلیلی بـرای بازداشـت غیرقـانونی آن فـرد باشد، و بویژه یک چنین اقدامی از سوی کشور قدرتمندتر مجاز و قـانونی نیسـت. دوم اینکـه چـنین بازداشـتی نقض حـاکمیت ملی کشورهاسـت. سـومین نکتـه این اسـت کـه چـنین بازداشـت‌هایی نقض فاحش حقوق بشر و قوانین نـاظر بـر آن می‌باشـد. بـاز هم باید تاکید کرد که منسوخ شدن این دکترین بر مواردی که افـرادی به عنوان جنایات بین‌المللی بازداشت و بـه محـاکم قضـایی آورده می‌شوند، نیست.

امـا فراتـر از این بعـد فـرا-مـرزی دکـترین مـذکور، و بـویژه در شرایطی که در نظام‌های تمامیت خواه، و یـا حـتی در دمکراسـی هـا، مـردم بیگنـاه بـرخلاف حقـوق بشـر ذاتی خـود بـه شـیوه‌ای غیرقانونی و غیرانسانی بازداشت و بـا ضـرب و شـتم بـه محـاکم قضایی آورده می‌شوند، می‌توان منسـوخ بـودن آن دکـترین را بـه موجب حقوق بشر بین‌المللی در حوزه حقوق ملی را نـیز توضـیح داده و آنـرا بـه زیـر سـئوال کشـید. اینگونـه تردیـدها و ملاحظـات

---

[293] United States vs. Alvarez-Machain, 504 U.S. 655 (1992).

موجبات شکل‌گیری دکترین دیگری را فـراهم آورده اسـت کـه بـه موجب آن فرآیند بازداشت، حتی اگر دلایل حقوقی محکمی بـرای آن وجود داشـته باشـد، بایـد مطـابق بـا معیارهـای حقـوق بشـری صورت گیرد. عنـوان یـک قاعـده کلی، و از طریـق مـاده ۹ میثـاق بین‌المللی حقـوق مـدنی و سیاسـی می‌تـوان بازداشـت بـا زور را معادل آدم‌ربایی تلقی نمود زیـرا کـه چـنین عملی بـر خلاف اراده آزاد فرد دستگیر شده صورت می‌گیرد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد نـیز در "مجموعـه اصـول بـرای حمایت از همه افـراد تحت هـر نـوع بازداشـت یـا حبس" مصـوب سال ۱۹۸۸،[294] یک مجموعه اصول ۳۸ گانه را برای حمایت از همه افرادی تحت هر نوع بازداشت یا حبسـی قـرار می‌گیرنـد، برقـرار نمـود. اصـل اول این مجموعـه حـاوی این نگـرش حقـوق بشـری است که "با همه افرادی تحت هر نوع بازداشـت و یـا حبس قـرار می‌گیرند، باید بـا شـیوه‌ای انسـانی و بـا احـترام بـه کـرامت ذاتی شخص انسانی رفتار شود". علت توجه به این اصل هم این است که حتی اگر فردی در اثر ارتکاب جرمی بازداشت شود، از همـان زمانی که بازداشت شروع می‌شود تا آخرین مراحـل قضـایی بایـد قوانین حقـوق بشـری مـورد توجـه قـرار گرفتـه و اجـرا شـود. دو مجموعه اسناد حقوقی دیگر نیز باید به این لیسـت افـزود، بـدون اینکـه فرصـتی باشـد آنهـا را بـا دقت مـورد مطالعـه قـرار داد. "اعلامیه حمایت از همه افـراد در برابـر ناپدیـد شـدن اجبـاری"[295] مصوب سال ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در بنـد اول از ماده یک به صـراحت اعلام می‌دارد کـه "هرگونـه اقـدام ناپدیـد شدن اجباری، توهین به کرامت انسانی است. این امر بـه عنـوان انکار اهداف منشور ملل متحـد و بـه عنـوان نقض فـاحش حقـوق بشر و آزادی‌های اساسـی اعلام شـده در اعلامیـه جهـانی حقـوق بشر و در اسناد بین‌المللی محکـوم می‌باشـد". مـواد ۲۱ گانـه این اعلامیـه شـرح مفصـلی در بـاره غیرقـانونی بـودن و ممنـوعیت بازداشت‌های غـیر قـانونی و مسـئولین و نـیز وظیفـه کشـورها در قبال آن را توضیح داده است. امـا فراتـر از ابعـاد اعلامیـه ای این سـند حقـوقی کـه بازتـاب دهنـده آرزوی دیـرین انسـانها بـرای برخورداری از حقوق ذاتی خود می‌باشـد، "مقاوله‌نامـه بین‌المللی

[294] The UNGA Res. 43/173, Body of Principles for the Protection of All Persons under Any Form of Detention or Imprisonment, 1988.
[295] The UNGA Res. 47/133, Declaration on the Protection of all Persons from Enforced Disappearance, 18 December 1992.

برای حمایت از همه افراد در برابر ناپدید شدن اجباری" مصوب سال ۲۰۱۰ همان تصریحات را با قدرت قانونی بیان می‌دارد. بند اول از ماده یک مقاوله‌نامه مذکور بیان می‌دارد که "هیچکس نباید مورد ناپدیدشدگان اجباری قهرآمیز قرار گیرد". بند دوم از ماده مذکور ابعاد دقیقتری بر این موضوع حقوقی اضافه می‌کند "هیچ شرایط استثنایی، اعم از وضعیت جنگی یا تهدید جنگ، بی‌ثباتی سیاسی داخلی یا هر وضعیت اضطراری عمومی دیگر، نمی‌تواند به عنوان توجیهی برای ناپدید شدن اجباری مورد استناد قرار گیرد". در نظر داشته باشیم که جمهوری اسلامی ایران این مقاوله‌نامه بین‌المللی را هرگز امضا و تصویب نکرده است. منشور حقوق بشر و انسان افریقایی،[296] مقاوله‌نامه امریکایی حقوق بشر،[297] مقاوله‌نامه اروپایی حق بشر،[298] و اعلامیه حمایت از همه افراد در برابر ناپدید شدن اجباری مصوب شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد،[299] نیز این لیست ممنوعیت بازداشت‌های غیرقانونی را تایید و تکمیل می‌کنند.

در یک جمع بندی ساده می‌توان فرضیه مطرح شده را باز تعریف کرد. حقوق بشر بین‌المللی به عنوان یک موضوع مرکزی در حقوق بین‌الملل عمومی هرنوع اقدامی از سوی کشورها و یا ماموران (به عبارت بهتر در حکومت اسلامی گماشتگان آنها) که حقوق ذاتی و امنیت مردم را نادیده انگارد، خلاف و در هرگاه چنین کارهای خلافی تبدیل به وضعیت شود، به نوعی جنایت آنرا در نظر می‌گیرد. نکته‌ای که باید توضیح داد این است که با خوانش متنی اسناد حقوقی بین‌المللی، یا آنچه که تفسیر مضیق نامیده می‌شود، به سختی می‌توان اثبات کرد که آنچه که گشت ارشاد انجام می‌دهد به واقع معادل جنایت بین‌المللی است. علت این امر هم این است که اسناد متقن و محکم حقوق بین‌الملل بازداشت‌هایی از اینگونه را هنوز به عنوان جنایت در نظر نمی‌گیرند. اما با کنکاشی ژرف در اسناد حقوقی شامل آنهایی که در بالا به آنها اشاراتی کوتاهی انجام گرفت، و همچنین مفاد بند ۱۱ ماده ۷ اساسنامه رم دادگاه کیفری بین‌المللی می‌توان به تفاسیری موسع دست یافته و بازداشت بانوان ایرانی را همانند

[296] The African Charter on Human and Peoples’ Rights, 1981.
[297] The American Convention on Human Rights, 1969..
[298] The European Convention on Human Rights, 1950
[299] Principles on the Effective Prevention and Investigation of Extra-legal, Arbitrary and Summary Executions Recommended by Economic and Social Council Res. 1989/65 of 24 May 1989.

دیگر اقدامات مجموعه های حکومت اسلامی به عنوان جنایاتی بین‌المللی معرفی نمود. بند مذکور بیان می‌دارد که هر نوع اقدام غیرانسانی که عمداً باعث رنج زیاد یا آسیب جدی به بدن یا سلامت روان یا جسم می‌شود، جنایتی بین‌المللی است.

حال هرگاه همه این موارد را در کنار هم قرار داده شود راه برای تفسیر موسع مورد نظر هموار می‌گردد.

- اولا که عمل دستگیری بر مبنای اتهامات واهی که اساسا جایگاهی در قوانین حقوق بشری ندارند، به منزله نقض فاحش حقوق بانوان و امنیت شخصی آنان، و البته خانواده‌های آنان، می‌باشد.
- به همراه این نقض فاحش می‌بایست خود عمل بازداشت کردن بانوان به بهانه بد حجابی را در پرتو برنامه های مستمر و هدفمند از سوی نظام اسلامی برای سرکوب حقوق حقه و آزادی‌خواهانه مردم برای رهایی از قوانین غیرانسانی و وحشیانه در نظر گرفت.
- سپس آنرا با قوانین ممنوعیت و مجازات شکنجه پیوند داد، زیرا که چنین اقداماتی بجز شکنجه جسمی و روحی بانوان و خانواده های آنان نمی‌باشد.
- این پیوندهای اجتناب ناپذیر میان اسناد حقوقی بین‌المللی مذکور راه را برای تفسیر مورد نظر که با مفاد بند ۱۱ ماده ۷ اساسنامه رم دادگاه کیفری بین‌المللی نیز ارتباط دارد، هموار می‌سازد.
- گروه کاری مربوط به بازداشت‌های خودسرانه توضیح می‌دهد که وکلای حقوقی به این ابعاد توجه داشته باشند: "بنابراین ضروری است که قواعد حقوقی موجود در حقوق بین‌الملل برای اصلاح و جلوگیری از این نوع نقض حقوق بشر توسط قضات و دادستان‌های ملی رعایت شود و وکلا از محتوای آنها آگاه باشند تا آنها را قادر سازد تا به طور مؤثر به نمایندگی از سوی قربانیان در مورد آنها اعمال نمایند".[300] در اینجاست که فرضیه آغازین نوشتار صحت حقوقی خود را نشان می‌دهد: "به موجب حقوق بین‌الملل، بازداشت بانوان می‌تواند جنایتی بین‌المللی باشد".

---

[300] UN doc. E/CN.4/1999/63, Report of the Working Group on Arbitrary Detention.

فصل چهاردهم

قتل‌های ناموسی در حقوق بشر

پرسش‌ها: آیا قتل‌های ناموسی موضوعی است که موضوع حقوق داخلی کشورها می‌باشد، یا اینکه حقوق بشر بین‌المللی نیز نسبت به آن پاسخ های حقوقی فراهم می‌آورد؟ اگر مورد دوم وجود داشته باشد، راهکارهای مقابله با این نوع جنایت چیست و چگونه می‌توان جلوگیری از آنرا اجرایی ساخت؟ آیا می‌توان کشورها را برانگیخت تا این رویه‌های غیر انسانی را که زیر عنوان نادرست فرهنگ و سنت‌های خانوادگی انجام می‌شود را متوقف سازند؟

طرح موضوع

قتل‌های ناموسی، که قربانیان عمده آن زنان هستند، به دلیل رفتارهایی که ممکن است از دید عاملان آن نوع جنایت‌ها غیرقابل قبول هستند، یعنی تابوها، انجام می‌گیرند. این نوع رفتارهای غیرقابل قبول، آنهایی هستند که در درون فرهنگ و یا مذهب خاصی شکل گرفته و به افرادی که در حوزه آن مذهب و یا فرهنگ قرار می‌گیرند، تحمیل می‌شوند. بنابراین تابوها حاوی فرمان‌های از بالا به پایین و آمرانه‌ای هستند که ارزش‌های انسانی را نادیده انگاشته و با عنوان باورهای گروهی جزم گرایانه خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند. این باورهای (به ظاهر) فرهنگی و یا مذهبی خود را در زیر نقاب ارزش‌های گروهی پنهان ساخته و با هدف حفظ ارزش‌های مقدس گروه، همه متخلفان را بیرحمانه سرکوب می‌کنند. در حقیقت، این بایدها و نبایدها آنچنان در لباس مقدس خود را می پوشانند که تخطی از آنها به منزله خطری برای هویت کل گروه تلقی شده، و متخلفان تحت هیچ شرایطی تحمل نخواهند شد. رفتارهایی که ممکن است از دید گروه غیرقابل قبول، و یا به تعبیری عبور از مرز بایدها و نبایدهاست، می‌توانند شامل روابط جنسی قبل از ازدواج و یا

خارج از ازدواج، یا روابط دختر با پسرانی که مورد تأیید خانواده نیستند، و یا برعکس آن یعنی رابطه پسر با دختری که (فرضاً بنا بر دلایل مذهبی) مورد قبول خانواده و گروه نیست، و یا روابط جنسی مربوط به رفتار مردان با یکدیگر، باشد. این رفتارهای تابوشکن باعث شرم یا آبروی خانوادگی می‌شود. بنابراین، بی‌دلیل نیست که برنامه ریزی برای به قتل رساندن تابوشکن با کمک اعضای خانواده، شامل عاملان قتل و همچنین خانواده قربانی، برنامه ریزی شده و انجام می‌گیرد. گزارش‌های رسانه‌ای این نوع فجایع را به عنوان "قتل ناموسی" شناخته و یاد می‌کنند.

هرچند که اینگونه قتل‌ها برای خانواده‌های مربوط به آنها عادی و هنجاری تلقی شده و حتی مورد تقدیس هم قرار می‌گیرد، برای بخش‌های مهمی از جامعه ضرورتا نمی‌تواند قابل درک باشد مگر اینکه آنها عنوان جنایت برخاسته از جمود فکری تعبیر شوند. افزون بر این، در جوامع باز، یا به تعبیری لیبرال دمکراسی‌ها، که در آنها فرهنگ تساهل و آزادی در عمق پایه‌های اجتماعی راه یافته است، و مردم رفتارهای عقلایی را به عنوان معیار رابطه خود با دیگران برگزیده‌اند، قتل‌های ناموسی غیرقابل تصور می‌باشد. در کانادا، به عنوان مثال، تارنمای رسمی دولت این نگرانی را نشان می‌دهد که کشتن فردی با عنوان دفاع از آبروی خانواده برای امری که باعث شرم آنها شده است، نمی‌تواند برای این جامعه قابل قبول باشد.[301] اینگونه نگرانی‌ها در جوامع چند-فرهنگی مانند کانادا بویژه زمانی بیشتر حساسیت پیدا کرد که مردی افغانستانی با کمک همسرش سه دختر نوجوان خود و نیز همسر اول خود را به قتل رساند. گناه این قربانیان از نگاه پدر و همدستان او در قتل این بود که آنها از روش مدرن زندگی در غرب حمایت می‌کردند. بنابراین، هرچند که اصطلاح "قتل مبتنی بر داعیه ناموس" به طور گسترده‌ای در جوامع سنتی و بسته امری قابل قبول شناخته می‌شود، از زاویه دید زندگی مبتنی بر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، قتل‌های ناموسی جنایت تلقی می‌شود.

با در نظر داشتن این معضلات، اصطلاحاتی مانند "شرم"، "آبرو"، "ارزش‌های قومی"، "فرهنگی و یا مذهبی" عمیقا بحث برانگیز می‌باشند. در حقیقت، اینها بهانه‌هایی هستند که اغلب برای توجیه

301 https://www.justice.gc.ca/eng/rp-pr/cj-jp/fv-vf/hk-ch/p1.html

عمل جنایت از سوی کسانی که اندیشه آنها به جمود کشیده شده است، بکار گرفته می‌شوند. جانیان نیز اغلب از این بهانه ها استفاده می‌کنند تا در مجازات قانونی خود تخفیف‌هایی به دست آورند. همچنین از دیدگاه توصیفی و تحلیلی، این نوع جنایات با ابعاد آسیب شناسی روانی نیز وابستگی دارند. بنابراین باید پاره‌ای از مفاهیم بنیادین در ابتدا تعریف شوند تا بتوان جایگاه آنها را از دیدگاه حقوق بشر توضیح داد.

قتل‌های ناموسی

صندوق جمعیت سازمان ملل متحد در گزارشی در سال ۲۰۰۰ تخمین زد[302] که سالانه حداقل ۵۰۰۰ قتل ناموسی در سراسر جهان رخ می‌دهد. البته تعداد قربانیان باید بیشتر از این تعداد باشد به این دلیل که زیرا بسیاری از موارد گزارش نمی‌شوند یا به دروغ به عنوان خودکشی گزارش می‌شوند. این آمار فقط درد تازه‌ای را بیان نمی‌کند که در عصر حاضر نشان از بی‌رحمی‌های غیرانسانی نسبت به قربانیان قتل‌های ناموسی باشد. متون کهن نیز اعمال این رویه‌های غیرانسانی را از دیر باز به ثبت رسانده‌اند.

کتاب *سوزانا و بزرگان*، که بخشی از کتاب دانیال، از کتابهای مقدس کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتدکس شرقی، نمونه روشنی از این آسیب اجتماعی به زنان را بازگو می‌کند. سوزانا همسر یک مردی عبری در باغی عریان نشسته است. دو مرد که او را زیر نظر دارند از او درخواست شرم آوری دارند. سوزانا در بن‌بستی گرفتار می‌شود. یا باید به خواست آنان تمکین کند، و یا اتهام بودن با جوانی را پذیرفته و به اتهام زنا محاکمه و به مرگ محکوم شود. دانیال به یاری می‌شتابد، و آن دو مرد در جریان بازجویی برای اثبات اتهام خود به تناقض گرفتار می‌شوند.[303] این اتهام سنگین در طول تاریخ همواره مشاهده شده است. حکایت سوزانا مانند داستان یوسف در کتاب پیدایش، و یا تراژدی ریحانه جباری در تاریخ اخیر کشور خودمان است که در دفاع از خود در برابر درخواست مردی پست فطرت، در نهایت گرفتار چوبه دار شده و جان بیگناه خود را از دست داد.

---

[302] آماری تازه تر از این در دسترس نیست.

[303] Wills, M.L. (2002). *Ancient Jewish Novels: An Anthology*. Oxford University Press, pp. 51-61.

علاوه براین حکایات دلخراش، عهد جدید هم نمونه‌هایی از تعرض به زنان بیگناه را نشان می‌دهد. کتاب جان داستان زنی را حکایت می‌کند که به اتهام زنا گرفتار شده است. دو نفر او را بـه حضـور عیسی که در معبد با دوستان و یاران خود مشغول گفتگو بود می آورنـد. آنهـا از عیسـی می خواهنـد تـا بـه قـوانین کهن یهـودایی مراجعـه کـرده و حکم این زن را بیـان نمایـد. عیسـی از مـردم می‌خواهد هر کسی که گناهکار نیست بیاید و اولین سنگ را به آن زن برای مجـازات سنگسـار شـدن پرتـاب کنـد. مـردم بـه تـدریج پراکنده می‌شوند و در نهایت هیچکس باقی نمی‌مانـد. عیسـی بـه آن زن می‌گوید که رها هستی. راه خود پیش گیر و برو.[304]

علاوه بر متون مقـدس، در عصـر باسـتان نـیز حساسـیت‌هایی در مورد رابطه میان زن و مرد بر خلاف عرف و سـنت‌های مرسـوم وجود داشته، و مجازات خطاکاران نیز زیر عنوان ناموس و آبروی خـانوادگی امـری طـبیعی بـر می‌شـمرده شـده اسـت. حکـایت ویرجینیا دخـتر یکی از افسـران ارتش در ۴۵۱ سـال پیش از میلاد مسـیح از نمونه‌هـای روشـن کشـته شـدن بـه دلیـل حفـظ آبـروی خانوادگی است. یکی از به ویرجینیا علاقه‌مند شده و می‌خواسـت او را تصاحب کند. پدر ویرجینیا همه راه های ممکن را طی کرد تا مانع از دستیابی آن فرمانده فاسد به دختر خود شـود، و چـون بـه هیچ نتیجه‌ای نرسـید، خـود دخـترش را بـه قتـل رسـاند تـا آبـروی خانواده را حفظ کند. این خشونت باعث خشم شدید نسبت به آن فرمانده و در نهایت سـرنگونی او شـد.[305] بـرای جلوگـیری از این خشونت‌ها سزار آگوستوس، در تعریف و نهادینـه سـاختن قـوانین شهروندی، عمل زنا کردن را امری مذموم اعلام کرد کـه مخـالف قـوانین اخلاقی جامعـه می‌باشـد و بـرای رسـیدگی بـه جـرائم خطاکاران نیز دادگاهی به وجـود آورد. او می خواسـت سـنت‌های خانوادگی مربوط به مجازات زنا کردن را اصلاح کرده و آنـرا تـابع قـوانین مـدنی آنزمـان در آورد تـا سـطح خشـونت‌ها را کـاهش دهـد.[306] علی رغم همـه این ترتیبـات و سـازوکارهای موجـود، همواره رابطه جنسی خارج از عرف مقبول جامعه قرار نگرفت.

[304] John, 8: 1-11.
[305] Goodrich, S.G. (1849). *The Pictorial History of Ancient Rom*e. New York: Huntington and Savage, pp. 47-48.
[306] Staging Morality: Augustan Adultery Law and Public Spectacle.

این رویه‌هـای خشـونت بـار راه خـود را بـه خاورمیانـه امـروز، بخشهایی از افریقا، امریکای مرکزی، و آسیا باز کرده اسـت. امـا شنیع‌ترین چهره در جوامـع سـنتی عـربی- اسـلامی، افغانسـتان و پاکستان، و نیز ایـران مشـاهده می‌شـود. مـدافعان این رویه‌هـای حفظ آبروی خود را مهمـترین ارزش ممکن در زنـدگی دانسـته، و افتخار را تنها چیز با ارزشی می‌دانند که بـه زنـدگی آنهـا معـنی و مفهوم می‌دهد. برای اینان زندگی بدون عزت و آبـروی خـانوادگی نمی‌تواند معنایی داشته باشـد. بـه همین دلیـل هـر کسـی کـه این ابرو و عـزت را خدشـه دار سـازد بایـد از میـان بـرود. شـدت این باورهای سنتی بگونه‌ای است که حتی طلاق نیز می‌تواند مصـداق هتک حرمت و آبرو شده و جواز از میـان برداشـتن فـرد را صـادر کند. مشاهده می‌شود که آبرو و عزت خانوادگی در این موارد بـه سطحی‌ترین تعریـف ممکن تـنزل یافتـه و بـا اندیشـه‌های جـزمی افـراد آمیختـه اسـت. بی‌تردیـد مـذهب در عمیقـتر سـاختن این سنت‌ها مهمترین نقش ممکن را ایفا می‌کند. این در حـالی اسـت که آبـرو و عـزت خـانوادگی معنـایی عمیقـتر از این برداشـت‌های سطحی و عامیانه داشته و بـا ارزش‌هـای سـازنده اجتمـاعی بایـد پیوند داشته باشد تا رویه‌های مخرب و ویرانگر مـورد اسـتفاده در اینگونه جوامع را بازتاب دهد.

موضوعات آبرو در قانونگذاری اسلامی

در قرآن دو آیـه مشـخص در بـاره ارتکـاب عمـل خـارج از ازدواج وجود دارد. آیه ۱۵ از سوره نساء می‌گوید "زنانی از (جامعه) شما که عمل ناشایسته کننـد چهـار شـاهد مسـلمان بـر آنهـا بخواهیـد، چنانچه شهادت دادند آن زنان را در خانه نگه دارید تا عمرشان بـه پایان رسد یا خدا بـرای آنهـا راهی پدیـدار گردانـد". آیـه ۱۶ همـان سوره نیز می‌گوید "آن دو نفـری از شـما کـه سـراغ فحشـا و زنـا روند (زن یا مرد زناکار و بدون همسر) هـر دو را آزار دهیـد (و بـر آنان حدّ جاری کنید). پس اگر توبه کرده و خود را اصلاح کردند، از آنان درگذرید (زیرا) خداوند توبه پذیر مهربان است". آیـات دوم و سـوم در سـوره نـور بـرای توضـیح این موضـوعات دسـتوراتی را می‌دهند: "باید هر یک از زنان و مردان زنا کـار را بـه صـد تازیانـه مجـازات و تنبیـه کنیـد و هرگـز دربـاره آنـان در دین خـدا رأفت و ترحم روا مدارید اگـر بـه خـدا و روز قیـامت ایمـان داریـد، و بایـد عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند".

افزون بر این آیات، در جوامع عـربی و اسـلامی تفاسـیر متفـاوتی در باره آنچـه موجبـات هتـک آبـرو را فـراهم می‌آورد، ارائـه شـده است. به عنوان مثال ماده ۳۴۰ قانون جنایی اردن، فـردی را کـه جنایت کشتن زیر عنوان ابروی خانوادگی و ناموس را انجــام داده است، از مجازات مصون می‌دارد. "هر کس زن یـا یکی از اقــوام خود را در حال خیانت محصنه تشخیص دهد، و سپس و یکی یا هر دوی آنهـا را بکشـد یـا زخمی یـا مجـروح کنـد، از مجـازات معـاف است".[307] بـه نظـر عـده ای این معـافیت در مجـازات تحت تـاثیر ماده ۹۸ همان قـانون اسـت کـه بیـان می‌دارد: "هـرکس مـرتکب جـرمی در حـالت خشـم ناشـی از عمـل غیرقـانونی یـا خطرنـاک قربـانی شـود از تخفیـف مجـازات بهره‌منـد می‌شـود". دیـده بـان حقوق بشر در نامه‌ای به نخست وزیـر اردن می‌گویـد کـه هرچنـد قــوانین کیفــری اردن جنایت‌کــاران اینگونــه امــور را از مجــازات معاف می‌دارد، به درستی هیچ یک از این قوانین مشخص نمی‌کند که یک عمل نامشروع یا غیرقانونی چه می‌تواند باشد، اما هر سه برای توجیه به حداقل رساندن مجازات برای جرایم ناموسی مورد استناد قرار گرفته‌اند.

قانون مجازات در جمهوری اسلامی نیز در مواد ۲۲۱ تا ۲۳۲ شرح مفصلی از عمل زنای محصنه، انـواع آن، و مجازات‌هـای متناسـب با آن را توضیح داده است. اما برخلاف قوانین اردنی، این قــوانین پیچیده‌تر هستند. مثلا در ماده ۲۲۵ گفته شده اسـت کـه "حـد زنـا برای زانی محصـن و زانیـه محصـنه رجم اسـت. در صـورت عـدم امکان اجـرای رجم بـا پیشـنهاد دادگـاه صـادرکننده حکم قطعی و موافقت رئیس قوه قضاییه درصورتیکه جـرم بـا بینـه ثـابت شـده باشد، موجب اعدام زانی محصن و زانیه محصـنه اسـت و در غـیر این صورت موجب صد ضربه شلاق برای هر یک می‌باشد." اما در مواد دیگر، این مجازات در حد شلاق و یا تبعید کاهش یافته است.

در میان حقوق دانان مسلمان اختلاف نظرهایی در مورد مجــازات فردی که عمل خلاف جنسی را انجام داده است، دیـده می‌شـود. به عنوان مثال مفـتی الازهـر معتقـد بـود کـه هیچکس حـق نـدارد زندگی زن خویش را برای رابطـه جنسـی خـارج از عـرف بگـیرد. شـریعت اسـلامی می‌خواهـد آبـروی هیچکس خدشـه دار نشـود و کسی که می‌کوشد تا دلیل بیـاورد کـه زن او مـرتکب عمـل خلاف

[307] Research Directorate, Immigration and Refugee Board, Canada.

شـده اسـت، در حقیقت موجبـات بی آبـرویی او را فـراهم آورده اسـت. این عمـل بـر خلاف اسـلام اسـت. بـه گـزارش انجمن خاورمیانه، شیخ عزالدین تمیمی مشاور پادشاه اردن معتقد است که اگر زنی زنا کند، وظیفه رسیدگی بـه این موضـوع تحت اختیـار خانواده نیست بلکـه بایـد دولت و افـراد متخصـص بـا آن برخـورد کنند. این در حقیقت همانند آن نوع قانونگذاری اسـت کـه پیش از میلاد مسـیح توسـط آگوسـتوس در رم انجـام گـرفت. بـه همین خاطر شیخ تمیمی معتقد است که که هرگاه قتل ناموسی صورت پـذیرد، در واقـع مخـالفت بـا قـانون می‌باشـد. در همین ارتبـاط، الازهر نیز بیان می‌دارد که در صورت وقوع عمل خلاف، یا رابطـه جنسی خارج از عرف معمول، تصمیم‌گیری در رابطـه بـا خلافکـار باید به عهده فرمانروا و یا مدیران جامعه می‌باشد. این نوع اظهار نظرها تا بدانجا توسعه می‌یابد که عبدالکریم کالهالوت مفتی غـزه می‌گوید که اگر کسی مرتکب قتل ناموسی شود، باید او را اعدام کرد چراکه او قانون را نقض کرده است. اظهار نظرهـا پیچیـده و اغلب متناقض می‌باشد. یکی از مقامات اوقاف اردن می‌گوید کـه مجازات برای زنا کـردن، خـواه زن باشـد خـواه مـرد، صـد ضـربه شـلاق اسـت. امـا اگـر کسـی آبـروی زناکـار را مخـدوش سـازد، مجازات آن سنگ سار می‌باشد. عبدالسـلام عبـادی وزیـر اوقـاف اردن می‌گوید که مجـازات زنـان قبـل از ازدواج ۸۰ ضـربه شـلاق است. اما در نقطه مقابل همه این اظهار نظرهای نسبتاً متعـادل، شورای افتاء اردن بـر این بـاور اسـت کـه هـر کس مـرتکب قتـل ناموسی شود باید از مجازات معاف باشند.[308]

نشریه اردن تایمز، برای بحث مجـازات ارتکـاب آنچـه زنـا نامیـده می‌شود، چند موضوع را با دقت و روشنی توضـیح داده اسـت کـه مطالعــه آن می‌توانــد ابعــاد بیشــتری از این موضــوع را بــرای علاقه‌مندان به موضوع توضیح دهد.

۱. ادعـای اسـلام گرایـان بیشـتر تحت تـاثیر نفـوذ این دیـانت بـر رویه‌های اجتماعی و رفتارهای مردم بـوده اسـت. بـه همین دلیـل اختلاف نظرهایی در مورد موضوع وجود دارد. درحقیقت، اینگونــه نظریه ها ریشه‌های خود را در رویه‌ها امتداد می‌دهد، و اسلام آنها را توجیه می‌کند.

---

[308] همان منبع بالا

۲. این گونه رویه‌ها از رسوم قبیلـه ای قبـل از اسـلام سرچشـمه گرفته و سپس به سراسر جهان اسلام تا منطقه بالکان راه یافتـه است. در کوزوو، به عنوان مثال، زنان مورد تجـاوز بـه حـال خـود رها شده‌اند. یا اینکه این زنان فرزندانی را که بـه دنیـا آوردنـد بـه حال خود رها تا از شـرم و ننـگ خـود را رهـا سـازند. بسـیاری از زنان از بیمارستان‌ها فرار می‌کردند، تـا زنـدگی عـادی خـود را بـه دست آورند.

۳. اسلام ضرورتاً چنین دستوراتی نمی‌دهـد بلکـه رهـبران مـذهبی آنها را توجیه می‌کنند. مثلا ختنه زنان در سراسر افریقای مسلمان نشین همچنان انجام می‌گیرد در حالی که اسلام چـنین موضـوعی را بیان نداشته است. یـک چـنین رسـمی از قبـل از اسـلام وجـود داشته اسـت، سـپس مسـلمانان از آن اسـتقبال کرده‌انـد. در این ارتباط مفـتی سـعید الحجـاوی از یکی از روسـتاهای جنـوب اردن می‌گوید که ختنه زنان یک صـفت شـریف اسـت کـه اسـلام آن را پذیرفته هرچند که یک ضرورت نمی‌باشد. و یا شیخ سابق الازهر ، جدالحق علی جدالحق، در سال ۱۹۸۳ اعلام داشـت کـه درسـهای پیامبر را نمی‌توان به نفع نظریه پزشکان کنـار گذاشـت زیـرا علم پزشکی تغییر می‌کند اما خطه زنان همیشه در اختیار والدین باقی می‌ماند. از اینروی، کسی که بـه آن عمـل نکنـد از وظـایف دیـنی خود عدول کرده است. در نقطه مقابل، شـیخ طنطـاوی می‌گویـد که تصمیم در باره ختنه زنان باید به خود آنان واگذار شود.

گفتمان حقوق بشر در مقابل قتل‌های ناموسی

اصلی‌ترین سند حقوقی برای مقابله با قتل‌های ناموسـی اعلامیـه جهـانی حقـوق بشـر اسـت. این اعلامیـه در مـاده ۳، حـق زنـدگی آزادانه و امنیت شخصی را برای همه افـراد انسـانی بـه رسـمیت شـــناخته اســـت: "هـــر کس حـــق دارد از زنـــدگی و آزادی و امنیت شخص خویش برخوردار باشد". ماده ۵ حقوق زنان را بهتر و روشنتر توضیح می‌دهد: " هیچ کس را نمي‌توان شکنجه کـرد یـا مورد عقوبت یا روش وحشیانه و غیرانساني یا اهـانت آمـیز قـرار داد". و ماده ۶، با به رسمیت شناختن شخصیت حقوقی هـر فـرد، اینگونه رویه‌های غیر انسانی را قویا و مطلقا ممنوع اعلام نمـوده است. دیگر مواد اعلامیه نیز به اشکال مختلـف در مقابـل رویـه و عمل قتل‌های ناموسی قرار دارند.

میثـاق بین‌المللی حقـوق مـدنی و سیاسـی مصـوب سـال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد در ماده ۳ تساوی حقـوقی زن و مـرد را به رسمیت شناخته، و کشورهای عضو میثاق را نسبت به احـترام، اجرا، و پیشبرد آن مسئول می‌دانـد. بنـد اول از مـاده ۶ صـراحت بیشتری دارد: "هر انسانی بطور ذاتی حـق زنـدگی دارد. این حـق بایـد بوسـیله قـانون محـافظت گـردد. هیچکس را نمیتـوان بطـور دلخـواه و خودسـرانه از حـق زنـدگی محـروم نمـود". بنـد دوم از همان ماده می‌گوید کـه "در کشـورهائی کـه مجـازات اعـدام لغـو نشده است، حکم مرگ فقط باید برای مهمترین جنایات، آنهم بنـا بر قانون لازم الاجـرا در زمـان ارتکـاب جـرم صـادر شـود". البتـه پروتکل الحاقی دوم همـان میثـاق مجـازات اعـدام را ملغی کـرده است؛ که البته کشورهای زیادی مانند جمهوری اسلامی ایـران بـه این پروتکل ملحـق نشـده‌اند. مـاده ۷ بیـان می‌دارد کـه "هیچکس نباید در معرض شکنجه یا رفتار تحقیرآمیز و مجازات غیر انسـانی و وحشیانه قرار گیرد". قسمت الف از بند ۳ از مـاده ۸ نـیز اعلام می‌کند که "هیچکس را نباید به کار اجباری و انجـام عمـل تحمیلی وادار نمـود". هرچنـد کـه هرکـدام از این مـواد مسـتلزم تفاسـیر موسـع و عمیقی می‌باشـند، مهمـترین همـه آنهـا همـان مـاده ۳ می‌باشد. کمیته حقوق بشر در تفسیر شـماره ۲۸ از مـاده مـذکور صـراحت دارد کـه قتل‌هـای ناموسـی نقض فـاحش مفـاد میثـاق می‌باشد. گزارش مذکور ادامه می‌دهـد کـه قوانیـنی کـه در مـورد زنان سختگیری می‌کنند همگی نقض میثاق می‌باشند.[309]

بـه اختصـار می‌تـوان تعـدادی دیگـر از اسـناد و مقاوله‌نامـه هـای بین‌المللی در مقابلـه بـا انجـام رویه‌هـای غـیر انسـانی قتل‌هـای ناموسی را نیز به شرح زیر لیست کرد:

- مقاوله‌نامه بین‌المللی حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان مصوب سال ۱۹۷۹ مجمـع عمـومی ملـل متحـد (جمهـوری اسلامی این مقاوله‌نامه را امضا و تصویب نکرده است).
- اعلامیه حـذف همـه اشـکال خشـونت علیـه زنـان مصـوب مجمع عمومی ملل متحد در سال ۱۹۹۳.
- مقاوله‌نامه بین‌المللی حقوق کودک مصوب سال ۱۹۸۹.

---

[309] General Comment No. 28 Article 3 (The equality of rights between men and women). Human Rights Committee, sixty-eighth session Adopted: 29 March 2000 (1834th meeting)

- مقاوله‌نامه بین‌المللی علیه شکنجه و دیگر رفتارهـای غـیر انسانی مصوب ۱۹۸۵
- تشکیل گروه کاری برای جنایت‌هایی که با عنوان قتل‌هـای ناموسی صورت می پذیرد در سال ۲۰۰۱.

فصل پانزدهم

رهیافت حقوق بشری به آلاینده‌های خطرناک کشاورزی

پرسش‌ها: آیا آفت کش‌ها و یا آلاینده‌های آلی پایدار فقط متضمن تهدیداتی برای سلامتی انسان هستند، یا اینکه ابعاد دیگر حیات را نیز در معرض خطر قرار می‌دهند؟ رابطه این تهدیدات شیمیایی با نقض حقوق بشر ذاتی مردم چگونه تعریف می‌شود؟ چه نوعی از حقوق بشر می‌تواند در مقابله با این آلاینده‌ها مورد ادعا قرار گرفته و با جدیت دنبال شوند؟ ساز و کارهای حقوقی متناسب با برخورد در مقابل آمران و عاملان استفاده از این آلاینده‌ها پیست و چگونه می‌تواند دنبال شود؟

طرح موضوع

در سنوات اخیر، در نهایت بهت هموطنان شریف ایرانی از طریق اخبار متوجه می‌شوند که محصولات کشاورزی صادراتی به کشورهای همسایه یکی پس از دیگری برگشت می خورند. در ابتدا روسیه که شریک عمده حکومت اسلامی می‌باشد، فلفل های صادراتی به آن کشور را بازگرداند. به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از صدا و سیما در نامه سرویس فدرال نظارت بر حقوق مصرف کنندگان روسیه آمده است که در محموله‌های فلفل از چهار نوع سمی استفاده شده که در کشور روسیه به ثبت نرسیده و از تاریخ ۸ آذر روسیه واردات این محصول به کشورش را ممنوع کرده است. به گزارش اقتصاد نیوز، برگشت سیب زمینی از ازبکستان، کیوی از هند، صادرات هندوانه از کشورهای عربی، بازگرداندن همان محصول از سوی ترکیه از موارد دیگری هستند که بطور طبیعی نگرانی‌های جدی در باره این محصولات آلوده به سموم برانگیخته است. مقام های ایرانی به اشکال مختلف آلوده بودن این محصولات را تکذیب می‌کنند. بی‌تردید برگشت این محصولات که در شرایط بی‌آبی هزینه های بالایی را در بر داشته است، موضوعی که نه تنها خسارت

سنگینی را به تولیدکننده و صادر کننده وارد کرده، شائبه‌های زیادی را در خصوص سلامت مردمی که مصرف‌کننده همیشگی این محصولات هستند، مطرح می‌کند. این نوشتار به دلیل فنی و تخصصی بودن موضع سموم دفع آفات از بحث پیرامون آن گذر کرده اما چند پرسش حقوقی مهم را برای آگاهی و روشنگری در افکار عمومی به نمایش می‌گذارد: موضوع حقوق بشر در قبال محصولات آلوده کشاورزی چیست؟ آیا این حقوق فقط به سلامتی و حیات مصرف کنندگان ارتباط دارد یا اینکه حقوق محیط زیست نیز می‌بایستی در این شرایط با دقت بررسی و دنبال شود؟ و اینکه سازوکارهای مناسب برای پیگرد عاملان این تبهکاری‌ها چیست و چگونه عمل می‌کنند؟

سموم ارزان قیمت و فقدان استانداردهای نظارتی

سموم و آفت کش‌هایی که در کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرند، نقش دوگانه‌ای در زندگی امروز انسان ایفا می‌کنند. این آفت کش‌ها که اصطلاح علمی "آلاینده‌های آلی پایدار"[310] نام دارند، از یکطرف لازمه تولید محصولات کشاورزی در فضایی سالم و عاری از آلودگی‌ها می‌باشند. از طرف دیگر برخی از انواع آنها، بخصوص آفت کش‌هایی که ارزان قیمت بوده و یا تحت اجازه رسمی مراجع نظارت کننده بر تولید و توزیع آنها قرار ندارند، زیان‌های سختی هم به سلامت انسان و هم به محیط زیست وارد می‌کنند. به همین دلیل، تولید و استفاده از این سموم می‌بایستی تحت مراقب‌های شدید قانونی قرار گیرند. خطرات حاصل از استفاده از این آفت کش‌ها آن جهت جدی است که می‌توانند توسط باد و آب منتقل شده، و بر مردم، حیات وحش حتی دورتر از جایی که استفاده می‌شوند، بویژه پرندگان، و نیز محیط تأثیرات مخربی داشته باشند. بزرگترین مشکل در ارتباط با اینگونه آلاینده‌ها این است که آنها برای مدت طولانی در محیط زیست باقی می‌مانند و می‌توانند از طریق زنجیره غذایی از بگونه‌ای به گونه دیگر منتقل شوند. این آلاینده‌های به اشکال مختلف تولید می‌باشند که مشهورترین آنها " ددته" به فارسی مشهور به "ددته"[311] یک ترکیب شیمیایی کریستالی بی‌رنگ، بی‌مزه و تقریباً بی بو، و یک آلی کلرید است. در ابتدا در سال

---
[310] Persistent Organic Pollutants (POPs).
[311] Dichlorodiphenyltrichloroethane

۱۸۷۴ توسط یک شیمیدان استرالیایی به نام "اوتمار زیدلر"[312] به عنوان یک حشره‌کش ساخته شد، اما به دلیل اثرات زیست محیطی به سرعت بدنام شده و توسط منتقدان استفاده از آن به چالش کشیده شد. این ماده شیمیایی همچنین برای محافظت از سربازان در برابر بیماری‌های قابل انتقال از حشرات مانند مالاریا و همچنین تیفوس در طول جنگ جهانی دوم استفاده شد. بنابراین "ددته" یک ابزار ارزشمند بهداشت عمومی در بخش‌هایی از مناطق استوایی است. با این حال، استفاده زیاد از این ماده شیمیایی بسیار ماندگار، منجر به آلودگی محیطی گسترده و انباشتگی توده‌ای آن در انسان و حیات وحش گردیده است. بنابراین دلایل، این ماده شیمیایی، در عین مفید تلقی شدن، برای حیات انسان خطرناک تلقی می‌شود.

ریچل کارسون در کتاب *بهار خاموش*[313] که در سال ۱۹۶۲ انتشار یافت، این خطرات را برای آگاهی افکار عمومی در مرکز توجهات قرار داد. کارسون ایمان بشریت به پیشرفت فناوری، بدون بررسی زیان‌هایی که فن آوری می‌تواند برای حیات انسان داشته باشد، را به طرز فصیحی زیر سوال برده و به ایجاد زمینه‌هایی برای جنبش زیست محیطی کمک شایانی کرد. او که به عنوان بیولوژیست دریایی برای خدمات حیات وحش و ماهیان کار می‌کرد، با اشتیاق وصف ناپذیری برای نوشتن در باره ضرورت حفظ محیط زیست، *در زیر باد دریا*[314]، *دریای اطراف ما*[315]، و *لبه دریا*[316] را به تحریر در آورد که عمدتا جزو پرفروش‌ترین های نشر در امریکا بودند.

بهار خاموش به طور دقیق توضیح می‌دهد که چگونه مواد شیمیایی وارد زنجیره غذایی شده و در بافت‌های چربی حیوانات از جمله انسان انباشته های توده ای ایجاد می‌کند که باعث سرطان و آسیب ژنتیکی می‌شود. بزرگترین مشکل همراه با این نوع سم این است که تنها یک کاربرد آن بر روی یک محصول مورد نظر قرار می‌گیرد. ولی مشکل این است که هرچند این

[312] Othmar Zeidler
[313] Carson, R. (1962). *Silent Spring*. Penguin Books.
[314] Carson, R. (2007). *Under the Sea Wind.* Penguin Publishing Group.
[315] Carson, R. (2011). *The Sea Around Us*. New York: Open Road.
[316] Carson, R. (2021). *The Edge of the Sea*. Canongate Books.

نوع ماده شیمیایی ممکن است آفات و حشرات را از بین ببرد، اما آثار آن در محیط زیست باقی مانده و به گونه‌های زیستی آسیب وارد می‌کند. و حتی پس از رقیق شدن این سموم توسط آب باران، همچنان در محیط باقی مانند. درواقع، آلاینده‌ها در عین اینکه بر روی مناطق کشاورزی پاشیده می‌شوند، باقیمانده های آنها روی مواد گیاهی مرده باقی مانده، در خاک ته نشین می‌شوند، و می‌توانند با سرازیر شدن به آبراه‌ها بر مخازن آب زیرزمینی نیز نفوذ کنند. یک مطالعه در سال ۲۰۱۴ که آزمایش‌هایی را در ۳۸ ایالت انجام گرفت نشان داد که آلاینده‌ها حتی در سطوحی که ایمن تلقی می‌شوند باعث از بین رفتن تنوع زیستی از جمله کاهش تعداد حشرات مفید و همچنین پرندگان و دوزیستان می‌شوند. با توجه به این خطرات بود که کارسون به این نتیجه رسید که آفت کش های شیمیایی به طور جبران ناپذیری به حیوانات آسیب رسانده و منابع غذایی جهان را آلوده کرده‌اند. جالب‌ترین و معروف‌ترین فصل کتاب، "افسانه‌ای برای فردا"، یک شهر بی‌نام آمریکایی را به تصویر می‌کشد که در آن همه زندگی - از ماهی گرفته تا پرندگان، شکوفه‌های سیب و کودکان انسان‌ها - به دلیل اثرات موذیانه مواد شیمیایی “خاموش” شده بود. در جالب‌ترین فصل کتاب، "افسانه‌ای برای فردا"، یک شهر فرضی آمریکایی را به تصویر می‌کشد که در آن همه زندگی، از ماهی گرفته تا پرندگان، شکوفه‌های سیب و کودکان، به دلیل اثرات این مواد شیمیایی خاموش شده‌اند.

نقطه نظرات خانم کارسون آنچنان جذابیتی برای شهروندان امریکایی داشت که خشم بسیاری را باعث شد و این امر، در نقطه مقابل، خشم شرکت‌های تولید کننده سموم دفع آفات را نیز بر افروخت. در حقیقت آنچه خانم کارسون در اختیار افکار عمومی امریکایی قرار داد، باعث شد تا "ددته" در امریکا ممنوع شود، و این موضوعی بود که شرکتهای تولید کننده این ماده شیمیایی از آن بسیار ناخرسند بودند. واقعیت این است که این شرکت‌ها و وابستگان تجاری آن‌ها با انگیزه کسب سود، سرمایه‌گذاری زیادی در حفظ وابستگی کشاورزان به آفت‌کش‌ها انجام داده‌اند. آفت کش‌ها یک صنعت ۱۴ میلیارد دلاری را فقط در ایالات متحده دارا هستند که دو سوم آن برای مصارف کشاورزی است. اینها بیشتر علف کش‌های جفت شده با بذرهای اصلاح شده ژنتیکی هستند. در سال ۲۰۱۷، فروش خالص مونسانتو از ذرت، دانه‌های سویا و پنبه دستکاری شده ژنتیکی و

فناوری‌های بـه ۵/۹ میلیـارد دلار رسـید.[317] تـرس ناشـی از دسـت رفتن سودهای کلان برای شرکت های تولیـد کننـده اینگونـه مـواد شیمیایی، واکنش شدید آنها را بـه دنبـال داشـت. یکی از مـدیران شرکت آمریکایی سیا نامید[318] می‌گویـد "اگـر از آموزه‌هـای خـانم کارسون پیروی شود، ما به دوران تاریکی باز می‌گردیم کـه در آن حشرات و بیماری‌ها و حیوانات مـوذی بـار دیگـر زمین را بـه ارث خواهند برد". شرکت مونسانتو نیز ۵۰۰۰ نسـخه بروشـور اسـتهزا کننده‌ای از *بهار خاموش* را با عنوان سال متروک منتشـر و توزیـع کرد که در آن جهانی به تصویر کشیده می‌شود کـه در آن قحطی، بیمـاری و حشـرات در آن بـه دلیـل ممنـوعیت آفت کش هـای شیمیایی بیداد می‌کنند.[319]

. آلاینده‌های شیمیایی بر اکوسیستم‌های طبیعی خطرات عمده ای را تحمیل می‌کنند. برخی از آنان به سیستم عصبی حشرات حمله می‌کنند و در نتیجه بر گرده افشانی ها تاثیر می گذارند. به عنوان مثال، بگونه‌ای از زنبورهای عسل که در آزمایش‌های کنترل شـده در معرض این نوع مواد شمیایی خاص قرار داشـتند، کنـدتر رشـد کردند. علاوه براین، آزمایش‌ها روی زنبورهای عسل نشان داد که آن نوع سموم باعث کـاهش یـادگیری و ارتباطـات می‌شـوند آنهـا می‌شوند. نگران‌کننده‌تر از این موضوعات، بـه نظـر می‌رسـد کـه زنبورهای عسل منابع غذایی حاوی بقایای سموم بکار بـرده شـده را تـرجیح می‌دهنـد. یکی دیگـر از مشـکلات موجـود کـه ناشـی از اتکای بیش از حد به آفت کش‌ها است، تکامل مقاومت حشـرات، علف‌های هرز، و نیز بیماری‌هـا نسـبت بـه آفت کش‌هـا می‌باشـد. درحقیقت، مانند هر موجود زنده دیگری، علف‌های هرز و آفات در نیز طول زمان تکامل می یابند. هنگامی کـه کشـاورزان بـه طـور مکرر از آفت کش‌های مشـابه اسـتفاده می‌کننـد، آن افت‌هـا و یـا علف‌های هرز که به لحاظ ژنتیکی تحول یافته‌اند، در برابر سـموم مذکور مقاومت می‌کنند. هنگامی که همان آفت کش‌هـا سـال بـه سال در مقیاس انبوه استفاده می‌شوند، تعداد گونه‌های مقاوم در مقابل سموم آفات به سرعت تکثیر می‌شـوند تـا زمـانی کـه کـل تعداد به آفت کش مقاوم شود.[320]

---

[317] https://foodprint.org/issues/pesticides/
[318] American Cyanamid Company
[319] The Story of Silent Spring. https://www.nrdc.org/stories/story-silent-spring
[320] https://foodprint.org/issues/pesticides/

برای جلوگیری از این بلایا و یا کاهش صدمات آن بر انسان و محیط زیست، با تلاش‌های جامعه بین‌المللی امروزه رژیم‌های حقوقی خاصی برای آنها به وجود آمده و کشورها به موجب حقوق بین‌الملل متعهد با رعایت مقررات در استفاده از آن افت کش‌ها شده‌اند.

کنترل بین‌المللی آلاینده‌ها

در مقابله با این مشکلات، در ۲۲ ماه می سال ۲۰۰۱ کنفرانس استکهلم مقاوله‌نامه‌ای را خصوص آلاینده‌های آلی پایدار تصویب کرد.[321] تا دسامبر ۲۰۲۱ تعداد ۱۸۴ کشور عضو این مقاوله‌نامه شده‌اند. جمهوری اسلامی در سال ۲۰۰۶ به آن مقاوله‌نامه پیوسته و آنرا اجرایی ساخته است. غایب‌های بزرگ این مقاوله‌نامه امریکا، اسرائیل، ایتالیا، و مالزی می‌باشند. در مقدمه مقاوله‌نامه نگرانی‌های حاصل از این آلاینده‌ها اینگونه توضیح داده شده است:

> با توجه به اینکه آلاینده‌های آلی پایدار دارای خواص سمی هستند، در برابر نابودی مقاومت می‌کنند، انباشتگی زیستی دارند و از طریق هوا، آب و اشکال مهاجرت از مرزهای بین‌المللی عبور کرده و دور از محل انتشار خود قرار می‌گیرند، یعنی جایی که در اکوسیستم‌های زمینی و آبی انباشته می‌شوند،
> با آگاهی از نگرانی‌های مربوط به سلامت، به ویژه در کشورهای در حال توسعه، ناشی از مواجهه محلی با آلاینده‌های آلی پایدار، به ویژه تأثیرات آن بر زنان و از طریق آنها بر نسل‌های آینده،
> با اذعان به اینکه اکوسیستم‌های قطب شمال و جوامع بومی به دلیل انباشت زیستی آلاینده‌های آلی پایدار و اینکه آلودگی غذاهای سنتی آنها یک مسئله بهداشت عمومی است، به ویژه در معرض خطر هستند،

---

[321] Stockholm Convention on Persistent Organic Pollutants (POPs) was adopted at a Conference of Plenipotentiaries on 22 May 2001 in Stockholm, Sweden. The Convention entered into force on 17 May 2004.

با یـادآوری مفـاد مربـوط مقاوله‌نامـه هـای بین‌المللی زیســت محیطی مربوطــه، بــه ویــژه "مقاوله‌نامــه روتردام در مـورد رویـه رضـایت آگاهانـه قبلی" بـرای بــرخی مــواد شــیمیایی خطرنــاک و آفت کش‌هــا در تجـارت بین‌المللی"[322] و "مقاوله‌نامـه بـازل در مـورد کنترل جابجایی های فرامرزی پسماندهای خطرنـاک و دفع آنها"[323] شـامل موافقتنامه‌هـای منطقه‌ای تـدوین شده در چارچوب ماده ۱۱ مقاوله‌نامه.

مقاوله‌نامه شامل ۳۰ ماده و ضـمایم، کشـورهای عضـو را متعهـد ساخت تا ۱۲ نوع کلیدی آلاینده‌های آلی پایدار را متوقـف سـازند. به دنبال مقاوله‌نامـه، تولیـد بسـیاری از آلاینـده‌های آلی پایـدار در پــاره‌ای از کشــور متوقــف شــد. بــا این حــال، شــهروندان و زیســتگاه‌های طــبیعی و بــومی جهــان هنــوز در معــرض خطــر آلاینـده‌های آلی پایـدار می‌باشـند. این آلاینـده‌های بـه سـرعت از طریق باد، آب، و یا مهاجرت از نقطـه ای بـه نقطـه دیگـر انتقـال می یابند. در نتیجه اکـثر کشـورهای توسـعه یافتـه اقـدامات قـوی برای کنترل آلاینده‌های آلی پایدار انجام داده‌اند، امـا تعـداد زیـادی از کشورهای در حال توسعه بـه تـازگی شـروع بـه محـدود کـردن تولید، استفاده و انتشار آنها کرده‌اند. جمهوری اسـلامی علی رغم اینکه مقاوله‌نامه استکهلم را تصویب کرده اسـت، گـویی همچـون دیگر تعهدات بین‌المللی خود را به آن پایبند نشان نمی‌دهد.

ســازمان بهداشــت جهــانی نــیز نقش مهمی در کــاهش ســطح آلاینده‌های ایفا می‌کنـد. این نقش را می‌تـوان از روی تارنمـای آن سازمان خواند: "آفت کش‌هـا از جملـه علـل اصـلی مـرگ و مـیر ناشی از خود مسمومیت، بـه ویـژه در کشـورهای بـا درآمـد کم و متوسط. هستند". سازمان ادامه می‌دهد کـه "از آنجـایی کـه این

[322] Rotterdam Convention on the Prior Informed Consent Procedure for Certain Hazardous Chemicals and Pesticides in International Trade adopted Rotterdam, 10 September 1998.

[323] Basel Convention on the Control of Transboundary Movements of Hazardous Wastes and their Disposal was adopted on 22 March by the Conference of Plenipotentiaries in Base, Switzerland in response to a public outcry following the discovery, in the 1980s, in Africa and other parts of the developing world deposits of toxic waste imported from abroad.

نوع آفت کش‌ها ماهیتاً سمی هستند و در محیط پخش می‌شــوند، تولید، توزیع و استفاده از آنها نیاز به مقررات و کنترل دقیق دارد. نظارت منظم بر بقایای مواد غذایی و محیط زیست نـیز ضـروری است". سازمان دو هدف را در قبـال این سـموم آفت کش دنبـال می‌کند:

- ممنوعیت سموم دفع آفـات بـرای انسـان و همچـنین آفت کش‌هـایی کـه بـرای مـدتی طـولانی در محیـط بـاقی می مانند.
- برای محافظت از سلامت عمومی باید حـداکثر محـدودیت برای باقی مانده آفت کش‌ها در غذا و آب، تعیین شود.
-

سازمان اذعان دارد که بیشترین تعداد کسانی که در معرض خطر افـرادی هسـتند آنهـایی می‌باشـند کـه مسـتقیماً در معـرض آفت کش‌ها هستند. اینها شامل کارگران کشاورزی هسـتند کـه از آفت کش‌ها استفاده می‌کنند. البته افـراد دیگـر کـه در منـاطق نزدیـک استفاده از آفت کش‌ها قـرار دارنـد، نـیز در معـرض مسـتقیم این خطرات قرار دارند. دیگر مردمان، یعنی کسـانی کـه مسـتقیما در منطقه مورد استفاده آفت کش‌ها نیستند، نیز از طریق غـذا و آب در معرض سطوح پایین‌تری از بقایای آفت کش‌ها قرار می‌گیرنـد. بنابراین، برای پیشـگیری و کنـترل در ابتـدا بایـد پـذیرفت کـه هیچ کس نباید در معرض مقادیر غیرایمن آفت کش قرار گیرد. سپس، افرادی که آفت کش‌ها را روی محصـولات کشـاورزی، خانه‌هـا یـا باغ‌ها پخش می‌کنند، بایـد بـه طـریقی مناسـب محـافظت شـوند. افرادی که مستقیماً در انتشار سموم دفع آفات نقش ندارنـد بایـد در حین انتشـار و بلافاصـله پس از انتشـار از منطقـه دور باشـند. غذایی کـه فروختـه می‌شـود یـا اهـدا می‌شـود (ماننـد کمـک هـای غــذایی) بایــد بــا مقــررات آفت کش‌هــا، بــه ویــژه بــا حــداکثر محدودیت‌های باقیمانده مطابقت داشته باشد. افـرادی کـه غـذای خــود را تولیــد می‌کننــد بایــد هنگــام اســتفاده از آفت کش‌هــا دستورالعمل استفاده را رعایت کنند و در صورت لزوم با استفاده از دستکش و ماسک از خود محافظت کنند.

ســازمان بهداشــت جهــانی، بــا همکــاری ســازمان خواروبــار و کشاورزی، مسئول ارزیابی خطرات آفت کش‌ها برای انسـان، هم از طریــق قــرار گــرفتن در معــرض مســتقیم و هم از طریــق باقیمانده‌های موجود در مواد غذایی، و توصیه حفاظت‌هـای کـافی

می‌باشد. در همین ارتباط، سازمان بهداشت جهانی و سازمان خواروبار و کشاورزی به طور مشترک استاندارد رفتار بین‌المللی در مورد مدیریت آفت کش‌ها را تدوین کرده‌اند که نظارت‌های دولتی، بخش خصوصی، جامعه مدنی و سایر ذینفعان در مورد بهترین شیوه‌ها در مدیریت آفت‌کش‌ها در طول چرخه عمرشان از تولید تا دفع آنها می‌باشد.

ارزیابی خطر برای باقیمانده‌های آفت کش‌ها در مواد غذایی توسط یک گروه علمی مستقل و متخصص بین‌المللی به نام "نشست مشترک در مورد بقایای آفت کش‌ها"[324] انجام می‌شود. این نشست یک نهاد تخصصی ویژه است که به طور مشترک توسط سازمان غذا و کشاورزی ملل متحد و سازمان بهداشت جهانی به منظور هماهنگ کردن نیازها و ارزیابی خطر در مورد بقایای آفت کش‌ها اداره می‌شود. نشست مشترک از سال ۱۹۶۳ هر ساله برای انجام ارزیابی‌های علمی باقی مانده آفت کش‌ها در مواد غذایی تشکیل می‌شود. نشست، پس از ارزیابی سطح خطرات، محدودیت‌هایی را برای مصرف ایمن تعیین می‌کند تا اطمینان حاصل شود که میزان باقی مانده آفت کش‌هایی که افراد از طریق خوردن غذا در طول عمرشان در معرض آن قرار می‌گیرند، منجر به اثرات نامطلوب سلامتی نگردد. علاوه براین، نشست توصیه‌هایی در مورد سطوح قابل قبول باقی مانده آفت کش‌ها در مواد غذایی در حال حرکت در تجارت بین‌المللی ارائه می‌دهد. نشست مشترک متشکل از کارشناسانی است که به عنوان متخصصان مستقل و شناخته شده بین‌المللی که در مقام شخصی عمل می‌کنند و نه به عنوان نمایندگان کشورها شرکت می‌کنند.

گزارشگران ویژه حقوق بشر در مورد غذا و نیز سموم با این هماهنگی‌های بین‌المللی برای محدود ساختن استفاده از سموم آفت کش همراه بوده‌اند. به نظر آنان "استفاده بیش از حد از آفت کش‌ها برای سلامت انسان، برای محیط زیست بسیار خطرناک است و این ادعا که آنها برای تضمین امنیت غذایی حیاتی هستند گمراه کننده است."[325] گزارشگران ویژه به

[324] Joint Meeting on Pesticide Residues: https://www.fao.org/agriculture/crops/thematic-sitemap/theme/pests/jmpr/en/
[325] https://news.un.org/en/story/2017/03/552872-un-human-rights-experts-call-global-treaty-regulate-dangerous-

تحقیقاتی اشـاره کردنـد کـه نشـان می‌دهـد آفت کش‌هـا مسـئول حدود ۲۰۰ هزار مرگ ناشی از مسـمومیت حـاد در سـال هسـتند. حدود ۹۹ درصد از مرگ و میرها در کشورهای درحـال توسـعه رخ داده است که در آنجا مقررات بهداشتی، ایمنی و زیسـت محیطی ضعیف‌تر هستند.

بنابر همان گزارش قرار گرفتن مداوم در معـرض آفت کش‌هـا بـا سرطان، بیماری‌هـای آلزایمـر و پارکینسـون، اختلالات هورمـونی، اختلالات رشدی و عقیم شدن ارتباط دارد. کشاورزان و کـارگران کشاورزی، گروه‌هـایی کـه در نـزدیکی مـزارع زنـدگی می‌کننـد، و بویژه جوامع بومی و زنان باردار و کودکان نسبت به قرار گـرفتن در معرض آفت کش‌ها آسیب پذیر بـوده و بایـد مـورد حمایت‌هـای ویژه قرار گیرنـد. کارشناسـان بـه ویـژه بـر تعهـد کشـورها بـرای حمایت از حقوق کودکان در برابـر آفت کش‌هـای خطرنـاک تاکیـد کردند و همچنین هشدار دادند که برخی از آفت کش‌هـا می‌تواننـد برای دهه‌ها در محیط بـاقی بماننـد و تهدیـدی بـرای کـل سیسـتم زیست محیطی که تولید غذا به آن بستگی دارد، باشند.[326]
اجرای حق برخورداری از غذا و سلامت کـافی مسـتلزم اقـدامات پیشگیرانه برای حذف آفت کش‌های مضر می‌باشـد و راه حـل آن مستلزم یک رویکرد جامع به حق داشـتن غـذای کـافی اسـت. این راه حل شامل حـذف تـدریجی آفت کش‌هـای خطرنـاک و اجـرای مقررات مبتنی بر رویکرد حقوق بشـری اسـت. راه حـل همچـنین شامل گذار به سمت شیوه‌های کشاورزی پایدار است. این انتقال باید چالش‌هـای کمبـود منـابع و تغیـیرات آب و هـوایی را در نظـر بگیرد و در نهایت به دستیابی به اهداف توسعه پایدار کمک کند.

پاسخ حقوق بشر به آلاینده‌های آلی

پرسشی که در رابطه با تاثیرات مخرب آن آلاینـده‌ها بـر سـلامتی انسان، و البته محیط زیست مطرح اسـت، این اسـت کـه حقـوق بشر چه پاسخی به این آلاینده‌ها می‌دهد. کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد این پاسخ می‌دهد کـه "ایجـاد یـک محیـط زیسـت ایمن، تمـیز، و سـالم بـرای برخـورداری کامـل از طیـف وسیعی از حقوق بشر، از جمله حقوق زندگی، سـلامت، غـذا، آب

pesticides.

[326] https://www.ohchr.org/EN/Issues/Environment/SRToxicsandhumanrights/Pages/Pesticidesrighttofood.aspx.

و بهداشت ضروری است". سپس ادامه می‌دهد که "بدون محیط زیست سالم، ما نمی‌توانیم آرزوهای خود را برآورده کنیم یا حتی در سطحی متناسب با حداقل استانداردهای کرامت انسانی زندگی کنیم. در عین حال، حمایت از حقوق بشر به حفاظت از محیط زیست کمک می‌کند. وقتی مردم بتوانند درباره تصمیماتی که بر آنها تأثیر می‌گذارد بیاموزند و در آن مشارکت کنند، می‌توانند کمک کنند تا اطمینان حاصل شود که این تصمیم‌ها به نیاز آنها برای محیطی پایدار احترام می‌گذارند".

گفتمان حقوق بشر با دقت کافی ابعاد ارتباطی میان حقوق بشر بین‌المللی و خطرات این آلاینده‌ها را روشن ساخته است.

حق حیات اولین و اصلی‌ترین حق انسان در مقابله با آلاینده‌های خطرناک می‌باشد. این حق را می‌توان در منشور بین‌المللی حقوق بشر جستجو کرد. اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۳ این حق را توضیح می‌دهد: "هر فردی حق دارد از زندگی و آزادی و امنیت شخص خویش برخوردار باشد". ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز در بند اول حق حیات را برای همه اعضای خانواده بشری به رسمیت شناخته است: "حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است". در اجرای این حق، کشورها موظف هستند تا تدابیر مناسب برای محافظت از زندگی در برابر همه تهدیدات قابل پیش‌بینی اتخاذ کنند. آنان بویژه می‌بایست اقدامات مثبتی را برای افرادی که در موقعیت‌های آسیب‌پذیر قرار دارند و یا جانشان به دلیل تهدیدهای اینگونه سموم دفع آفات در معرض خطر قرار گرفته می‌گیرد، اتخاذ کنند.

هنگامی که سرایت سموم به آبهای جاری و زیرزمینی و همچنین اشاعه آنها از طریق باد، و یا دیگر گونه‌های ارتباطی سلامتی انسان را در خطر قرار می‌دهد، حق حیات نقض می‌شود. بنابراین، کشورها متعهد می‌باشند تا در حمایت از حق زندگی همه امکانات و تدابیر لازم را اتحاذ نمایند. از اینروی لازم است که همه خطراتی که این حق ذاتی انسان را تهدید می‌کنند، توسط کشورها شناسایی شده و با اتخاذ تدابیر لازم تحت کنترل موثر درآیند. کمیته حقوق بشر در نظریه عمومی شماره ۳۶ در سال ۲۰۱۸، با استناد به ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی اذعان می‌دارد که

حق حیات هم برای افراد و هم برای کل جامعه اهمیت حیاتی دارد. این حق به خودی خود به عنوان حقی که در ذات هر انسانی وجود دارد بسیار با ارزش است، اما همچنین یک حق اساسی است که حمایت مؤثر آن شرط لازم برای برخورداری از سایر حقوق بشر است و محتوای آن می‌تواند توسط سایر حقوق بشر قابل اطلاع باشد.[327]

این نظریه همچنین خاطرنشان می‌سازد که حق زندگی نباید به صورت محدود تفسیر شود. این مربوط به استحقاق افراد برای رها بودن اقدامات، و یا عدم انجام اقداماتی، است که ممکن است مرگ غیرطبیعی یا زودرس آنها را باعث شود، و یا مانع از برخورداری آنان از یک زندگی شرافتمندانه باشد. به همین دلیل ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بیان می‌دارد که "حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است". حال اگر به همان ماده ۶ میثاق مراجعه نماییم، در بند ۲ می‌گوید که " این حق باید به موجب قانون حمایت بشود. هیچ فردی را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) از زندگی محروم کرد". این حق باید توسط قانون حمایت شود. منظور اینکه کشورها باید قوانینی را وضع و به اجرا در آورند که از زندگی همه انسانها محافظت به عمل آورد. کشورهای عضو میثاق بویژه ملزم می‌باشند که اقدامات حفاظتی ویژه‌ای را در قبال افرادی که در موقعیت آسیب پذیری قرار دارند و جانشان به دلیل تهدیدهای خاص یا الگوهای خشونت از قبل موجود در معرض خطر قرار گرفته است، اتخاذ کنند.

نظام‌های منطقه‌ای حقوق بشر نیز حق حیات را در مرکز چارچوب خود قرار می‌دهند. به عنوان مثال، ماده ۲ مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی می‌گوید: "حق زندگی هر کس باید توسط قانون حمایت شود". منشور آفریقایی حقوق بشر و انسان نیز حق زندگی را در ماده ۴ به رسمیت شناخته و تثبیت می‌کند. ماده ۴ مقاوله‌نامه آمریکایی حقوق بشر تضمین های مشابهی را ارائه می‌کند. افزون براین، حق حیات به عنوان

---

[327] General comment No. 36 (2018) on article 6 of the International Covenant on Civil and Political Rights, on the right to life, Human Rights Committee.

بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی نیز به رسمیت شناخته شده است و آن را برای کشورهایی که معاهدات عمده حقوق بشر را تصویب نکرده‌اند الزام‌آور می‌سازد. در حقیقت، حق حیات یکي از قواعد آمره[328] بین‌المللی است که هیچ گونه انحرافی از آن امکان پذیر نیست.
براساس ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر حقوق بشر شامل حق سلامتی برای همه اعضای خانواده بشری می‌باشد". هرکس حق دارد از سطح یک زندگانی برخوردار باشد که سلامت و رفاه او و خانواده‌اش از جمله خوراک و لباس و مسکن و رسیدگی‌هاي پزشکي آنان را تامین کند". ماده ۹ میثاق حقوق بشر مدنی و سیاسی "هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد" و ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز این حق را به رسمیت شناخته‌اند. پیشگیری مناسب و ارتقای سلامت، حق رشد و توسعه با پتانسیل کامل، و حق زندگی در شرایطی که آنها را قادر می‌سازد به بالاترین استانداردهای سلامت دست یابند، همه برآمده از احق برخورداری از سلامتی است که خو حاصل احترام به حق حیات می‌باشد. حق سلامتی شامل عوامل اساسی تعیین کننده سلامت، مانند دسترسی به آب سالم و آشامیدنی؛ تامین کافی غذا، تغذیه، و مسکن؛ شرایط شغلی و محیطی سالم؛ و دسترسی به آموزش و اطلاعات مرتبط با سلامت می‌باشد. قرار گرفتن در معرض آفت کش‌ها و مسمومیت با آفت کش‌های خطرناک بی‌تردید نقض این حق اساسی همه مردم می‌باشد. بنابراین، کشورها باید رسما وارد عمل شده و با اقدامات مقتضی و مثبت مانع از به خطر افتادن سلامت مردم بشوند. در این ارتباط، کشورها متعهد می‌باشند تا اطلاعات صحیح در مورد خطرات مرتبط با آفت کش‌های بسیار خطرناک که برای حفاظت از حق سلامتی مهم است، را در اختیار آنان بگذارند. این امر بخصوص برای کشاورزان و روستاییان اهمیت دارد که ممکن است به دلیل آگاهی نداشتن به این خطرات سلامتی آنها همواره در خطر باشد. کشورها باید با آموزش‌های لازم به کشاورزان آنها را نسبت به این خطرات آگاه سازند.

حق اطلاعات داشتن در خصوص خطرات ناشی از سموم آفت کش، از جمله حقوق بنیادین برای همه می‌باشد. سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین-دولتی منطقه‌ای بر اهمیت اطلاعات در

[328] Jus cogens, peremptory norms of international law.

حوزه محیط زیست تاکید کرده‌اند (گزارشگر ویـژه سـازمان ملـل در مورد حقوق بشر و محیط زیست. (۱۹۹۴)
ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز دسترسی به اطلاعـات را از جمله حقوق بنیـادین بشـری می‌دانـد "هـر کس آزاد اسـت هـر عقیـده‌ای را بپـذیرد و آن را بـه زبـان بیـاورد و این حـق شـامل پذیرفتن هرگونه رای بدون مداخله اشـخاص می‌باشـد و مي‌توانـد به هر وسیله که بخواهد بدون هیچ محدودیتی به حدود جغرافیـایی اخبار و افکار را تحقیق نماید و دریافت کنـد و انتشـار دهـد". مهم این است که اطلاعات مربوطه بـرای همـه نـیز قابـل درک و فهم باشد. از آنجاییکه اطلاعات مربوط به آلاینده‌های آلی خطرناک بـه اصطلاحات پیچیده و علمی همراه می‌باشد، کشورها باید زمینه‌هـا و اقدامات لازم را به عمل آورند تا اطلاعات قابـل فهم در اختیـار مـردم، بـویژه کشـاورزان قـرار گـیرد. و از آنجاییکـه در بیشـتر کشـورهای در حـال توسـعه و یـا کمـتر توسـعه یافتـه، کشـاورزان سـواد خوانـد و نوشـتن ندارنـد، و یـا اینکـه زبـان آنهـا انگلیسـی نمی‌باشد، اطلاعات مربوط به این سموم بدون درک کافی از بین وی روند و در نتیجه زیان‌های حاص دامنگـیر همـه مـردم و محیـط زیست می‌شود.

به عنوان جمع بنـدی، رهیـافت حقـوق بشـری بـه آلاینـده‌های آلی خطرناک نه تنها این تعهد را بر عهده کشورها می‌گذارد تا مـانع از اقداماتی شوند که برای سـلامتی و حیـات شـهروندان زیـان آور و خطرناک می‌باشد، آنها همچنین متعهد هستند تا اقدامات مثبتی را در جهت حفاظت از حقوق بشر شهروندان خـود بـه عمـل آورنـد. البته این اقدامات منوط و محدود به شهروندان یک کشـور خـاص نیستند. بلکه به عنوان تعهدی جهانشمول می‌بایست در برگیرنـــده حقوق بشر ذاتی همه اعضای خـانواده بشـری باشـد. از آنجاییکـه مقررات و قوانین حقوق بشر بین‌المللی شامل مجموعه گسـترده ای از اعلامیه ها، میثـاق هـا، معاهـدات و یـا تفاسـیر دادگـاه هـای بین‌المللی می‌باشد، و این ابعاد معاهداتی غالبا بـه حقـوق عـرفی بین‌المللی نیز همراه هستند، نمی‌توان فقط موارد و یـا ارجاعـات خاصی را از درون آن مجموعه حقوقی برای موضـوع مـورد بحث در این مقاله در نظر گرفت. بلکه باید کل مجموعه حقوق بشر را به عنوان یک حقیقت یکپارچه، غیر قابل انفکاک، به هم پیوسته، و متقابلاً تقویت کننده برای مقابله با آثار زیانبار آلاینده‌ها بکـار بـرد. بنابراین، ارجاعات محدود به اعلامیه جهانی حقوق بشر و یا میثاق ها فقط اشاراتی ساده برای تبیین رهیافت حقـوق بشـری نسـبت

به آلاینده‌های آلی خطرناک بودند. این ارجاعات فقط اشـاره‌هایی بر این حقیقت هستند کـه آلاینـده‌های نـه تنهـا نـاقض حقـوق ذاتی مردم، بلکه به موجب حقـوق بشـر محیـط زیسـت نـاقض قواعـد محکم و اسـتوار آمـره هسـتند کـه کوتـاهی در قبـال آنهـا مـوجب مسئولیت بین‌المللی است.

فصل شانزدهم

پیامدهای حقوقی ساقط ساختن هواپیمای اوکراین

پرسـش: پیامـدهای حقـوق بشـری سـاقط سـاختن هواپیمـای اوکراینی توسط سپاه پاسداران چیست؟[329]

در بامـداد روز چهارشـنبه هجـدهم دی مـاه ۱۳۹۸، هشـتم ژانویـه ۲۰۲۰ سـاعاتی پس از موشـک بـاران بخش‌هـایی از یـک پایگـاه هـوایی آمریکـا در عـراق بـه تلافی تـرور قاسـم سـلیمانی، یـک هواپیمای مسافربری شرکت هواپیمایی اوکراین بـا ۱۷۶ مسـافر و خدمه در نزدیکی تهران در آسمان هدف موشک‌های پدافند هوایی سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی قـرار گـرفت و سـقوط کـرد. بـا گذشت یکسال از این واقعه وحشتناک، هنوز بازماندگان قربانیـان بی‌گناه و همه مردم ایران در اندوهی عمیق و خشمی روز افزون قرار دارند. رسانه‌های جمعی نیز به اشکال مختلـف بـه ابعـاد این موضـوع پرداخته‌انـد. در تـاریخ نـوزدهم مـاه مـارس سـال ۲۰۲۱، سـازمان هواپیمـایی ایـران در گـزارش نهـایی خـود بـا بررسـی سرنگون ساختن هواپیمای اوکرائینی، مسئول اصلی این فاجعه را یک متصدی دفاع ضد هوایی سپاه پاسداران معرفی کرد. گـزارش

[329] این مقاله بلافاصله بعد از شنیدن خبر، و در همان روزهای اول که فاجعه ناگوار جنایت سرنگونی هواپیما انجام شد، به تحریر در آمده و انتشار یافت.

بلافاصله مورد انتقادات فراوانی قرار گرفت. وزیر خارجه اوکراین این گزارش را "تلاشی ریاکارانه برای پوشاندن حقیقت" خواند. جاستین ترودو، نخست وزیر کانادا، نیز اعلام کرد که به تلاش برای پاسخگویی ایران به سقوط هواپیمای اوکرائینی در سال گذشته ادامه می‌دهد. او گزارش نهایی ایران مبنی بر قصور "کاربر سامانه دفاع هوایی" در سرنگونی هواپیما توسط سپاه پاسداران را "ناکافی" دانست. اخیرا نیز دبیر شورای عالی امنیت ملی اوکراین گفته است ایران "عامدانه" هواپیمای مسافربری اوکرائینی را در نزدیک تهران سرنگون کرده است.

از طرف دیگر اغلب در رسانه‌های جمعی خانواده‌های قربانیان و یا کارشناسان رسانه ای این بحث را مطرح می‌سازند که موضوع باید به دادگاه لاهه ارجاع شود. ولی اینها توضیح نمی‌دهند که منظورشان کدام دادگاه است. در لاهه دادگاه و دیوان‌های متفاوتی وجود دارند که صلاحیت‌های خاص خود را دارند. بنابراین، صرف بیان ارجاع به دادگاه لاهه بدون توضیح دقیق اینکه منظورشان کدامین دادگاه و با چه صلاحیتی، در شکل‌گیری افکار عمومی گمراه کننده خواهد بود. این نوشتار کوتاه به بررسی و تبعات ابعاد حقوق بین‌المللی موضوع می پردازد. هدف از تحریر نوشتار نیز این است که توضیح دهد چگونه باید راه را برای تعقیب قضایی عاملان حادثه جنایت‌کارانه هموار نمود. همچنین خانواده قربانیان نیز می‌توانند با دقت بیشتر در یابند که چگونه باید روشی صحیح را طبق معیارهای حقوق بین‌الملل برای دادخواهی خود دنبال کنند.

تا قبل از جنگ جهانی اول و در طول این جنگ، نظارت بر رفت و آمد هواپیماهای غیر نظامی و قوانین ناظر بر آن در اختیار کشورها و ملاحظات ملی آنها قرار داشت. بنابراین آنها می‌توانستند بدون اخطار قبلی به روی هواپیماهایی که مرزهای هوایی آنها را نقض می‌کردند، آتش بگشایند. عدم وجود قوانین و استانداردهای بین‌المللی که ناشی از عدم توسعه یافتگی صنعت هوانوردی بود، به کشورهای اروپایی این اجازه را می داد که با توجه به اولویت های سیاسی خود و بنا بر شرایطی به رفت و آمد های احترام گذاشته و یا آنها را منع نمایند. در سال ۱۹۱۰ کشور فرانسه کنفرانسی بین‌المللی تشکیل داد تا بتواند به وضع قوانینی در مورد حمل و نقل هوایی غیر نظامی سر و سامانی بخشد. ولی این تلاش به دلیل فضای متشنج سال‌های پیشین

جنگ جهانی اول نتوانست به معاهده‌ای منجر شود. ولی بـا پایـان یافتن جنگ جهانی اول، طی کنفرانس پاریس نخستین مقاوله‌نامه بین‌المللی برای تنظیم مقرراتی برای هوانـوردی دسـت یـافت. بـا دنبـال این مقاوله‌نامـه کمیسـیون بین‌المللی نـاوبری هـوایی[330] تاسیس و تلاش کرد تا مقـرراتی را بـرای نـاوبری وضـع نمایـد.[331] وقوع جنگ جهانی دوم شـرایط را بـه سـمت دوران جنـگ جهـانی اول بـاز گردانـد بگـونه‌ای کـه کشـورهای اروپـایی می‌توانسـتند هواپیماهایی که حریم هوایی آنان را نقض می‌کردند، هـدف قـرار دهند.

بعد از جنگ جهانی دوم و با شکل‌گیری کنفرانس شیکاگو در سال ۱۹٤٤ مقاوله‌نامه بین‌المللی هواپیمایی که به مقاوله‌نامـه شـیکاگو اشتهار دارد به تصویب رسید. این مقاوله‌نامه دو اصـل بنیـادین را در حمل و نقل هوایی هوایی تاسیس کرد: اصل اول ناظر بر حـق عبور هواپیماهای غیرنظامی، دوم، حق فرود آمـدن بـرای سـوخت گیری مجدد و یا رفـع مشـکلات فـنی بـدون اجـازه دادن یـا سـوار شدن مسافران.[332] بخش دوم این مقاوله‌نامه سـازمان بین‌المللی حمل و نقل هوایی غیر نظامی را تاسیس کرد.[333] پس از تاسـیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ این سازمان بعنوان یـک آژانس تخصصی به مجموعه ملـل متحـد پیوسـت. ایـران بـه این معاهـده پیوسـته و آنـرا در سـال ۱۹۵۰ در قانونگـذاری داخلی بـه تصـویب رسانده است. مهمترین وظیفه‌ای که به ایکائو محول شده اسـت "امنیت پرواز در حمـل و نقـل هـوایی بین‌المللی اسـت. مـاده ۴۴ مقاوله‌نامـه اهـداف اصـلی از تاسـیس این سـازمان را " توسـعه اصول و فنون حمـل و نقـل و هـوایی بین‌المللی و تقـویت برنامـه ریزی و توسعه حمل و نقل هوایی بین‌المللی" اعلام کـرده اسـت. بند اول همان ماده بـه صـراحت اعلام می‌دارد کـه "بایـد از رشـد ایمن و منظم هواپیمـایی کشـوری بین‌المللی در سراسـر جهـان اطمینان حاصل کرد".[334]

---

[330] International Commission for Air Navigation - ICAO
[331] Journal of Air Law and Commerce Vol. 1 issue 1 (1930).
[332] Convention on International Civil Aviation, Dec. 7, 1944, 61 Stat. 1180, 15 U.N.T.S. 295.
[333] International Civil Aviation Organization - ICAO
[334] https://treaties.un.org/doc/Publication/UNTS/Volume%2015/volume-15-II-102-English.pdf

در حال حاضر این مقاوله‌نامه برجسته ترین منبـع معتـبر حقـوقی مرتبط با منع هدف قرار دادن هواپیماهای غـیر نظـامی در حقـوق بین‌الملـل می‌باشـد.[335] کشـورهای عضـو سـازمان هوانـوردی بین‌المللی نه تنها باید بنا براصل وظیفه اخلاقی خـود را بـه تـامین امـنیت رفت و آمـد هـوایی متعهـد نماینـد، بلکـه بـه عنـوان اصـل پیشبرد موثر همکاری‌های بین‌المللی برای زنـدگی صـلح‌آمیز همـه اقدامات لازم را برای تامین امنیت هواپیماهای غیر نظـامی انجـام دهنـد. بنـابراین نـوعی همـاهنگی بایـد میـان حقـوق بین‌الملـل هوانوردی و حقوق داخلی ایجاد شود تا به موجب آن امنیت هوایی برقـرار شـود. بی‌تردیـد بـازیگر اصـلی در این تعـاملات کشـورها هستند که می‌بایست به مـوجب تعهـدات قـراردادی امـنیت بـرای همه انسان‌ها خواه روی زمین و یا هـوا و دریـا تـامین نماینـد. این تعهـدات در حـوزه هـوایی عمـدتا توسـط قـوانین ایکـائو و دیگـر نهادهای منطقه‌ای تعریف شـده اسـت. بنـابراین تنهـا منبـع معتـبر برای تعیین پیامدهای واقعه قوانین ایکائو است. این نوشته کوتـاه صرف نظر از بحث کاملا تخصصی مربوط به حمل و نقل هـوایی، نگرشی متفاوت را با توجه به اصول حقوق بین‌الملل در خصـوص پیامدهای ساقط ساختن هواپیمای اکرائیـنی ارائـه می‌دهـد. هـدف اصلی نوشتار این است که به زبانی بسیار ساده و اجمالی توضیح دهد با تفاسیر موسع منابع حقوق بین‌الملل عمـومی نـیز می‌تـوان برای پشتیبانی از ایمنی حمل و نقـل هـوایی غـیر نظـامی و تعهـد کشـورها نسـبت بـه آنهـا هم بـرای توضـیح حقـوقی ادامـه بحث استفاده کرد. در این ارتباط می‌توان به سه منبـع اشـاره کوتـاهی داشت.

الف – حقوق طبیعی از مهمترین منابع حقـوق بین‌الملـل عمـومی است. در حقیقت، حقوق بین‌الملل وابستگی عمیقی به این روش قانون طبیعی دارد، زیرا شامل مواردی است که در حل اختلافات کارساز بوده‌اند. شاید بتوان گفت که حقوق طبیعی همانند حقـوق الهی هسـتند کـه در نظـام طـبیعت قـرار داشـته و طـرفین را بـر می‌انگیزد تا با تلاشی آگاهانه و مسئولانه مشـکل موجـود را بـرای حفاظت از زندگی مسالمت آمیز، یعنی برقراری صلح بین‌المللی، بر طرف نمایند. از نقطه نظر روشی این حقوق به روشـهای حـل اختلاف بـر مبنـای تلاش‌هـای آگاهانـه طـرفین شـباهت دارد. علت

[335] در مجموع ۵۲ مقاوله‌نامه و پروتکل در رابطه با موضوعات هوانوردی غیر نظامی بوجود آمده است. نگاه کنید به
https://www.icao.int/secretariat/legal/lists/current%20lists%20of%20parties/allitems.aspx

اصلی توجه بـه حقـوق طـبیعی نـیز در اهمیت عـدالت قـرار دارد. یعنی اینکه صـلح و همزیسـتی مسـالمت‌آمیز بـدون اراده ای لازم برای برقرار ساختن عدالت در روابـط میـان ملت‌هـا امکـان پـذیر نیسـت. در حقیقت بایسـته‌هایی اخلاقی وجـود دارنـد کـه هماننـد فرمان هـای غـیر قابـل تردیـد می‌بایسـت توسـط اعضـای جامعـه بین‌المللی پذیرفتـه شـوند. جـان فیـنیس حقـوق طـبیعی را ماننـد عقلانیتی عملی می‌داند کـه در متن حیـات طـبیعی قـرار داشـته و توسط عامل خردمند قابـل درک می‌باشـد. در حقیقت بـا اندیشـه کردن می‌توان در عمل هر آنچه از اختلافات حاصل می‌شود را بـه بگونه‌ای مسـالمت‌آمیز خاتمـه داد.[336] حقـوق بین‌الملـل وابسـتگی عمیقی به این حقوق طبیعی دارد ، زیرا شامل مواردی اسـت کـه بـرای حـل مسـالمت‌آمیز اختلافـات میـان کشـورها کارسـاز بوده‌است. حقوق بین‌الملل عرفی نیز متاثر همین حقـوق طـبیعی است که با پیشبرد روش‌های مسالمت‌آمیز میـان کشـورها، و نـیز افـراد، همـواره بـه ایجـاد ثبـات در روابـط منجـر شـده اسـت. پیمان‌های صلح از بهترین نمونه‌های وابستگی حقوق بین‌الملـل بـا

حقوق طبیعی در شناسایی و تعریف جنایت‌هایی که اهمیت جهانی دارند نیز نقش مـوثری را ایفـا می‌کنـد. در این مـوارد دادگاه‌هـای ملی فراتر از مرزهای حقوق قراردادی می‌توانند به اینگونه جرایم رسیدگی کـرده و عـاملان جنایـات را محاکمـه نماینـد. نکتـه خیلی مهم در این گونه صلاحیت دادگاه‌ها این است کـه بـرای رسـیدگی به اینگونه جنایت‌ها نیاز به رهیافت‌ها و قواعدی است که فراتر از حقوق وضع شده باشد. یعنی جنایت آنقدر فجیع باشد کـه وجـدان جامعه بین‌المللی را تحت تاثیر قرار دهد. از نمونه‌های خـوبی کـه می‌توان برای این کاربرد حقوق طبیعی نام بـرد محاکمـه آیشـمن اسـت.[337] البتـه این موضـوعی بسـیار بحث انگـیز اسـت چـرا کـه ممکن است اعتراضات جدی در برابر صـلاحیت دادگـاه هـای ملی برای رسیدگی به جنایات با ماهیت جهانی مورد تردید قـرار گـیرد. ولی این بحث از این بابت مورد توجه قرار می‌گـیرد کـه می‌توانـد حقوق عدالت محور طبیعی را در حقـوق بین‌الملـل توضـیح دهـد. براساس اینگونه اندیشـه‌های حقـوق طـبیعی در حقـوق بین‌الملـل

[336] Anthony D'Amato (2010). Is International Law Part of Natural Law? Northwestern University School of Law Northwestern University School of Law Scholarly Commons.

[337] نگاه کنید به https://encyclopedia.ushmm.org/content/en/article/eichmann-trial

می‌توان استناد کرد که برقراری امنیت هـوایی بـرای تـامین جـان مسافران بیگناه جزو غیرقابل تردید حقوق طبیعی است.

ب – قواعد آمره دومین منبع حقوق بین‌الملل هستند که ضـرورت تامین امنیت هوایی را با بـالاترین درجـه اهمیت تاییـد می نماینـد. این گونـه قواعـد در حقیقت فرمان‌هـایی هسـتند کـه بـر حقـوق قراردادی پیشی می‌گیرند. اینها در اصل ناظر بر قواعـد اخلاقی و نانوشته هستند که بر اجـرای عـدالت اسـتوار بـوده و بنـابراین بـه سختی می‌توانند در دادگاه ها مورد استناد قرار گیرند. ولی هرگاه قانونی وضع شده کرامت و حیـثیت انسـانی را زیـر پـا می‌گـذارد، می‌توان به قواعد آمـره مراجعـه نمـود. بنـابراین، قـوانین نوشـته شده نمی‌بایست تحت هیچ شرایطی ناقض فرمان مطلـق قواعـد آمره باشند زیرا این فرامین لازمه ضروری عـدالت می‌باشـند. بـه دلیل همان ضرورت برقراری عدالت، قواعد آمـره ریشـه‌هایی در قوانین حقوق طبیعی دارند. در سال‌های بعد از جنگ جهـانی دوم، و ضرورت برقراری صلح بین‌المللی و متعهد سـاختن کشـورها بـه الزامات هنجاری نوین، این قواعد در مـاده ۳۵ معاهـده بین‌المللی حقـوق معاهـدات سـال ۱۹۶۹بطـور رسـمی تعریـف شـدند. "اگـر معاهده ای هنگـام تصـویب در تعـارض بـا قواعـد آمـره بین‌المللی باشد، در اعتبار تهی خواهد بـود". همـان مـاده ادامـه می‌دهـد کـه "قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمـومی آنهـایی هسـتند کـه توسـط جامعه بین‌المللی کشورها به عنوان یک هنجار بین‌المللی پذیرفتـه و به رسمیت شناخته شده است. هیچگونه اسـتثنایی از آن مجـاز نیست مگر اینکه بـا قاعـده بعـدی حقـوق بین‌الملـل عمـومی وبـا همان ویژگی قابل تغیـیر باشـد".[338] قواعـد آمـره وظـایفی را بـه عهده کشورها می‌گذارد که تحت هیچ شرایطی قابل انکار نیسـت و کوتـاهی در قبـال آن مسـئولیت بین‌المللی بـه همـراه می‌آورد. بنابراین در ارتباط با مقررات حمل و نقل هوایی، موضـوع امـنیت جان مسافران که موضوع اصلی حقوق بشر می‌باشـند، می‌تـوان با تفاسـیری موسـع نفـوذ قواعـد آمـره را مـد نظـر قـرار داده و استدلال کرد که کوتاهی در تامین امنیت هوایی بـرای هواپیماهـای مسافربری نمی‌تواند تحت هیچ شرایط قابل اغماض باشد. عمـده قواعـد حقـوق بین‌الملـل عمـومی ممنـوعیت اکیـد اسـتفاده از ابزارهای نظامی را در برابر هواپیماهای مسافربری منـع کـرده، و

---

338 https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/conventions/1_1_1969.pdf

ضرورت رعایت آنرا در ردیف و مصداق روشن قواعد آمـره قـرار می‌دهنـد.[339] پیشـتر از این هم مجمـع عمـومی ملـل متحـد طی قطعنامه شماره ۹۲۷ در سال ۱۹۵۵ از کشـورهای عضـو خواسـته بود تـا اقـدامات لازم را بـرای جلوگـیری از شـرایطی کـه مـوجب ایجاد سانحه برای هواپیماهـای نظـامی می‌شـود اتخـاذ نماینـد.[340] شورای امنیت نیز به موجب قطعنامه ۱۰۶۷ در سال ۱۹۹۶ رســما اعلام نمود که استفاده از ابزارهای نظامی علیه هواپیماهـای غـیر نظامی مغایر با نیات بشردوستانه و نیز رویه‌های حقوق طـبیعی و نیز حقوق عرفی بین‌المللی است.[341]

ج – درنهـایت می‌بایسـت مقاوله‌نامـه رم بـرای تاسـیس دیـوان کیفـری بین‌المللی اشـاره کـرد. مـاده پنج مقاوله‌نامـه مـذکور ، صلاحیت دادگاه را در خصوص چهار نوع جنایت معتبر می شناسـد کـه عبارتنـد از جنـایت کشـتار جمعی (ژنوسـاید)؛ جنـایت علیـه بشـریت؛ جنایـات جنگی؛ و جنـایت ناشـی از جنـگ تجاوزگرایانـه. سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری در هیچ کـدام از این مـوارد صلاحیت دیوان مذکور قرار نمی‌گـیرد. بـا این وصـف بـه نظـر این نویسنده می‌توان با تفاسیری آنـرا زیـر بخش دوم مـاده پنج قـرار داد. این بخش که ناظر به عنوان جنایت علیه بشریت می‌باشد، با دقت بیشتری در مـاده ۷ مقاوله‌نامـه توضـیح داده شـده اسـت. " جنایت علیه بشریت به معنی هـر یـک از اقـداماتی بـه شـرح زیـر است که به عنوان بخشـی از یـک حملـه گسـترده یـا سیسـتماتیک علیه اهداف غیرنظامی، با اطلاع از حملـه انجـام می‌شـود". یکی از اینگونه جنایت‌ها در پاراگراف ۱۱ ماده مذکور توضیح داده شده است: "سایر اعمال غیرانسانی با شخصـیتی مشـابه عمـداً بـاعث رنج بزرگ ، یا صدمه جدی بـه بـدن یـا سـلامت روحی یـا جسـمی می‌شود".[342] در این نوشتار کوتاه فرصت بـرای توضـیح و تفسـیر موسـع این قیـود مقاوله‌نامـه وجـود نـدارد. امـا بـا نگـاهی سـاده

[339] International Law Commission stated that “the law of the Charter concerning the prohibition of the use of force in itself constitutes a conspicuous example of a rule in international law having the character of jus cogens.” Par. 1 of the International Law Commission’s Commentaries on Art. 50 of its draft “Articles on the Law of Treaties,” International Law Commission Yearbook, 1966-II, 270.

[340] General Assembly Resolution 927, 10th sess., 14 December 1955.

[341] Security Council Resolution 1067, 26 July 1996, S/RES/1067 (1996).

می‌توان این فرضیه را پیشنهاد کرد که ساقط ساختن هواپیماهـای غیر نظامی علاوه بر اینکه نقض آشکار مفاد قواعد بین‌المللی کـه در پیش توضیح داده شد، می‌تواند به عنوان جنایت علیـه بشـریت نیز تفسیر شود.

بـا توجـه بـه توضـیحاتی کـه داده شـد، سـاقط سـاختن هواپیمـای اکراینی در آسمان تهـران توسـط موشـک هـای سـپاه پاسـداران انقلاب اسلامی نقض فاحش مقـررات حقـوق بین‌الملـل می‌باشـد که موجبات مسئولین کیفـری بین‌المللی بـرای جمهـوری اسـلامی ایران را فراهم می‌آورد. حال چنـد پرسـش مطـرح اسـت کـه آیـا ماهیت این مسئولیت به درستی کیفـری و بین‌المللی اسـت؟ اگـر چنین است رویه قضـایی متناسـب بـا آن چیسـت و بـه عهـده چـه دادگـاه و یـا سـازمان قضـایی بین‌المللی می‌باشـد؟ چـه کسـانی می‌توانند این مورد را به نظام قضایی متناسـب بیاورنـد؟ راه‌هـا و سازو کارهای عملی پیگـیری قضـایی بین‌المللی چیسـت و چگونـه کار می‌کند؟ اینها پرسش‌هایی است که خـانواده قربانیـان فاجعـه سرنگون سازی هواپیما اوکراین و وکلای آنها باید پاسخ گویند.

[342] https://www.icc-cpi.int/resource-library/documents/rs-eng.pdf

فصل هفدهم

قاعده حسن نیت و مسئولیت بین‌المللی

رهبر جمهوری اسلامی در اوایل سال جاری خرید و استفاده از واکسن تولید امریکا و بریتانیا را ممنوع اعلام کرد. این موضوع نارضایتی و خشم عمده ایرانیان را به دنبال داشت. درعین حال وفاداران به نظام به اشکال مختلف کوشیدند تا از مواضع رهبر خود دفاع کنند. این نوشته کوتاه توضیح می‌دهد که از نقطه نظر حقوق بین‌الملل معاصر، تصمیم رهبر خود-خوانده جمهوری اسلامی برای ممنوعیت خرید واکسن نقض مهمترین و اصلی‌ترین قواعد حقوق بین‌الملل، و در نتیجه موجب مسئولیت کیفری بین المللی است. این مسئولیت کیفری در حیطه صلاحیت دادگاه کیفری بین‌المللی قرار می‌گیرد.

قاعده وفای به عهد

قاعده وفای به عهد[343] از دیرپا ترین قواعد حقوق بین‌الملل معاصر است که هم توسط حقوق قراردادی و هم حقوق عرفی به عنوان مهمترین اصل در روابط میان کشورها به رسمیت شناخته شده است. پیام اصلی قاعده این است: "کشورها باید به تعهدات خود ناشی از قراردادها وفادار بمانند". بدون این قاعده هیچ توافق و معاهده بین‌المللی خواه دوجانبه و یا چند جانبه نمی‌تواند پا برجا و معتبر باقی بماند. طبیعتاً هیچ مجالی هم برای همزیستی مسالمت‌آمیز وجود نخواهد داشت.

ماده ۲۶ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات وین مصوب سال ۱۹۶۶ به صراحت اعلام می‌دارد که "معاهده‌ای که در حال اجرا است برای طرفین آن لازم الاجرا است و باید توسط آنها به خوبی انجام شود". رابطه این قاعده با اعلام ممنوعیت خرید واکسن کرونا توسط رهبر ایران چیست؟

---
[343] Pacta sunt servanda

آیه ۱ از سوره مائده هم آنرا تصریح کرده است
مقدمه منشور ملل متحد در بند دوم کشورهای عضو را بـه احـترام و ایمان به "حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسـانی و به تساوی حقوق مرد و زن و همچنین بین کشورها اعم از کوچـک و بزرگ" متعهد نگه می‌دارد.

علت عطف توجـه بـا این امـر مهم و حیـاتی این اسـت کـه براسـاس اعتقاد بنیانگذاران نظم هنجاری پس از جنـگ جهـانی دوم، (براسـاس بند سوم از مقدمه منشور) این تعهد "لازمه ایجاد شـرایط لازم بـرای حفظ عـدالت و احـترام الزامـات ناشـی از عهـدنامه‌ها و سـایر منـابع حقوق بین‌المللی و کمک به ترقی اجتماعی و شرایط زنـدگی بهـتر بـا آزادی بیشتر" اجتناب ناپذیر می‌باشد.

البته منشـور ملـل متحـد بـه صـراحت این تعهـد بـه معاهـدات را زیـر عنوان وفای به عهد توضیح نـداده اسـت. ولی از آنجاییکـه منشـور در حکم قانون اساسی جهان است، اهمیت تعهدات کشـورها بـه اجـرای منـدرجات آن بـه مـراتب بـالاتر از دیگـر معاهـدات بین‌المللی اسـت. علاوه براین منشور از الزام‌آورترین معاهداتی است کـه تـا کنـون بـه وجود آمده است، و همه کشورهای جهان حتی آنهایی که به عضــویت سازمان ملـل متحـد در نیامده‌انـد بایـد بـه اهـداف منـدرج در منشـور وفادار باشند.[344] مهمترین هدفی که منشور کشورهای عضـو را بـرای اجرای آنها متعهد نگه می‌دارد چه هستند؟

علاوه بر متعهد ساختن کشورهای عضو برای احترام به حقوق انسانها و ایمان به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقـوق مـرد و زن (موضوع بند دوم از مقدمه) و نـیز تعهـد بـه ایجـاد شـرایط لازم برای حفظ عـدالت و برقـراری زنـدگی بهـتر بـرای مـردم (بنـد سـوم مقدمه)، ماده یک و دوم منشور ملل متحد این تعهدات را با صــراحت بیشتری بر عهده کشورها می‌گذارد:

ماده ۱ بند سوم: "حصول همکـاری بین‌المللی در حـل مسـائل بین‌المللی کـه دارای جنبه‌هـای اقتصـادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستی است و در پیشـبرد و تشـویق احـترام بـه حقـوق بشـر و اساسـی بـرای

---

[344] در باره اشغال افریقای جنوب غربی (نامیبیا توسط دادگاه بین‌المللی دادگستری نگاه کنید به رای مشورتی قاضی خوزه آلوارز

همگـان بـدون تمـایز از حیث نـژاد، جنس، زبـان و یـا مذهب"؛
مـاده ۲ بنـد سـوم: " کلیـه اعضـاء بـه منظـور تضـمین حقوق و مزایای ناشی از عضـویت تعهـداتی را کـه بـه موجب این منشـور بـر عهـده گرفته‌انـد بـا حسـن نیت انجام خواهند داد".

جمهوری اسلامی ایران مانند دیگر اعضای ملل متحد اولا بایـد بـه احـترام بـه "حقـوق اساسـی بشـر و بـه حیـثیت و ارزش شخصیت انسانی" مردم خود به لحاظ حقـوقی وفـادار باشـد. دوم اینکه جمهوری اسلامی باید "به ترقی اجتماعی و شـرایط زنـدگی بهـتر بـا عضـو قـانونی و مشـروع در نظـام بین‌المللی باقی بمانـد. سـوم اینکـه حصـول همکـاری بین‌المللی در حـل مسائل..." و نیز تعهـد بـه "حسـن نیت" در اجـرای مفـاد ذکـر شده در منشور جزو تعهدات غیر قابل اجتناب همه کشورها از جملـه جمهـوری اسـلامی می‌باشـد. فرمـان رهـبر جمهـوری اسلامی نقض آشکار همه این تعهدات منشور و از همه مهمتر قاعـده وفـای بـه عهـد طبـق مـاده ۲۶ مقاوله‌نامـه حقـوق معاهدات است. از آنجاییکه هم منشـور و هم مقاوله‌نامـه وین تعهداتی الزام‌آور ایجاد می‌کنند که تخلف از آنها مغایر با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. این تخلفات بنابر دلایلی که در زیـر توضـیح داده می‌شـود، نمی‌توانـد توسـط جامعـه بین‌المللی بی پاسخ گذاشته شود.

قاعده "حسن نیت"

قاعـده حسـن نیت[345] در اجـرای تعهـدات بین‌المللی نـیز از دیرپاترین اصـول بنیـادین حقـوق بین‌الملـل می‌باشـد. منشـور ملل متحـد این قاعـده را در بنـد دوم از مـاده دو بـه صـراحت بیـان داشـته و همـه اعضـا را بـه احـترام بـه آن متعهـد نگـه می‌دارد: "کلیـه اعضـاء بـه منظـور تضـمین حقـوق و مزایـای ناشی از عضـویت تعهـداتی را کـه بـه مـوجب این منشـور بـر عهده گرفته‌اند بـا حسـن نیت انجـام خواهنـد داد". در حقیقت کشـورهای عضـو سـازمان ملـل متحـد صـرفنظر از عقایـد مسلکی خود باید با حسن نیت در اجرای تعهدات خـود آنگونـه که در بالا ذکر شد، بکوشـند. قصـور در این تعهـدات چـه نـوع مسئولیتی ایجاد می‌کند؟

---
[345] Bona fide principle.

قاعده تعهد نسبت به همه (تعهد نسبت به هم جهانیان)
پاسخ به پرسش فوق را باید در هم پیوندی قاعـده "وفـای بـه عهد" و قاعده "حسن نیت" (کـه در بـالا ذکـر داده شـدند) بـا قاعده سومی یافت. این قاعـده سـوم کـه بـه تعهـدات "ارگـا امنس" موسوم است، می‌گوید کـه تعهـدات یـاد شـده "بـرای همه" و بدون استثناء قابل اجراسـت. هرگـاه اینچـنین قاعـده ای نقض شود، جامعه بین‌المللی باید به ناقض پاسخ دهد چــرا کـه نقض ایجـاد کننـده مسـئولیت کیفـری بین‌المللی اسـت. دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه شـرکت بـرق بارسـلونا در نظریه مشورتی خود (۱۹۷۰) توضیح می دهد که پـاره‌ای از تعهــدات بین‌المللی تعهــداتی بــه مــراتب بــالاتر از تعهــدات قـراردادی ایجـاد می‌کننـد. این تعهـدی در قبـال کـل جامعـه بین‌المللی است.
حال نگاهی ساده بـه موضـوع ممنـوعیت خریـد و اسـتفاده از واکســن کرونــا بینــدازیم. حفــاظت از آســایش و ســعادت شــهروندان و کمــک بــه پیشــرفت و توســعه کشــور از مسئولیت‌های کشور است که باید بـا حسـن نیت در وفـای بـه عهد و در ضرورت احترام به حقوق اساسی و ارزش و احترام مـردم انجـام شـود. در شـرایطی کـه ممنـوعیت اسـتفاده از واکسن هـای سـاخت امریکـا و یـا بریتانیـا عـواقب گسـترده و نــابودی بخش بــزرگی از جمعیت کشــور را بــه دنبــال دارد، فرمان رهبر جمهوری اسـلامی نقض قاعـده تعهـدات در قبـال همـه، یعـنی تعهـدات "ارگـا منس" بایـد بـه عنـوان مسـئولیت جنایی بین‌المللی مورد توجه متخصصان قرار گیرد.

فصل هیجدهم

ممنوعیت واکسن کرونا به عنوان جنایت علیه بشریت

پرسش‌ها: تعریف دقیق حقوقی جنایت علیه بشریت طبق مقررات حقوق کیفری بین‌المللی چیست؟ عناصر تشکیل دهنده آن نوع جنایات چیست؟ آیا فرمان ممنوعیت خرید واکسن های ایمن سازی در برابر ویروس کرونا می‌تواند مصداق بارز جنایت علیه بشریت باشد؟[346]

طرح موضوع

فراگیری ویروس کرونا باعث از دست رفتن جان هزاران هموطن بیگناه شده است. اما اصلی‌ترین عامل در این نرخ بالای مرگ و میر حاصل از ابتلای به ویروس کرونا، صرفا رفتار پاره‌ای از مردمی است که در باره روش‌های پیشگیری تعلل می ورزند، و یا نتیجه بی کفایتی مسئولان کشور، بلکه از همه مهمتر ناشی از جزم اندیشی مذهبی همراه با لجاجت بیهوده شخص خود-خوانده اول مملکت و ذهن متوهم او در خصوص دشمنان خیالی است. آقای خامنه‌ای در یک سخنرانی در اوایل سال جاری میلادی دستور منع واردات واکسن‌های آمریکایی و انگلیسی را صادر کرد. این در حالی بود که بیش از ۵۵ هزار شهروند ایرانی، جان خود را به دلیل ابتلا به ویروس کرونا از دست داده بودند. این فرمان مستبدانه که براساس توهّمات وی در باره دشمنان فرضی صادر شد، بلافاصله با پشتیبانی روشنفکر نمایان خود-فروخته و مجیزگویان وی همراه شد. نتیجه این تصمیم از دست رفتن جان هزاران انسان بیگناه بوده است. به همین دلیل نه تنها تحلیلگران سیاسی، بلکه عموم مردم تصمیم آقای خامنه‌ای را معادل طرحی برای انجام جنایت علیه بشریت می‌دانند. پرسشی که بلافاصله به ذهن کنجکاو خطور می‌کند این است که اولا

---

[346] این نوشتار بلافاصله بعد از فرمان ممنوعیت واردات واکسن کرونا توسط رهبر جمهوری اسلامی تحریر و انتشار یافت.

منظور از جنایت علیه بشریت چیست، و ثانیا چگونه می‌توان آنـرا اثبات کرد، و در نهایت عواقب حاصل از اتخاذ چنین تصـمیمی چـه می‌باشد؟

هدف اصلی این نوشتار کوتاه این است کـه مفهـوم جنـایت علیـه بشـریت را در چارچوبـه حقـوق کیفـری بین‌المللی توضـیح داده، موارد و مثال‌های آنرا باز شـکافی کـرده، سـپس عناصـر تشـکیل دهنده جنایت را برای تثبیت امر جنایی بودن را توضــیح داده، و در نهـایت این زمینـه را فـراهم آورد تـا بـه مـوجب آن حقـوق دانـان بین‌المللی برانگیخته شـوند فرمـان ممنـوعیت ورود واکسـن هـای امریکایی و انگلیسـی ایمن سـازی در برابـر ویـروس کرونـا را بـه عنوان جنایت علیه بشریت در دستور کار عملی قرار دهند. شایان ذکر است که عمده فعالان جامعه مدنی و حقوق بشر به درســتی بیان می‌دارند که موثرترین راه مقابله با نظام بـه ظـاهر اسـلامی تمـامیت خـواه، افـزایش آگـاهی هـا، محکم‌تـر سـاختن صـداهای اعتراضی، و ایجاد هماهنگی میان معترضان برای تحقق مطالبـات خود می‌باشد. اما این نیاز را نیز نمی‌توان از نظر دور داشــت کـه تحلیــل هــای علمی دقیــق می‌توانــد ســهم بســیار مــوثری در شـکل‌گیری آگاهی‌هـای اصـیل بـرای پیشـبرد مبـارزات مـدنی و رهـایی بخش مـردم سـتم دیـده در مقابـل نظـام تمـامیت خـواه مذهبی و ساز و کارهای اجرایی آنها داشته باشد.

نگاهی به پیش زمینه‌های تاریخی

برای طرح موضوع جنایت علیه بشـریت و ابعـاد و تبعـات کیفـری حاصل از آن می‌بایست اندیشه‌ها را به سوی تصویب مقاوله‌نامــه رم در سال ۱۹۹۸ و سـپس تاسـیس دادگـاه کیفـری بین‌المللی در سال ۲۰۰۲ معطوف داشت. علت این عطف توجه هم این اســت که مأموریت دادگاه این است که به مصونیت آنهـایی کـه مـرتکب جنایت علیـه انسـان‌های بیگنـاه می‌شـوند، خاتمـه داده شـده و در مورد آنها عدالت اجـرا شـود. "دادگـاه در مبـارزه‌ای جهـانی بـرای پایان دادن به مصونیت افرادی که در حـاکمیت بوده‌انـد از طریـق اجرای عدالت کیفری بین‌المللی مشـارکت خواهـد داشـت. هـدف دادگاه این است که آن مسئولان را در قبال جنایات خـود مسـئول دانسته تـا بتوانـد از وقـوع مجـدد این جنایـات جلوگـیری کنـد".[347]

---

[347] نگاه کنید به آغازین سطور توضیح ماموریت دادگاه در تارنمای دادگاه کیفری بین‌المللی

بنابراین، این موضوع که باید به مصونیت افـرادی کـه در حکـومت بوده و یا با آنها همکـاری کرده‌انـد، و نـه خـود نهـاد دولت، خاتمـه داده شود، موضوع کاملاً جدیدی است که در حیطه حقوق کیفـری بین‌المللی و لایه‌های همپوش آن با حقوق بشردوسـتانه بین‌المللی قرار می‌گیرد، هرچند که ریشه‌هایی در تحولات تـاریخ معاصـر هم دارد. موضـوع از این بـابت مهم اسـت کـه ممکن اسـت پرسـیده شود چـرا بایـد بـه آن مصـونیت‌ها کـه هم در حقـوق عـرفی و هم حقوق قراردادی بین‌الملل مورد احترام بوده‌انـد، بایـد خاتمـه داده شود؟ به عبارت دیگر چرا می‌بایستی این عنصـر برجسـته حقـوق بین‌الملل که برخاسته از حق حاکمیت ملی کشورها طبق نظـام و عقلانیت وستفالیایی عصـر مـدرن هسـت را بـه چـالش کشـیده و ناقضان حقوق انسان‌ها را در پیشگاه عـدالتی بیطرفانـه محاکمـه نمود؟ پاسخ شاید خیلی ساده باشد و آن این است که این خاتمــه بخشیدن به مصونیت بـه دلیـل اهمیت اجـرای عـدالت می‌باشـد و خود عدالت نیز لازمه ضروری برقراری صلحی پایدار و عادلانه در جهان از یک سو، و از همه مهمتر تقویت اندیشـه و فرهنـگ صـلح در باور و جهان بینی مردم، از دیگر سو می‌باشد. این استدلال در همان تارنمای دادگاه زیر عنوان پیش به سوی ثبات و صلح پایـدار توضیح داده شده است: "عدالت یک پیش نیاز کلیـدی بـرای صـلح پایدار است. عدالت بین‌المللی می‌تواند به صـلح، ثبـات و توسـعه عادلانه در جوامع پس از جنگ کمک کند. این عناصر برای سـاختن آینده ای عاری از خشونت ضروری هستند". برای توضیح روشـنتر این موضوعات می‌بایسـتی نگـاه کوتـاهی بـه رویـدادهای تـاریخی معاصری که موجبات تشکیل دادگـاه کیفـری بین‌المللی را فـراهم آوردند داشته باشیم .

- در نیمه دوم قرن نوزدهم، وستاو موینیر،[348] حقوقدان اهل ژنو و بنیانگـذار انسـتیتوی حقـوق بین‌الملـل، در پاسـخ بـه جنایـات جنگی فرانســه و پــروس ، یــک دادگــاه دائمی را پیشـنهاد کـرد. ملاقات‌هـا و تماس‌هـای او بـا هـنر دونـان بنیانگذار صلیب سرخ بین‌المللی بـه گـونه‌ای آنچنـان تـاثیر گــذار بــود کــه او را در حقیقت بــه ســوی مشــارکت در تاسـیس صـلیب سـرخ کشـاند. این گرایشـات نشـان بـاز ضرورت عبور از تنگناهای حقـوق بین‌الملـل بـرای اجـرای عدالت داشت. ادوارد لابولای ، وکیل فرانسوی ، در سـال

[348] Gustave Moynier (1826-1910).

۱۸۷۵ نوشت: "قـانون و حقیقت حـد و مـرزی ندارنـد".[349] حقیقت بایـد بـه متن قـانون راه داشـته و همـواره بـرای اجرای آن کوشیده شود تـا بتـوان آرزوهـای انسـانی را بـر سیاستهای قدرت برتری داد. اینگونه افکـار کـه آرمان‌هـای انسـانی برجسـته می سـاخت، بـه تـدریج راه را بـرای عملیاتی ساختن اجـرای عـدالت کیفـری بین‌المللی همـوار

- معاهــده ورســای در ســال ۱۹۱۹ گــامی مــوثرتر در راه تاســیس اصــل مســئولیت کیفــری ناشــی از اقــدامات جنایت‌کارانه علیه انسان‌های بیگناه برداشـت. مـواد ۲۳۰ - ۲۲۷به نیروهای پیروز در جنگ جهانی اول می اجازه داد تـا تمهیـداتی بـرای محاکمـه جنایت‌کـاران جنگی را برقـرار نمایند. ماده ۲۲۷ انقلابی در حقوق بین‌الملل را باعث شـد زیرا جنایات جنگی را حاصل از نقض معاهـدات بین‌المللی و نیز بی اعتنایی به اصـول اخلاقی تلقی کـرده و مسـببان آن شـامل امـپراطور سـابق آلمـان را تحت پیگـرد کیفـری قرار می داد. برای این هدف یـک دادگـاه کیفـری تاسـیس می‌شد تـا از طریـق محاکمـه کـردن جنایت‌کـاران، بتواننـد اخلاق بین‌المللی را بـه زنـدگی جهـانی بـاز گرداننـد. دقت داشــته باشــیم کــه هرچنــد این ابــداعات نقش مهمی در تعقیب جنایت‌کــاران داشــته‌اند، امــا هنــوز بــر پــیرامون معیارهای اخلاق بین‌المللی و آرمان‌هـایی بـرای اجـرای آن اســتوار بودنــد تــا اینکــه آن جنایــات را در متن حقــوق بین‌المللی کیفری قرار دهند.

- دادگــاه هــای نورنــبرگ و توکیــو این فرآینــد را تســریع و عملیاتی ساختند. دادگـاه هـای مـذکور این آرمـان تـاریخی بشـری را بـه حـوزه حقـوقی بین‌المللی کشـاندند کـه بـه مـوجب آن حـتی یـک رئیس دولت نـیز بـه دلیـل تجـاوز و جنـایت علیـه بشـریت مسـئول جنایـات خـود بـوده و بایـد مجـازات شـود. در این ارتبـاط حـق مداخلـه بشردوسـتانه بـرای توقـف جنایـات علیـه بشـریت بـه تـدریج از اصـول نورنـبرگ سرچشـمه گرفتـه و مـورد تاییـد و اجـرا توسـط سازمان ملل متحد قرار گرفتند. البته بـه این ایـرادات نـیز باید توجه داشت که برای کسـانی این دادگاه‌هـا حاصـل از

[349] https://justiceinconflict.org/2013/01/10/where-it-all-began-tracing-the-birth-of-the-icc/

اراده نیروهای پیروز در جنگ بودند تـا اینکـه تمـایلی جـدی برای اجرای حقوق کیفری بین‌المللی باشند.

- کمیسیون حقوق بین‌الملل، که مجموعه‌ای از کارشناسـان حقوقی برجسته می‌باشد و به درخواست مجمـع عمـومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸، کار مطالعه بـرای پیش نـویس قـانونی بـرای تحت پیگـرد قـرار دادن افـرادی کـه مرتکب جنایات بین‌المللی می‌شوند را آغاز کـرد. بـه دلیـل تعارضات میان دو بلوک کمونیستی و جهـان آزاد آن زمـان در طـول دوران جنـگ سـرد، این تلاش‌هـا نتوانسـت بـه سرانجامی روشن برسد تا اینکه در سال ۱۹۹۶ کمیسـیون پیشنویس تاسیس یک دادگـاه کیفـری بین‌المللی را نهـایی سـاخت. این اقـدام در حقیقت گـامی اسـتوار از سـوی جامعه بین‌المللی برای حقوقی سازی موضـوع جنایت‌هـای بین‌المللی بود که براساس آن از طریق دادگـاهی عادلانـه برای متهمان به جنایت، اساسـی نـوین بـرای نظم جهـانی عادلانه شکل گرفت.

- در همـان سـال ائتلاف بین‌المللی بـرای تاسـیس دادگـاه کیفـری بین‌المللی متشـکل از ۲۵۰۰ نهـاد جامعـه مـدنی بوجود آمد تا با توانمندسازی بازیگران غیر دولتی و فعالان حقـوق بشـری، مراحـل نهـایی تاسـیس دادگـاه کیفـری بین‌المللی را تکمیل نماید.

- در سـال ۱۹۹۸ کنفـرانس رم مقاوله‌نامـه موسـوم بـه اساسـنامه دادگـاه را نهـایی و بـا امضـای نماینـدگان ۱۲۰ کشـور عضـو سـازمان ملـل متحـد تصـویب نمـود. تنهـا مخالفان تاسیس چنین دادگاهی فقـط کشـورهای امریکـا، چین، قطر، یمن، اسرائیل، عراق، و لیبی بودند.

- در سال ۲۰۰۲ بـا تصـویب اساسـنامه رم در حقـوق داخلی شصت کشور، اساسنامه رم جنبه اجرایی گرفته و دادگـاه کیفری بین‌المللی رسما تاسیس شد.

در رابطه با صلاحیت دادگاه چند نکتـه را بایـد بـه اجمـال در نظـر داشت.

اولین نکته این است که دادگاه کیفری بین‌المللی یک نهاد قضـایی مستقل بین‌المللی اسـت کـه در حـوزه حقـوق کیفـری بین‌المللی فعـالیت داشـته و صـلاحیت ورود بـه جنایـات بین‌المللی را دارد. بنابراین برخلاف دادگاه دادگستری بین‌المللی کـه آن هم در شـهر لاهه هلند واقع شده است متفاوت می‌باشد. آن دادگاه بخشـی از مجموعه سازمان ملل متحد اسـت و اساسـنامه آن نـیز منظم بـه منشور ملل متحد می‌باشد. البتـه این اسـتقلال از سـازمان ملـل متحد به این معـنی نیسـت کـه میـان دادگـاه کیفـری بین‌المللی و سازمان ملل متحد ارتباطاتی وجود نداشته باشد. شـورای امـنیت ملل متحد طبق ماده دو اساسنامه دادگاه می‌تواند در مواردی که جنایت صلح و امـنیت بین‌المللی را بـه خطـر انـدازد، در چارچوبـه فصل هفتم منشور ملل متحد، از دادگاه کیفری درخواسـت نمایـد به موضوع آن جنایت ورود کند.

دومین نکتـه این اسـت کـه صـلاحیت دو دادگـاه کـاملاً متفـاوت می‌باشـد. دادگـاه دادگسـتری بین‌المللی تنهـا صـلاحیت ورود بـه موضوعات حقوقی را دارد که میان کشورها اختلافاتی را به وجود آورده است. بنابراین، فقـط کشـورهای عضـو ملـل متحـد (بطـور اعم) و آن هم بـرای حـل مشـکلات حقـوقی فیمـابین می‌تواننـد موضـوعی را بـه آن دادگـاه ارجـاع دهنـد. امـا دادگـاه کیفـری بین‌المللی صـلاحیت رسـیدگی بـه موضـوعات حقـوق جـزای بین‌المللی را داشته و فقط افرادی را کـه مـرتکب جنـایتی شـدید شده باشند میتواند تحت پیگرد قضایی قرار دهد.

سـومین این اسـت کـه دادگـاه کیفـری بین‌المللی بـه هیچ عنـوان جایگزینی برای دادگاه های داخلی محسوب نمی‌شود. منظـور این است که فقط هنگامی می‌تواند به وقوع جنایتی ورود پیدا کند کـه آن جنـایت در دادگـاه هـای داخلی مطـرح شـده امـا یـا بـه نتیجـه روشنی نرسیده است. و یا اینکه اراده‌ای در نظام قضـایی داخلی یا ملی برای ورود به آن جنایت وجود نداشته باشد. به همین دلیـل دادگـاه کیفـری بین‌المللی، براسـاس مـاده یـک اساسـنامه، نقش تکمیلی برای نظام‌های قضائی ملی را ایفا می‌کند.

چهارمین نکته که از نقطه نظر احقاق حقوق قربانیان جنایت حائز اهمیت می‌باشد این است که علیرغم دولت محـور بـودن فلسـفه ناظر بر دادگاه کیفری بین‌المللی این دادگاه این فرصـت را بـرای

نهادهای جامعه مدنی و افراد فراهم آورده است تـا نقشـی فعـال در کشاندن موضوع به دادگاه و یا حضور در دادگاه داشته باشند.

پنجمین نکتـه از نقطـه نظـر حقـوق بین‌الملـل خیلی جـالب ولی چـالش برانگـیز اسـت. منظـور این اسـت کـه دادگـاه کیفـری بین‌المللی بر خلاف روح ناظر بر حقوق بین‌الملل کلاسیک امروزه در نظام بین‌المللی دارای شخصیت حقوقی است. یعنی اینکه این دادگاه به عنوان بازیگر فعـالی در عرصـه بین‌المللی می‌توانـد بـه جنایاتی که نقض شدید فاحش حقوق بشر را در پی داشـته باشـد رسیدگی نمـوده و عملاً حـاکمیت کشـورها را بـه چـالش بکشـاند. طبق بنـد اول مـاده یـک از مـاده چهـار اساسـنامه، "دیـوان دارای شخصـیت حقـوقی بین‌المللی اسـت. همچـنین بایـد از ظـرفیت قانونی لازم برای اعمال وظایف و تحقـق اهـداف خـود برخـوردار باشد".

اساسنامه دادگاه بین‌المللی دادگستری

مهمـترین پیـام اساسـنامه را بایـد در ابتـدا بـا نگـاهی بـه مقدمـه اساسنامه مورد توجـه قـرار داد تـا براسـاس آن بتـوان مـاموریت رهایی بخشی دادگاه را در انجام وظایفی کـه بـر آن محـول شـده اسـت بـه خـوبی دریـافت. بـه این منظـور متن مقدمـه در اینجـا نمایش داده می‌شود. "کشورهای عضـو این اساسـنامه {معاهـده رم}، با آگاهی از این که همه مـردم بـا پیونـدهای مشـترک متحـد شده‌اند، فرهنگ هـای آنهـا در یـک مـیراث مشـترک تـرکیب شـده است و نگـران این هسـتند کـه این تـرکیب زیبـا و ظریـف در هـر زمان ممکن است فرو پاشیده شود.

با توجه به اینکه در این قـرن میلیونهـا کـودک، زن و مـرد قربـانی جنایـات غیرقابـل تصـوری شـده‌اند کـه وجـدان بشـریت را عمیقـا شوکه کرده است؛

با بیان اینکه چنین جنایات سنگینی صلح، امنیت، و رفـاه جهـان را تهدید می‌کند؛

با تأیید بـر اینکـه اینگونـه جـدی تـرین جنایـات مربـوط بـه جامعـه بین‌المللی به طور کلی نباید بدون مجازات بـاقی مانـده و بایـد بـا اتخاذ تدابیری در سطح ملی و افزایش همکاری‌هـای بین‌المللی از

تعقیب موثر قضایی جنایت‌کاران اطمینان حاصل شود؛ {کشورهای عضو} مصمم به پایان دادن به مصونیت عاملان این جنایات و در نتیجه پیشگیری آنها اقدام نمایند.

اساسنامه صلاحیت دادگاه را طبق ماده ۵ براساس چهار دسته از جنایات تعریف می‌کند: جنایت نسل کشی، جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی، و جنایت جنگ تجاوزکارانه. هر کدام از این جنایتها به تفصیل در مواد دیگری از اساسنامه توضیح داده شده‌اند. ماده ۷ اساسنامه، در بند یکم جنایت علیه بشریت را شامل ۱۱ نوع عمل جنایت‌کارانه می‌داند:

- آدم کشی؛
- نابودسازی؛
- بردگی؛
- اخراج یا انتقال اجباری جمعیت؛
- حبس یا محرومیت شدید برخورداری دیگر آزادی‌های فیزیکی (جسمانی که نقض قواعد اساسی حقوق بین‌الملل می‌باشد؛
- شکنجه؛
- تجاوز، بردگی جنسی، روسپیگری اجباری، بارداری اجباری، عقیم سازی اجباری، یا هر نوع دیگری از خشونت جنسی که از نظر وزن قابل مقایسه با این جنایات باشد؛
- آزار و اذیت علیه گروه یا مجموعه ای قابل شناسایی از افراد براساس ویژگی‌های سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسیتی (طبق تعریف پاراگراف سوم)، یا سایر دلایلی که طبق قوانین بین‌المللی به گونه‌ای جهانشمول غیرقانونی شناخته شده‌اند، در ارتباط با هرگونه عملی که در این بند به آن اشاره شده است. یا هر جنایتی که در صلاحیت دیوان است؛
- ناپدید شدن اجباری افراد؛
- جنایت آپارتهاید؛
- سایر اقدامات غیر انسانی با ویژگی‌های مشابهی که عمداً باعث رنج بزرگ، یا آسیب جدی به بدن یا سلامت روحی و جسمی می‌شود.
-

شایان ذکر است که موارد بالا می‌بایست دارای ویژگی‌های زیر باشد تا بتوانند به عنوان جنایت علیه بشریت تلقی شوند:

- جنایت مرتکب شده گسترده باشد.
- نظام‌مند باشد. یعنی با برنامه‌ریزی صورت گیرد
- علیه شهروندان عادی انجام پذیری
- با آگاهی عاملان جنایت همراه باشد
- علاوه براین، اینها جنایاتی هستند که در زمان صلح انجام می‌شوند. لذا نباید با جنایات جنگی اشتباه گرفته شوند
- عاملان جنایت مقامات کشورها هستند. اما جنایت‌کاران غیر دولتی (مانند آتش به اختیاران امر به معروف کننده) نیز می‌توانند در این ردیف قرار گیرند
- جنایات اتفاقی و یا از روی غیر عمد و قصد صورت نمی‌پذیرند
- علیه گروه‌های خاص قومی، مذهبی، و یا نژادی خاصی نیستند. بلکه علیه هر انسان بی‌گناه غیر نظامی اتفاق می‌افتند. بنابراین، نباید با جنایت نسل کشی نیز اشتباه گرفته شوند.
-

علی رغم این توضیحات روشن، در خصوص آنچه به مردم ایران مربوط می‌باشد، مواردی که در بالا زیر آنها خط کشیده شده است. در میان اینان نیز دو مورد خاص "نابودسازی" و "سایر اقدامات غیرانسانی" بطور مستقیم و آشکارا با شرایط زندگی مردم ایران ارتباط دارد. در حقیقت، این دو مورد خاص یعنی "نابودسازی" و "سایر اقدامات انسانی..." می‌توانند اثبات کننده مسئولیت کیفری حاصل از ممنوعیت ورود واکسن کرونا به ایران بوده و مصداق روشن ارتکاب جنایت علیه بشریت توسط رهبر خود-خوانده انقلاب اسلامی و پیروان درجه اول او می‌باشد، خواه آنان مقامات دولتی باشند، و خواه پیروان جزم اندیش آتش به اختیار. برای توضیح این موضوع می‌توانیم توضیح بیشتر و دقیقتر این دو مقوله جنایت علیه بشریت را طبق همان ۷ هفت مقاوله‌نامه رم، در بند ۲ پیگیری نماییم.

براساس این بند:

- ماده ۷، بند دوم، پاراگراف ۲: "نابودسازی" شامل ایجاد عمدی شرایط {سخت} زندگی، از جمله محرومیت از

دسترسی به غذا و دارو است که بـرای نـابودی بخشـی از جمعیت اعمال می‌شود.

- ولی ماده ۷، بند دوم، "اقدامات غیر انسانی..." را توضـیح نداده است. البتـه هـدف از قـراردادن این نـوع جنـایت در اساسنامه رم این بوده است که در صورت ظهور جنایـاتی سبعانه که نمی‌توانند مشمول تعاریف این ماده اساسـنامه شــوند، آن جنایــات بی کیفــر بــاقی نماننــد. در حقیقت بنیانگـذاران دادگـاه کیفـری بین‌المللی نگـاهی بـه آینـده و شرایط احتمالی بر آن نیز داشـته‌اند. بـرای تاسـیس ابعـاد کیفـری این نـوع اقـدامات غـیر انسـانی می‌بایسـت سـه ویژگی را در نظر گرفت:

اول – براساس اصـل حقـوقی "از همـان نـوع"،[350] این نوع اقدامات غیر انسانی شامل اعمالی هستند کـه دارای مـاهیتی جنـایی مشـابه اقـدامات قبلی مانند قتل ، نابودسازی ، به بردگی کشاندن، تبعیـد، و شکنجه باشـند؛ یعـنی مـواردی کـه دیگـر بنـدهای همــان مــاده هفت اساســنامه رم توضــیح داده شده‌اند.

دوم – اینهـا شـامل اقـداماتی هسـتند کـه بـاعث صـدماتی جسـمی، روحی، و یـا آسـیب‌هایی بـه کرامت انسانی می‌شوند.

سوم – خود اساسنامه رم در همان مقولـه یـازدهم از بند یک ماده ۷، اقدامات غـیر انسـانی را شـامل مواردی می‌داند کـه بـا هـدف ایجـاد رنج بـزرگ، یـا آسیب جـدی بـه بـدن یـا سـلامت روحی و جسـمی انجام می‌شود.

بـه هرحـال، و علی رغم عـدم توضـیح روشـن و کـافی مـوارد و اشکال مختلف جنایـات حاصـل از "اقـدامات غـیر انسـانی..."، بـا مراجعه به اساسنامه دیوان کیفری موقت برای یوگسلاوی سابق، در مـوارد زیـر شـواهد روشـنی از توضـیح این نـوع جنـایت علیـه بشریت نیز یافت:

---

[350] Ejusdem Generis. A Latin phrase meaning "of the same kind".

- قضیه دلالیک: "رفتار غیر انسانی یک عمل یا ترک فعل عمدی که تصادفی نیست، یعنی اینکه باعث رنج یا صدمات جدی روحی و جسمی یا حمله جدی به کرامت انسان می‌شود."[351]
- در قضیه دایک: " [الف] به عنوان یک حداقل، [...] "سایر اقدامات غیر انسانی" باید شامل اعمالی باشد که بر انسان تحمیل شده است و باید دارای ماهیتی جدی باشد".[352]
- در کیفر خواست نیکولیچ، دادستان دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق اظهار داشت که: "نیکولیچ (...) با شرکت در اقدامات غیر انسانی علیه بیش از ۵۰۰ غیرنظامی (...) با به خطر انداختن سلامتی و رفاه زندانیان و ارائه غذای نامناسب جنایتی علیه بشریت مرتکب شده است.[353]
- در قضیه تادیک، دیوان "اعمال غیر انسانی دیگر" را با قید دو شرط اینگونه توضیح می‌دهد: "اول اینکه باید شامل اعمالی دیگر باشد که از نظر وزن {جنایت‌کارانه} مشابه اقدامات بندهای قبلی باشند. ثانیاً، این نوع اقدامات باید باعث صدماتی {جدی} به انسان از نظر جسمی یا روحی، سلامتی یا کرامت انسانی آنها بشود".[354]
- در قضیه کوپرسکیک، دادگاه نظر می‌دهد که "این امکان وجود دارد که مجموعه ای از حقوق اساسی مربوط به حقوق بشر را در نظر بگیریم که نقض آنها ممکن است در شرایطی با جنایت علیه بشریت همراه باشد. بنابراین، به عنوان مثال، انواع رفتارهای ظالمانه یا تحقیرآمیز جدی نسبت به افراد متعلق به یک گروه قومی، مذهبی، سیاسی یا نژادی خاص، یا موارد جدی گسترده و یا سازمان یافته رفتارهای ظالمانه یا تحقیرآمیز با قصد

---

[351] ICTY, Prosecutor v. *Delalić et al.*, ''Judgement", IT-96-21-T, 16 November 1998, para. 543.

[352] ICTY, *Prosecutor v. Tadić* (alias "Dule"), "Judgement", IT-94-1-T, 7 May 1997, para. 728.

[353] https://www.icrc.org/en/doc/resources/documents/article/other/57jq32.htm

[354] ICTY, *Prosecutor v. Tadić* (alias "Dule"), "Judgement", IT-94-1-T, 7 May 1997, para. 729.

تبعیض، آزار، و شـکنجه بـدون شـک معـادل جنـایت علیـه بشریت است".[355]

- فراتر از دیوان بین‌المللی کیفری بـرای یوگسـلاوی سـابق، در قضیه کایشیما در دیوان بین‌المللی کیفری موقت بـرای روآندا نیز این نوع جنایت مربوط به "اعمـال غـیر انسـانی دیگر..." توضیح داده شده است: "برای اینکـه متهمـان بـه دلیل جنایت علیه بشریت به دلیل اعمال غیرانسـانی دیگـر مجرم شناخته شوند، باید، از جمله، مـرتکب یـک عمـل بـا شدت و جدیت مشابه جنایات شده باشند. به منظور ایجاد [...] عمل غـیر انسـانی این دسـته از جنایـات مهم شـامل اشکال عمـدی حاصـل از نتـایج غیرانسـانی (نسـبتاً جـدی) است کـه قابـل پیش بینـی بـوده و بـا بی تـوجهی بی پـروا انجام شده است".[356]

-

همـه جنایـاتی کـه مـوجب مسـئولیت کیفـری بین‌المللی هسـتند، شامل جنایت علیـه بشـریت بایـد دارای سـه عنصـر تعـیین کننـده باشـد. این عناصـر جنـایتی در طی مجمـع کشـورهای عضـو اساسنامه روم دیوان کیفـری بین‌المللی، در اولین جلسـه خـود در نیویـورک ، در سـپتامبر سـال ۲۰۰۲ تعریـف شـدند. بـه دلیـل پیچیدگی‌ها و تعدد گسترده نوع جنایات، توضیح عناصر تعیین کننده ویژگی جنایی یک اقـدام و یـا جلوگـیری از اقـدامی حیـاتی (ماننـد دسـتور رهـبر خـود-خوانـده انقلاب اسـلامی بـرای جلوگـیری از واردات واکسن کرونا به ایران)، می‌توان کمک شایانی در روشـن ساختن ماهیت جنایت باشد. قبل از اینکه این عناصر توضـیح داده شـوند، مناسـب اسـت مقـدار روشـنگری در بـاره مـاهیت و ویژگی‌های تفسیری موارد جنایت علیه بشریت صورت پـذیرد. بـه این منظور به بخش مقدماتی توضیح عناصر تشکیل دهنده جنایت براساس اسناد حاصل از جلسه مذکور بالا می پردازیم.[357]

اولا باید در نظر داشت که از آنجائیکـه مـاده ۷ بـه حقـوق کیفـری بین‌المللی مربوط می‌شود، مفاد آن ماده باید مطابق بـا مـاده ۲۲

---

[355] ICTY, Prosecutor v. Kupreškić et al., "Judgement", IT-95-16-T, 14 January 2000, para. 566.

[356] ICTR, Prosecutor v. *Kayishema* and Ruzidana, "Judgement", ICTR-95-1-T, 21 May 1999, para. 583.

[357] https://www.icc-cpi.int/resourcelibrary/official-journal/elements-of-crimes.aspx#article7

و بطور دقیق تفسیر شود و یعنی اینکـه در نظـر گرفتـه شـود کـه جنایات علیه بشریت مطابق با ماده ۷ از جدی ترین جنایات مـورد توجـه کـل جامعـه بین‌المللی می‌باشـد. این مـاده بـر مسـئولیت کیفری فردی دلالت دارد و در برگیرنده رفتارهایی است که طبــق قــوانین بین‌المللی عمومـاً غیرقابــل قبـول می‌باشــند. نظام‌هــای اصـلی حقـوقی جهـان نـیز این مسـئولیت کیفـری را بـه رسـمیت شناخته‌اند.

ثانیا اقدامات علیه مردم غیرنظامی در این زمینـه شـامل ارتکـاب اقدامات متعدد مندرج در بند یک از ماده ۷ اساسنامه، بـه مـوجب یا در جهت تقویت یک دولت باشد. یا اینکه سیاسـت‌های سـازمان یافتـه بـرای انجـام چـنین اقـداماتی در کـار بـوده باشـد. بنـابراین اینچنین اقداماتی مستلزم آن است که دولت یا سـازمان بـه طـور فعال چنین اقداماتی را علیه مردم غیرنظامی ترویج و یـا تشـویق کند.

دادگاه کیفری بین‌المللی بـا تاسـیس این ضـابطه‌ها بـرای تعریـف عمل جنایت‌کارانه، بطور مشخص سه عنصر را برای اثبـات عمـل جنایت‌کارانه در نظر گرفته است:

- جنایت باید شامل عنصر فیزیکی باشـد. یعـنی بایـد آسـیب هـای جـدی و جـبران ناپـذیر بـدنی بـه اشـکال مختلـف بـه عنوان مثال شامل شکنجه، زنـدانی شـدن، نابودسـازی را در بر گیرد.
- عنصر متنی و یـا شـرایطی کـه در آن جنـایت صـورت می پذیرد، بطور جدی مورد توجه قرار می‌گیرد. منظـور اینکـه به طور سازمان یافته فضـایی را ایجـاد می‌کنـد کـه در آن عمل جنایت طـراحی، تشـویق، و یـا انجـام می پـذیرد. بـه نظــر می‌رسـد کـه فضـای تمـامیت خواهانـه، سـرکوب، سانسور شدید، شستشوی مغزی می‌تواند بـه درسـتی آن شـرایط ارتکـاب جنـایت را توضـیح دهـد. بـه همین دلیـل، عنصر متنی و یا شرایطی خود شامل ویژگی گسـتردگی و سازمان یافته بودن جنایت می‌باشد. بایـد بـاز هم یـادآوری کـرد کـه مـوارد جنایـاتی کـه از روی سـهو و یـا تصـادفی صـورت گرفتـه باشـد، مشـمول بنـد هفتم مقاوله‌نامـه رم نمی‌شود. از اینروی قصد و عمد در انجام جنایت می‌توانــد ماهیت عمل را توضیح دهد.

- عنصر ذهنی، و یا به عبارتی دانش و آگاهی داشتن نسبت به عمل جنایت، نیز از مهمترین ویژگی‌های تاسیسی عمل جنایت می‌باشد. ماده ۳۰ اساسنامه رم این عنصر را به خوبی توضیح داده است: "مگر اینکه خلاف اثبات شود، فقط در صورتی که جنایت با قصد و آگاهی مرتکب شده باشند، از نظر کیفری آن جنایت در صلاحیت دادگاه قرار می‌گیرد". آگاهی یعنی دانش داشتن به وجود شرایطی است که در آن جنایت اتفاق می افتد.[358]

به عنوان نتیجه گیری

توضیحات مذکور گواه روشن و خالی از ابهامی است که نشان می‌دهد فرمان ممنوعیت ورود واکسن ایمن سازی در برابر ویروس کرونا مصداق متقن جنایت علیه بشریت طبق ماده ۷، بندهای ۲ و ۱۱، اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی می‌باشد. حال موضوع این است که در شرایطی که جمهوری اسلامی مایل به پذیرش صلاحیت دادگاه نبوده است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان آن حکومت را به دادگاه کشاند؟

---

[358] برای توضیح جزئیات این بحث نگاه کنید به Modes of Liability and the Mental Element: Analyzing the Early Jurisprudence of the International Criminal Court.

کتاب شناسی

Aquinas, T. (2015). *Summa Theologicae*. Irvine, USA: Xlist Publishing.

Barney, S.A. et al. (2010). *The Etymologies of Isidore Seville*. Cambridge University Press.

Bastardo, S. et al. (1983). *The Hope for the Universe*. UNESCO Publications.

Begley, L. (2009). *Why the Dreyfus Affair Matters*. Yale University Press.

Capotorty, F. (1979). *Study on the Rights of Persons Belonging to Ethnic, Religious, and Linguistic Minorities*. United Nations Publications.

Evans, G. and Sahnoun, M. (2001). *Responsibility to Protect: Research, Sources, and Background.* Ottawa: IDRC.

Feinberg, B. and Kasrils, R. (1983). *Bertrand Russell's His Transatlantic Travels and Writings*, Volume II, 1945-1970. London and New York: Routledge.

Gopnik, A. (2009). *Trail of the Century*, The New Yorker.

Goulet, D. (1971). *The Cruel Choice. A New Concept in the Theory of Development*. Athenium: University Press of America.

Grotius, H. (2001). *On the Law of War and Peace*. Kitchener, Canada: Batoche Books.

ها.

Kant, I. (1785 – 1998). *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Gregor, M. J. (Trans). Cambridge, USA: Harvard University Press.

King Jr. H.T. (2002). The Legacy of Nuremberg. *Case Western Reserve Journal of International Law,* volume 34, issue.

Locke, J. (1689/1823). *Two Treaties of Government*. London: Printed for Thomas Tegg; W. Sharpe and Son; Offor, G. and J. Robinson; J. Evans and Co.

Maritain, J. (1940 – 2011). *Scholasticism and Politics*. Adler, M. J. (Eds.). Carmel, USA: Liberty Fund Richard Goldstone’s speech at Bard College in October 1998.

Mohit, A. (2006). The Customary Law of International Abductions: Limits and Boundaries. *Asian Yearbook of International Law*, volume 11.

O'Connell, D.P. (1956). *The Rational Foundations of International Law*. HeinOnline.

Permanent People’s Tribunals. *E-Journal of International Relations*, volume 6, No.1.

Poste, E. (1904). (Trans.). *Investigation of Roman Law by Gaius*. Oxford: The Clarendon Press.

Schabas, W. (2018). *The Trial of the Kaiser*. Oxford, UK: Oxford University Press.

Schall, J. (1992). Natural Law and the Law of Nations: Some Theoretical Considerations. *Fordham International Law Journal*, vol. 15, No. 4.

Sherman, G.E. (January 1918). Jus Gentium and International Law. *The American Journal of International Law*, Vol. 12, No. 1.

Tallinn, G.P.R. (1965). Book Review - The Frontiers of International Law by George Schwarzenegger. *Manitoba Law Journal*.

Tulli, U. (2021). Wielding the Human Rights Weapon Against the American Empire: The Second Russell Tribunal and Human Rights. *Transatlantic Relations*, No. 15.

The American Empire: The Second Russell Tribunal and Human Rights. *Transatlantic Relations*, No.15.

The ICJ. *Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia* (Southwest Africa), advisory opinion, June 21, 1971.

The ICJ. *Conditions of Admission of a State to Membership in the United Nations*, May 28, 1948.
The ICJ. *Corfu Channel* (United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland v. Albania), Judgment of April 9th, 1949: I.C. J. Reports 1949.

The ICJ. Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua *vs.* United States of America, June 27, 1986.

The ICJ. Democratic Republic of the Congo v*s.* Uganda, Judgment of 19 December 2005.

The ICJ. *Fisheries Jurisdiction* (United Kingdom v. Iceland), 1972.

The ICJ. *Gabčíkovo-Nagymaros Project* (Hungary/Slovakia),1997.
The ICJ. *Certain Expenses of the United Nations, Advisory Opinion*, 1962.

The ICJ. *Customs Régime Between Germany and Austria*, Advisory Opinion, 1931.

The ICJ. Maritime Delimitation and Territorial Questions between Qatar and Bahrain (Qatar v. Bahrain), 1992, dissenting opinion of judge Oda.

The ICJ. *Case Concerning the Barcelona Traction, Light and Power Company*, 1970.

The ICJ. *Reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide*, Advisory Opinion, 1951.

The ICJ. *Case Concerning East Timor* (Portugal vs. Australia), June 30, 1995.

The ICJ. *Case concerning Armed Activities on Territory of Congo, New Application: 2002* (Democratic Republic of the Congo v. Rwanda), 3 February 2006.

The ICJ. *Questions Relating to the Obligation to Prosecute or Extradite* (Belgium v. Senegal), February 2009.

The ICJ, *Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide* (The Gambia v. Myanmar), 11 November 2019.

Vattel, E. (1758). *The Law of Nations: Or, Principles of the Law of Nature Applied to the Conduct and Affairs of Nations and Sovereigns*.

مصلح‌زاده، م. (۱۳۹۷). *راهبردهای امام خمینی در سیستم بین‌المللی معاصر*. پرتال امام خمینی. به نقل از صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۷۵-۷۴.

Dr. Mahmoud Masaeli is a retired professor of political science, international law, and human rights. He is the founder and honorary executive director of Alternative Perspectives and Global Concerns (ap-gc.net), consultative status with ECOSOC. He has published extensively in human rights, international law and relations, and .ethics. He is an active member of global civil society



Book Identity:

A series on Reflections on Human Rights
Dr. Mahmoud Masaeli

Title of the book: Human rights issues and Iran in international law

Genre: **Human rights**

Publisher/ ***Aftab Publication, Norway***

Publication Year / ***2023***

Layout / ***Mahtab Mohammadi***

Cover design: ***Nadia Vyghnevska***

ISBN /

